

تذکرہ ابوالخیر  
فی علائم الظہور

آیت اللہ حاج سید محمد حسن طباطبائی میرجہانی رحمۃ اللہ علیہ  
تحقیق: سعید عرفانیان - محمد جواد اسلامی

جلد دوم



## في علائم الظهور

آیت اللہ حاج سید محمد حسن میرجہانی طباطبائی قدس سرہ

تحقیق: سعید عرفانیان - محمد جواد اسلامی

جزء دوم کتاب

---

نوائب الدهور

در علامات ظهور حجّت منتظر

-عجل الله تعالى فرجه-

---

## جزء دوم کتاب

نوائب الدهور در علامات ظهور حجت منتظر علیه السلام

۳	پیش‌نوشت و اشعار مؤلف
۴	قصیده مولودیة حضرت ابی‌عبدالله <small>علیه السلام</small>
۵	۲۶۲ / حدیث چهلم از بخش چهارم در احادیث علویة
۲۳	۲۶۳ / حدیث چهل و یکم
۱۳۴	تنبیه و تشریح
۱۳۴	در پیرامون دجال
۱۳۶	گفتار جاماسب راجع به دجال
۱۳۷	طالع آن‌که صفت عیسی دارد
۱۳۸	پایان کلمات جاماسب در این موضوع
۱۳۹	خلاصه سخن
۱۴۰	۲۶۴ / حدیث چهل و دوم
۱۴۱	نکته جالب توجه
۱۸۲	۲۶۶ / حدیث چهل و سوم
۱۸۹	۲۶۶ / حدیث چهل و چهارم
۱۹۳	۲۶۷ / حدیث چهل و پنجم
۱۹۴	۲۶۸ / حدیث چهل و ششم
۱۹۹	۲۶۹ / [حدیث] چهل و هفتم
۲۰۱	۲۷۰ / [حدیث] چهل و هشتم
۲۰۱	۲۷۱ / [حدیث] چهل و نهم
۲۰۶	۲۷۲ / حدیث پنجاهم
۲۰۸	۲۷۳ / حدیث پنجاه و یکم

- ٢١٠ ..... / ٢٧٤ حديث پنجاه و دوم
- ٢١٣ ..... / ٢٧٥ حديث پنجاه و سوم
- ٢١٣ ..... / ٢٧٦ حديث پنجاه و چهارم
- ٢١٤ ..... / ٢٧٧ حديث پنجاه و پنجم
- ٢١٥ ..... / ٢٧٨ حديث پنجاه و ششم
- ٢١٧ ..... / ٢٧٩ حديث پنجاه و هفتم
- ٢١٨ ..... / ٢٨٠ حديث پنجاه و هشتم
- ٢١٩ ..... / ٢٨١ حديث پنجاه و نهم
- ٢٢٠ ..... / ٢٨٢ حديث شصت
- ٢٢٢ ..... / ٢٨٣ حديث شصت و یکم
- ٢٢٤ ..... / ٢٨٤ حديث شصت و دوم
- ٢٢٥ ..... / ٢٨٥ حديث شصت و سوم
- ٢٢٦ ..... / ٢٨٦ حديث شصت و چهارم
- ٢٢٧ ..... / ٢٨٧ حديث شصت و پنجم
- ٢٢٨ ..... / ٢٨٨ حديث شصت و ششم
- ٢٢٨ ..... / ٢٨٩ حديث شصت و هفتم
- ٢٢٩ ..... / ٢٩٠ حديث شصت و هشتم
- ٢٢٩ ..... / ٢٩١ حديث شصت و نهم
- ٢٣٠ ..... / ٢٩٢ حديث هفتاد
- ٢٣٠ ..... / ٢٩٣ حديث هفتاد و یکم
- ٢٣١ ..... / ٢٩٤ حديث هفتاد و دوم
- ٢٣٢ ..... / ٢٩٥ حديث هفتاد و سوم
- ٢٣٢ ..... / ٢٩٦ حديث هفتاد و چهارم
- ٢٣٩ ..... / ٢٩٧ حديث هفتاد و پنجم
- ٢٤٤ ..... / ٢٩٨ حديث هفتاد و ششم

- ۲۴۹ / حدیث هفتاد و هفتم ..... ۲۴۵
- ۳۰۰ [ حدیث ] هفتاد و هشتم ..... ۲۴۸
- ۳۰۱ [ حدیث ] هفتاد و نهم ..... ۲۵۰
- ۳۰۲ / حدیث هشتادم ..... ۲۵۱
- ۳۰۳ / حدیث هشتاد و یکم ..... ۲۵۱
- ۳۰۴ / حدیث هشتاد و دوم ..... ۲۵۴
- ۳۰۵ [ حدیث ] هشتاد و سوم ..... ۲۵۶
- ۳۰۶ [ حدیث ] هشتاد و چهارم ..... ۲۵۶
- ۳۰۷ [ حدیث ] هشتاد و پنجم ..... ۲۵۸
- ۳۰۸ [ حدیث ] هشتاد و ششم ..... ۲۶۰
- ۳۰۹ [ حدیث ] هشتاد و هفتم ..... ۲۶۸
- ۳۱۰ [ حدیث ] هشتاد و هشتم ..... ۲۷۲
- ۳۱۱ / حدیث هشتاد و نهم ..... ۲۷۴
- ۳۱۲ / حدیث نودم ..... ۲۷۵
- بخش پنجم: در اخبار حسنیّه و حسینیه و سجّادیه ..... ۳۰۵
- ۳۱۳ / قسمت اول از بخش پنجم، حدیث اول ..... ۳۰۵
- ۳۱۴ / حدیث دوم ..... ۳۰۷
- ۳۱۵ / حدیث سوم ..... ۳۰۸
- قسمت دوم از بخش پنجم ..... ۳۰۹
- ۳۱۶ / حدیث اول ..... ۳۰۹
- ۳۱۷ / حدیث دوم ..... ۳۱۰
- قسمت سوم از بخش پنجم ..... ۳۱۶
- ۳۱۸ / حدیث اول ..... ۳۱۶
- ۳۱۹ / حدیث دوم ..... ۳۱۷

- ٣١٨ ..... / ٣٢٠ حديث سوم
- ٣١٨ ..... / ٣٢١ حديث چهارم
- ٣١٩ ..... / ٣٢٢ حديث پنجم
- ٣٢٠ ..... بخش ششم: در احاديث باقریه
- ٣٢٠ ..... / ٣٢٣ حديث اول
- ٣٢٤ ..... / ٣٢٤ حديث دوم
- ٣٢٧ ..... / ٣٢٥ حديث سوم
- ٣٢٨ ..... / ٣٢٦ حديث چهارم
- ٣٢٨ ..... / ٣٢٧ حديث پنجم
- ٣٢٩ ..... / ٣٢٨ حديث ششم
- ٣٣٠ ..... / ٣٢٩ حديث هفتم
- ٣٣٠ ..... / ٣٣٠ حديث هشتم
- ٣٣١ ..... / ٣٣١ حديث نهم
- ٣٣١ ..... / ٣٣٢ حديث دهم
- ٣٣٢ ..... / ٣٣٣ حديث يازدهم
- ٣٣٨ ..... / ٣٣٤ حديث دوازدهم
- ٣٣٩ ..... / ٣٣٥ حديث سيزدهم
- ٣٤٠ ..... / ٣٣٦ حديث چهاردهم
- ٣٤١ ..... / ٣٣٧ حديث پانزدهم
- ٣٤٣ ..... / ٣٣٨ حديث شانزدهم
- ٣٤٣ ..... / ٣٣٩ حديث هفدهم
- ٣٤٥ ..... / ٣٤٠ حديث هجدهم
- ٣٤٦ ..... / ٣٤١ حديث نوزدهم
- ٣٤٨ ..... / ٣٤٢ حديث بيستم

۳۴۳	حدیث بیست و یکم
۳۴۴	حدیث بیست و دوم
۳۴۵	حدیث بیست و سوم
۳۴۶	حدیث بیست و چهارم
۳۴۷	حدیث بیست و پنجم
۳۴۸	حدیث بیست و ششم
۳۴۹	حدیث بیست و هفتم
۳۵۰	حدیث بیست و هشتم
۳۵۱	حدیث بیست و نهم
۳۵۲	حدیث سی ام
۳۵۳	حدیث سی و یکم
۳۵۴	حدیث سی و دوم
۳۵۵	حدیث سی و سوم
۳۵۶	حدیث سی و چهارم
۳۵۷	حدیث سی و پنجم
۳۵۸	حدیث سی و ششم
۳۵۹	حدیث سی و هفتم
۳۶۰	حدیث سی و هشتم
۳۶۱	حدیث سی و نهم
۳۶۲	حدیث چهل و یکم
۳۶۳	حدیث چهل و دو
۳۶۴	حدیث چهل و سه
۳۶۵	حدیث چهل و چهار
۳۶۶	حدیث چهل و پنج
۳۶۷	حدیث چهل و شش
۳۶۸	حدیث چهل و هفت
۳۶۹	حدیث چهل و هشت
۳۷۰	حدیث چهل و نهم
۳۷۱	حدیث چهل و ده
۳۷۲	حدیث چهل و یازده
۳۷۳	حدیث چهل و بیست
۳۷۴	حدیث چهل و بیست و یک
۳۷۵	حدیث چهل و بیست و دو
۳۷۶	حدیث چهل و بیست و سه
۳۷۷	حدیث چهل و بیست و چهار
۳۷۸	حدیث چهل و بیست و پنج
۳۷۹	حدیث چهل و بیست و شش
۳۸۰	حدیث چهل و بیست و هفت
۳۸۱	حدیث چهل و بیست و هشت
۳۸۲	حدیث چهل و بیست و نهم
۳۸۳	حدیث چهل و سی
۳۸۴	حدیث چهل و سی و یک
۳۸۵	حدیث چهل و سی و دو
۳۸۶	حدیث چهل و سی و سه
۳۸۷	حدیث چهل و سی و چهار
۳۸۸	حدیث چهل و سی و پنج
۳۸۹	حدیث چهل و سی و شش
۳۹۰	حدیث چهل و سی و هفت
۳۹۱	حدیث چهل و سی و هشت
۳۹۲	حدیث چهل و سی و نهم
۳۹۳	حدیث چهل و سی و ده
۳۹۴	حدیث چهل و سی و یازده
۳۹۵	حدیث چهل و سی و بیست
۳۹۶	حدیث چهل و سی و بیست و یک
۳۹۷	حدیث چهل و سی و بیست و دو
۳۹۸	حدیث چهل و سی و بیست و سه
۳۹۹	حدیث چهل و سی و بیست و چهار

### بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الحي الذي لا يموت، عظيم الكبرياء، عريض الجبروت، المحمود بنعمته،  
المطاع بسلطانه، الذي لامعقب لحكمه، ولا راد لقضائه، ولا يمكن الفرار من حكومته،  
﴿عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا﴾ إِلَّا مَنْ أَرَادَ مِنْ رَسُولٍ ﴿١﴾، والصلاة والسلام على  
سيد رسله وخير خليقته وأشرف بريته ومبلغ رسالاته ومعلم كتابه وحكمته، أبي القاسم  
محمد ﷺ، سيما من أشرقت الأرض بنوره، الظاهر الباطن في ظهوره، باب الله الذي منه  
يؤتى، وجه الله الذي إليه يتوجه الأولياء، كني جده وسميه، الحجة المنتظر والإمام الثاني  
عشر، م ح م د بن الحسن العسكري - عجل الله تعالى فرجه -، و اللعنة الدائمة على أعدائهم  
أجمعين من الآن إلى يوم نصب الموازين.

### پیش نوشت و اشعار مؤلف

اما بعد، نویسنده شرمنده، بنده فانی، محمدحسن میرجهانی طباطبایی محمدآبادی  
جرقویی اصفهانی، ابن علی بن قاسم، برادران ایمانی و دوستان روحانی را خاطر نشان  
می نماید: در این اوان بهجت توامان که جزء اول کتاب نواب الدهور در علائم ظهور در  
طی چهارصد و سی و یک صفحه به قطع همین صفحات به استثنای صفحات فهرست

۱. سورة جن، آیه ۲۶ و ۲۷.

و مدارک پایان یافت، مشتمل بر مقدمه و سه بخش و کسری از دوازده بخش و خاتمه، متضمن دویست و بیست و دو خبر نبوی و سی و نه حدیث علوی غیر احادیثی که در مقدمه و بخش دوم نوشته‌ام با مصادر و مدارک آنها، اکنون شروع نمودم به نوشتن جزء دوم آن کتاب از حدیث چهلم از بخش چهارم در احادیث علویّه، و توفیق اتمام آن را از خداوند متعال به استمداد از ذوات مقدّسه محمد و آل - صلوات الله علیهم أجمعین - می‌طلبم، و چون شروع این جزء مصادف با پنجشنبه دوم ماه شعبان یک هزار و سیصد و هشتاد و سه هجری قمری و شب ولادت سراسر سعادت رحمت و اسعه الهیه، مصباح هدایت، زینت آسمان‌ها و زمین و کشتی نجات دنیا و آخرت، جگر گوشه حضرات خاتم الانبیاء و سید الاوصیاء و أمّ الائمه النجباء، محمد مصطفی و علی مرتضی و فاطمه زهراء - علیهم الصلاة والسلام - می‌باشد، افتتاح این جزء از کتاب را به چند شعری از اثر طبع قاصر فاتر<sup>۱</sup> که در خاطر دارم و به مناسبت میلاد حضرتش سروده‌ام نموده و صله آن را استعانت از آن جناب برای اتمام این کتاب می‌طلبم، ﴿ وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ ﴾<sup>۲</sup>.

### قصیده مولودیة حضرت ابی‌عبداللہ

#### لمؤلفه

آفتاب از افق غیب سر آورده برون	یا حق از قلزم وحدت گهر آورده برون
أشهد الله که مرجان تر آورده برون	حبذا مادر گیتی پسر آورده برون
منشعب رحمت حق در مه شعبان آمد	روز میلاد مهین حجّت یزدان آمد
تازه اندر جسد عالمیان جان آمد	جلوه غیب جهان دگر آورده برون
عرش آویزه خود را به سر دوش گرفت	ماه عصمت خور توحید در آغوش گرفت
حلقه بندگیش روح قدس گوش گرفت	اختری دختر خیرالبشر آورده برون

۱. فاتر: سست، ضعیف.

۲. سورة هود، آیه ۸۸.

بهر او قابله از عالم بالا آمد  
 برتر از عرش برین خانه زهرا آمد  
 آسعدالله عجب عید سعید است امروز!  
 در همه کون و مکان دُخر و مزید است امروز  
 خواست بی پرده کند جلوه گری شاهد غیب  
 و اندر آن کرد تجلّای جمالی بی ریب  
 سر زد از مشرقِ صبحِ ازل آن شمس وجود  
 تا شود محو تجلّای جمال معبود  
 خودنمایی به خود آن شاهد هر جایی داشت  
 دُرّ یکدانه که در مخزن دانایی داشت  
 روز پیدایش انوار شهود است امروز  
 حامل عرش ز شادی به سجود است امروز  
 هست شد عالم امکان به تولّای حسین  
 حوریان شیفته و محو تجلّای حسین  
 تا که در کرب و بلا جام شهادت نوشد  
 جامه دیدن معشوق به قامت پوشد  
 جان حیران به فدای تن صد پاره او  
 هم به قربان دل زینب بیچاره او  
 از چنان سوی زمین لعبت کعبا آمد  
 مرغ تقدیس عجب بال و پر آورده برون  
 سر به سر عالمیان را همه عید است امروز  
 که قضا رایت فتح و ظفر آورده برون  
 ساخت آینه‌ای از صنع میرا از عیب  
 پرتو حسن به شکل بشر آورده برون  
 مات خود ساخت زرخ یکسره از غیب و شهود  
 از نیستان بلی نیشکر آورده برون  
 عشق‌بازی به رخ خویش بیکتایی داشت  
 از حجابات نهان جلوه گر آورده برون  
 جلوه جود خداوند وجود است امروز  
 که خدا قبله اهل نظر آورده برون  
 قدسیان در فَرَح از مقدم والای حسین  
 نخل توحید چه نیکو ثمر آورده برون  
 تشنه لب در پی ادراک سعادت کوشد  
 ز آستین دست قضا و قدر آورده برون  
 به فدای حرم از وطن آواره او  
 کز غمش ناله زد دل پر شرر آورده برون

### ۲۶۲ / حدیث چهارم از بخش چهارم در احادیث علویّه

از خطبه‌های منسوبه به آن حضرت است معروفه به تُطنجیه که در کتاب إلزام الناصب و در کتاب مشارق الأنوار شیخ رجب بررسی و متفرّقا بعضی از جملات آن در

مناقب ابن شهر آشوب و بعضی در نهم و سیزدهم بحارالأنوار و بعضی از کتب عربیه و فارسیه دیگر نقل شده و بعضی هم برای تمام آن شرح نوشته‌اند و صاحب الذریعة در جزء هفتم آن کتاب در حرف خاء (خ ط ب) صفحه ۲۰۱ گفته که: در کتاب المجموع الراق که در سال ۷۰۳ تألیف شده و بررسی در مشارق که در سال ۷۷۳ تألیف کرده نقل کرده و فرموده است که: سید کاظم رشتی در سال ۱۲۳۲ شرح مبسوطی بر آن نوشته و در سال ۱۲۷۰ طبع شده، الخ.<sup>۱</sup>

پوشیده نماند که ابن شهر آشوب به نام تُطْنَجِیْه آنچه را که نقل کرده ذکر نکرده. ممکن است که از خطبه دیگری از خطب آن حضرت باشد که از حیث عبارت بعضی از جملات آن مصادف شده با جملات این خطبه. به هر تقدیر نگارنده آنچه را که در این باب می‌نویسم از مشارق و إلزام الناصب نقل می‌کنم. از آن خطبه است که فرمود:

یا جابر، أنتم مع الحقّ ومعه تکونون، وفيه تموتون (تمورون خ). یا جابر، إذا صاح الناقوس (الناغوس خ) وكبس الكابوس وتكلم الجاموس فعند ذلك عجائب، وأي عجائب؟! إذا أثار النار بنصيين<sup>۲</sup>، وظهرت الراية العثمانية بوادي سواء<sup>۳</sup>، واضطربت البصرة، وغلب بعضهم بعضاً، وصبا كل قوم إلى قوم، وتحركت<sup>۴</sup> عساكر خراسان، وتبع شعيب بن صالح التميمي من بطن طالقان، وبويع لسعيد السوسي<sup>۵</sup> بخوزستان، وعقدت الراية لعالمق كردار<sup>۶</sup>، وتغلب العرب على بلاد الأرمن والسقلاّب، وأذعن هرقل بقسطنطينية لبطارقة سفيان<sup>۷</sup>، فتوقّعا ظهور مكلم موسى من الشجرة على الطور.

۱. الذریعه، ج ۷، ص ۲۰۱، شماره ۹۸۹.

۲. در مشارق: (أضاءت النار ببصرى)، ودر إلزام الناصب: (بأرض نصيين).

۳. در إلزام الناصب: (بوادي سود).

۴. در إلزام الناصب: (واختلفت المقالات، وحرکت).

۵. در إلزام الناصب: (السقوسی).

۶. در مشارق و إلزام الناصب: (کردان).

۷. در مشارق و إلزام الناصب: (سینان).

## لغات

ناقوس: چوبی است که ترسایان وقت نماز خود زنند و آن دو چوب است که یکی را ناقوس گویند که آن دراز باشد و دیگری را وِیل گویند که آن کوتاه باشد.

کابوس: سنگین شدن در خواب بنحوی که نتواند بجنبد در آن حال، و آن مقدمهٔ مرض صرع است.

جاموس: گاو میش را گویند.

نصیبین: در معجم البلدان گفته: شهری است معمور از شهرهای جزیره در راه قافله‌هایی که از موصل به شام می‌روند. مسافت آن از آن جا تا سنجار نه فرسخ است و فاصلهٔ آن تا موصل بقدر شش روز راه است.<sup>۱</sup>

وادی سواء: وادی دهناء است و آن وادی‌ای است که اصل آن از دهناء شروع می‌شود در شهرهای بنی تمیم در بادیهٔ بصره در زمین بنی سعد که عبور آن از شهرهای بنی اسد است.

«صباکل قوم الی قوم» یعنی: راه نماید هر گروهی به گروه دیگر دشمن را.

طالقان: در معجم گفته: نام دو شهر است. یکی در خراسان میان مرورود و بلخ که سه منزلی مرورود است و اصطخری گفته: بزرگ‌ترین شهر طخارستان طالقان است، و دیگر شهری است میان قزوین و ابهر و چند دهکده در اطراف آن است.<sup>۲</sup>

سوسی: منسوب است به سوس که معرب شوش و از بلاد خوزستان است که قبر دانیال پیغمبر در آن جاست.

عمالیق: قبیله‌ای هستند که آنها را عمالقه گویند که نسب آنها به عملیق بن لاود بن آدم بن (ارم بن خل) سام بن نوح پیغمبر علیه السلام می‌رسد که در شهرها متفرق شدند و آنها را عمالقهٔ اولی گویند و از ایشان‌اند فراعنهٔ مصر، و اما عمالقهٔ ثانیه از ملوک حِمیر از اولاد عمَلَق بن سَمِیدع بن صَوار بن عبدشمس‌اند.

گُردار و گُردَر: ناحیه‌ای است از نواحی خوارزم یا نزدیک به آن از نواحی ترک که

۱. معجم البلدان، ج ۵، ص ۲۸۸.

۲. معجم البلدان، ج ۲، ص ۶-۷.

زبان ایشان نه خوارزمی است و نه ترکی و در ناحیه آن چند قریه است و اهالی آن مردمان پستی هستند.

إرمین: مخفف إرمین و ارمینیه. در منتهی گفته: شهری است از شهرهای روم، یا چهار اقلیم است، یا چهار شهر است متصل با هم و هر شهری از آنها را ارمینیه گویند،<sup>۱</sup> و در معجم البلدان گفته که: آن بر دو قسم است: ارمینیه کبرا و ارمینیه صغرا، و حد آن از بردعه تا باب الابواب است و از جهت دیگر تا بلاد روم و کوه قبق و صاحب السریر، و گفته شده: ارمینیه کبرا خِلاط و نواحی آن است و ارمینیه صغرا تفلیس و نواحی آن است.<sup>۲</sup>

سقلاب: نژاد سرخ پوست هستند نزدیک بلاد خزر در بالاهای کوههای روم بین بلغار و قسطنطنیه، و گفته شده: از اولاد یافث بن نوح اند، و در معجم از کلبی نقل کرده که: رومی و صقلب (وارمینی) و افرنجی برادر هستند. اولاد لِنطی بن کلوخیم (کسلوخیم خ ل) بن یونان بن یافث بن نوح اند،<sup>۳</sup> و مملکت ترک از بلاد صقالبه به شمار می رود.

إذعان: فروتنی کردن.

هیرقل: نام پادشاه روم است.

بطارقه: جمع بطریق، به معنی سرهنگی است که ده هزار مرد جنگی در تحت فرمان او باشد.

سفیان: مراد سفیانی است که عثمان بن عنبسه باشد و در بعضی از اخبار سفیان نام اوست.

و مکلم موسی: مراد امیر المؤمنین علیه السلام است.

۱. منتهی الأرب، ج ۱-۲، ص ۴۷۸.

۲. معجم البلدان، ج ۱، ص ۱۶۰.

۳. معجم البلدان، ج ۳، ص ۴۱۶.

## معنای حدیث

ای جابر! شما با حق هستید و با حق می‌باشید و در راه حق می‌میرید - یا دور می‌زنید. ای جابر! وقتی که صیحه زند ناقوس و ناگهان مرض شبیه به صرع رو بیاورد و سخن بگوید گاو میش، در چنین زمان عجایبی رخ دهد و چه عجایبی؟!

وقتی است که نور دهد آتشی مخصوص در نصیبین - که شهری است از شهرهای جزیره بین موصل و شام در شش منزلی موصل - و ظاهر شود پرچم‌های عثمانی به وادی سواء - که آن وادی‌ای است در شهرهای قبیله بنی تمیم در بادیة بصره در زمین بنی سعد - و بعضی از آن پرچم‌ها بر بعض دیگر غالب شوند و گروهی راهنمایی به دشمن کنند گروه دیگری را و حرکت کند لشکرهای خراسان و پیروی کرده شود شعیب بن صالح تمیمی از میانه طالقان - که شهری است در میانه مرورود و بلخ در سه منزلی مرورود یا آن که شهری است در میان قزوین و ابهر، و این اقرب به نظر می‌آید - و بیعت کرده شود سعیدنامی که از اهل شوش - یا شوشتر - خوزستان باشد و پرچمی بسته شود برای قبیله عملیق‌های کردار - و یا کردَر که ساکنین خوارزم یا نزدیک به آن‌اند - از نواحی ترک و غالب شود عرب بر بلاد اِرمَن - که ارمینیه کبرا باشد، یا صغرا - و بر نژاد سرخ پوست - که بین بلغار و قسطنطنیه ساکن‌اند - و پادشاه قسطنطنیه نسبت به لشکر سفیان فروتنی کند، پس منتظر باشید ظاهر شدن سخنگوی با موسی بن عمران علیه السلام را در کوه طور از درخت - که مراد خود حضرت علیه السلام است؛ چنان که از اخبار دیگری مستفاد می‌شود.

مؤلف فقیر گوید: ظاهراً طرف خطاب آن حضرت در این قسمت از خطبه جابر بن عبدالله انصاری است و در این قسمت از فرمایشات خود علاماتی را خاطر نشان فرموده که در اطراف آن مقتضی است شرح داده شود نکاتی چند.

اول: فریاد کردن ناقوس که شاید کنایه است از استیلا یافتن مسیحیان در روی زمین که در همه جای زمین صدای ناقوس بلند شود و آیین مسیحیت رواج گیرد و اسلام و مسلمانان ضعیف شوند و کفر و کفار قوی و غالب شوند.

دوم: ظهور پریشانی و آشفتگی در میان مردم و شدت بلاها و فتنه‌های پی در پی بنحوی که مردم از خود بی خود و در کارهاشان متحیر و سرگردان شوند که شبیه حالت صرع و دیوانگی به آنها دست دهد و حالت سفاهت و حماقت به آنها رخ دهد. سوم: سخن گفتن گاو میش، و آن چند احتمال دارد. یکی آن که آن هم مانند سایر آیات و علاماتی که ظهور آنها خارق عادت است خارق عادت باشد و خدا برای اتمام حجّت گاو میش را به سخن گفتن درآورد، چنان که از بعض اخبار دیگر هم مستفاد می شود که تازیانه در دست صاحبش سخن گوید و نعل او با او تکلم کند - چنان که بعضی از اخبار آن در جزء اول این کتاب شرح داده شد و بعضی از آنها هم بعد از این به محلّ خود خواهد آمد.

و دیگر مرد صاحب قوتی باشد که هر عملی بخواهد انجام دهد بدهد و کسی نتواند او را از اراده و عزمی که دارد برگرداند.

و دیگر آن که مرد بزرگ جثّه و قوی هیکلی پر خوراک پیدا شود که گاو میش صفت باشد و با این وصف بر مردم سلطنت و ریاست کند و احداث مذهب و ملت تازه ای نماید و مردم از روی جهالت یا ترس اطاعت او کنند، یا زمامدار مردم کسی شود که ادراک و شعور نداشته باشد و بر مردم حکومت کند و مردم از ترس تمکین از او کنند.

چهارم: روشن شدن آتش در نصیبین که آن نیز چند احتمال دارد:

یکی آن که آتش ظاهری در آن افتد و بسوزد، خواه آتش زمینی باشد یا آسمانی - مانند برق و امثال آن.

و دیگر آن که آتش فتنه و فساد در آن افروخته شود که خاموش شدنی نباشد و شاید آن آتش فتنه سفیانی باشد و بلند شدن پرچم آن لعین باشد در وادی سواء، و بعضی از نسخه ها در وادی سواداء نوشته و ظاهراً غلط باشد، و اگر چنین باشد لفظ آن «سود» است که جمع «أسود» است که آن قریه ای است در شام که ظاهر شدن پرچم های سفیانی در آن جایی مناسب نیست.

و احتمال دارد مراد از عثمانی آل عثمان جوق باشد که علم ایشان در آن بیابان بر پا

شود و سلطنت ایشان تا به مکه و حوالی آن از طرف مغرب برسد - چنان که یکی از احتمالاتی است که صاحب نور الأنوار در کتاب خود داده است .

و مراد از اضطراب بصره حادث شدن فتنه بزرگی است در آن که در اثر آن کشت و کشتار زیادی در آن واقع شود و به مقتضای اخبار بسیار بصره چندین مرتبه خراب و آباد می شود تا وقتی که در آب غرق شود، و مراد از حرکت لشکر خراسان لشکر مروزی است یا پرچم های سیاه خراسانی است که به سمت عراق می آید و جزیره بنی کاوان [را] که در نزدیکی بصره است می گیرد .

و مراد از شعیب بن صالح شاید همان شعیب بن صالح است که از سمرقند قیام می کند و به سمت طالقان می رود و عده حسنی به او پیوندند و با پرچم های سیاه کوچک غیر از پرچم های سیاه خراسانی قیام و پیشروی می کنند تا به کوفه برسند و لشکر سفیانی را فرار دهند و بر طریق حق باشند و عده آنها ملحق شوند به لشکر حضرت بقیة الله - عجل الله تعالی فرجه - و پرچمدار ایشان همان شعیب بن صالح است که اهل طالقان او را متابعت می کنند و از خوزستان هم با سعید سوسی بیعت می کنند و پرچم گردار - که ظاهراً کُردها باشند که از عمالقه به شمار می روند و در اطراف زمین متفرق اند و منزل پیشین آنها در شام بوده - برای قیام بسته شود .

و عرب بر سقلاب و ارمن که حدود بلاد روسیه است غالب شود، و پادشاه روم مطیع و منقاد و تحت فرمان لشکر - یعنی: سرهنگان لشکر سفیان که مراد عثمان بن عنبسه است - شود در پایتخت خود که قسطنطنیه باشد .

در آن وقت وجود مبارک امیرالمؤمنین علیه السلام که زبان گویای الهی است برمی گردد به دنیا و این اولین مرتبه رجعت آن حضرت است و آن بزرگوار را رجعت های عدیده است و اولین رجعت آن حضرت مقارن با ظهور قائم آل محمد علیه السلام است - چنان که اخبار آن را مفصلاً با بیان مدارک آن در این کتاب خواهید یافت و در همین خطبه نیز آن بزرگوار تصریح به آن فرموده است در آن جایی که فرموده:

کیف بکم إذا رأیتم صاحب الشام ینشر بالمناشیر، ویقطع بالمساطریر، ثم لأذیقته ألیم

العذاب؟! ألا فابشروا، فإلَيَّ يُرَدُّ أمر الخلق غداً [بأمر ربِّي] ١، فلا تستعظم بما قلت؛ فإننا أعطينا علم المنايا والبلايا، والتأويل والتنزيل، وفصل الخطاب وعلم النوازل، والوقائع [والبلايا]، فلا يعزب عنا شيء.

و پیش از این جملات فرموده: والذي بعث محمداً ﷺ وإبراهيم ﷺ لأقتلن [أهل] الشام بكم قتلات و أي قتلات؟! وحقِّي وعظمتي [لأقتلن أهل الشام بكم قتلات و أي قتلات و] لأقتلن بكم أهل الصّفين [بكلّ قتلة] سبعين قتلة، ولأردنّ إلى كلّ مسلم حياةً جديدة، ولأسلمنّ إليه صاحبه وقاتله، إلى أن يشفي غليل صدري ٢ منه، ولأقتلنّ بعمار بن ياسر وأويس القرنيّ ألف قتيل، فسحقاً للقوم الظالمين ولا يقال: لولا وكيف وأتى ومتى وحتى؛

یعنی: سوگند به آن کسی که برانگیخت محمد ﷺ و ابراهیم ﷺ را، هرآینه خواهم کشت بواسطه شما اهل شام را کشتن ها و چه کشتن هایی؟! به حقّ خودم و به بزرگی خودم قسم، هرآینه می کشم بواسطه شما اهل صّفين را هفتاد مرتبه کشتن و هرآینه برمی گردانم به سوی هر مسلمانی که در آن جنگ کشته شده حیات تازه ای و تسلیم او می کنم قاتلش را، تا آن که شفا یابد جوشش و زنگ سینه من از او و هرآینه می کشم البتّه البتّه به عوض کشتن ایشان عمار یاسر و اويس قرنی را هزار نفر کشته را. پس هلاکت و عذاب باد بر گروه ستمکاران! و گفته نمی شود که: چرا و برای چه و کجا و کی و چه وقت و تا چند؟

و بعد از آن فرمود: چگونه اید شما وقتی که دیدید صاحب شام - یعنی: معاویه - را که بریده شود اعضای او با اژه ها و پاره پاره شود با ساطورها؟ پس هرآینه می چشانم او را عذاب دردناک. آگاه باشید! پس بشارت باد شما را که بازگشت کار مردم به سوی من است فردا. پس بزرگ به نظرت نیاید آنچه را که گفتم؛ زیرا که عطا کرده شده است

١. عبارات داخل کر و شه در این بخش از کتاب مشارق افزوده شده اند.

٢. در إلزام الناصب: (غلیل صدره).

به ما علم مرگ‌ها و بلاها و تأویل و تنزیل و فصل الخطاب و علم آنچه که فرود آید و آنچه که واقع شود. پس پوشیده نیست از ما چیزی.

پس می‌کشاند کلام خود را تا آن جا که می‌فرماید:

ثُمَّ أُسْلِمَ إِلَى عَمَّارِ بْنِ يَاسِرٍ اثْنَيْ عَشَرَ أَلْفَ أَدْهَمٍ عَلَى كُلِّ أَدْهَمٍ مِنْهَا مَحَبَّةٌ لِّلَّهِ وَلِرَسُولِهِ،  
 مَعَ كُلِّ وَاحِدٍ اثْنَا عَشَرَ أَلْفَ كِتَابَةٍ لَا يَعْلَمُ عِدْدَهَا إِلَّا اللَّهُ<sup>۱</sup> [الذي خلقها وأعلم عددها]<sup>۲</sup>. أَلَا  
 فابشروا، فأنتم نعم الإخوان. أَلَا، وَإِنَّ لَكُمْ بَعْدَ حِينٍ طَرَفَةَ تَعْلَمُونَ بِهَا بَعْضَ الْبَيَانِ،  
 وَيُنْكَشِفُ لَكُمْ صَنَائِعَ الْبِرْهَانِ عِنْدَ طُلُوعِ بَهْرَامٍ وَكَيَوَانَ، عَلَى دَقَائِقِ الْاِقْتِرَانِ، فَعِنْدَهَا تَتَوَاتَرُ  
 الْهَدَّاتُ<sup>۳</sup> وَالزَّلَازِلُ، وَتُقْبَلُ الرَّايَاتُ مِنْ شَاطِئِ جِيحُونَ إِلَى بَيْدَاءِ بَابِلَ<sup>۴</sup>؛

یعنی: پس تسلیم می‌کنم به عمار یاسر دوازده هزار اسب که بر هر اسبی دوستی از دوستان خدا و رسول او سوار شود و با هر یک از ایشان دوازده هزار کتیبه باشد که عدد آنها را کسی جز خدا نداند. آگاه باشید! پس بشارت باد شما را که شما نیکو برادرانی هستید. آگاه باشید که برای شما بعد از زمانی چشم به هم زدنی است که می‌دانید به آن بعضی از بیانات را و واضح می‌شود برای شما کارهایی که هویدا شود هنگام طلوع ستاره مریخ و زحل بر دقیقه‌های اقتران - یعنی: زمانی که مریخ و زحل با هم مقارن شوند و در یک برج و یک دقیقه و یک درجه باشند. در آن زمان خرابی‌ها و زلزله‌های پی در پی رو می‌دهد و پرچم‌هایی از شط جیحون - یعنی: از طرف مشرق - رو می‌آورد تا به بیابان بابل - که از شهرهای عراق است - فرود آیند.

مؤلف گوید: قسمت اول این جملات اخیر مربوط به رجعت است و قسمت آخر اشاره به خروج مشرقی‌هاست قبل از قیام حضرت بقیة الله - عجل الله تعالی فرجه - و مقارن با خروج سفیانی - چنان که از اخبار بسیار دیگر استفاده می‌شود.

۱. این قسمت علاوه در دو مصدر یاد شده در کتاب «الإيقاظ من الهجعة» نیز آمده است.

۲. این زیادی از کتاب إلزام الناصب آورده شده است.

۳. در مشارق: (الهزات).

۴. مشارق انوار الیقین، ص ۲۶۵.

پس آن حضرت بعد از بیان جملات زیادی در این خطبه که مربوط به شؤون و مقامات خود آن حضرت است اشاره می فرماید به ظهور و سلطنت بیست و چهار نفر از خلفای بنی عباسی به وصف های مخصوص به آنها و می کشاند کلام را تا آن جایی که زمام امر به دست کودکان و زنان افتد و فتنه و فساد و ننگ و عار و هرج و مرج در روی زمین در تمام اقطار جهان زیاد شود و مدعیان باطل از هر گوشه دنیا صداها بلند کنند. در آن حال مژده فرج عظیم می دهد. پس برمی گرداند سیاق کلام خود را به علائم نزدیک ظهور دولت حقّه و می فرماید:

کیف بکم<sup>۱</sup> إذا دهمتکم رایات بنی کنده مع عمال من عقبه من الشام؟ [یرید بها الأمویة]. هیهات أن یكون الحقّ فی تیمیّ أو عدویّ أو أمویّ؟ ثمّ بکی وقال: آه، آه، للأُمّ المشاهدة رایات بنی عتبه مع بنی کنانه السائرين إلى الأیلة<sup>۲</sup> لیصلوا إلى جنب الجزيرة!<sup>۳</sup>

(و فی نسخه: قال ﷺ: ) واهأ للأُمّ المشاهدة رایات بنی عتبه مع بنی کتام السائرين أثلاثاً المرتکنین جبلاً جبلاً مع خوف شدید وبؤس عتید! آلا، وهو الوقت الذي وُعدتم به؛ یعنی: در چه حالید شما وقتی که به فشار آورد شما را پرچم های بنی کنده با کارگزارانی از گردنه ای از شام؟ چقدر دور است آن زمان این که حق با تابعین اولی یا دومی یا سومی باشد! پس گریه کرد حضرت و فرمود: آه! آه! برای امت هایی که بینند پرچم های بنی عتبه را با بنی کنانه که سیر کنندگان اند به سمت آیلّه - که شهری است کنار ساحل دریای قلزم در پهلوی شام - تا برسند به طرف جزیره!  
و آن شهر در آخر حجاز و اول شام واقع است (چنان که در معجم البلدان گفته<sup>۴</sup>).  
و بنا بر نسخه دیگر فرمود: آه بر امت هایی که می بینند پرچم های بنی عتبه را با

۱. در إلزام الناصب: (کیف یلمّ).

۲. در إلزام الناصب به جای «الأیلة» آمده است: (الایلا الایلا اللاتکون حلا حلا).

۳. این قسمت در مشارق یافت نشد.

۴. معجم البلدان، ج ۱، ص ۲۹۲.

بنی کتام در حالتی که بنی کتام سه دسته شده‌اند و به این کوه و آن کوه رو آورند با ترس سختی و عذاب آماده شده‌ای! آگاه باشید آن وقت است وقتی که به شما وعده داده شده - یعنی: فرج.

پس از آن اشاره به عجایب از علانم آن زمان فرموده و سوق داده کلام خود را به فتنه بنی قنطورا - که ترک و چین باشند - و مالک شدن ایشان عراق و اطراف شام را و بعد از آن فرموده: ﴿ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ﴾<sup>۱</sup>.

پس می‌فرماید: ثمَّ يملك الأنباط<sup>۲</sup> الأفكة والأعراب الناصبة<sup>۳</sup> في ملك البصرة حتى ينزلوا واسط وأعمالها إلى الأهواز وأظلالها، وأول خراب العراق في أيامهم، يكثر البلاء العظيم والقحط الشديد، ثمَّ يجري في عداد ذلك<sup>۴</sup> عجائب، وأيّ عجائب؟! إذا رحل العاشر على ديارهم، وصالحوهم خوفاً من شرهم. كل ذلك يكون في القرن الحادي عشر من الثلاثين، يكون الفتك من فتك الجحيم واستيصال بيت الله الحرام وقتلهم الخاص والعام، وذلك إذا دهم البلاء الزوراء، وتتصن<sup>۵</sup> البلايا والرزايا بالعالم، فيقتل الأنباط وجبايرتها، ويملكون ديارها وذراريها.

و كم يكون الثاني عشر؟ في عشرين الأول ظهور الديلم [واجباً] وجيلان وقوم من خراسان. يملكون تبريز، ويؤمرون الأمير، ويضطرب العراق بهم، والعجب كل العجب من الأربعين إلى الخمسين من نوازل وزلازل وبراهين ودلائل! إذا وقعت الواقعة بين همدان و حلوان، ويقتل خلق في حلوان إلى النهروان، ويزول ملك الديلم، يملكها أعرابي وهو عجمي اللسان. يقتل صالحه ذلك العصر وهو أول الشاهد، ثم في العشر الثالثة من الثلاثين يقبل الرايات من شاطئ جيحون لفارس ونصيبين. تترادف إليهم رايات العرب، فتأذي

۱. سورة يس، آية ۳۸.

۲. در إزام الناصب: (الأنباط).

۳. در إزام الناصب: (المناسبة).

۴. در إزام الناصب: (في عدد ذلك).

۵. در إزام الناصب: (تتصل).

نساؤهم<sup>۱</sup> بِقَدَرِ مجرى السحاب وبقضاء من الكواكب<sup>۲</sup> وطلوع القطر التالي للجنوب كغراب الانبواب<sup>۳</sup> وزلازل وهبّات وآيات.

هنالك يوضح الحقّ، ويزول البلاء، ويعزّ المؤمن، ويذلّ الكافر المخالف، ويملك تجار الكوفة البريّ منهم، لا المتغلبين في الأمر. إنهم طغاة مردة فراغنة، ويكون بنواحي البصرة حركة لست أذكرها، ويظهر العرب على العجم، ويعدلون بالأهواز من دون الناس. وكم أشياء أخفيها لا يطيقها الوعي، ولا يصبر على حملها، وأمور قد أهملتها خوفاً أن يقال: متى علمتها؟ وإنّي قد بلغت الغاية القصوى التي انتهت، وعلى ما أمرت أبيت، فلا يتهمني المتهمون. النار مثوى لهم (مواهم خل). لا يقضى عليهم فيموتوا، ولا يخفف من عذابها. كذلك نجزي كلّ كفور، وشرط القيامة في الكور. إذا بلغ الزور، وجار الجور، وحقّت الكرّ، وكانت الرجعة، وأتت الساعة بقائم يقوم في الناس، يذهب البلاء عن المؤمنين، وينجلي عنهم الخوف والرعب. لا يتكلّم نفس إلاّ بإذنه<sup>۴</sup>.

### شرح لغات

أنباط: جمع نبط است و آنها گروهی هستند که در بطائح و بیابانهای میان عراقین نازل شده اند.

آفک: دروغگو و شخص بی رأی و تدبیر را گویند.

ناصریة: دشمنان اهل بیت پیغمبر و شیعیان و دوستان آنها.

واسط: از شهرهای عراق است که حجّاج بن یوسف بنا کرده و به هر یک از کوفه و

بصره پنجاه فرسخ فاصله دارد.

العاشر: محتمل است که صفت قرن باشد.

۱. در إزام الناصب: (فینادی بلسانهم).

۲. در إزام الناصب: (وتقصان الكواكب).

۳. در إزام الناصب: (الانبور).

۴. این قسمت نیز در مشارق موجود نیست.

فتك: ناگاه كشتن و زخم زدن. به زبان عصر: ترور كردن.

استیصال: بیچاره شدن.

زوراء: بغداد است.

دیلم: قسم کوهستانی بلاد گیلان است که در شمال قزوین واقع است و از شهرهای اوست آلموت، و اهالی آن طایفه‌ای هستند که به نام زمینشان نامیده شده‌اند

(معجم البلدان و المنجد).<sup>۱</sup>

گیلان: معرب گیلان است.

حُلوان: از شهرهای عراق است که در آخر حدود سواد بغداد پهلوی کوه واقع شده و در عراق شهری نزدیک کوه غیر از آن نیست و جنبه ایلاقی دارد و بسا در آن جا برف هم باریده می‌شود.

همدان: شهری است از شهرهای معروف ایران.

نهروان: جلگه‌ای است وسیع میان بغداد و واسط، و در معجم گفته: در آن جا سه

نهروان است: بالا و وسط و پایین.<sup>۲</sup>

فارس: قسمتی از خاک ایران است که در زمان صدور خیر اهواز و خوزستان از

قسمت‌های فارس شمرده می‌شده - مانند اصفهان.

نصیبین: تشریح و ترجمه آن از پیش گذشت.<sup>۳</sup>

غُرَاب: در این جا به معنای بند است.

و أنبوب: به معنای نی - یعنی: بند نی و بین دو پیوند آن.

هَبَات: گرد و غبارها.

کَور: به حد کمال رسیدن.

«کَر» یعنی: برگشت کردن.

۱. معجم البلدان، ج ۲، ص ۵۴۴: المنجد. بخش اعلام، ص ۲۲۳. در هر دو با اختلاف.

۲. معجم البلدان، ج ۵، ص ۲۲۴.

۳. ر.ک: جزء ۲، صفحه ۷.

یعنی : پس مالک می‌شوند نبطی‌های دروغگو - که گروهی هستند ساکنین بیابان‌های میانه عراق عرب و عراق عجم - و عرب‌های ناصبی - که دشمنان سرسخت آل محمد و شیعیان و دوستان ایشان‌اند - در ملک بصره تا این که فرود می‌آیند در واسط - که یکی از شهرهای عراق است و مسافت آن تا هر یک از کوفه و بصره پنجاه فرسخ می‌باشد - و اطراف آن تا اهواز و نواحی آن، و اول خرابی عراق از ایشان خواهد بود و در ایام ایشان بسیار می‌شود بلاهای بزرگ و قحطی سخت . پس جاری شود در شماره آن بلاها و قحطی چیزهای عجیب ، و چه چیزهای عجیبی !؟

زمانی که قرن دهم بگذرد بر خانه‌های ایشان و شایستگان و نیکان ایشان ، و همه اینها پس از آن که سی سال از قرن یازدهم بگذرد واقع خواهد شد ، و می‌باشد آدم‌کشی ناگهانی و ترور کردن که از ترور کردن‌های آتشین است که بیچاره و مستأصل کند بیت‌الله الحرام - یعنی : اهل مکّه - را ، و همان وقت است کشتن ایشان خاص و عام را ، و این وقتی است که فشار دهد ایشان را بلای بغداد ، و بلاها و مصیبت‌ها در تمام روی زمین روی دهد .

پس در آن وقت می‌کشند انباط گردنکشان و جباران بغداد را و مالک می‌شوند خانه‌ها و ذریه‌های ایشان را و چه بسیار بلاهایی که در قرن دوازدهم رو خواهد داد در ده سال اول از آن که ظاهر شوند گروهی از دیلم و گیلان و گروهی از خراسان و تبریز را مالک شوند و امیری در آن جا نصب کنند و عراق به سبب قیام ایشان مضطرب شود و شگفت‌آور است به تمام شگفتی از سال چهل تا پنجاه از قرن دوازدهم از نازله‌ها و زلزله‌ها و نشانه‌های واضح و دلیل‌ها هنگامی که واقع شود جنگی میانه همدان و حلوان و کشته شوند خلقی در حلوان تا نهران و ملک دیلم زایل شود و مالک شود آن را اعرابی عجمی زبانی و بکشد مردمان شایسته آن عصر را و آن اول شاهد است . پس در دهه سوم از سی سال که از قرن دوازدهم بگذرد ، پرچم‌هایی از شطّ جیحون - که از ماوراء النهر باشد - قیام کنند برای فارس و نصیبین و پی در پی پرچم‌های عرب هم به سوی ایشان بلند شود . پس متأذی شوند زن‌های ایشان به تقدیر خدایی که جاری کننده ابر است

و به گذشتن بعضی از ستاره‌ها - یعنی: افتادن و سقوط بعضی از ستاره‌ها - و طالع شدن قطر جنوبی مانند بند و پیوند نی و ظاهر شدن زلزله‌ها و گرد و غبارها.

آن وقت وقتی است که حق واضح و آشکار شود و بلازایل و نابود شود و مؤمن عزیز و غالب و کافر و منافقین ذلیل و خوار گردند و تجار بیابانی کوفه مالک شوند، نه متغلبین از آنها؛ زیرا که متغلبین سرکش و متمرّد و متکبر فرعون صفت‌اند، و در نواحی بصره حرکتی رخ دهد که ذکر نمی‌کنم آن را، و ظاهر می‌شود عرب بر عجم، و تجاوز به اهواز کنند به غیر از سایر مردم.

چه بسیار چیزهایی است که مخفی می‌کنم آنها را؛ زیرا که گوش طاقت شنیدن آنها را ندارد و صبر بر تحمل آنها نمی‌کند و چه بسیار اموری است که از گفتن آنها اهمال می‌کنم از ترس این که گفته شود: از کجا دانستی اینها را؟ و حال آن که من رسیده‌ام به منتها درجه از علم و دانایی و آنها چنان اموری است که نهی کرده شده‌ام از ذکر آن و بنا بر آنچه که مأمورم ابا می‌کنم. پس تهمت نزنند به من تهمت زندگان و ایشان کسانی هستند که جایگاهشان در آتش است. حکم کرده نمی‌شود بر ایشان، پس می‌میرند و تخفیف داده نمی‌شود از عذابشان. همچنین جزا می‌دهم هر ناسپاس‌گو را، و شرط قیامت به حدّ کمال رسیدن جور و ستم و فتنه‌ها و بلاهاست در بازگشت کردن. پس وقتی که دروغ و لهو و لعب و سازها و غناها به حدّ کمال رسید و جور به منتهی درجه رسید، آن وقت برگشت من به دنیا سزاوار می‌شود و امر رجعت صورت می‌گیرد و قیامت صغرا بر پا می‌شود به قائمی که قیام کند در میان مردم که ببرد بلا را از اهل ایمان و برطرف کند از ایشان خوف و ترس را و سخن نگوید هیچ نفسی مگر به اذن و فرمان او.

مؤلف ناچیز گوید: در این جملات از خطبه آن حضرت نکاتی چند را خاطر نشان فرموده که از علائم مهمّه پیش از قیام است.

اول: تصرف کردن و مالک شدن نبطی‌ها و ناصبی‌ها بصره را با واسط و اطراف آنها را تا برسد به اهواز و نواحی آن.

دوم: رو آوردن فتنه‌ها و بلاهای شگفت‌آور و قحطی در میان مردم.

- سوم: کشتن های ناگهانی و ترور کردن های آتشین رودادن .
- چهارم: مستأصل و بیچاره شدن اهل مکه .
- پنجم: قتل عام و خاص کردن نبطیان و ناصبیان مردم را .
- ششم: فشار آوردن بلاها و مصیبت ها در بغداد و تمام روی زمین و کشته شدن جباران و گردنکشان بغداد و تصرف کردن دشمن خانه ها و ذریه های آنان را .
- هفتم: خروج دیلم ها و گیلانی و خراسانی و غلبه کردن خراسانی بر تبریز و گرفتن ایشان تبریز را و از خودشان امیر برای آنها قرار دادن .
- هشتم: مضطرب شدن عراق از قیام دیلم ها و گیلانی و خراسانی .
- نهم: واقع شدن جنگ شدید در میان همدان و حلوان و کشته شدن جمعی از حلوان تا نپروان .
- دهم: شکست خوردن دیلم ها و گرفتن ملک را از تصرف ایشان .
- یازدهم: مالک شدن اعرابی عجمی زبانی ملک را و کشتن او مردمان شایسته صالح را .
- دوازدهم: آمدن پرچم هایی از سمت مشرق - که ماوراء النهر باشد - از کنار شط جیحون به طرف فارس و نصیبین .
- سیزدهم: بلند شدن پرچم های عرب پی در پی و متأذی شدن زن های ایشان .
- چهاردهم: سقوط بعضی از ستاره ها به زمین ، و از بعض اخبار دیگر مستفاد می شود که در سمت مشرق سقوط کند .
- پانزدهم: طالع شدن قطر جنوبی مانند بند و پیوندنی و ظهور زلزله ها و گرد و غبارها .
- شانزدهم: ظهور فرج برای مؤمنین و عزت و غلبه آنها و خوار شدن کفار و منافقین ، و این علامت در زمان قیام مهدی علیه السلام واقع شود .
- و مراد از قرنی که حضرت در این خطبه اشعار فرموده محتمل است که قرن میلادی ولی عصر - ارواحنا و ارواح العالمین له الفداء - باشد که اکنون که زمان تحریر این کتاب است در اواخر دهه سوم از قرن دوازدهم ولادت آن بزرگوار است ؛ چه که ولادت آن حضرت در سال دویست و پنجاه و شش هجری بوده و الآن قریب

یک هزار و صد و بیست و هفت سال از سنّ نازنین آن بزرگوار می گذرد.  
و محتمل است که ابتدای آن از اوّل زمان غیبت کبرای آن حضرت باشد که در نیمه  
شعبان سال سیصد و بیست و نه هجری واقع شده که این سال یک هزار و پنجاه و  
چهارم از غیبت کبرای آن حضرت است که پنجاه و چهارمین سال از قرن یازدهم از  
غیبت کبراست.

و محتمل است که آن حضرت حساب را از زمان خلع المقتدر بالله عباسی گرفته  
باشد، به مناسبت آنچه که در بعضی از خطب منسوبه به آن حضرت تصریح شده - که  
فرموده است: لا تفرحوا بالمخلوع من ولد العباس - یعنی: المقتدر -؛ فإِنَّه أوّل علامات  
التغییر؛ یعنی: شاد نشوید به خلع شده از فرزندان عباس از خلافت - یعنی: مقتدر  
عباسی -؛ زیرا که آن اوّل علامات تغیر است.

پس ممکن است گفته شود که: مراد از قرن دهم و یازدهم و دوازدهمی که در این  
خطبه شریفه فرموده قرن دهم و یازدهم و دوازدهم از خلع مقتدر باشد و خلع مقتدر  
در حدود سال سیصد و شش هجری بوده که تاکنون یک هزار و هفتاد و هفت سال  
است که عبارت باشد از سال هفتاد و هفتم از قرن یازدهم از خلع مقتدر.

و محتمل است که قرنی که حضرت فرموده غیر از قرن متعارف در این زمان باشد.  
به هر حال خدا و حجّت او داناترند. ﴿سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا﴾<sup>۱</sup>.

متمّم کلام در این مقام آن که آن حضرت پس از بیان این جملات از فرمایشات  
خود رشته کلام را می کشاند به این جا که می فرماید:

أَيُّهَا النَّاسُ، قَدْ سَمِعْتُمْ خَيْرًا فَقُولُوا خَيْرًا، وَاسْأَلُوا تَعْلَمُوا، وَكُونُوا لِلْعِلْمِ حَمَلَةً، وَلَا  
تُخْرِجُوهُ إِلَى غَيْرِ أَهْلِهِ فَتَهْلِكُوا، فَقَالَ جَابِرٌ: فَقُلْتُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، فَمَا وَجْهُ اسْتِكْشَافِ؟  
فَقَالَ: اسْأَلُونِي وَاسْأَلُوا الْأَثَمَةَ مِنْ بَعْدِي الَّذِينَ سَمِعْتَهُمْ، فَلَمْ يَخُلْ مِنْهُمْ عَصْرٌ مِنَ الْأَعْصَارِ  
حَتَّى قِيَامِ الْقَائِمِ، فَاسْأَلُوا مِنْ وَجْدَتِهِ مِنْهُمْ، وَانْقُلُوا عَنْهُمْ كِتَابِي.

۱. سورة بقره، آیه ۳۲.

والمناقرون يقولون: عليّ نصّ على نفسه بالربوبية، فاشهدوا شهادة أسألكم عند الحاجة. إنّ عليّ بن أبي طالب نور مخلوق وعبد مرزوق. من قال غير هذا لعنه الله من كذب عليّ.

ونزل المنبر وهو يقول: تحصنّ بالحيّ الذي لا يموت، ذي العزّ والجبروت، والقدرة والملكوت، من كلّ ما أخاف وأحذر. فأیما عبد قانها عند نازلة به إلاّ وكشفها عنه.

قال ابن قدامة: يقول هذه الكلمات وحدها؟ فقال: تضيف إليها الاثني عشر إماماً وتدعو بما أردت وأحببت، يستجيب الله دعاك!

یعنی: ای گروه مردم! بتحقیق شنیدید کلام خیر را، پس بگوئید کلام خیر را و برسید تا بدانید و حامل علم و دانایی باشید و برای غیر اهل بیرون ندهید که هلاک می شوید. پس جابر عرض کرد: یا امیرالمؤمنین! پس وجه استکشاف چیست؟ فرمود: سؤال کنید و برسید از امامهایی که بعد از من هستند و نامهای ایشان را یاد کردم. پس هیچ عصری از عصرها از ایشان خالی نیست تا قیام قائم. پس برسید از هر یک از ایشان که او را بیابید و از ایشان کتاب مرا نقل کنید.

و آنهایی که منافق اند می گویند که: علی تنصیص کرد پروردگاری را برای خود - یعنی: ادعای خدایی می کند و خود را خدا می داند. پس شهادت دهید شهادتی را که از شما خواهش می کنم هنگام حاجت که علی بن ابی طالب نوری است آفریده شده و بنده ای است روزی داده شده، و کسی که غیر این را گوید لعنت کند خدا او را - یعنی: من بنده آفریده شده و روزی خوار خدا هستم و خدا نیستم و ملعون است کسی که بر من دروغ بدهد و بگوید: علی می گوید: من خدا هستم.

این کلام را فرمود و از منبر به زیر آمد و می فرمود: خود را حصار کردم به خدایی که زنده است و نمی میرد و صاحب غلبه و عزّت و جبروت و توانایی و ملکوت است، از آنچه که می ترسم و اندیشه ترس می کنم. پس هر بنده ای بگوید این دعایی را که من

گفتم هنگام نزول بلا و حادثه‌ای، بر طرف می‌کند خدا از او آن بلا و حادثه را. این قدامه عرض کرد: این کلمات را بتهنایی بگویند؟ فرمود: نه، بر آن اضافه کن نام‌های دوازده امام را و دعا کن به آنچه که می‌خواهی و دوست می‌داری، که خدا اجابت می‌کند دعای تو را.

### ۲۶۲ / حدیث چهل و یکم

خطبه‌ای است در این مقام معروفه به خطبه البیان منسوبه به امیر مؤمنان علیه السلام که جمعی از بزرگان به اختلاف عبارات - بعضی به تفصیل و بعضی به اختصار - در کتب خود نقل فرموده‌اند و بواسطه بعضی از جملات موحشه و الفاظ غریبه و لغات غیر مأنوسه و لغزهایی<sup>۱</sup> که در آن مندرج است و سیاق عبارات آن - که در بادی<sup>۲</sup> نظر بر خلاف سایر خطب و کلمات صادره از آن بزرگوار است - استشمام رایحه جعل و وضع و غلو می‌کنند و مبادرت در انکار صدور آن از آن حضرت می‌نمایند. غافل از این که بسیاری از عبارات آن طوری است که صدور آن جز از زبان معجز بیان لسان الله ناطق متصور نیست، و بعلاوه آنچه از عبارات آن که ظاهراً رایحه غلو از آن بوییده می‌شود بعد از مراجعه به مجموع اخبار وارده در فضائل و مناقب آن حضرت از خاصه و عامه در کتب معتبره ایشان از قبیل کتاب مستطاب بصائر الدرجات محمد بن الحسن الصفار که معاصر با حضرت عسکری علیه السلام بوده و از مشیخه کبار علمای فرقه ناجیه است و مانند کلینی و صدوقین و شیخ مفید - رحمهم الله - و غیر ایشان از متقدمین در کتب خود از او روایت کرده‌اند و روایات متظافره<sup>۳</sup> متواتره و مستفیضه و معتبره و صحیحه و موثقه دیگر از غیر طریقه صفار و هکذا از کتب عامه - مانند صحاح سته و کتب محمد بن یوسف گنجی شافعی و ابن طلحه شافعی و مجمع الزوائد هیتمی و منابع الموده و غیرها - رفع شبهه و غبار می‌شود.

۱. لغز: سخن سر بسته و مشکل، کلام پیچیده که درک معنی آن محتاج تفکر و تأمل باشد.

۲. بادی: آغاز، شروع، اول هر چیزی.

۳. متظافر: چیزهایی که هر کدام به دیگری یاری رسانند.

هر آینه اخبار هم مانند آیات محکم دارد. متشابه دارد. عامّ و خاصّ و مطلق و مقید و مجمل و مفصل و تنزیل و تأویل دارد. پس بر شخص منصف است که بمجرّد دیدن حدیث یا خبری که ظاهر آن در نظر او زندگی دارد، بالأخره تأمل و تدبّر نموده، فوراً انکار نکند.

شیخ مفید در کتاب اختصاص حدیثی از حضرت صادق علیه السلام مسنداً روایت کرده که فرمود: **إِنَّ كَلَامَنَا يَنْصَرَفُ عَلَى سَبْعِينَ وَجْهًا**،<sup>۱</sup> و دیگری: **إِنَّا لَنَتَكَلَّمُ بِالْكَلِمَةِ لَهَا سَبْعُونَ وَجْهًا**، **لِي مِنْ كُلِّهَا الْمَخْرَجُ**،<sup>۲</sup> و حدیث دیگر: **إِنِّي لَا تَكَلَّمُ بِالْكَلِمَةِ الْوَاحِدَةَ لَهَا سَبْعُونَ وَجْهًا**.<sup>۳</sup> رجوع شود به صفحه ۲۸۸ کتاب اختصاص، طبع ۱۳۷۹ هـ چاپخانه حیدری در تهران. پس کلام ائمه علیهم السلام هفتاد وجه دارد. اگر کلامی در فرمایشات ایشان دیده شد که از متشابهات است، فوراً نباید رد کرد، بلکه سزاوار سکوت و توقّف کردن است و موافق با احتیاط، و رعایت جانب احتیاط طریق نجات است.

و نیز در کتاب اختصاص، صفحه ۱۶۳ همان طبع، حدیثی را روایت کرده که حضرت امیر مؤمنان علیه السلام در مسجد نشسته بودند و جمعی در نزد آن حضرت حاضر بودند. عرض کردند: حدیث کن ما را، یا امیر المؤمنین! به ایشان فرمود: رحمت بر شما باد! بدرستی که کلام من مشکل و دشوار است. تعقل نمی کنند آن را مگر دانیان. عرض کردند: ناچار باید حدیث کنی ما را. پس فرمود: **أَنَا الَّذِي عَلَوْتُ فَقَهْرْتِ. أَنَا الَّذِي أَحْيَيْتُ وَأُمَيْتِ. أَنَا الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ**؛ یعنی: منم آن کسی که بلند و برتر شده ام، پس قهر و غلبه می کنم. منم آن کسی که زنده می کنم و می میرانم. منم اول و آخر و آشکار و پنهان.

پس غضب کردند و گفتند: کافر شد، و برخاستند. پس حضرت به در مسجد اشاره فرمود که: نگاه دار اینها را. پس در آنها را نگاه داشت. پس فرمود: آیا به شما

۱. الاختصاص، ص ۲۸۸، و نیز ر.ک: بصائر الدرجات، ص ۳۴۹، ح ۸؛ بحار الأنوار، ج ۲، ص ۱۹۹، ح ۵۹.

۲. الاختصاص، ص ۲۸۸، و نیز ر.ک: بصائر الدرجات، ص ۳۴۹، ح ۴؛ بحار الأنوار، ج ۲، ص ۱۹۸، ح ۵۳.

۳. الاختصاص، ص ۲۸۸، و نیز ر.ک: بصائر الدرجات، ص ۳۴۹، ح ۷؛ بحار الأنوار، ج ۲، ص ۱۹۹، ح ۵۸.

نگفتم که: کلام من مشکل و دشوار است، تعقل نمی کنند آن را مگر دانایان؟  
 معنای «أنا الذي علوت» این است که: منم آن کسی که بلندی جستم بر شما به  
 شمشیر. پس قهر و غلبه کردم بر شما تا ایمان آوردید به خدا و رسول او، و اما «أنا  
 أحيي وأميت» معنای آن این است که: منم آن که زنده می کنم سنت را و می میرانم  
 بدعت را، و اما «أنا الأول» یعنی: منم اول کسی که ایمان آوردم به خدا و اسلام اختیار  
 کردم، و اما این که گفتم: «أنا الآخر» یعنی: منم آخر کسی که کفن کردم پیغمبر را و او را  
 دفن کردم، و اما گفته من: «أنا الظاهر وأنا الباطن» یعنی: منم آن کسی که علم ظاهر و  
 باطن نزد اوست. گفتند: غم ما را زایل کردی. زایل کند خدا غم را از تو!<sup>۱</sup>

پس این قبیل کلمات ایشان را باید به کلمات دیگر ایشان که مفسر اینهاست عرضه  
 داشت؛ زیرا که اخبار ایشان مانند آیات قرآنیّه است که بعضی از آنها مفسر بعض  
 دیگر است، و اگر بعضی از کلمات را غلات<sup>۲</sup> در آن داخل کرده باشند، همانها  
 مخدوش است، نه تمام خطبه.

چون این مقدمه تذکر داده شد، لازم دانستم مصادر نقل این خطبه را تا اندازه ای که  
 برخوردار کرده ام تذکر دهم و بعد به شرح آنچه از آن که در این کتاب اقتضای ذکر آن را  
 دارد بپردازم و از خدا توفیق فهم و شرح صدر می طلبم، وهو حسبي.

دانسته باد که شیخ اجازه حقیر، علامه حبر نحریر<sup>۳</sup>، الآية الحجّة، صاحب کتاب  
 الذريعة إلى تصانيف الشيعة در جزء هفتم آن کتاب در (خ ط ب) در صفحه ۲۰۰، شماره  
 ردیف ۹۸۸، نوشته آنچه را که ترجمه آن این است: خطبة البیان از خطبی است که  
 شهرت دارد نسبت آن به امیر مؤمنان علیه السلام و از برای آن نسخه هایی است مختلفه با زیاد  
 و نقصان و تمام تر از آنها نسخه ای است قریب پانصد بیت که در کوفه انشا فرموده

۱. الاختصاص، ص ۱۶۳، و نیز ر.ک: مدينة المعاجز، ج ۲، ص ۲۵۵ - ۲۵۶، ح ۵۳۵؛ بحار الأنوار، ج ۴۲.

ص ۱۸۹، ح ۸؛ مکیال المکارم، ج ۱، ص ۱۰۵.

۲. غلات: آنها که در حق امیرالمؤمنین علیه السلام غلو کرده و او را به پایه ای ستوده اند که از حد گذشته است.

۳. نحریر: حاذق، ماهر، دانشمند، زیرک، خردمند.

- چنان که در بعضی از روایات آن است -، یا در بصره - چنان که در بعض دیگر است - ذکر نکرده است آن راضی در نهج البلاغه و همچنین ذکر نکرده است آن را ابن شهر آشوب در مناقب در عداد خطبه‌های مشهوره آن حضرت - آری، ذکر کرده است در آن خطبه افتخار را که در نهج یافت نمی‌شود - چنان که اشاره کردیم به سوی آن -، و شاید مراد از آن - یعنی: افتخار - همین خطبه باشد؛ زیرا که در اول آن قریب هفتاد وصف از اوصاف خود را به عنوان «أنا کذا. أنا کذا» ذکر فرموده در حالتی که به آن فخر کننده است -

و شیخ سراج الدین حسن بعضی از این نسخه را از کتاب در المنظم نیز نقل کرده و این نسخه در کتابخانه آستان قدس رضوی موجود است که تاریخ کتابت آن در سال ۷۲۹ بوده، با خطبه اقالیم - چنان که در ردیف کتب مخطوطه شمرده شده و در جزء سوم فهرست آن کتابخانه در صفحه ۹۷ خصوصیات آن نوشته شده -

و نسخه دیگر به خط درویش علی بن جمال الدین مقری نوشته شده، در سال ۹۲۳ هجری در ۵۵ ورق که از موقوفات ابن خاتون است که در سال ۱۰۶۷ وقف آستانه مقدسه رضویه نموده -

و سید شبر تمام این خطبه را در کتاب علائم الظهور خود نقل کرده - و بررسی در کتاب مشارق که در سال ۷۷۳ تألیف کرده قسمتی از آن را در مشارق نقل نموده بدون قید اسم خطبه البیان -

و در ینابیع الموده نیز این خطبه را نقل کرده - و در بحر المعارف حاج ملا عبدالصمد همدانی نیز نقل کرده و نسخه مختصر آن را قاضی سعید قمی رحمته در شرح حدیث غمامه نقل کرده -

و در الزام الناصب حائری بارجینی یزدی سه نسخه از آن را نقل کرده - در یکی از آنها اسامی اصحاب و یاوران حضرت بقیة الله - عجل الله تعالی فرجه - را متضمن است و در دیگری نام‌های حکام آن حضرت را در شهرها ذکر کرده و یکی را از کتاب در المنظم، تألیف محمد بن طلحة شافعی، متوفای سال ششصد و پنجاه و دو هجری، نقل کرده - و عالم خبیر و متتبع بصیر و فاضل نحریر شیخ محمد رضای طبسی در جزء اول

کتاب الشيعة و الرجعة، طبع نجف، این خطبه را از کتاب دوحه الأنوار شيخ محمد يزدى حائرى نیز نقل کرده .

و تُخلد مقام مرحوم قمى، صاحب قوانین، در اواخر کتاب جامع الشتات بعضی از آن را نقل فرموده .

و صاحب کتاب عجائب الأخبار، سيد حسين بن سيد عبد الجبار توبلى کتکاني بحرينى، به سند خود این خطبه را بتمامها در کتاب خود نقل کرده .

و نگارنده آنچه را که از آن در این نسخه نقل می‌کنم از کتاب عجائب الأخبار است؛ زیرا که نسخه آن اصح<sup>۱</sup> از نسخه إزام الناصب به نظر آمد و نسخه إزام بی اندازه مغلوط طبع شده - چنان که بر مطالعه کنندۀ آن مخفی و پوشیده نیست. اکنون شروع می‌کنم در نوشتن آنچه از این خطبه که مقتضى درج در این کتاب است بحول الله تعالى و قوته .

عجائب الأخبار، قال: حدثنا محمد بن أحمد الأنباري، قال: حدثنا محمد بن أحمد الجرجاني قاضي الري، قال: حدثنا طوق بن مالك، عن أبيه، عن جدّه، عن عبد الله بن مسعود<sup>۲</sup>، رفعه إلى علي بن أبي طالب عليه السلام: لما تولّى الخلافة بعد الثلاثة أتى إلى البصرة، فرقى جامعها وخطب الناس خطبة تذهل منها العقول، وتتشعر منها الجلود. فلما سمعوا منه ذلك، أكثروا البكاء والنحيب وعلا الصراخ.

قال: وكان رسول الله صلى الله عليه وآله قد أسرّ إليه السرّ الخفي الذي بينه وبين الله - عزّ وجلّ -، فلأجل ذلك انتقل النور الذي كان في وجه رسول الله صلى الله عليه وآله إلى وجه علي بن أبي طالب عليه السلام. قال: ومات النبي صلى الله عليه وآله في مرضه الذي أوصى فيه لعليّ أمير المؤمنين عليه السلام، وكان قد أوصى لعليّ أمير المؤمنين عليه السلام أن يخطب الناس خطبة البيان، فيها علم ما كان وما يكون إلى يوم القيامة.

قال: فقام أمير المؤمنين عليه السلام بعد موت النبي صلى الله عليه وآله صابراً على ظلم الأمة إلى أن قرب

۱. اصح: صحيح تر.

۲. در نسخه بالاى این کلمه نوشته شده: غير از عبدالله بن مسعود صحابى است.

أجله وحان وقت وصية النبي ﷺ بالخطبة التي تسمى بالبيان. فقام أمير المؤمنين بالبصرة ورقى المنبر وهي آخر خطبة خطبها، فحمد الله وأثنى عليه وذكر النبي ﷺ؛

يعنى: گفت عبدالله بن مسعود: زمانی که آن حضرت متولّی خلافت شد، پس از سه روز به بصره آمد و در جامع مسجد بر منبر بالا رفت و خطبه [ای] خواند که عقل‌ها از آن غافل شد و بدن‌ها به لرزه درآمد. پس چون شنیدند از آن حضرت آن خطبه را، بسیار گریستند و صداها به ناله و ضجه و فریاد بلند کردند.

گفت که: رسول خدا ﷺ با او به پنهانی سخن گفت سیرهای نهفته‌ای را که در میان او و خدا بود. پس برای همین منتقل شد نوری که در روی پیغمبر ﷺ بود به روی علی بن ابی طالب ؑ.

گفت: و مُرد پیغمبر ﷺ در مرضی که وصیت کرد در آن به امیرالمؤمنین علی ؑ، و آن حضرت وصیت کرد به علی ؑ که خطبة البیان را بر مردم انشا کند که در آن علم گذشته و آینده، آنچه که واقع شده و می‌شود تا قیامت است.

گفت: پس بر پا خاست امیرالمؤمنین ؑ بعد از رحلت پیغمبر ﷺ در حالی که بر ظلم و ستم امت صبر کننده بود تا این که مدت عمر او نزدیک به آخر رسید و وقت عمل کردن به وصیت پیغمبر ﷺ در رسید که خطبة موسوم به بیان را انشا کند. پس به پا خاست امیرالمؤمنین ؑ در بصره و بر منبر بالا رفت و این آخر خطبه‌ای بود که آن حضرت انشا فرمود. پس ستایش خدا را بجا آورد و بر او ثنا گفت و یاد کرد از پیغمبر ﷺ.

فقال: أيها الناس، أنا وحبیبی محمد کھاتین - وأشار بسبّابته والوسطی -، وقال: لولا آية من كتاب الله لنبأتكم بما في السماوات والأرض وما في قعر هذا، فما يخفى عليّ منه شيء ولا تعزب كلمة منه، وما أوحى إليّ، بل هو علم علمنيه رسول الله ﷺ. لقد أسرّ إليّ ألف مسألة في كلّ مسألة ألف باب وفي كلّ باب ألف نوع، فأسألوني قبل أن تفقدوني. أسألوني عمّا دون العرش أخبركم، ولولا أن يقول قائلكم: «إنّ عليّ بن أبي طالب ساحر»

- كما قيل في ابن عتي - لأخبرتكم بمواضع أحلامكم وبما في غوامض الخزائن،  
ولأخبرتكم بما في قرار الأرض.

وهذه هي [ال] خطبة التي خطب وهي خطبة البيان؛<sup>۱</sup>

یعنی: پس فرمود: ای مردمان! من و حبیب من مانند این دو انگشتیم، و اشاره فرمود به انگشت سبابه و وسطای خود، و فرمود: اگر نبود آیه‌ای از کتاب خدا، هر آینه خبر می‌دادم شما را به آنچه که در آسمان‌ها و زمین است و آنچه که در ته زمین است. پس پنهان نیست بر من از آن چیزی و دور نشده از نظر من کلمه‌ای از آن و وحی به من نمی‌شود - یعنی: من پیغمبر نیستم که وحی به من برسد -، بلکه آن علمی است که به من تعلیم داده است آن را رسول خدا ﷺ. هر آینه راز گفت با من هزار مسئله را که هر مسئله از آن هزار باب است و هر بابی از آن هزار نوع است. پس برسید از من پیش از آن که مرا نیابید و برسید از من از آنچه در زیر عرش است، خبر می‌دهم شما را، و اگر نبود که گوینده‌ای از شما بگوید که: علی بن ابی طالب [علیه السلام] جادوگر است - چنان که در حق پسر عمم گفته شد -، هر آینه خبر می‌دادم شما را به مواضع عقول و خوابگاه‌های شما و دفینه‌های پنهان در زیر زمین، و هر آینه خبر می‌دادم شما را از ته زمین، و این است آن خطبه‌ای که خطبة‌البيان اش گویند.

پس از بیان حضرت شروع به خطبه فرمود و حمد و ثنایی فصیح و بلیغ انشا فرمود در نهایت فصاحت و بلاغت که این گونه حمد و ثنا جز از زبان دارای مقام ولایت کلیه بیرون نیاید و شنیده نشود، و پس از آن شهادتین را بر زبان جاری و به ابلغ عبارت درود و تحیت بر حضرت خاتم الانبیاء فرستاده و جملاتی که دلالت بر عظمت و رفعت و شؤن خاتمیت ﷺ است بر آن پیوسته، و پس از آن فرموده:

أيها الناس، سار المثل، وحقق العمل، وكثر الوجل، ودنى الرحيل، ولم يبق من عمري

إلا القليل، فاسألوني قبل أن تفقدوني؛<sup>۲</sup>

۱. إلزام الناصب، ج ۲، ص ۱۵۶-۱۵۷.

۲. إلزام الناصب، ج ۲، ص ۱۵۷-۱۵۸.

یعنی: ای مردمان! دلیل و راهنمای شما رفت و محقق شد کار مرگ و زیاد شد ترس و نزدیک شد کوچ کردن و باقی نمانده از عمر من مگر کمی. پس برسید از من پیش از آن که مرا گم کنید و نیابید.

پس از آن صد صفت و خصیصه از صفات و خصیصه‌های خود را که از شئون ولایتی است ذکر فرموده که در این کتاب اقتضای ذکر و شرح آن نیست و نیازمند است به شرح جداگانه‌ای که خود کتاب حجیمی می‌شود، تا این که کلام خود را می‌رساند به این جا که می‌فرماید: أنا أبو المهدی القائم فی آخر الزمان؛ یعنی: منم پدر مهدی که قیام کننده است در آخر زمان.

پس مالک اشتر برخاست و عرض کرد: چه وقت این قائم از فرزندان تو قیام می‌کند، یا امیرالمؤمنین؟

فقال: إذا زهق الزاهق، و خفت الحقائق، و لحق اللاحق، و ثقلت الظهور، و تقاربت الأمور، و حُجِبَ النشور، و أرغم المالك، و سلك السالك، و هلك الهالك، و عمت القنوت (الغنوات خ ل)، و بغت العشيرات، و كثرت الغمرات، و قصر الأمد، و دهش العِدَد، و هاجت الوسوس، و غيطل العساعس، و ماجت الأمواج، و ضعف الحاج، و اشتد الغرام، و ازدلف الخصام، و اختلفت العرب، و اشتد الطلب، و نكص الهرب، و طلبت الديون، و ذرقت العيون، و أغبن المغبون، و شاط النشاط، و هاط الهياط<sup>۲</sup>، و عجز المطاع، و أظلم الشعاع، و صمت الأسماع، و ذهب العفاف، و سجع<sup>۳</sup> الإنصاف، و استحوذ الشيطان<sup>۴</sup>؛

### لغات

«زاهق» یعنی: باطل و ناچیز، و زَهَقَ: به معنای سَبَقَ - یعنی: پیشی گرفت.

۱. از عبارت «وهلك الهالك» تا این جا در إلزام الناصب نیامده.

۲. در إلزام الناصب: (الهياط).

۳. در إلزام الناصب: (سجع).

۴. إلزام الناصب، ج ۲، ص ۱۵۹.

و «خَفَّتِ الحقائق» یعنی: سبک و خوار شد حقیقت‌ها.  
و «لحقّ اللاحق» یعنی: رسید آنچه که رسنده است.  
ثقلت الظهور: یعنی: پشت‌ها سنگین شد.  
تقاربت الأمور: تقارب امور کنایه است از نزدیک شدن کارهای سخت و پیشامدهای بیم‌دهنده - چنان که در بعض اخبار دیگر که این جمله را در متن آن معنا کرده فهمیده می‌شود.  
«حُجِبَتِ النشور» یعنی: ممنوع شد آشکارا و فاش کردن خبرها. در منتهی الإرب است: نشر: به معنای فاش کردن خبر.<sup>۱</sup>  
و «أرغم المالك» یعنی: بینی مالک به خاک مالیده شد.  
«سلك السالك» یعنی: پا به زمین کوبید پای کوبنده در راه شر.  
هلك الهالك: در المنجد است که گفته: الهالك: الذي يهوي ويسقط؛<sup>۲</sup> یعنی: سقوط کند سقوط کننده‌ای.  
و «عَمَّتِ القنوات» یعنی: کور شود قنات‌ها - یعنی: آب آنها خشک شود -،  
و «عَمَّتْ» - به تخفیف میم - از «عماء» است به معنای کوری.  
و «بغت العشيرات» یعنی: بیرون روند از اطاعت امام عادل عشایر و قبایل.  
و «كثرت الغمرات» یعنی: بسیار شود سختی‌ها و کینه‌ها در دل گرفتن و جمعیت مردمان پراکنده.  
و قصر الأمد: کوتاه شد عمرها.  
و «دهش العدد» یعنی: سرگردان و متحیر سازد شماره‌های فتنه.  
و حاجت الوسوس: برانگیخته شود اندیشه‌های بد.  
و غیطل العساعس: جمعیت کنند به خروش و غوغاگرگ‌ها و خارپشت‌ها.  
و «ماجت الأمواج» یعنی: به جنبش آید موج‌ها.

۱. منتهی الإرب، ج ۳-۴، ص ۱۲۴۹.

۲. المنجد، بخش لغات، ص ۸۷۱.

و ضعف الحاج: و ناتوان شود حج گزارنده .  
 و اشتد الغرام: و شدید و سخت شود شیفتگی و آزمندی‌ها و بدی‌های پی در پی و  
 هلاکت‌ها و عذاب‌ها . غرام بر وزن سحاب .  
 و ازدلف الخصام: پیشی و نزدیکی گیرند بر یکدیگر جنگجویان - یا شدت کند جنگ‌ها .  
 و اختلفت العرب: و اختلاف واقع شود در میان عرب‌ها .  
 و اشتد الطلب: و سخت شود بازجویی .  
 و نکص الیهرب: و عقب نشینی کنند ترسندگان .  
 و طلیبت الادیون: و مطالبه کرده شود وام‌ها .  
 و ذرفت العیون: روان شود اشک‌ها از چشم‌ها .  
 و غین المغبون: و فریب خورد مرد سست عقل .  
 و شاط النشاط: هلاک شود شادمان و شادی کننده .  
 و هاط الهیاط: بانگ و فریاد و شورش کنند شورشیان، و اگر «هباط» - به بآء  
 موخده - باشد، یعنی: بانگ و فریاد و شورش کنند فرود آیندگان در شهر و زندگان .  
 و عجز المطاع: عاجز شود کسی که رئیس و مطاع بوده .  
 و أظلم الشعاع: تاریک شود نور آفتاب .  
 و صمت الأسماع: کر شود گوش‌ها .  
 و ذهب العفاف: عفت و پاکدامنی برود .  
 و سجع الإنصاف: مورد ملامت و یا سرشکست شود دادخواهی و درستی .  
 استحوذ الشیطان: چیره و مستولی شود شیطان .  
 یعنی فرمود: یعنی: زمانی که باطل و ناچیز پیشرفت کند و سبک و خوار شود  
 راستی و حقیقت‌ها و برسد آنچه که خواهد رسید و پشت‌ها سنگین شود از جور و  
 فساد و یا گناهان و کارها به همدیگر نزدیک شود (کنایه از کارهای سخت و بیم دهنده  
 است - چنان که از بعضی از اخبار دیگر مستفاد می‌شود و در متن حدیث معنا شده -)،  
 و منع کرده شود آشکار و فاش نمودن خبرها و بینی مالک به خاک مالیده شود و بکوبد

پای خود را پای کوبنده در راه شر و سقوط کند سقوط کننده و خشک شود قنات ها و بیرون روند از اطاعت امام عادل قبیله ها و عشیره ها و بسیار شود سختی ها و کینه ها و جمعیت های پراکنده و کوتاه شود عمرها و سرگردان و متحیر کند فتنه های بی شمار و برانگیخته شود اندیشه های بد و جمعیت کنند به خروش ها و غوغاها گرگ ها و خارپشت ها - یعنی: مردمان گرگ صفت و خارپشت طبیعت - و به جنبش درآید موج ها - یعنی: موج های بلا و فتنه و یا صدهای مخالف و یا گرفتن موج ها برای رساندن صداها به اطراف و اکناف جهان بوسیله رادیوها و امثال آن - و ناتوان شود حج گزارنده - یعنی: رفتن حج ممنوع شود - و سخت شود شیفتگی ها و آشفتگی و آزمندی و بدی های پی در پی و به هم پیوسته و هلاکت ها و عذاب ها و نزدیک به یکدیگر شوند جنگجویان - یا شدت کند جنگ ها - و اختلاف افتد در میان عرب ها و سخت شود بازجویی و عقب نشینی کنند ترسندگان و واخواست شود وام ها و روان شود اشک ها از چشم ها و فریب خورد مرد سست عقل و هلاک شود شادمان و شادی کننده و بانگ و فریاد و شورش کنند شورشیان - و یا فرود آیندگان در شهرها و زد و خورد کنندگان - و عاجز شود کسی که رئیس و مطاع باشد و تاریک شود نور آفتاب و گر شود گوش ها و برود عفت و پاکدامنی و مورد ملامت و اعتراض - یا سرشکست - شود دادخواهی و درستی و چیره و مستولی شود شیطان.

فرمود: وعظم العصیان، وحکمت النسوان، وفدحت الحوادث، ونفثت النواقيث، وهجم الواثب، واختلف الأهواء، وعظم البلوی، واشتد الشکوی، واستمر الدعوی، وقرض القارض، ولمذ اللامذ،<sup>۱</sup> وتلاحم الشداد، ونقل الملحاد، وعجت الفلاة، وعجج<sup>۲</sup> الولاة، ونضل البارح<sup>۳</sup>، وعمل الناسح<sup>۴</sup>، وزلزلت الأرض، وعطل<sup>۵</sup> الفرض، وکبت الإمامة<sup>۵</sup>، وبدت

۱. در إزام الناصب: (ولمض اللامض).

۲. در إزام الناصب: (وخجج).

۳. در إزام الناصب: (البارح).

۴. در إزام الناصب: (الناسخ).

۵. در إزام الناصب: (وکتبت الأمانة).

الخيانة، وخشيت الصيانة، واشتدَّ الغيظ<sup>١</sup>، و أراع الفيظ<sup>٢</sup>، وقام الأدعياء، وقعد الأولياء،  
 وخبثت الأغنياء، ونال الأشقياء، ومالت الجبال، وأشكل الأشكال، وشيع الكريال، ومنع  
 الكمال، وساهم الشحيح<sup>٣</sup>، ومنع الفليح، وكفكف الترويح، وحذحذ<sup>٤</sup> البلوع، وتكلكل  
 الهلوع، وفدقد المذعور، وندند الديجور، ونكس المنشور، وعبس العبوس، وكسكس  
 الهموس، وأجلب الناموس<sup>٥</sup>.

### لغات

فدح: گران و دشوار و سخت شدن.

نفت: در این جا به معنی سم پاشی کردن.

واثب: جستن کننده.

قرض: به معنای بریدن و گذشتن و تجاوز کردن.

لمظ: به خشم در آمدن. يقال: ألمظ عليه، إذا ملأه غيظاً (منتهى الإرب<sup>٦</sup>)، ولمظ

الرجل القوس: شد وترها (المنجد<sup>٧</sup>).

تلاحم القوم: تقاتلوا.

شد الرجل شدّاً: عدا وركض.

الملحد: كثير الطعن في الدين (المنجد<sup>٨</sup>).

ناقلة: مردم از جایی به جایی رونده.

١. در إزام الناصب: (الغيض).

٢. در إزام الناصب: (الفيض).

٣. در مصدر: (المستحيح).

٤. در إزام الناصب: (وخذخذ).

٥. إزام الناصب، ص ٢، ص ١٥٩ - ١٦٠.

٦. منتهى الإرب، ج ٣ - ٤، ص ١١٥٥.

٧. المنجد، بخش لغات، ص ٧٢٤، البته در آن جا «ألمظ» است.

٨. المنجد، بخش لغات، ص ٧١٥.

- نَقْل - محرّکه :- حاضر جوابی در سخن .  
 عَجَبَة : گرد و غبار و دود و امثال آن .  
 فَلَات : دشت و بیابان بی آب و گیاه .  
 عَجَعَاج : بانگ و فریاد از هر چیزی .  
 نَضَل : چیره شدن در تیراندازی .  
 بَارِح : سخت گیرنده و گزند و بدی رساننده .  
 نَسَح - به حاء مهمله :- برداشتن و پرانیدن خاک .  
 إِرَاعَة : ترسانیدن .  
 فِیْظ : مردن .  
 «أشکل الأشکال» یعنی : پوشیده و مشتبه شدکارها .  
 «شیع الکربال» یعنی : پایه گیل ماندن و سستی .  
 مساهمة : قرعه زدن با یکدیگر .  
 شحیح : حریص و بخیل .  
 «ساهمه» أي : غالبه فی القرعة .  
 فلیح : رستگار شده و فیروزی یافته .  
 تکفکف : باز ایستادن .  
 ترویج : راحت دادن .  
 حَذْحَاذ : سرعت کننده و باشتاب .  
 بلوع : پُرْخُور و اکول .  
 تکلکل : سینه به اندرون بردن و سر رادر سینه فرو بردن و چنبر کردن .  
 هَلُوع - بر وزن صبور :- شخص سخت ناشکیبا و ترسنده و آزمند بخیل و سخت  
 نالان که در مصائب نمی تواند تحمل کند .  
 «فَدَفَدَ فَدَفْدَةً» یعنی : دوید گریزان از درنده یا دشمن .

مذعور: ترسانیده شده .

نَدِنْدَ الدیجور: پراکنده شود خاک .

«نکس المنشور» یعنی: سرنگون شود مرد پریشان کار .

عبس العبوس: عبس به معنای روترش کردن و عبوس روز بدی را گویند که از آن روی ترش شود و جماعت بسیاری را نیز گویند .

کسکسة: سخت کوفتن .

هموس - کصبور -: به شب رونده و شیر شکننده شکار و شیر نرم گیرنده را گویند .

ناموس: صاحب راز آگاه بر نهانی امر یا صاحب راز خبر و مرد دانای ماهر در کار و

مرد سخن چین با مکر و حیلۀ نهانی را گویند .

یعنی: فرمود: وقتی که بزرگ شد گناه و حکومت کردند زنان و گران و دشوار و

سخت شد حادثه‌ها و سم پاشی کردند سم پاشی کنندگان و هجوم آوردند جست و

خیز کنندگان و مختلف شد هواها و خواهش‌ها و بزرگ شد بلاها و سخت شد

شکوه‌ها و دنباله‌دار شد دعواها و برید و از حد خود تجاوز کرد تجاوز کننده و به

خشم درآمد خشم کننده و قتال و جنگ و خونریزی کردند سخت گیرندگان به تجاوز

کردن و تاخت و تاز و حاضر جواب شدند طعن زنندگان در دین و غبار آلود شد

بیابان‌ها - یا در اثر ناامنی و جنگ‌ها و یا آن که بی آب و گیاه شد در اثر خشکسالی و

نیامدن باران - و بانگ و فریاد کردند سلاطین و زمامداران امور عامۀ مردمان و چیره

شد در تیراندازی سخت گیرنده و گزند و بدی رساننده و خاک پاشی کرد خاک پاشی

کننده و متزلزل شد زمین و معطل شد حدود و واجبات الهی و ضایع و سرنگون شد

امانت و ظاهر شد خیانت و ترسیده شد محافظه کار و شدت یافت خشم و کینه توزی

و ترسانید مردم را مرگ و بر پا خاستند پسرخواندگان و باز نشست شدند دوستان

- یعنی: تسلط یافتند اشرار - و ذلیل شدند اخیار و پلید شدند ثروتمندان و به آرزوی

خود رسیدند مردمان شقی و به کجی میل کنند مردمان دانشمند و بزرگان قوم (جبال

به معنای مهتران قوم و دانشمندان و مردمان بخیل . منتهی الإرب<sup>۱</sup> و پوشیده و مشتبه شود کارها و شایع شود سستی و پا به گل ماندن در کارها و در قرعه زدن حریص و بخیل غالب شود و ممنوع شود رستگار شده و فیروزی یافته و راحت از مردم باز داشته شود و با شتاب سرعت کند مرد اکول پرخوری و سر به گریبان و سینه خود فرو برد مردی که بشدت ناراحت و ناشکیبا و ترسنده و آزمند و بخیل و بی صبر و تحمل در مصیبت هاست و دویدن گیرد و گریزان شود مرد ترسناکی و اوضاع تیره و تار شود . یا خاک ها پراکنده و زیر و رو شود (ممکن است در اثر زلزله یا حوادث دیگری باشد) . و سرنگون شود مرد پریشان کاری و ترش رویی کند مرد ترش رویی . یا پیش بیاید روز بدی که مردم از آن ترشو شوند ، یا آن که ترش رویی کنند جمعیت بسیاری . و سخت کوبیده شود مرد شبیخون زنده ای که مانند شیر شکاری است یا مانند شیری است که بنرمی شکار خود را بگیرد و جلب کرده شود صاحب رازی که آگاه است بر امر نهانی . یا بر خبری ، یا مرد ماهر دانای با سیاستی ، یا مرد سخن چین پرمکر و حيله ای .

فرمود : ودعدع الشقیق ، وجرثم الأنیق ، ونور الأفیق ، و زاد الذائد<sup>۲</sup> ، و راد<sup>۳</sup> الرائد ، وجدّ الجّدود ، ومدّ الممدود ، وكّد الكدود ، وحدّ الحدود ، وطلّ<sup>۴</sup> الطلیل ، وغلغل الغلیل<sup>۵</sup> ، وفضل الفضیل ، وشتت الشتات ، وشمتمت الشمات ، وكّد الهرم ، وقصم القصم<sup>۶</sup> ، وسدم السدم ، ونال<sup>۷</sup> الزاهب ، وداب الذائب<sup>۸</sup> ، ونجم ثاقب ، وزور<sup>۹</sup> القرآن ، واحمرّ الدیران<sup>۱۰</sup> ، وسدس

۱. منتهی الإرب ، ج ۱-۲ ، ص ۱۵۵ .

۲. در إزام الناصب : (وأذاذ الزائد) .

۳. در إزام الناصب : (وزاد) .

۴. در إزام الناصب : (ونطل) .

۵. در إزام الناصب : (وعلعل العلیل) .

۶. در إزام الناصب : (وقضم القضم) .

۷. در إزام الناصب : (وبال) .

۸. در إزام الناصب : (وذاب الذائب) .

۹. در إزام الناصب : (وورور) .

۱۰. در إزام الناصب : (الدبران) .

الشرطان<sup>۱</sup>، وربع الزبرقان، وثلاث الحمل، وساهم زحل، وأقل العرار، ومنع الوجار<sup>۲</sup>، وأثبت<sup>۳</sup> الأقدار، وكملت العشرة، وسدس الزهرة، وغمرت<sup>۴</sup> الغمرة، وظهرت<sup>۵</sup> الأفاطس، وتوهم الكساکس، وتقدمتهم النفائس، فيكدحون الجزائر، ويملكون الجزائر، ويحدثون كيسان، ويخربون خراسان، ويصرفون الحلسان، ويهدمون الحصون، ويظهرون المصون، ويقتطفون الغصون، ويفتحون العراق، ويجمحون<sup>۶</sup> الشقاق بدم يراق، فعند ذلك ترقبوا خروج صاحب الزمان<sup>۷</sup>.

### لغات

«دعدع دعدعة ودعداعاً»: عدا في بطؤ والتواء؛ یعنی: باهستگی دويد.  
شقیق: گوساله قوت گرفته یا کسی که تفرقه در میان مردم بیندازد و یا شق عصای مسلمانان کند و برقی که راست دراز شده باشد در میانه آسمان که میل به راست و چپ نکند.

و «جرثم الأنیق» یعنی: از بالا به پایین افتاد چیزی که نیکو به عجب آورنده باشد.  
«نور الأفیق» یعنی: روشن گردانید افیق را که مراد عقبه افیق باشد که در ملاحم ذکر شده، و افیق قریه‌ای است از حوران در راه غور در اول گردنه معروفه به عقبه افیق و عوام آن را فیق گویند - بدون همزه -، و از این گردنه به سوی غور می‌روند که اُردن باشد و آن گردنه‌ای است که بقدر دو میل راه مسافت اوست (معجم البلدان)<sup>۸</sup>.

۱. در إزام الناصب: (الشیطان).

۲. در إزام الناصب: (وأقل العرا والزخار).

۳. در إزام الناصب: (وأثبت).

۴. در إزام الناصب: (وعزمت).

۵. در إزام الناصب: (وظهرت).

۶. در إزام الناصب: (ویجمحون).

۷. إزام الناصب، ج ۲، ص ۱۶۰.

۸. معجم البلدان، ج ۱، ص ۲۳۳.

و «ذاد الذائد» یعنی: دور کند دور کننده .  
 راد الرائد: به جستجو درآید جستجو کننده .  
 و جدّ الجّدود: و کوشش کند کوشش کننده .  
 کدّ الكدود: به مشقت و رنج و تعب اندازد به مشقت و رنج و تعب اندازنده .  
 حدّ الحدود: خشمگین گردد خشم گیرنده .  
 ظلّ الطلیل: خون‌ها به رایگان و باطل ریخته شود .  
 غلغل الغلیل: و کینه‌ور از شهری به شهری بشتاب نامه و یا پیغام فرستد .  
 فضّل الفضیل: فزوننی یابد فزوننی یابنده .  
 شتت الشتات: پراکنده شوند قبیله‌های پراکنده .  
 شمت الشمات: شماتت کنند یکدیگر را شماتت کنندگان .  
 کدّ الهمم: به مشقت و رنج و تعب افتد پیرمرد کهن سال .  
 قصم القصم: شکسته شود شکسته شونده .  
 سدیم السدوم: اندوهگین و پشیمان شود مرد خشم‌آلود .  
 نال الزاهب: برسد به کمی از مال .  
 داب الدائب: کوشش کند و رنج برد کوشش کننده و رنج برنده در کار .  
 و نجم ثاقب: یعنی: قسم به ستاره زُحل - که کنایه از خود آن حضرت باشد، یا ستاره‌ای که منسوب به آن حضرت است .  
 زور القرآن: یعنی: زینت کرده شود قرآن .  
 و «احمرّ الديران» یعنی: سرخ شد خانه‌ها .  
 شُرطان: دو ستاره‌اند در برج حمل و آن هر دو شاخ صورت حمل است و به جانب شمال ستاره‌ای است کوچک که بعضی از عرب آن را داخل دانند و هر سه را اشراط خوانند و فاصله دو ستاره شرطان بقدر یک ذراع دورنمای آن است و صورت ایشان به این شکل است (ه<sup>ه</sup>) .  
 «سدس الشرطان» یعنی: شُرطان به حالت تسدیس رسد .

ربع الزبرقان: زبرقان به معنای ماه است؛ یعنی: ماه به حالت تربیع رسد.  
 و «ثلث الحمل» یعنی: حمل - که نام یکی از بروج است - به حالت تثلیث رسد.  
 «ساهم زحل» یعنی: زحل در خانه سهم واقع شود و به حال مقارنه رسد.  
 «أقل العرار» یعنی: ناپدید شد هر چیزی که به سوی چیزی بازگردد (عرار بر وزن  
 سحاب است).

منع الوُجار - به ضمّ واو - بیابان‌هایی است میان مکه و بصره که در میان آن منزلی نیست.  
 أثبت الأقدار: ثابت گردیده شد فرمان‌ها و حکم‌ها و اندازه‌گیری‌ها.  
 كملت العشرة: کامل شده علامت.

و سدست الزهرة: به حالت تسدیس رسید زهره.  
 غمرت الغمرة: فرو گرفت سختی - یا فراهم آمدند گروهی از مردمان پراکنده از هر جا.  
 ظهرت الأفاطس: و ظاهر شود پهن بینی‌ها و کسانی که پست است استخوان بینی  
 آنها - یعنی: ترک‌های بنی قنطوراء - از سمت مشرق.

توهم الكساکس: کسکس شخص کوتاه قد درشت تن بزرگ اندام، و کساکس جمع آن  
 است، و آن طایفه‌ای از ترک‌های چینی هستند که می‌آیند به طرف عراق و شامات.  
 و تقدّمتهم النفائس: و پیشروی کنند بر ایشان مردان خوب گرانمایه. ظاهراً مراد  
 اصحاب سید حسنی و شعیب بن صالح باشند که بر آنها غالب شوند - چنان که از اخبار  
 دیگر مستفاد می‌شود.

يكدحون الحرائر: معیوب کنند زن‌های آزاد را.  
 و يملكون الجزائر: مالک شوند جزیره‌ها را.  
 يحدثون کیسان: احداث کنند حيله‌ها و سگالش و بی وفایی و غدر را.  
 و يخربون خراسان: خراب کنند خراسان را.  
 يصرفون الحلسان: برگردانند ملازمین خانه‌ها را از خانه‌نشینی.  
 يهدمون الحصون: خراب کنند حصارها را.  
 يظهرون المصون: آشکار کنند آنچه را که پنهان و حفظ شده.

یقتطفون الغصون: قطع کنند شاخه‌ها را.

یفتحون العراق: می‌گشایند عراق را.

یجمعون الشقاق: سرعت می‌کنند در مخالفت و دشمنی و ضرر رسانیدن به سبب خونی که ریخته شود.

یعنی: و باهستگی بدود گوشاله قوت گرفته (کنایه است از کودک گوشاله صفت که روی کار بیاید و در امور عامه تکلم کند)، یا کسی که تفرقه در میانه مردم بیندازد و شق عصای مسلمانان کند، و یا آن که ظاهر شود در آسمان برقی که باهستگی سیر کند و آن راست و دراز باشد و به جانب راست و چپ میل نکند و از بالا به پایین افتد چیزی که نیکو به عجب آورنده باشد و روشن گرداند افیق را - که مراد گردنه افیق باشد که در ملاحم ذکر شده - و دور کند دور کننده و به جستجو درآید جستجو کننده و کوشش کند کوشش کننده و به مشقت و رنج و تعب اندازد به مشقت و رنج و تعب اندازنده و خشمگین گردد خشم گیرنده و خون برایگان و باطل ریخته شود و کینه‌ور از شهری به شهری بشتاب پیغام یا نامه فرستد و فزونی یابد فزونی یابنده و پراکنده شوند قبیله‌های پراکنده و شماتت کنند یکدیگر را شماتت کنندگان و به مشقت و رنج و تعب افتد پیرمرد کهن سال و شکسته شود شکسته شونده و اندوهگین و پشیمان شود مرد خشم‌آلود و برسد به کمی از مال و کوشش کند و رنج برد کوشش کننده و رنج برنده در کار.

قسم به ستاره سوراخ دارنده - یا حلقه دار، که ستاره زحل باشد که آن ستاره خود آن حضرت یا خود آن حضرت باشد -، و زیور کرده شود قرآن و سرخ کرده شود خانه‌ها.

و بنا بر نسخه‌ای این دو جمله چنین است: و دور القران واحمر الدبران؛ یعنی: دور زده شود قرآن و سرخ شود ستاره دبران که یکی از منازل قمر است و آن منزل چهارم از منازل بیست و هشتگانه قمر است و نشانه آن ستاره‌ای است روشن که به سرخی مایل است که چهار ستاره دیگر با آن است به این شکل (☉) و بعضی آن را تشبیه کرده‌اند به صورت هفت از رقم هندسی و آن ستاره بزرگ روشن سرخ رنگ که بر

طرف چپ اوست و از آن چهار ستاره دیگر بزرگتر است به منزله چشم جنوبی ثور است. از این جهت او را عین الثور خوانند، و آن که بر طرف راست است به منزله چشم شمالی ثور است و آن که بر زاویه است به منزله بینی ثور است، و علت این که او را دبران گویند به جهت دبور و تبعیت اوست ثریا را و از این جهت او را تابع النجم و تالی النجم و حاوی النجم نیز خوانند ( تنبیهات ملامظفر ).

فرمود: و وقتی که به حالت تسدیس رسد شُرطان - که منزل اول از منازل ماه است - و به حالت تربیع رسد زَبَرقان - یعنی: ماه - و به حالت تثلیث رسد حَمَل و در خانه سهم واقع شود زحل - یعنی: در حال مقارنه باشد - و ناپدید شود هر چیزی که به چیز دیگری بازگردد و بیابانهای میان مکه و بصره ممنوع شود و فرمانها و حکمها و اندازه گیریها ثابت شود و نشانههای ده گانه ظاهر و کامل شود و زُهره به حالت تسدیس رسد و فرو گیرد سختی مردم را - یا فراهم و گرد هم جمع شوند گروهی از مردمان پراکنده از هر جا - و ظاهر شوند گروه پهن بینیها که پست است استخوانهای بینی هاشان - یعنی: ترکهای بنی قنطورا - از سمت مشرق و به توهم افتند کوتاه بالایان درشت اندام بزرگ پیکر - که شاید مراد چینیها باشند - و تقدّم جویند بر ایشان مردمان نیک گرانمایه ( ظاهراً مراد حسنی و شعیب بن صالح باشند که بر آنها غالب شوند ) و معیوب کنند زنها را و مالک شوند جزیرهها را و احداث کنند حیلهها و غدرها و بی وفاییها را و خراب کنند خراسان را و برگردانند ملازمین خانهها را از خانه نشینی و خراب کنند حصارها را و آشکار کنند آنچه را که پنهان و حفظ شده و قطع کنند شاخهها را و فتح کنند عراق را و سرعت کنند در مخالفت و دشمنی و ضرر رساندن به سبب خونی که ریخته شود، پس در آن وقت منتظر باشید خروج صاحب الزمان را.

ثم إنه جلس ﷺ على أعلى مِرْقاة من المنبر وقال: آه، ثم آه لتعريض الشفاه وذبول الأفواه. قال: فالتفت يميناً و شمالاً ونظر إلى بطون العرب وساداتهم ووجوه أهل الكوفة

و کبار القبائل بین یدیه، وهم صموت کأنّ علی رؤوسهم الطیر، فتنفّس الصعداء، وأنّ کمداً،  
و تململ حزیناً، وسکت هنیئة؛<sup>۱</sup>

پس نشست آن بزرگوار [علیه السلام] بر بالاترین پله منبر و فرمود: آه، پس آه از کنایه سخن گفتن لبها و پژمرده شدن دهنها. (گفت راوی:) پس توجه فرمود به جانب راست و چپ و نظر کرد به سوی جماعتی از اهل کوفه و بزرگانشان و موجهین اهل کوفه، و بزرگان قبایل در پیش روی حضرت نشسته در حالتی که همه آنها ساکت بودند گویا مرغ بالای سر ایشان نشسته. پس آه سردی از دل کشید و ناله ای اندوهگین زد و بی آرامی کرد و کمی ساکت شد.

فقام إليه سوید بن نوفل وهو کالمستهزی وهو من سادات الخوارج، فقال: یا امیر المؤمنین، أنت حاضر ما ذکرک وعالم بما أخبرت؟ قال: فالتفت إليه الإمام ورمقه بعینه رمقه الغضب، فصاح سوید بن نوفل صیحة عظیمة من عظم نازلة نزلت به، فمات من وقته وساعته، فأخروه من المسجد وقد تقطع إرباً إرباً، فقال علی: أ بمثلی یمتیهزی المستهزؤون، أم علی یتعرض المتعرضون؟ أ ویلیق لمثلی أن یتکلم بما لا یعلم ویدعی ما لیس له بحق؟ هلك - والله - المبتلون. وأیم الله، لو شئت ما ترکت علیها من کافر بالله ولا منافق برسوله ولا مکذّب بوصیته، و إنما أشکو بئی وحزنی إلى الله، وأعلم من الله ما لا تعلمون؛<sup>۲</sup>

پس به پا خاست به سوی او سوید پسر نوفل و او مانند استهزاکننده ای بود و او از بزرگان خوارج بود. پس گفت: یا امیر المؤمنین! آیا تو حاضری آنچه را که یاد می کنی و می دانی آنچه را که خبر می دهی؟ (گفت راوی:) پس توجه فرمود به سوی او امام علی و نگریست او را نگاه کردن غضبناکی. پس صیحه زد سوید بن نوفل صیحه ای بزرگ از بزرگی عذابی که به او نازل شد. پس در همان وقت مرد و در همان ساعت. پس بیرون بردند او را از مسجد در حالتی که پاره پاره شده بود. پس فرمود علی: آیا به مانند

۱. إلیام الناصب، ج ۲، ص ۱۶۰.

۲. إلیام الناصب، ج ۲، ص ۱۶۰-۱۶۱.

منی استهزا می کنند استهزا کنندگان، یا بر همچون منی اعتراض کنند اعتراض کنندگان، یا آن که سزاوار است برای مانند منی که سخن گوید به چیزی که نمی داند و ادعا کند چیزی را که برای او سزاوار نیست؟ به ذات خدا قسم، هلاک می شوند باطل کنندگان حجت خدا و به ذات خدا سوگند یاد می کنم که اگر بخواهم باقی نمی گذارم بر روی زمین کافر به خدایی را و نه نفاق کننده با پیغمبر او را و نه تکذیب کننده به وصی پیغمبر او را و جز این نیست که شکایت می کنم به سوی خدا حزن و اندوه خود را و می دانم از جانب خدا آنچه را که نمی دانید.

قال: فقام إليه صعصعة بن صوحان وميثم وإبراهيم بن مالك الأشتر وعمرو بن صالح<sup>۱</sup> وقالوا: يا أمير المؤمنين، نقسم عليك بآبِنِ عَمِّكَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَنْ تَبَيِّنَ لَنَا مَا يَجْرِي فِي طَوْلِ الزَّمَانِ بِكَلَامِ يَفْهَمُهُ الْعَاقِلُ وَالْجَاهِلُ. قَالَ: ثُمَّ إِنَّهُ حَمْدُ اللَّهِ وَأَثْنٌ عَلَيْهِ، وَذَكَرَ النَّبِيَّ ﷺ [فَصَلَّى عَلَيْهِ] وَقَالَ: أَنَا مَخْبِرُكُمْ بِمَا يَجْرِي مِنْ بَعْدِ مَوْتِي وَبِمَا يَكُونُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ (و فِي نَسْخَةِ: إِلَى خُرُوجِ صَاحِبِ الزَّمَانِ الْقَائِمِ بِالْأَمْرِ مِنْ ذُرِّيَّةِ وَلَدِي الْحُسَيْنِ ﷺ) وَإِلَى مَا يَكُونُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ حَتَّى تَكُونُوا عَلَى حَقِيقَةِ مِنَ الْبَيَانِ.

(و فِي نَسْخَةِ بَعْدَ قَوْلِهِ: «فِي آخِرِ الزَّمَانِ»: فَإِنَّكَ تَحْيِي قُلُوبَنَا وَتَزِيدُ<sup>۲</sup> فِي إِيمَانِنَا، فَقَالَ: حَبًّا وَكِرَامَةً، ثُمَّ نَهَضَ ﷺ قَائِمًا وَخَطَبَ خُطْبَةً بَلِيغَةً تَشْوِقُ إِلَى الْجَنَّةِ وَنَعِيمِهَا وَتَحْذَرُ مِنَ النَّارِ وَجَحِيمِهَا، ثُمَّ قَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ، إِنِّي سَمِعْتُ أَخِي رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: تَجْتَمِعُ فِي أُمَّتِي مِائَةٌ خِصْلَةٍ لَمْ تَجْتَمِعْ فِي غَيْرِهَا، فَقَامَتِ الْعُلَمَاءُ وَالْفُضَلَاءُ يَقْبَلُونَ بِسَاطِنِ قَدَمِيهِ، فَقَالُوا: مَتَى يَكُونُ ذَلِكَ؟)

(رَجَعْنَا إِلَى [ال]نَسْخَةِ الْأُولَى) فَقَالُوا: مَا هِيَ؟ فَقَالَ: يَكُونُ مِنْهُمْ قَوْمٌ وَجُوهُهُمْ جَمِيلَةٌ وَضَمَائِرُهُمْ رَدِيَّةٌ<sup>۳</sup>. قَالُوا: فَمَتَى يَكُونُ ذَلِكَ؟<sup>۴</sup>

۱. در إلزام الناصب: (وعمر بن صالح).

۲. در إلزام الناصب: (فإن قولك يحيى قلوبنا ويزيد).

۳. تا این جا به مقدار یک سطر در إلزام الناصب موجود نیست.

۴. إلزام الناصب، ج ۲، ص ۱۶۱.

راوی گفت: پس به پا خاستند به سوی او صعصعة بن صوحان و میثم و ابراهیم بن مالک اشتر و عمرو بن صالح و گفتند: یا امیرالمؤمنین! قسم می دهیم تو را به حق پسر عمّت رسول خدا ﷺ که بیان کنی برای ما آنچه که می گذرد در طول زمان به کلامی که بفهمد آن را عاقل و جاهل. گفت: پس آن حضرت سپاس گفت خدا را و ثنا گفت بر او و یاد کرد پیغمبر ﷺ را و فرمود: من خبر دهنده ام شما را به آنچه می گذرد بعد از من و به آنچه می باشد در آخر زمان (و بنا بر نسخه دیگر فرمود: تا خروج صاحب زمان که قائم به امر است از ذریّه فرزندان حسین علیه السلام) و آنچه می باشد در آخر زمان تا خیردار باشید حقیقت بیان را.

(و در نسخه دیگر بعد از قول آن حضرت که فرمود: در آخر زمان، گفتند: بدرستی که تو زنده می کنی دل های ما را و زیاد می کنی در ایمان ما. فرمود: دوستی و کرامتی است. پس به پا خاست آن حضرت و در حالی که ایستاده بود خطبه بلیغی را خطاب کرد که آن خطبه ما را مشتاق بهشت و نعمت های آن کرد و ترسانید از جهنم و آتش آن. پس فرمود: ای گروه مردمان! بدرستی که من شنیدم از برادرم رسول خدا ﷺ که فرمود: جمع می شود در امت من صد خصلت که جمع نشده است در غیر ایشان. پس به پا خاستند علما و فضلا و می بوسیدند کف های دو قدم آن حضرت را. پس عرض کردند: چه وقت می باشد اینها؟)

(برگشتیم به نسخه اول) پس گفتند: چیست اینها؟ پس فرمود: بعضی از ایشان روهاشان پاکیزه است و باطن هاشان پست است. عرض کردند: چه وقت می باشد آنها؟

فقال علیه السلام: إذا وقع الموت في الفقهاء، وضیعت أمة محمد صلی الله علیه و آله الصلاة، واتّبعوا الشهوات، وقلّت الأمانات، وكثرت الخيانات، وشربوا القهوات، واستشعروا شتم الآباء والأُمّهات، ورفعت الصلاة (الأصوات خل) من المساجد بالخصومات، وجعلوها مجالس الطعام، وأكثروا من السيّات، وقلّوا من الحسنات، وعوصرت السماوات، فحينئذٍ

تكون السنة كالشهر والشهر كالأسبوع والأسبوع كالיום واليوم كالساعة، ويكون المطر  
قيظاً والولد غيظاً<sup>۱</sup>؛

فرمود علیه السلام: زمانی که واقع شد مرگ در فقها و ضایع کردند امت محمد صلی الله علیه و آله نمازها را و پیروی کردند شهوتها و میل های دل خود را و کم شد امانتها و زیاد شد خیانتها و آشامیدند مسکرات را و شعاع خود کردند دشنام دادن به پدران و مادران را و برداشته شد نماز - یا بلند شد صداها - از مسجدها به سبب دشمنیها و قرار دادند مسجدها را مجلس های خوردن خوردنیها و بسیار کردند گناهان را و کم کردند کارهای خوب را و فشرده شد آسمانها (کنایه از آن که باران ببارید)، پس در آن وقت برکت از سال و ماه و روز و هفته و ساعت برداشته شود. هر سالی بقدر یک ماه و هر ماهی بقدر یک هفته و هر هفته ای بقدر یک روز و هر روزی بقدر یک ساعت نموده شود و فصل باریدن باران هوا مانند تابستان باشد و باران نبارد و پسر کینه پدر و مادر را در دل گیرد.

ویكون أهل ذلك الزمان لهم وجوه جميلة وضمائر رديّة. من رآهم أعجبه، ومن عاملهم ظلموه. وجوههم وجوه الآدميين، وقلوبهم قلوب الشياطين. فهم أمر من الصبر، وأنتن من الجيفة، وأنجس من الكلب، وأروع من الثعلب، وأطعم من الأشعب، وألزع من الجرب. لا يتناهون عن منكر فعلوه. إن حدثتهم كذبوك، وإن أمنتهم خانوك، وإن وليت عنهم اغتابوك، وإن كان لك مال حسدوك، وإن بخلت عنهم بغضوك، وإن وعظتهم<sup>۲</sup> شتموك.

سماعون للكذب. أكالون للسحت. يستحلون الزنا والخمر والمقاتلات والطرب والغناء، والفقير بينهم ذليل حقير، والمؤمن ضعيف صغير، والعالم عندهم ضيع، والفاسق عندهم

۱. در إزام الناصب: (غيظاً).

۲. إزام الناصب، ج ۲، ص ۱۶۱.

۳. در إزام الناصب: (وضعتم).

مکرم، والظالم عندهم معظّم، والضعیف عندهم هالک، والقوی عندهم مالک. لایأمرون بالمعروف ولاینهون عن المنکر. الغنی عندهم دولة، والأمانة مغنماً، والزکاة مغرمأ، ویطیع الرجل زوجته، ویعصی والديه ویجفوهما، ویسعی فی هلاک أخیه، وترفع أصوات الفجّار، ویحبّون الفساد والغناء والزنا، ویتعاملون بالسحت والربا، ویعار علی العلماء (و یغار علی الغلمان غل)، ویکثر ما بینهم سفک الدماء، وقضاتهم یقبلون الرشوة؛<sup>۱</sup>

یعنی: و می باشد برای اهل آن زمان برایشان روهای پاکیزه و باطن های بد. هر که ببیند آنها را به عجب در آورند او را، و هر که با ایشان معامله کند به او ظلم و ستم کنند. روهای ایشان روهای آدمیان است و دل های ایشان دل های شیاطین است. پس ایشان تلخ ترند از صبر و گندیده ترند از مردار و نجس ترند از سگ و حیل و ورت ترند از روباه و طمع ایشان بیشتر است از اشعب - که در طمع معروف بوده و ضرب المثل است - و چسبنده ترند از جرب<sup>۲</sup>. قبول نمی کنند نهی از منکر را که بجای می آورند. اگر حدیث کنی ایشان را تکذیب کنند تو را، و اگر امین دانستی ایشان را با تو خیانت کنند. اگر رو گردانیدی از ایشان عیب تو را گویند، و اگر تو را مالی باشد حسد تو را می برند، و اگر بخل کنی از ایشان کینه تو را در دل گیرند، و اگر پند دهی ایشان را تو را دشنام دهند. بسیار گوش دهنده به دروغ اند و بسیار خورنده حرام اند. حلال می دانند ربا را و خوردن مسکرات و سخنان شرّ و فتنه انگیز و افسانه های دروغ و حرام و شادمانی و نشاط و آوازه خوانی به غنا و ساز و نواها را، و فقیر در میان ایشان خوار و کوچک است و مؤمن ناتوان و پست است و دانا در نزد ایشان بی قدر است و فاسق در نزد ایشان گرامی داشته شده است و ستمکار در نزد ایشان بزرگ شمرده شود و ناتوان در نزد ایشان ناچیز است و صاحب قوت نزد ایشان مالک است. امر به معروف و نهی از منکر نمی کنند. ثروت در نزد ایشان دولت است و امانت را غنیمت می دانند و زکات دادن را ضرر خود می دانند و فرمانبرداری می کند مرد زن خود را و نافرمانی کند از پدر و مادر خود

۱. إلیزام الناصب، ج ۲، ص ۱۶۱-۱۶۲.

۲. جرب: گری.

و جفا کند با ایشان و کوشش کند در نابود کردن برادر خود و بلند شود صداهاى اهل فجور و دوست بدارند فساد و غنارا و زنارا و معامله کنند به حرام و ربا، و سرزنش کرده شوند علما (و بنا بر نسخه‌ای: غیرت کشیده شود بر پسران برای فجور کردن)، و زیاد می شود در میان ایشان ریختن خون‌ها و قبضات ایشان می پذیرند رشوه را.

وتتزوج الإمرأة بالإمرأة وتزفّ كما تزفّ العروس إلى زوجها، وتظهر دولة الصبيان في كلّ مكان، ويستحلّ القينان والمغاني<sup>۱</sup> وشرب الخمر، ويكتفي الرجال بالرجال والنساء بالنساء، وتركب السروج الفروج، فتكون الإمرأة مستولية على زوجها في جميع الأشياء، وتحجّ الناس ثلاثة وجوه: الاغنياء للنزهة والأوساط للتجارة والفقراء للمسألة، وتبطل الأحكام، وتحبط الإسلام، وتظهر دولة الأشرار، ويحلّ الظلم في جميع الأمصار. فعند ذلك يكذب التاجر في تجارته، والصانع في صياغته، وصاحب كلّ صنعة في صناعته، فتقلّ المكاسب، وتضيق المطالب، وتختلف المذاهب، ويكثر الفساد، ويقلّ الرشاد.

فعندها تسود الضمائر، ويحكم عليهم سلطان جائر، وكلامهم أمرّ من الصبر، وقلوبهم أتنّ من الجيفة. فإذا كان كذلك ماتت العلماء، وفسدت القلوب، وكثرت الذنوب، وتهجر المصاحف، وتخرّب المساجد، وتطول الآمال، وتقلّ الأعمال؛<sup>۲</sup>

یعنی: و جفت می شود زن بازن و خودش را می سازد همچنان که عروس خود را برای شوهرش می سازد و آشکار شود دولت کودکان در هر جای و حلال شود خواندن زن‌های خواننده و رقاصه و غناهای حرام و آشامیدن مسکرات و اکتفا کنند مردان به مردان در فجور و زنان به زنان و سوار بر زین‌ها شوند زن‌ها. پس بوده باشد زن استیلا دارنده بر شوهر خود در همه چیزها و حج روند مردم بر سه وجه: ثروتمندان برای گردش و استراحت و میانه حالان برای تجارت کردن و فقرا برای گدایی کردن، و باطل و ناچیز شود احکام الهیه و باطل و ناچیز شود اسلام و آشکارا

۱. در إلزام الناصب: (ويستحلّ الفتیان المغاني).

۲. إلزام الناصب، ج ۲، ص ۱۶۲.

شود دولت شيرران و حلال شود ستمگري و ستم پيشگي در تمام شهرها. پس در چنين زماني دروغ گويد تاجر در تجارت خود و ريخته گر در ريخته گري خود و هر صاحب صنعتي در صنعت خود.

پس كم شود كسبها و تنگ شود راههاي معيشت و زندگاني و در مذهبها و روشها اختلاف روي دهد و فساد زياد شود و رشد و هدايت كم شود. پس در چنين زماني دلها سياه شود و حكومت و داوري كند بر ايشان پادشاهي ستمكار و سخنانشان از صبر تلخ تر است و دلهاشان از مردار گنديده تر است. پس چون چنين زماني پيش آمد، مي ميرند علما و دانايان و فاسد مي شود دلها و بسيار مي شود گناهان و دور افتاده مي شود قرآنها و خراب کرده مي شود مسجدها و دراز مي شود آرزوها و كم مي شود عملها.

و تُبْنِي الْأَسْوَارَ فِي الْبِلْدَانِ مَخْصُوصَةً لِرَفْعِ (لَوْعِ خ ل) الْعِظَامِ النَّازِلَاتِ. فعندها لو صَلَّى أَحَدُهُمْ يَوْمَهُ وَلَيْلَتَهُ فَلَا يَكْتُبُ لَهُ مِنْهَا شَيْءٌ، وَلَا تَقْبَلُ صَلَاتَهُ؛ لِأَنَّ نِيَّتَهُ - وَهُوَ قَائِمٌ يَصَلِّيُ يَفْكَرُ فِي نَفْسِهِ - كَيْفَ يَظْلِمُ النَّاسَ وَكَيْفَ يَحْتَالُ عَلَى الْمُسْلِمِينَ؟ وَيَطْلُبُونَ الرِّيَاسَةَ لِلتَّفَاخُرِ وَالتَّظَالُمِ، وَيَضِيقُ عَلَى مَسَاجِدِهِمُ الْأَمَاكِنَ، وَيَحْكُمُ فِيهِمُ الْمُتَأَلِّفَ، وَيَجُورُ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ، وَيَقْتُلُ بَعْضُهُمْ بَعْضًا عَدَاوَةً وَبِغْضًا، وَيَفْتَخِرُونَ بِشَرْبِ الْخُمُورِ، وَيَضْرِبُونَ فِي الْمَسَاجِدِ الْعِيدَانَ وَالزَّمْرَ، فَلَا يَنْكُرُ عَلَيْهِمْ أَحَدٌ، وَأَوْلَادُ الْعُلُوجِ يَكُونُونَ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ الْأَكْبَارَ، وَيُرْعَى الْقَوْمَ سَفَهَاؤُهُمْ، وَيَمْلِكُ الْمَالُ مَنْ لَا يَمْلِكُهُ وَلَا كَانَ لَهُ بِأَهْلِ، لَكَعَ مِنْ أَوْلَادِ اللَّكُوعِ، وَتَضَعُ الرُّؤَسَاءُ رُؤُوسًا لِمَنْ لَا يَسْتَحِقُّهَا، وَيَضِيقُ الذَّرْعَ، وَيَفْسُدُ الزَّرْعُ، وَتَفْشُو الْبِدْعُ، وَتَظْهَرُ الْفِتْنُ.

كلامهم فحش، و عملهم وحش، و فعلهم خبث، و هم ظلمة غشمة، و كبراًؤهم بخلة عدمة، و فقهاؤهم يفتون بما يشتهون، و قضاتهم بما لا يعلمون يحكمون، و أكثرهم بالزور يشهدون. من كان عنده درهم كان عندهم مرفوعاً، و من علموا أنه مقلّ فهو عندهم موضوع، و الفقير مهجور و مبعوض؛<sup>۱</sup>

۱. إلیزام الناصب، ج ۲، ص ۱۶۲-۱۶۳.

یعنی: و بنا کرده می شود حصارها و پایگاهها در شهرها مخصوص برای واقع شدن - یا بلند شدن، یا جلوگیری شدن عظام؛ یعنی: چیزهای بزرگی که فرود بیاید (دور نیست مراد اسلحه های جنگی و طیارات و موشکها باشد). پس در چنین زمانی اگر نماز گزارد یکی از ایشان شبانه روز خود را، پس نوشته نشود از برای او از جهت آن نماز چیزی و نماز او پذیرفته نمی شود؛ زیرا که در آن حالی که نماز می گزارد فکر می کند در پیش خود و نیت او این است که چگونه ظلم کند در حق مردم و چگونه حیل کند با مسلمانان، و طلب می کنند ریاست را برای فخر کردن و ظلم کردن و تنگ می شود بر مسجدهای ایشان مکانها و حکم می کند در حق ایشان کافر و ستم می کنند بعضی بر بعضی و می کشد بعضی از آنها بعض دیگر را از روی دشمنی و کینه توزی و فخر می کنند به آشامیدن مسکرات و می زنند در مسجدها سازها و نواها را و کسی انکار نمی کند بر ایشان و بزرگان ایشان در آن زمان زنازادگان و مردمان پست اند و سرپرست مردم سفیهان ایشان شوند و مالک مال شود کسی که مالک آن مال نیست - یعنی: غاصب است - و آن بی دینی است از فرزندان بی دینی یا پست پلیدی است از فرزندان پستها و پلیدها، و رؤسا ریاست را به کسی دهند که سزاوار ریاست کردن نیست.

و تنگ شود خلق و خواها و فاسد شود زراعتها و آشکارا شود بدعتها و ظاهر شود فتنه ها. سخنان آنها دشنام دادن است و کارهاشان وحشی گری است و کارهاشان پلید است و ایشان ستمکاران باشند که در ستمگری فروگذار نکنند و بزرگان ایشان بخیلها و گداهایند و فقهای ایشان هر طور دلشان خواهد فتوا دهند و دادستانهاشان به چیزی که نمی دانند حکم کنند و بیشتر ایشان به دروغ شهادت دهند. هر که پول دارد نزد ایشان بلند مرتبه است، و هر که را دانستند که فقیر و بیچاره است نزد ایشان خوار و پست است، و فقیر محتاج نزد ایشان مهجور است و کینه او را دارند.

والغنی محبوب و مخصوص، و یكون الصالح فيها مدلول الشوارب. یکبرون قدر کلّ  
نمّام کاذب، وینکس الله منهم الرؤوس، و یعمی منهم القلوب التي فی الصدور. اکلهم

سمان الطيور والطياهيح، ولبسهم الخرز اليماني والحرير. يستحلون الربا والشبهات، ويتقارضون الشهادات<sup>۱</sup>. يراؤون بالأعمال. قصرء الآجال. لا يمضي عندهم إلا من كان نماماً. يجعلون الحلال حراماً. أفعالهم منكرات، وقلوبهم مختلفات. يتدارسون في ما بينهم بالباطل، ولا يتناهون عن منكر فعلوه. يخاف أختيارهم أشرارهم. يتوازرون في غير ذكر الله تعالى. يهتكون في ما بينهم بالمحارم. لا يتعاطفون، بل يتدابرون. إن رأوا صالحاً ردّوه، وإن رأوا آثماً (نماماً خل) استقبلوه، ومن أساءهم يعظّموه، وتكثر أولاد الزنا، والآباء فرحون بما يروا من أولادهم القبيح، فلا ينهونهم ولا يرّدونهم عنه، ويرى الرجل من زوجته القبيح فلايتهاها ولا يردها عنه، يأخذ ما تأتي به من كذّ فرجها ومن مفسد خدرها، حتى لو نكحت طولاً وعرضاً لم تهّمه، ولا يسمع ما قيل فيها من الكلام الرديّ، فذاك هو الديوث الذي لا يقبل الله له قولاً ولا عدلاً ولا عذراً. فأكله حرام و منكحه حرام، فالواجب قتله في شرع الإسلام، وفضيخته بين الأنام، ويصلى سعيماً في يوم القيام<sup>۲</sup>.

يعنى: و ثروتمند دوست داشته شده و مخصوص است و آن كه شايسته است در ميان مردم آن زمان حلق و گلويش گرفته و راهها بر او بسته است و بزرگ مى كند قدر هر كسى را كه سخن چين و دروغگوست. سر به زير مى كند آنها را خدا و كور مى كند از ايشان دل هائشان را كه در سينه هاى ايشان است. خوراكشان گوشت هاى مرغان فربه و تيهوهاست و پوشاكشان خرز يمانى و ابريشمى است. حلال مى دانند ربا و مال هاى شبهه ناك را و شهادت ها را به يكديگر قرض مى دهند و كارهاى خود را بر پا كردن نمايش مى دهند. عمر هاشان کوتاه شود. سخنان سخن چين نزد آنها امضا کرده شود. حلال را حرام مى كنند. كار هاشان زشت و ناپسند است و دل هاشان با همدیگر مختلف است. باطل را در ميان خود درس مى دهند و درس مى گيرند. از كارهاى زشتى كه مى كنند نهى کرده نمى شوند.

نيكانشان از بدانشان مى ترسند. پشتيبان يكديگرند در غير ذكر خداى تعالى.

۱. در إزام الناصب: (ويتعارضون للشهادات).

۲. إزام الناصب، ج ۲، ص ۱۶۳.

هتک و پاره می کنند پرده های حرام ها را. مهربانی با هم نکنند. به همدیگر پشت کنند. اگر شخص شایسته ای را ببینند او را رد کنند، و اگر گناهکار یا سخن چینی را ببینند او را استقبال کنند. کسی که به آنها بدی کند او را تعظیم کنند، و زیاد شوند فرزندان زنا و پدران خوشحال شوند به هر کار زشتی که از فرزندان خود بینند و آنها را از آن نهی نکنند و آنها را از آن دور نکنند. ببیند مرد از زن خود عمل زشت - یعنی: زنا- را و او را نهی نمی کند و از آن او را دور نمی کند و می گیرد آنچه را که از کد فرج خود و بی عفتی خود به دست می آورد، تا این اندازه که اگر از درازی و پهنا او را بگایند، اهمیّت نمی دهد و اگر درباره او حرف ردی بشنود گوش نمی کند. پس اوست آن دیوثی که نپذیرد خدا برای او سخنی و نه کار درستی و نه عذر و پوششی را. پس خوراک او حرام و نکاح او حرام است و واجب است کشتن او در شریعت اسلام و رسوا کردن او در میان خاصّ و عام و افکنده می شود در آتش جهنّم در روز قیامت.

و في ذلك يعلنون بستم الآباء والأُمّهات، وتذلّ السادات، وتعلو الأنباط، ويكثر الاختباط. فما أقلّ الإخوة في الله تعالى! وتقلّ الدراهم الحلال، وترجع الناس إلى شرّ حال، فعندها تدور دول الشياطين، وتتوآب على أضعف المساكين، وثوب الفهد إلى فريسته، ويشخّ الغني بما في يديه، ويبيع الفقير آخرته بدنياه. فيا ويل للفقير وما يحلّ به من الخسران والذلّ والهوان في ذلك الزمان المستضعف بأهله! وسيطلبون ما لا يحلّ لهم. فإذا كان كذلك، أقبلت عليهم فتن لا قبل لهم بها. ألا، وإنّ أولها الهجري والرقطي وآخرها السفيناني والشامي؛<sup>۱</sup>

یعنی: آشکارا دشنام دهند پدران و مادران را و ذلیل شوند بزرگان و بالا روند مردمان پست بی اصل فرومایه و زیاد شود اختباط و پریشانی عقل و دیوانگی. پس چقدر کم است در آن زمان برادری از برای خدای تعالی! و کم می شود پول های حلال و مردم برمی گردند به بدترین حالی. پس در آن وقت دور می زند دولت های شیاطین

۱. إلیام الناصب، ج ۲، ص ۱۶۳.

و جستن می کنند بر ظلم و ستم کردن بر ناتوانان و گدایان و می پوشد یوزپلنگ لباس شکار خود را که شکم او را دریده است و بخل می کند ثروتمند به آنچه که در دست دارد از مال و ثروت و می فروشد فقیر آخرت خود را به دنیای خود. پس ای وای بر فقیر و آنچه به او وارد می شود از زیان و ذلت و خواری در آن زمان که اهل خود را ضعیف و بیچاره کند! و زود باشد که بطلبند فقرا آنچه را که برایشان حلال نیست. پس چون چنین شد، رو آورد بر ضرر ایشان فتنه هایی که طاقت مقابل شدن با آن را ندارند. آگاه باشید که اول فتنه از هجری - که از اهل قصبه ای است از بحرین - و رقطی - که شخصی است دارای مرض لک و پیسه - شروع می شود و آخر آن به سفیانی و شامی منتهی می شود.

وأنتم سبع طبقات:

فالتبقة الأولى - و فيها مزيد التقوى - إلى سبعين سنة من الهجرة (وفي نسخة: أهل تنكيد وقسوة إلى سبعين سنة من الهجرة خل).

الطبقة الثانية أهل تباذل وتعاطف إلى المائتين والثلاثين سنة من الهجرة،

والطبقة الثالثة أهل تدابر وتقاطع إلى الخمسمائة وخمسون سنة من الهجرة،

والطبقة الرابعة أهل تكالب وتحاسد إلى السبعمائة سنة من الهجرة،

والطبقة الخامسة أهل تشامخ وبهتان إلى الثمانمائة وعشرين سنة من الهجرة،

والطبقة السادسة أهل الهرج والمرج وتكالب الأعداء وظهور أهل فسوق وخيانة إلى

التسعمائة والأربعين سنة من الهجرة،

والطبقة السابعة فهم أهل ختل<sup>۱</sup> وغدر وحرب ومكر وخدع وفسوق وتدابیر وتقاطع

وتباغض والملاهي العظام والمغاني الحرام والأمور المشكلات وارتكاب الشهوات<sup>۲</sup>

وخراب المدائن والدور وانهدام العمارات والقصور، وفيها يظهر الملعون من الوادي

۱. در إزام الناصب: (حیل).

۲. در إزام الناصب: (في ارتكاب الشهوات).

المشؤوم، وفيها انكشاف الستر و الفروج<sup>۱</sup>، وهي على ذلك إلى أن يظهر قائمنا المهدي  
- صلوات الله عليه -؛<sup>۲</sup>

یعنی: فرمود و شما هفت طبقه می شوید:

طبقه اولی در آن است زیادی تقوا و پرهیزکاری تا سال هفتادم هجری ( و بنا بر  
نسخه دیگر: اهل سخت و دشوار زندگی کردن هستند و اهل قساوت تا سال هفتادم  
هجری ).

و طبقه دوم اهل بذل و بخشش و مهربانی هستند تا سال دویست و سیام هجری .  
و طبقه سوم اهل پشت کردن به یکدیگر و بریدن از یکدیگر هستند تا سال پانصد و  
پنجم هجری .

و طبقه چهارم اهل سگ صفتی و حسد بردن به یکدیگر هستند تا سال هفتصد هجری .  
و طبقه پنجم اهل باد به بینی کردن و تکبر و بهتان اند تا سال هشتصد و بیست هجری .  
و طبقه ششم اهل خونریزی و قلق و اضطراب و سگ صفتی دشمنان و ظهور اهل  
فسق هستند تا سال نهصد و چهل هجری .

و طبقه هفتم پس ایشان اند اهل حيله ها و فریب و جنگ و مکر و خدعه ها و فسق ها  
و پشت کردن به یکدیگر و بریدن از یکدیگر و کینه همدیگر را در دل گرفتن و اسباب  
بازی های بزرگ و مرتکب شدن شهوت ها و ساز و نوازهای حرام و کارهای دشوار و  
خرابی شهرها و خانه ها و خراب شدن ساختمان ها و قصر و کاخ ها و در این طبقه  
ظاهر می شود لعنت کرده شده ای از بیابان بدیمنی ( مراد سفیانی است که از وادی  
یابس در شام قیام می کند ) و در آن طبقه است کشف شدن پرده حیا و فرج ها و آن به  
همین حال هست تا این که ظاهر شود قائم ما مهدی - صلوات الله علیه .

قال: فقامت إليه سادات أهل الكوفة وأكابر العرب وقالوا: يا أمير المؤمنين، بين لنا

۱. در إزام الناصب: (البروج).

۲. إزام الناصب، ج ۲، ص ۱۶۳-۱۶۴.

أوان هذه الفتن والعظائم التي ذكرتها لنا. لقد كادت قلوبنا أن تنفطر وأرواحنا أن تفارق أبداننا من قولك هذا. فوا أسفاه على فراقنا إياك، فلا أرانا الله فيك سوءً ولا مكروهاً. فقال عليٌّ عليه السلام: ﴿ قُضِيَ الْأَمْرُ الَّذِي فِيهِ تَسْتَفْتِيَانِ ﴾<sup>۱</sup>. ﴿ كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ ﴾<sup>۲</sup>. قال: فلم يبق أحدٌ إلّا وبكى لذلك؛<sup>۳</sup>

راوی گفت: پس به پا خاستند به سوی او بزرگان اهل کوفه و بزرگان عرب و گفتند: یا امیرالمؤمنین! بیان فرما برای ما اوقات این فتنه‌ها و امرهای بزرگی که یاد فرمودی برای ما. هرآینه بتحقیق نزدیک است دل‌های ما شکافته شود و روح‌های ما از بدن‌های ما جدا شود از گفتار تو؛ اینهایی که گفتم. چقدر جای تأسف است بر جدا شدن ما از تو!

پس نمایاند خدا ما را در تو بدی و نه مکروهی را. پس فرمود علی علیه السلام: ﴿ جاری شده است قضا در آنچه که شما استفتا می‌کنید ﴾. ﴿ هر نفسی چشنده مرگ است ﴾. گفت: پس باقی نماند احدی مگر این که گریه کرد از این کلامی که فرمود.

قال: ثم إن علياً عليه السلام قال: ألا، وإن تدارك الفتن بعد ما أنبئكم به من أمر مكة والحرمين من جوع أغبر وموت أحمر.

ألا، يا ويل لأهل بيت نبيكم وشرفائكم من غلاءٍ وجوعٍ وفقرٍ ووجلٍ حتى يكونوا في أسوأ حال بين الناس.

ألا، وإن مساجدكم في ذلك الزمان لا يسمع لهم صوت فيها ولا تلبى فيها دعوة، ثم لا خير في الحياة بعد ذلك، وإنه يتولى عليهم ملوك كفره. من عصاهم قتلوه، ومن أطاعهم أحبوه. ألا، إن أول من يلي أمركم بنو أمية، ثم تملك من بعدهم ملوك بني العباس. فكم فيهم من مقتولٍ ومسلوبٍ!

۱. سورة يوسف، آية ۴۱.

۲. سورة انبياء، آية ۳۵.

۳. إلزام الناصب، ج ۲، ص ۱۶۴.

ثم إنه قال: هاي، هاي. ألا، يا ويل لكوفانكم هذه وما يحلّ فيها من السفيناتي في ذلك الزمان. يأتي إليها من ناحية هجر بخيل سباق تقودها أسود ضراغمة وليوث قشاعمة. أول اسمه شين. إذا خرج الغلام الأشتر - وأنا عالم باسمه - على البصرة (عالم باسمه فيأتي إلى البصرة خل) فيقتل ساداتها ويسبي حريمها، فإني لأعرف بها. كم وقعة تحدث بها وبغيرها، وتكون بها وقعات بين تلول وآكام<sup>١</sup>، فيقتل بها لاسمو<sup>٢</sup> ويستعبد بها صنم، ثم يسير فلا يرجع إلا بالحرم. فعندها يعلو الصياح، وتقتحم بعضها بعضاً. فيا ويل لكوفانكم من نزوله بداركم! يملك حريمكم ويذبح أطفالكم ويهتك نساءكم. عمره طويل، وشره غزير، ورجاله ضراغمة، وتكون له وقعة عظيمة.

ألا، وإنها فتن يهلك فيها المنافقون والقاسطون والذين فسقوا في دين الله تعالى وبلاده، ولبسوا الباطل على جادة عباده. فكأنني بهم قد قتلوا أقواماً تخاف الناس أصواتهم وتخاف شرهم. فكم من رجل مقتول وبطل مجدول يهابهم الناظر إليهم. قد تظهر الطامة الكبرى، فيلحقوا أولها آخرها.<sup>٤</sup>

### لغات

هَجَرَ: یکی از شهرهای بحرین است.

خيل سباق: اسبان پیشرو.

أسود: جمع اسد - به معنای شیر.

ضراغمة: جمع ضرغام - به معنای دلاور و شیرصفت.

ليوث: جمع ليث - یعنی: شیر.

قشعم - به عین بی نقطه، بر وزن جعفر -: مرد کلان سال و کرکس و سطر درشت

و شیر بیشه.

١. در إلزام الناصب: (جرح).

٢. در إلزام الناصب: (وأكمام).

٣. در إلزام الناصب: (اسم).

٤. إلزام الناصب، ج ٢، ص ١٦٤-١٦٥.

أشتر: به کسی گویند که پلک چشم او برگشته باشد، و در بعضی از نسخ أسمر - به سین بی نقطه و میم - است به معنای گندمگون.

تلول: جمع تل است - به معنای تپه بلند.

و آکام: جمع أکمة - محز که - به معنای پُشته.

اقتحام: به ناگاه در آمدن.

کوفان: مراد کوفه است.

غزیر: بسیار.

قاسطون: کسانی هستند که از حق برگشته و اهل جور و ستم و بیدادگرند.

بطل: به معنای شجاع.

مجدول: به زمین افتاده.

یعنی: فرمود: آگاه باشید که تدارک فتنه‌ها بعد از آن چیزی است که خبر می‌دهم شما را از امر مکه و مدینه از گرسنگی غبارآلود و مرگ سرخ - یعنی: خونریزی. ای وای بر اهل بیت پیغمبر شما و شریف‌های شما از گرانی و گرسنگی و احتیاج و ترس که به آنها رخ دهد تا اندازه‌ای که در بدترین حالی باشند در میان مردم! آگاه باشید که مسجدهای شما در آن زمان شنیده نشود در آن صدایی برای ایشان و جواب گفته نشود در آن دعوتی! پس هیچ خیری در زندگی بعد از آن نیست. و بدرستی که متصرف در امر می‌شوند و بر شما حکومت می‌کنند پادشاهان کفار که هر که نافرمانی آنها را کند او را بکشند، و هر که فرمانبردار باشد ایشان را دوست بدارند او را.

آگاه باشید اول کسی که متصرف در امر شما و والی بر شما می‌شود بنی امیه‌اند. پس مالک می‌شوند بعد از ایشان پادشاهان بنی عباس. چه بسیار که در میان ایشان کشته شوند و غارت زده شوند!

پس آن حضرت فرمود: های، های. ای وای بر کوفه شما! این شهر و آنچه که بر آن وارد شود از سفیانی در آن زمان وقتی که بیاید به سوی آن از ناحیه هجر - که یکی از شهرهای بحرین است، و گروهی گفته‌اند که: هجر شهرهایی است که قصبه آن صفاست

و فاصله آن تا یمامه بقدر ده روز راه است و میان آن و بصره پانزده روز راه است به سیر شتر و مناسبت آن با سیر سفیانی به سمت کوفه اولی و اقرب از اول است .  
 می آید سفیانی از آن ناحیه با اسب های قوی پیشروی که می کشانند آنها را مردانی که مانند شیرهای دلاور و کرکس های شکاری هستند و سرکرده آنها کسی است که اول نام او شین است ، زمانی که بیرون آید جوانی که اشتر است - یعنی : پلک چشم او برگشته است ، یا آن که لقب او اشتر است ، یا آن که چهره او آسمر یعنی : گندمگون است و من دانای به نام او هستم - تا آن که می آید در بصره . پس می کشد بزرگان آن را و اسیر می کند زن های آن را .

و بدرستی که من هر آینه می شناسم چند جنگ را که در آن جا واقع شود و در غیر آن جا و در آن جا جنگ هایی واقع شود در میان تل ها و پشته ها . پس ، شخص اسمر گندمگون در آن جا کشته شود و در آن جا بت پرستیده شود . پس ، از آن جا سیر می کنند و بر نمی گردد مگر با زن هایی که اسیر کرده . در آن وقت فریادها بلند شود و بعضی به ناگهانی حمله بر بعض دیگر کنند . پس ای وای بر کوفه شما از فرود آمدن او به خانه های شما ! مالک می شود حریم شما را و سر می برد بچه های شما را و هتک می کند زن های شما را . عمر او دراز و شر او بسیار است و مردان او شیردلانی هستند و در آن جا جنگ بزرگی واقع می سازد .

آگاه باشید که در آن جنگ فتنه هایی است که هلاک شوند در آن منافق ها و از حق برگشتگان ستمگر ستم پیشه و آنان که فاسق شده اند در دین خدای تعالی و در شهر های او و پوشیدند لباس باطل را بر راه بندگان او . گویا می بینم آنها را که می کشند گروهی را که از صداهای آنها مردم می ترسند و از شرارت و بدی آنها ترسانند .  
 پس چه بسیار کشته های شجاعانی که بر روی خاک افتاده شود که هیبت آنها فرو گیرد نگرنده به آنها را ! پس بتحقیق ظاهر می شود بلای بزرگی که ملحق کنند آخر آنها را به اول آنها .

ألا، وإنَّ السفينائيَّ يدخل البصرة ثلاث دخلات يذلُّ فيها العزيز ويسبي فيها الحریم .  
ألا، يا ويل المؤتفكة وما يحلُّ بها من سيف مسلول وقتيل مجدول وحرمة مهتوكة! ثمَّ  
يأتي إلى الزوراء الظالم أهلها، فيحول الله بينها وبين أهلها، فما أشدَّ أهلها بينه وبينها وأكثر  
طغيانها وأغلب سلطانها!

ثمَّ قال: الويل للديلم و[أهل] شاوان (شاهون) وعجم! لا يفقهون، تراهم بيض الوجوه،  
سود القلوب، نائرة الحروب، قاسية قلوبهم، سود ضمائرهم. الويل، ثمَّ الويل لبلد يدخلونها  
وأرض يسكنونها! خيرهم طامس، وشرهم لامس. صغيرهم أكثر همماً من كبيرهم. تلتقيهم  
الأحزاب، ويكثر في ما بينهم الضراب، وتصحبهم الأكراد أهل الجبال وسائر البلدان،  
وتضاف إليهم أكراد همدان (الکرد وهمدان خل) وحمزة وعدوان، حتَّى يلحقوا بأرض  
الأعجام من ناحية خراسان من سمرقند<sup>۱</sup>، فيحلُّون قريباً من قزوين وكاشان<sup>۲</sup>، فيقتلون فيها  
السادات من أهل بيت نبيِّكم، ثمَّ ينزل بأرض شیراز.

ألا، يا ويل لأهل الجبال وما يحلُّ بها من الأعراب!<sup>۳</sup>

#### لغات

مؤتفكة: شهری است که برگردیده شده از شهرهای قوم لوط، و در این جا مراد  
بصره است.

مسلول: شمشیر کشیده شده.

مجدول: به خاک افتاده.

زوراء: بغداد.

ديلم: کوهستانات گیلان و مازندران است که در قسمت شمالی قزوين واقع است  
و آلموت یکی از شهرهای آن است.

۱. عبارت «من سمرقند» در إلزام الناصب نیامده است.

۲. در إلزام الناصب: (من قزوين وسمرقند وكاشان).

۳. إلزام الناصب، ج ۲، ص ۱۶۵.

شاوان: از قریه‌های مرو و خراسان است.  
 شاهون - یا شاهی -: از بلاد مازندران است و نیز شاهی موضعی است نزدیک  
 قادیسیه و ظاهراً مراد حضرت اول باشد.  
 طامس: ناپدید کننده و ناپدید.  
 لامس: به معنای غالب.  
 حمزه و عدوان: دو قبیله‌اند از عرب.  
 یعنی: آگاه باشید بدرستی که سفیانی سه مرتبه داخل بصره می‌شود و ذلیل و خوار  
 می‌کند در آن اشخاص با عزت و غلبه را و اسیر می‌کند در آن زن‌ها را!  
 ای وای بر شهری که سابقاً از شهرهای لوط بوده و وارونه شده (مراد حضرت نیز  
 بصره است) و آنچه بر آن وارد شود از شمشیر کشیده و کشته به خاک افتاده و زن‌های  
 هتک شده! پس می‌آید به جانب بغداد که ستمکاران اهل آن جا، پس تغییر می‌دهد  
 خدا میانه آن و میانه اهل آن را، و چقدر در میان بغداد و اهل آن شدت و سختی روی  
 دهد و طغیان و سرکشی آن زیاد شود و سلطان آن مغلوب شود!  
 پس وای برای دیلم - که کوهستانی است از مازندران و گیلان در قسمت شمالی  
 قزوین - و اهل شاوان - که از توابع مرو و خراسان باشد، یا اهل شاهی مازندران - و  
 مردمان عجمی که چیز نمی‌فهمند! می‌بینی آنها را سفید رویان و سیاه دل‌ها، روشن  
 کنندگان آتش جنگ‌ها که دل‌های آنان سخت و ضمیرهای ایشان سیاه است.  
 ای وای! پس وای بر آن شهری که در آن داخل شوند و وای بر آن زمینی که در آن  
 ساکن شوند! خیری از آنها دیده نشود و شر آنها غالب باشد. همت کوچک‌هاشان از  
 بزرگان‌شان زیادتر باشد. حزب‌ها و گروه‌هایی به آنها برسند و زد و خورد در میان‌شان  
 زیاد شود و کردهای اهل جبال با آنها یار شوند و از سایر از شهرها و به عده آنها اضافه  
 شوند کردهای همدان یا کردهای عراق و قبیله‌های همدان و حمزه و عدوان - که از  
 قبایل عرب‌اند - تا این که به آنها ملحق شوند به زمین عجم‌ها - یعنی: ایران - از طرف  
 خراسان از طریق سمرقند. پس وارد شوند نزدیک قزوین و کاشان. پس می‌کشند در

آن جا سادات از اهل بیت پیغمبر شمارا. پس، از آن جا فرود می آیند به زمین شیراز.  
ای وای بر اهل کوهستانها و آنچه بر آنها وارد شود از عربها!

ألا، یا ویل لأهل هرموز وقلهات وما یحلّ بها من الآفات من أهل الطراطر المذهبات!  
ویا ویل لأهل عمّان وما یحلّ بها من الذلّ والهوان! وکم وقعة فیها من الأعراب! فتنقطع  
منهم الأسباب، فیقتل فیها الرجال، وتسبی فیها الحریم.

ویا ویل لأهل أوّال مع صابون من الکافر الملعون! یدبّح رجالهم، ویستحیی نساءهم،  
وإتی لأعرف بها ثلاثة عشر وقعة. الأولى بین القلعتین، والثانیة فی الصلیب، والثالثة فی  
الجنینة<sup>١</sup>، والرابعة عند توبا<sup>٢</sup>، والخامسة عند أهل عرار و أکوار<sup>٣</sup>، والسادسة فی أوکر  
خارقان، والکلیا، وفی شار، و بین الجبلین، وبثر حنین، ویمین الکثیب، وذروة الجبل،  
ویمین شجرات النبق.

ألا، یا ویل للکنیس و زکیّة<sup>٤</sup> وما یحلّ بها من الذلّ والهوان من الجوع والغلا! والویل  
لأهل خراسان وما یحلّ بها من الذلّ الذی لا یطاق!<sup>٥</sup>

### لغات

هُرموز و هُرْمز: شهری است در دریا که شاخی است از دریا به سوی آن و آن در  
کنار دریاست در بیابان فارس و آن جای در آمدن کشتی است به دریا از سمت کرمان که  
کشتیها به کرانه آن جا رسد، و از هرموز نقل می شود متاعهای هند به کرمان و  
سیستان و خراسان - چنان که در معجم البلدان نقل کرده است.<sup>٦</sup>

قلهات - به فتح قاف و سکون لام - شهری است به عمّان در کنار دریا که بیشتر از

١. در إزام الناصب: (الجینیة).

٢. در إزام الناصب: (نوبا).

٣. در إزام الناصب: (وأکراد).

٤. در إزام الناصب: (وذکوان).

٥. إزام الناصب، ج ٢، ص ١٦٥ - ١٦٦.

٦. معجم البلدان، ج ٥، ص ٤٠٢.

کشتی‌های هند در آن جا توقّف می‌کند و آن جا جای درآمدن در کشتی است و اهل آن جا همه خوارج‌اند .

أوال - به ضمّ همزه و به فتح نیز گفته شده :- جزیره‌ای است که دریا محیط بر آن است در ناحیه بحرین و آن دارای نخل‌های بسیار و لیمون و بستان‌هاست .  
صابون و صابونی : دهی است نزدیک مصر .

قلعتین : نواحی بحرین است .

صلیب : کوهی است نزدیک کاظمه بین بحرین و بصره ، دو منزل به بصره مانده .

جُنَینَة : محلی است نزدیک وادی القری و تبوک .

توبا : محلی است نزدیک نینوا و آن کوهی است که قوم یونس بر آن توبه کردند و عذاب از آنها برداشته شد و آن در حدود موصل واقع است .

عِرار - به کسر عین :- موضعی است از دیار باهله نزد یمامه .

أکوار : دامنه‌های کوه‌ها .

أوکر خارقان و کلیا : نام دو موضع است .

شار : از حصارهای یمن و نام یکی از امکنه از تهامه است .

بین الجبلین و بئر حنین : سه منزلی مکه است .

کثیب : تلّ ریگ .

ذروة الجبل : بالای کوه .

شجرات النبق : درخت‌های سدر .

کنیس و زکّیة : قریه‌ای است میان بصره و واسط .

یعنی : آگاه باشید! ای وای بر اهل هرموز - که شهری است در دریا و آن ساحل و جای درآمدن کشتی است به دریا از سمت کرمان - و اهل قلّهات - که شهری است در عمان و در کنار دریا واقع است که بیشتر از کشتی‌های هند در آن جا توقّف می‌کند - و آنچه که به آن وارد شود از آفت‌ها از اهل طرطری مذهب‌ها - که خوارج باشند!  
و ای وای از برای اهل عمان و آنچه که به آنها وارد شود از ذلّت و خواری و چند

وقعه در آن جا واقع شود از عرب ها که قطع اسباب از آنها شود! پس کشته می شوند در آن جا مردان و اسیر می شوند زنان.

و وای بر اهل اُوال - که جزیره ای است از جزایر بحرین که دریا بر آن محیط است - و اهل صابون - که دهی است نزدیک مصر - از شخص کافر ملعونی که سر می بُرد مردان ایشان را و زنده می گذارد زنان ایشان را! و من می شناسم در آن جا سیزده وقعه ای را که واقع می شود:

اول در میان دو قلعه - که در نواحی بحرین است.

دوم در صلیب - که کوهی است نزدیک کاظمه که در میان بحرین و بصره واقع است و مسافت آن تا بصره دو منزل است.

سوم در جُئینه - که محلی است نزدیک وادی القری و تبوک.

چهارم [در] توبا - که محلی است نزدیک نینوا و آن کوهی است که قوم یونس بر آن توبه کردند و عذاب از آنها برداشته شد و آن در حدود موصل واقع است.

پنجم در عرار - که موضعی است از دیار باهله نزد یمامه.

ششم در اکوار - که دامنه کوه های آن جاست.

هفتم در اوکر خارقان - که نام موضعی است.

هشتم [در] گلایا - و آن نیز نام موضعی است.

نهم در شار - که از حصارهای یمن و نام یکی از مکان های تهامه است.

دهم بین الجبلین و بئر حنین است در سه منزلی مکه.

یازدهم در کثیب - که نام محلی است که تلّ ریگ در آن جاست.

دوازدهم در بالای کوه در همان حدود.

سیزدهم در پای درخت های سدر.

آگاه باشید! ای وای بر کنیس و زکیه که قریه ای است میان بصره و واسط و آنچه به

آن وارد شود از ذلت و خواری از گرسنگی و گرانی!

و وای بر اهل خراسان و آنچه به آن وارد شود از ذلت و خواری ای که طاقت آورده  
نشود تحمل آن!

و یا ویل للری و ما یحلّ بها من القتل العظیم، و سبی الحریم، و ذبح الأطفال، و عدم  
الرجال! و یا ویل لبلدان الإفرنج و ما یحلّ بها من الأعراب! و یا ویل لبلدان السند و الهند  
و ما یحلّ بها من القتل و الذبح و الخراب فی ذلك الزمان! فیا ویل لجزیره قیس من رجل  
مخیف و ما ینزل بها هو و من معه (مخیف ینزل هو و من معه)، فیقتل جمیع من فیها و یفتک  
بأهلها! و إنّی لأعرف بها خمس وقعات عظام. فأوّل وقعة منها علی ساحل بحرّها قریب من  
برّها، و الثانية مقابلة کوشا، و الثالثة من قرنھا الغربیّ، و الرابعة بین الزولتین، و الخامسة  
مقابلة برّها.

ألا، یا ویل لأهل البحرین من وقعات تترادف علیها من کلّ ناحية و مکان، فتؤخذ كبارھا  
و تسبی صغارھا، و إنّی لأعرف بها سبع وقعات عظام، فأوّل وقعة منها فی الجزيرة المنفردة  
عنها من قرنھا الشماليّ تسمی سماهیج، و الوقعة الثانية تكون فی القاطع و بین النهر عن  
عین البلد و قرنھا الشماليّ الغربیّ و بین الأبلّة و المسجد و بین الجبل العالی و بین التلتین  
المعروف بجبل حنوة<sup>١</sup>، ثمّ یقیل الكرخ بین التلّ و الجادة و بین شجرات النبق المعروفة  
بالبدیرات بجانب شطّ<sup>٢</sup> الماجی، ثمّ الحورتین و هی سابعة الطامة الكبرى، و علامة ذلك  
یقتل فیها رجل من أكابر العرب فی بیته، و هو قریب من ساحل البحر، فیقطع رأسه بأمر  
حاکمھا، فتغیر العرب علیه، فتقتل الرجال و تنهب الأموال، فتخرج بعد ذلك العجم علی  
العرب، و یتبعونهم إلى بلاد الخطّ<sup>٣</sup>؛

### لغات

افرنج: قبيلة جرمنیه هستند که در فرانسه ساکن شدند و آن جا را وطن گرفتند در

١. در إزام الناصب: (حبوة).

٢. در إزام الناصب: (سطر).

٣. إزام الناصب، ج ٢، ص ١٦٦.

قرن پنجم میلادی و در اصطلاح شرقیین اطلاق بر اروپایی‌ها می‌شود اجمالاً و بعد از جنگ‌های صلیبی این اطلاق شایع شد (المنجد).<sup>۱</sup>

جزیره قیس: جزیره کوچکی است در خلیج فارس که از آن جا صید لؤلؤ می‌کنند. کوشا: محلی است در نزدیکی آن.

فتک: کشتن ناگهانی که در اصطلاح مقلدین اروپایی ترور می‌گویند.

سماهیج: جزیره‌ای است در وسط دریا میانه عمان و بحرین (معجم البلدان)<sup>۲</sup> و به زبان فارسی جزیره ماش می‌گویند.

أبله: شهری است کنار دجله بصره دجله بزرگ در زاویه خلیجی که داخل بصره می‌شود و آن شهری بوده قدیم‌تر از بصره؛ زیرا که بصره بنای آن در ایام عمر بن الخطاب بوده و آن خراب شده و فعلاً ابله همین بصره فعلی است.

کرخ: مراد کرخ میسان است که آن بلدی است در بحرین.

حورتین: دو وادی است از وادی‌های قبیله در همان منطقه خط. زمینی است که نیزه‌های خطی به آن نسبت داده می‌شود و از شهرهای آن خط است قَطیف و عُقیر و قَطَر.

یعنی: وای بر ری و آنچه بر آن وارد شود از کشتن بزرگ و اسیر شدن زن‌ها و سربریدن بچه‌ها و نابود شدن مردان! وای بر شهرهای فرانسه و اروپا و آنچه به آنها وارد شود از کشتن و سربریدن و خراب شدن در آن زمان! پس ای وای بر جزیره قیس - که جزیره کوچکی است در خلیج فارس - از مرد ترساننده‌ای که فرود می‌آید با همراهانش در آن جا، پس می‌کشند همه اهل آن را و ناگهانی آنها را می‌کشند و من پنج وقعه بزرگ را در آن جا می‌شناسم که واقع خواهد شد.

وقعه اول کنار ساحل دریای آن است در نزدیکی بیابان آن جا، و وقعه دوم در مقابل کوشا - که نام موضعی است در همان حدود -، و وقعه سوم در همان جانب

۱. المنجد، بخش اعلام، ص ۵۳.

۲. معجم البلدان، ج ۳، ص ۲۴۶.

غربی آن جزیره، و وقعه چهارم در میان زولتین - که دو قریه کوچکی است در همان نزدیکی -، و وقعه پنجم در مقابل بیابان آن.

ای وای بر اهل بحرین از جنگ‌های پی در پی که در آن واقع شود از هر ناحیه و مکانی! پس می‌گیرد بزرگان آن را و اسیر می‌شوند کوچک‌های آنها، و هفت جنگ در آن جا واقع شود:

جنگ اول در جزیره‌ای است که از آن منفرد و جداست از طرف شمالی آن که در وسط دریا میانه بحرین و عمان واقع است و آن را سماهیج گویند - که آن دریا را ماش نامند - و جنگ دوم در قاطع و میانه نهر از چشمه شهر واقع شود و طرف شمالی غربی و میانه ابله و مسجد و میانه کوه بلند و میانه دو تل معروف به کوه حنوه. پس می‌آید به طرف کرخ میسان که شهری است نزدیک بحرین میان تل و جاده و میانه درخت‌های سدر - که آن را سدیرات یا بدیرات گویند - به طرف شط ماجی. پس از آن در دو وادی از وادی‌های قبیله در همان قبیله که آن را حورتین گویند و این هفتمین بلای بزرگ است و علامت آن این است که کشته می‌شود در آن جا مردی از بزرگان عرب در خانه خودش که آن نزدیک ساحل دریاست. پس بریده می‌شود سر او به امر حاکم آن جا، پس عرب بر آن حاکم متغیر شوند. پس کشته می‌شوند مردان و غارت کرده می‌شود مال‌ها. بعد از آن بیرون آید عجم بر عرب و دنبال می‌کنند آنها را تا بلاد خط.

ألا، یا ویل للخطّ (لأهل الخطّ خ ل) من وقعات مختلفات تتبع بعضها بعضاً. فأولها وقعة بالبطحاء، ووقعة بالدبيرة<sup>۱</sup>، ووقعة بالصفص، ووقعة على الساحل، ووقعة بسوق الجزارين، ووقعة بين السكك، ووقعة بين الزرارة، ووقعة بالجزارة<sup>۲</sup>، ووقعة بالمدارس، ووقعة بتاروت.

ألا، یا ویل لهجر وما یحلّ بها ممّا یلی سورها من ناحیه الكرخ ووقعة عظيمة بالقطر

۱. در إزام الناصب: (بالدیورة).

۲. در إزام الناصب: (بالجرار).

تحت التَّلِيل المعروف بالحسيني، ثمَّ بالفرج<sup>۱</sup>، ثمَّ بالقزوين، ثمَّ بالأراكة، ثمَّ بأُمَّ خَنُور.  
ألا، يا ويل نجد وما يحلّ بها من القحط والغلاء، ولأتني لأعرف بها وقعات عظام  
بين المسلمين.

ألا، يا ويل البصرة وما يحلّ بها من الطاعون، ومن الفتن يتبع بعضها بعضاً، وإتني لأعرف  
وقعات عظام بواسط ووقعات مختلفات بين الشطّ والمجينية ووقعات بين العويند<sup>۲</sup>؛<sup>۳</sup>

### لغات

بطحاء: محلّ واسع سيل گیر است که سنگریزه در آن جمع شده و هر موضع  
وسعی که زمین آن نرم و دارای سنگریزه است گویند.

دبيرة: قریه‌ای است در بحرین از بنی عامر بن حارث بن عبد قیس.

صنصف: زمین ملساء<sup>۴</sup> نرمی است که از أفکان - که نام شهری از یعلی بن محمد  
است - سرازیر می شود در وادی<sup>۵</sup>.

سوق الجزارین: بازار شترکش‌ها.

سکک: کوچه‌ها و خیابان‌ها.

زرافة: گروه مردم.

الجزارة - به فتح و تشدید - ناحیه‌ای است از نواحی بطیحه.

تاروت: نام محلی است در آن حدود.

قَطَر: میان عمان و عقیق است و قریب به بحرین واقع است.

تَلِيل: مصغّر تَل است.

فُرج: شهری است در آخر اعمال فارس.

۱. در إلیزام الناصب: (بالفرحة).

۲. در إلیزام الناصب: (العونيات).

۳. إلیزام الناصب، ج ۲، ص ۱۶۶-۱۶۷.

۴. ملساء: بی آب و علف.

۵. معجم البلدان، ج ۳، ص ۴۱۲.

أراكة: یا مراد عراق است که نزدیک قزوین واقع است و آن را اراک گویند و یا مراد موضعی است در یمامه از بنی عجل که عمارة بن عقیل در حق آن گفته:

وغداة بطن بلاد کان بیوتکم      ببلاد أنجد منجدون وغاروا  
وبذي الأراكة منكم قد غادروا      جيفاً كأن رؤوسها الفخار<sup>۱</sup>

و به مناسبت ذکر قزوین ممکن است مراد حضرت اراکی که در ایران است باشد و مؤید آن است بعضی از اخبار دیگر که قبلاً ذکر شده و بعد نیز به محل خود ذکر خواهد شد.  
أُمُّ خَنْوَر: اسم است برای بصره و مصر هر دو و خَنْوَر به معنای داهیه است ( معجم البلدان ) .<sup>۲</sup>

مُجَبِّبَة: مابین سواد عراق و زمین یمن است.

عُوَيْبَة: قریه ای است در یمامه از بنی خدیج ( معجم البلدان ) .<sup>۳</sup>

یعنی: ای وای بر اهل خط از وقعه های مختلفه ای که از پی یکدیگر در آن واقع شود! اول آن وقعه ای است در بطحا - که محل وسیع سیل گیری است، یا زمین وسیعی است که سنگریزه در آن بسیار است -، و وقعه ای در دبیره واقع شود که آن قریه ای است در بحرین از بنی عامر بن حارث بن عبد قیس، و وقعه ای در صفصف واقع شود - که زمین نرمی است از شهر آفکان سرازیر می شود و آن در دامنه کوهی است - و وقعه ای در بازار شترکش ها واقع شود، و وقعه ای در کوچه ها و خیابان ها، و وقعه ای در میان جمعیت مردمان، و وقعه ای در جزاره - که ناحیه ای است از بطیحه - واقع شود، و وقعه ای در تاروت - که نام محلی است در آن حدود - واقع شود.

ای وای بر اهل هجر و آنچه بر آن وارد آید در پهلوی حصار آن در ناحیه کرخ و وقعه بزرگی که در قطر - که در میان عمان و عُقَیر است - واقع شود که آن به بحرین نزدیک

۱. معجم البلدان، ج ۱، ص ۱۲۵.

۲. معجم البلدان، ج ۱، ص ۲۵۱.

۳. معجم البلدان، ج ۴، ص ۱۷۰.

است و آن در زیر تل کوچکی است که معروف است به تُلَّیل حسینی. پس از آن وقعه‌ای در فُرج واقع شود - که آن شهری است از اعمال فارس -، و واقعه‌ای در اراک و قزوین واقع شود، و واقعه‌ای در اُمّ حَنْوَر - که مراد بصره یا مصر باشد - واقع شود. ای وای بر نجد و آنچه که در آن واقع شود از قحطی و گرانی! و من هرآینه می‌شناسم در آن وقعه‌های بزرگی را در میان مسلمانان.

ای وای بر بصره و آنچه که بر آن وارد شود از طاعون و از فتنه‌های پی در پی! و من می‌شناسم در آن وقعه‌های بزرگی را که در واسط واقع شود و وقعه‌های مختلفه‌ای را که میان شَطّ فرات و مُجینبه - که در میان سواد عراق و زمین یمن واقع است - و وقعاتی را که در میان عُویند - که قریه‌ای است در یمامه از بنی خدیج - واقع شود.

ألا، یا ویل بغدادَ من الریِّ من موت و قتل و خوف یَشمَل أهل العراق إذا حَلَّ فی ما بینهم السیف، فیقْتل ما شاء الله، وعلامة ذلك إذا ضعف سلطان الروم، و تسلّطت العرب، و دبّت الناس إلى الفتن کدیب النمل، فعند ذلك تخرج العجم علی العرب و یملکون البصرة. ألا، یا ویل لفلسطین<sup>۱</sup> و ما یحلّ بها من الفتن التي لا تُطاق.

ألا، یا ویل لأهل الدنيا و ما یحلّ بها من الفتن فی ذلك الزمان و جمیع البلدان الغرب و الشرق و الجنوب و الشمال.

ألا، و إنّه ترکب الناس بعضهم علی بعض، و تتوآب علیهم الحروب الدائمة، و ذلك بما قدّمت أیدیهم، و ما ربّک بظلام للعبید؛<sup>۲</sup>

یعنی: آگاه باشید! ای وای بر بغداد از ری از مردن و کشتار و ترسی که شامل اهل عراق شود زمانی که وارد شود در میان ایشان شمشیر، پس کشته شود آنچه که خدا می‌خواهد و علامت آن این است که وقتی که ضعیف شود پادشاه روم و عرب مسلط شود و مردم به جنبش درآیند به سوی فتنه‌ها مانند به جنبش درآمدن مورچگان، عجم بر آنها حمله کند.

۱. در إلزام الناصب: (لقسطنطین).

۲. إلزام الناصب، ج ۲، ص ۱۶۷.

ای وای بر فلسطین و آنچه بر آن وارد شود از فتنه‌ها که طاقت تحمل آن نباشد!  
 ای وای بر اهل جهان و آنچه بر آنها وارد شود از فتنه‌ها در آن زمان و در جمیع  
 شهرها از مشرق و مغرب و جنوب و شمال! آگاه باش که مردم بعضی بر بعض دیگر  
 سوار شوند و جستن کنند بر یکدیگر و جنگ‌های دائمی میانشان واقع شود و اینها به  
 سبب آن چیزی است که پیش گرفته است دست‌های آنها و نیست پروردگار تو  
 ستمکار بر بندگان.

ثم إنه عليه السلام قال: لا تفرحوا بالمخلوع من ولد العباس - يعني: المقتدر -؛ فإنه أول علامات  
 التغيير. ألا، وإني أعرف ملوكهم من هذا الوقت إلى ذلك الزمان؛<sup>۱</sup>  
 یعنی: پس آن بزرگوار عليه السلام فرمود: خوشحال نشوید به خلع شده از اولاد عباس از  
 خلافت - یعنی: المقتدر بالله عباسی -؛ زیرا که خلع شدن او اول نشانه‌های تغییر  
 است. آگاه باشید که من می‌شناسم پادشاهان ایشان را از این وقت تا آن زمان.

قال: فقام إليه رجل اسمه القعقاع<sup>۲</sup> وجماعة من سادات العرب وقالوا له: يا أمير  
 المؤمنين، بين لنا أوصافهم<sup>۳</sup>، فقال عليه السلام: أولهم الشامخ فهو الشيخ، والسهم المارد،  
 والمشير<sup>۴</sup> العجاج، والصفور<sup>۵</sup>، والفجور، والمقتول بين الستور، وصاحب الجيش العظيم،  
 والمشهور ببأسه، والمحشور من بطن السباع، والمقتول مع الحرّم، والهارب إلى بلاد  
 الروم، وصاحب الفتنة الدهماء، والمكبوب على رأسه بالسوق، والملاحق المؤمن،  
 والشيخ المكتوف الذي ينهزم إلى نينوى، وفي رجعتة يقتل رجل من ولد العباس، ومالك  
 الأرض بمصر، وماحي الاسم، والسباع الفتان، والدناح الأملح.

۱. إزام الناصب، ج ۲، ص ۱۶۷.

۲. در إزام الناصب: (القعقاع).

۳. در إزام الناصب: (أسماءهم).

۴. در إزام الناصب: (والمشير).

۵. در إزام الناصب: (والصفور).

والثاني الشيخ الكبير الأصلع الرأس، والنقّاض المرتعد، والمدلّ بالفروسة، واللسين الهجين، والطويل العُمر، والوضّاع<sup>۱</sup> لأهله، والمارق للزور، والأبرش الأسلم<sup>۲</sup>، وبتاء القصور، وزميم الأمور، والشيخ الرهيج، والمنتقل من بلد إلى بلد، والكافر المالك لرقاب<sup>۳</sup> المسلمين، وضعيف البصر، وقليل العُمر. ألا، وإنّ بعده تحلّ المصائب، وكأني بالفتن وقد أقبلت من كلّ مكان كقطع الليل المظلم؛<sup>۴</sup>

## لغات

شامخ: بلند بالا و متکبر.

شیخ - به فتح شین - : مرد سال دار که سال او هویدا باشد، یا از پنجاه و یک تا آخر عمر یا تا هشتاد سال، و بعضی از چهل سال به بالا گفته اند، و خواجه و شخص صاحب رأی صائب و دانشمند و مالدار زیاد و صاحب اولاد زیاد و صاحب عشیره و قبیله را نیز شیخ گویند.

شَیم - به فتح شین و هاء - : تیزخاطر و چالاک و توانا و مهتر و مطاع را گویند.

مارد: سرکش و درگذرنده.

مُشیر: اشاره کننده به سوی چیزی.

عجاج - بر وزن سحاب - : مرد نودیده و فرومایه، و بر وزن شداد یعنی: با بانگ و فریاد.

صَقُور - بر وزن تَوْر - : زن یا مرد جَلَب و بسیار لعن کننده و سخن چین و کافر.

فَجُور - بر وزن صَبور - : مرتکب زنا و گناهکار، و اگر فَجُور - به خاء - باشد به

معنای به خود نازنده است.

بأس: بیم و عذاب و سختی و قوت در حرب و دلیری.

«فتنة دهماء» یعنی: تاریک کننده.

۱. در إزام الناصب: (والرضاع).

۲. در إزام الناصب: (الأنلم).

۳. در إزام الناصب: (أرباب).

۴. إزام الناصب، ج ۲، ص ۱۶۷.

- مکبوب: بر رو در افتاده .
- مُلاحِج: خود را به دیگری چسباننده . از باب مفاعله در میان دو طرف است .
- مؤتمن: اعتماد کرده شده بر او .
- «مکتوف» یعنی: کتف بسته و دست بسته .
- سَبَاع: بسیار در زنده .
- فَتَان: بسیار فتنه کننده .
- دَنَاح: رام شونده ، و اگر به جیم نقطه دار باشد - بر وزن کتاب - به معنای استواری و استوار کردن کار است .
- أملح: سفید و سیاهی به هم آمیخته و کبود .
- نَفَاض: تب و لرز کننده ، یا فرستنده به تجسس دشمن از خوف و ترس .
- مُرْتعد: مضطرب و لرزان و بی آرام .
- «مدلّ بالفروسة» یعنی: دلالت کننده - یا دلالت کرده شده - به پیشی گرفتن .
- لَسین و لَسین: زبان آور و فصیح .
- هَجین: ناکس و فرومایه و بی اصل ، یا کسی که پدرش آزاد و مادرش بنده باشد .
- وَصْاع: دروغ سازنده .
- مَارِق: بیرون رونده از دین .
- زور: دروغ و کفر و شرک به خدا و مجلس سرود و بتی که می پرستند و باطل از هر چیزی .
- أبرش: به معنای ابرص .
- أثلَم: رخنه کننده .
- زَمیم الأُمور: در دست گیرنده مهار کارها .
- رَهیج: برانگیزنده فتنه و شر .
- یعنی: راوی گفت: پس به پاخاست به سوی آن حضرت مردی که او را قعقاع می گویند (و آن قعقاع بن شور از تابعین است) با گروهی از بزرگان عرب و گفتند مر آن حضرت

را که: یا امیرالمؤمنین! بیان فرما برای ما وصف‌های ایشان را. پس فرمود آن حضرت علیه السلام:  
اول ایشان مرد متکبر یا بلندبالایی است سالخورده - یا صاحب رأی و دانشمند و یا  
مالدار زیاد، یا صاحب قبیله، یا صاحب اولاد زیاد - و مرد تیزخاطر چالاک و توانا  
و سرکش و درگذرنده و اشاره کننده نو دیده فرومایه و یا بانگ و فریاد کننده با سر  
و صدایی و مرد جَلَب و بسیار لعن کننده سخن چین کافری و مرد زنا کننده و گناه کار  
- یا به خود نازنده‌ای - و مردی که کشته می شود در میان حرمسرایان خود و مردی که  
صاحب لشکری بزرگ است و مردی که در بیم دادن و عذاب کردن و سختی و قوت و  
با دلیری در جنگ کردن است و مردی که از شکم درندگان محشور شود - یعنی:  
درندگان او را طعمه خود کنند - و مردی که با حرم خود کشته شود و مردی که به  
شهرهای روم فرار کند و مردی که صاحب فتنه تیره و تار کننده است و مردی که از سر  
به رو درافتد در بازار و مردی که خود را به دیگری بچسباند و اعتماد کرده شود بر او و  
مرد سالخورده‌ای که با کتف و دست بسته فرار کند به جانب نینوا - که در حدود  
موصل است - و باز برگردد و چون برگشت مردی از بنی عباس را بکشد و مالک زمین  
مصر شود و مردی که محو کننده نام باشد و مردی که بسیار درنده و فتنه گر باشد و  
مردی که رام شونده - یا استوار در کار - باشد و آن مردی است که چهره او به سیاهی و  
سفیدی و کبودی به هم آمیخته باشد و مردی که سالخورده و بزرگ باشد و پیش سر او  
مونداشته باشد و مردی که تب و لرز کننده - یا از خوف و ترس فرستنده متجسس از  
دشمن - باشد و مضطرب و لرزان و بی آرام باشد و مردی که دلالت کننده به پیشی  
گرفتن از طرف یا درندگی باشد و مردی که زبان آور و فصیح و ناکس فرومایه و  
بی اصل باشد - یا کسی که پدرش آزاد و مادرش کنیز باشد - و مردی که سازنده دروغ  
باشد بر اهل خود و مردی که از دین بیرون رونده باشد به علت دروغ و کفر و شرک به  
خدا و مجلس سرود و خوانندگی و بت پرستی و مردی که دارای مرض برص و رخنه  
کننده باشد و مردی که بنا کننده قصرها باشد و مردی که در دست گیرنده مهار کارها  
باشد و مردی که سالخورده و برانگیزنده فتنه و شر باشد و مردی که از شهری به شهر

دیگر منتقل شود و کافری که بر گردن‌های مسلمانان سوار شود و مردی که دید چشمش ضعیف باشد و مردی که عمر او کوتاه باشد. آگاه باشید که بعد از آن مصیبت‌هایی رو آورد! گویا می‌بینم که فتنه‌هایی رو آورد از هر مکانی مانند پاره‌های شب تاریک کننده.

مؤلف فقیر گوید که: آن حضرت علیه السلام در این قسمت از خطبه سی و سه نفر از پادشاهان را به اوصافی که دارند یاد فرموده و نام‌های آنها را ذکر نکرده و آنچه به نظر می‌آید این است که این ملوک غیر از خلفای بنی عباس می‌باشند که عدد آنها سی و هفت نفر بوده‌اند. اول آنها ابوالعباس سفاح است که نام و نسب او از این قرار است: عبدالله بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف، و آخر آنها ابواحمد عبدالله بن مستنصر مستعصم عباسی است که در حدود سال ششصد و پنجاه و پنج هجری هلاک‌وخان به مشورت خواجه نصیرالدین طوسی در بغداد او را کشت و دولت بنی عباس به قتل او منقرض شد.

اجمالاً ملوک غیر از خلفا هستند و ظاهر کلام آن حضرت در این خطبه تعبیر به ملوک فرموده نه خلفا، و مؤید این است خبر نبوی که به طرق مختلفه خاصه و عامه از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده‌اند که آن حضرت دوره را بعد از رحلت خود تا زمان قیام قائم به چهار قسم تقسیم فرموده:

اول: دوره خلفا. دوم: دوره ملوک. سوم: دوره امرا. چهارم: دوره جبابره<sup>۱</sup>. و دوره جبابره متصل به ظهور مهدی علیه السلام است و امتداد دوره خلفا از ملوک بیشتر و دوره ملوک از امرا بیشتر و امرا از جبابره بیشتر است، و امرا کسانی هستند که حکومت آنها به عنوان سلطنت و پادشاهی نیست، بلکه به عنوان جمهوریت و رئیس جمهوری است. چنان که در عصر حاضر در اغلب ممالک روی زمین متداول است.

خلاصه کلام آن که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نام بعضی از ملوک را بطور لغز و رمز

۱. ر.ک: الاستیعاب، ج ۱، ص ۲۲۱: ملاحم و فتن، ص ۷۶-۷۷، ح ۲۰: معارج الوصول إلى معرفة فضل

آل الرسول صلی الله علیه و آله، ص ۱۹۱: کنز العمال، ج ۱۴، ص ۲۷۴، ح ۳۸۷۰۴.

در این خطبه و بعضی را تلویحاً اشاره فرموده و در غیر این خطبه نیز به بعضی از آنها اشاره فرموده - چنان که در محل خود بقدر میسور<sup>۱</sup> و مقتضی اشاره خواهم کرد، إن شاء الله تعالی شأنه العزیز.

ثم قال ﷺ: معاشر الناس، لا تشكوا في قولي هذا؛ فإني ما ادعيتُ ولا تكلمتُ زوراً، ولا أبتئكم إلا بما علمني رسول الله ﷺ، ولقد أودعني ألف مسألة يتفرع من كل مسألة ألف باب من العلم، ويتفرع من كل باب مائة ألف باب، وإنما أحصيت لكم هذه لتعرفوا مواقيتها إذا وقعت في الفتن مع قلة اعتصابكم. فيا كثرة فتنكم، وخبث زمانكم، وخيانة حكامكم، وظلم قضاتكم، وكلابة تجاركم، وشحة ملوككم، وفشي أسراركم، وما تنحل أجسامكم، وتطول آمالكم، وكثرة شكواكم! ويا قلة معرفتكم، وذلة فقيركم، وتكبر أغنيائكم، وقلة وفاكم! إنا لله وإنا إليه راجعون من أهل ذلك الزمان. تحل فيهم المصائب، ولا يتعظمون بالنوائب، ولقد خالط الشيطان أبدانهم، ورنخ<sup>۲</sup> في أبدانهم، وولج في دمائهم، ويوسوس لهم بالإفك، حتى تركب الفتن الأمصار ويقول المؤمن المسكين المحب لنا: إني من المستضعفين، وخير الناس يومئذ من يلزم نفسه ويختفي في بيته عن مخالطة الناس نفسه، والذي يسكن قريباً من بيت المقدس طالباً لآثار<sup>۳</sup> الأنبياء؛<sup>۴</sup>

یعنی: پس فرمود آن حضرت ﷺ: ای گروه مردم! در گفتار من شک نکنید این سخنانی را که می گویم؛ زیرا که من ادعایی نکرده‌ام و سخن دروغ نگفتم و خبر نمی دهم شما را مگر به آنچه تعلیم فرموده است مرا رسول خدا ﷺ، و هر آینه از روی تحقیق به امانت به من سپرد هزار مسئله ای را که متفرع است از هر مسئله ای هزار باب از علم که از هر بابی از آن صد هزار باب از علم، و جز این نیست که شمردم برای شما

۱. میسور: آسان شده، سهل و آسان.

۲. در إلزام الناصب: (وقاکم).

۳. در إلزام الناصب: (وربح).

۴. در إلزام الناصب: (لثأر).

۵. إلزام الناصب، ج ۲، ص ۱۶۷-۱۶۸.

این علامات را تا بشناسید اوقات آنها را زمانی که در فتنه‌ها واقع شوید با کمی صبر شما. پس چقدر شگفت‌آور است فتنه‌های شما و پلیدی زمان شما و خیانت کردن حکام شما و ظلم کردن دادستان‌های شما و سگ‌صفتی بازرگانان شما و بخل و حرص پادشاهان شما و آشکار شدن اسرار شما و لاغر و نزار شدن جسم‌های شما و دراز شدن آرزوهای شما و زیاد شدن شکایت‌های شما، و عجب است از کمی معرفت شما و خوار شدن فقیر شما و تکبر و بزرگی کردن ثروتمندان شما و کمی وفای شما! بدرستی که ما برای خدا هستیم و بدرستی که ما به سوی او بازگشت‌کننده‌ایم و این استرجاع<sup>۱</sup> برای مصائب و فتنه‌هایی است که از اهل آن زمان رخ دهد. وارد شود در حق ایشان مصیبت‌ها و اندوه‌ها و بزرگ نمی‌دانند مصیبت‌ها و کارهای دشوار را، و هرآینه بتحقیق آمیخته شود شیطان در بدن‌های ایشان و درآینده شود در بدن‌های ایشان و وارد شود در خون‌های ایشان و وسوسه کند برایشان به دروغ گفتن تا این که فتنه‌ها بر شهرها سوار شود و بگوید مؤمن بینوای دوست دارنده‌ما که: من از ناتوانان هستم، و بهترین مردم در آن زمان کسی است که ملازم نفس خود باشد و پنهان شود در خانه خود و اجتناب کند نفس او از آمیزش با مردمان و آن کسی که نزدیک بیت‌المقدس ساکن شود در حالتی که طلب‌کننده آثار پیغمبران باشد.

معاشر الناس، لا یستوی الظالم والمظلوم، ولا الجاهل والعالم، ولا الحقّ والباطل، ولا العدل والجور. ألا، وإنّ له شرائع معلومة غیر مجهولة، ولا یكون نبیّ إلاّ ولهم أصداد یریدون إطفاء نورهم، ونحن أهل بیت نبیکم.

ألا وإن دعوکم إلى سبنا فسبونا، وإن دعوکم إلى شتمنا فاشتمونا، وإن دعوکم إلى لعننا فالعنونا، وإن دعوکم إلى البراءة منّا فلا تبرؤوا منّا، ومُدّوا أعناقکم للسیف، واحفظوا یقینکم؛ فإتّه من تبرّاً منّا بقلبه تبرّاً الله منه ورسوله. ألا، وإتّه لایلحقنا سبّ ولا شتم ولا لعن.

۱. استرجاع: ﴿إنا لله وإنا إليه راجعون﴾ گفتن هنگام شنیدن خبر مرگ کسی.

ثم قال ﷺ: فيا ويل مساكين هذه الأمة وهم شيعتنا ومحبتونا! وهم عند الناس كفار، وعند الله أبرار، وعند الناس كاذبون، وعند الله صادقون، وعند الناس ظالمون، وعند الله مظلومون، وعند الناس جائرون، وعند الله عادلون، وعند الناس خاسرون، وعند الله رابحون. فازوا - والله - بالإيمان، وخسر المنافقون.

معاشر الناس، ﴿ إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ ﴾<sup>۱</sup>.

معاشر الناس، کاتمی بطائفة منهم يقولون: إن علي بن أبي طالب يعلم الغيب، وهو الرب الذي يحيي الموتى، ويميت الأحياء، وهو على كل شيء قدير. كذبوا، ورب الكعبة. أيها الناس، قولوا فينا ما شئتم واجعلونا مربوبين؛<sup>۲</sup>

یعنی: ای گروه مردمان! یکسان و برابر نیست ستمکار با ستمدیده و نه نادان با دانا و نه حق با باطل و نه عادل با جور کننده.

آگاه باشید که برای خدا راه‌ها و شریعت‌هایی است دانسته شده که ندانسته نیست و نمی‌باشد پیغمبری مگر این که ایشان را ضدهایی هستند که می‌خواهند نور آنها را خاموش کنند، و ما اهل بیت پیغمبر شماییم.

آگاه باشید و اگر خواندند شما را که ما را دشنام دهید پس دشنام بدهید ما را، و اگر خواندند شما را که به ما ناسزا گوید پس ناسزا گوید ما را، و اگر خواندند شما را که لعنت کنید ما را پس لعنت کنید ما را، و اگر خواندند شما را به بیزاری از ما پس بیزاری نجوید از ما و بکشید گردن‌های خود را برای شمشیر - یعنی: کشته شوید - و از ما بیزاری نجوید و نگاه دارید یقین خود را؛ زیرا که هر که قلباً از ما بیزار شود، بیزار می‌شود خدا و پیغمبر از او.

آگاه باشید که دشنام و ناسزا و لعن بمانمی‌رسد. پس فرمود آن حضرت ﷺ: پس ای وای بر بینوایان این امت که شیعیان و پیروان ما هستند و دوستان ما آیند و ایشان نزد

۱. سورة مائدة، آیه ۵۵.

۲. إلزام الناصب، ج ۲، ص ۱۶۸.

مردم کافرها هستند و نزد خدا از نیکان اند و نزد مردم دروغگویان اند و نزد خدا از راستگویان اند و نزد مردم ستمکاران اند و نزد خدا ستمدیدگان اند و نزد مردم جور کنندگان اند و نزد خدا عدل و داد کنندگان اند و نزد مردم زیانکاران اند و نزد خدا سود برندگان اند. رستگاران اند قسم به ذات خدا و منافقان زیانکاران اند. گروه مردمان! ﴿ جز این نیست که سزاوارتر به تصرف کردن در کارهای شما خدا و رسول او و کسانی هستند که ایمان آورده اند به خدا و رسول او و آنها کسانی هستند که به پا می دارند نماز را و می دهند زکات را در حالتی که ایشان در حال رکوع اند ﴾.

گروه مردمان! گویا می بینم طایفه ای از ایشان را که می گویند: علی بن ابی طالب غیب می داند و اوست آن پروردگاری که زنده می کند مردگان را و می میراند زندگان را و او بر هر چیزی تواناست. دروغ می گویند، قسم به پروردگار کعبه. ای مردمان! در شأن ما هر چه می خواهید بگویند - یعنی: از فضائل و مناقب و کمالات - و قرار دهید ما را تربیت شدگان و بندگان خدا - یعنی: ما خدا نیستیم، بلکه بندگان آفریده شده ایم.

ألا، وإنکم ستختلفون وتفرقون. ألا، وإن أوّل السنین إذا انقضت سنة مائة وثلاثة وستین سنة توقعوا أول الفتن؛ فإنها نازلة علیکم، ثمّ یأتیکم فی عقبها الدهماء تدهم الفتن فیها، والغزواء تغزو بأهلها، والسقطاء تسقط الأولاد من بطون أمهاتهم، والكسحاء تكسح فیها الناس من القحط والمحن، والفتنة تفتن بها من أهل الأرض، والنازحة تنزح بأهلها من الظلم، والغمراء تغمر فیها الظلم، والمنفیهة نفت منهم الإیمان، والكرءاء كرت علیهم الخیل من كلّ جهة، والبرشاء یخرج فیها الأبرش من خراسان، والشولاء<sup>۱</sup> یخرج فیها ملك الجبال إلى جزائر البحر. یقهرهم، ثمّ یؤیدهم الله بالنصر علیه، ثمّ تخرج بین ذلك العرب، ویخرج صاحب علم أسود علی البصرة، فتقصده الفتيان إلى الشام، ثمّ العنء عنت الخیل بأعنتها فی ديار البصرة<sup>۲</sup>، والطحناء طحنت الأقوات فی كلّ مكان، والقاتنة تفتن أهل العراق، والمرحاء

۱. در إزام الناصب: (السؤلاء).

۲. عبارت «فی ديار البصرة» در إزام الناصب موجود نیست.

تمرح الناس إلى اليمن، والسكتاء تسكت الفتن بالشام، والحدراء انحدرت الفتن إلى الجزيرة المعروفة أوال قبال البحرين، والطموح تطمح الفتن في خراسان، والجوراء جارت الفتن بأرض فارس، والهوجاء هاجت الفتن بأرض الخط، والطولاء طالت الخيل على الشام، والمُنزلة نزلت الفتن بأرض العراق، والمتصلة اتصت الفتن بأرض الروم، (والطائرة طارت الفتن بأرض الروم غل) والمُحربة (المهيجة غل) هاجت الأكراد من شهرزور، والمرملة أرملت النساء بالعراق، والكاسرة تكسرت الخيل على أهل الجزيرة، والناحرة نحرت الناس بالشام، والطامحة طمحت الفتنة بالبصرة، والقتالة قتلت الناس على القنطرة برأس العين؛<sup>١</sup>

## لغات

- دهماء: هجوم آورنده .  
 غزواء: جنگ کردن با دشمن و غارتگری .  
 سَقْطاء: افتادن بچه از شکم مادر .  
 كسجاء: زَنبیدن و ربودن و درمانده شدن .  
 فتناء: فتنه خیری و فتنه گری کننده .  
 نازحة: دور و آواره شونده، و تعدیه آن به «باء» حرف جر شده - یعنی: دور و آواره کننده .  
 غمرء: فرو گیرنده و بی باکانه در سختی و زحمت اندازنده .  
 مُنْفِیة: نیست و نابود کننده .  
 كراء: حمله کردن ها .  
 برشاء: نماینده برص .  
 شولاء: حمله کردن در جنگ به انواع اسلحه .  
 عناء: درآینده به قهر و چیرگی .  
 طحناء: نرم کننده .

١. إلزام الناصب. ج ٢، ص ١٦٨-١٦٩.

فاتنة: به فتنه اندازنده .

مارحة: آرمند شونده .

سكتاء: ساکت شونده .

خدراء: سرازیر شدن .

أوال: جزیره‌ای است از جزائر بحرین .

طامحة: سخت شونده .

جوراء: ستمگری .

هوجاء: باد سخت تند که ریشه کن کند و ویران کند خانه‌ها را .

طولاء: نبرد کردن به درازی .

مُنزلة: فرو فرستنده .

طائرة: پرواز کننده .

مُحربة: داخل در جنگ کننده .

مهیجة: به هیجان آورنده .

مُرْملة: بیوه کننده زنان .

کاسرة: شکننده و رساننده چیزی که طاقت آن نباشد .

ناحرة: نحر شونده .

قتالة: کُشنده .

رأس العين: شهری است بزرگ و مشهور از شهرهای جزیره واقع در میان حَران و نصیبین و دُنیسر . مسافت آن تا نصیبین پانزده فرسخ است تقریباً و تا حَران هم همین مقدار فاصله است و تا دُنیسر ده فرسخ است .

«قنطرة» یعنی: پُل .

یعنی: آگاه باشید که زود باشد که شما با یکدیگر مختلف شوید و از همدیگر جدا شوید . آگاه باشید که اول سال‌ها زمانی که سال صد و شصت و سوم از هجرت بگذرد آن وقت منتظر باشید که اول زمان فتنه است که آن بر شما نازل شود . پس در دنبال آن

سال هجوم آورنده فتنه هاست در آن و سال جنگی که با اهل خود بجنگد و سال اندازنده ای که مادرها جنین های خود را سقط کنند و سال زندیدن و ربودن و در مانده شدن که مردم در آن از قحطی و محنت ها رنیدیده و ربوده و در مانده شوند و سال فتنه خیزی که به فتنه بیندازد اهل زمین را و سال دور و آواره کننده که از ظلم و ستم اهل خود را آواره کند و سال فروگیرنده - یا فریبنده - ای که بی باکانه اهل خود را به ظلم و ستم فروگیرد و سال نیست و نابود کننده ای که ایمان را از دل های اهلش ببرد و نابود کند و سال حمله آورنده ای که سواران جنگی بر ایشان در آن حمله آورند از هر طرف و سال برص آورنده ای که در آن شخص ابرصی که دارای برص است از سمت خراسان خروج کند و سال به کار بردن اسلحه که در آن انواع سلاح های جنگی به کار برده شود که در آن پادشاه جبل خروج کند و به جزیره های دریا قهر و غلبه کند و پس از آن خدا اهل آن جزیره ها را تأیید کند به یاری کردن به آنها و غالب شدن . پس عرب در آن زمان خروج کنند و خروج کند صاحب پرچم سیاه بر بصره . پس به طرف او قصد کنند و او را تا شام تعقیب کنند جوانانی . پس از آن در آیند به قهر و چیرگی سوارانی با عنان های خود در خانه های بصره .

و سال نرم کننده ای که نرم کند روزی های اهل خود را - یعنی : در اثر نبودن خوار و بار به سختی افتند و نرم و کوبیده شوند - در همه جا و سال به فتنه اندازنده ای که به فتنه اندازد اهل عراق را و سال به احتیاج و آزمندی اندازنده ای که اهل آن از فرط احتیاج و آزمندی به جانب یمن روند و سال ساکت و آرامی که در شام فتنه ها ساکت و آرام شود و سال سرازیر شونده که فتنه ها در آن به طرف جزیره ای که معروف به اوال است از جزیره های بحرین سرازیر شود و سال سخت شونده ای که سخت شود فتنه ها در زمین خراسان و سال جور و ستمگری که فتنه های جور و ستم در زمین فارس رخ دهد و سال وزیدن باد سخت تند که باد شدید ریشه کن کننده و ویران کننده خانه ها در زمین خط بوزد ( مراد خط عمان یا خط قطیف و عُقَیر و قَطَر که نزدیک بحرین است می باشد ) . و سال نبرد و جنگ دنباله دار که در شام جنگ و نبرد لشکریان دنباله دار و دراز شود

و سال فر و فرستنده ای که فرود آید فتنه ها در زمین عراق و سال اتصال یابنده که فتنه ها در زمین روم متصل شود - یا بنا بر نسخه ای: پرواز کننده که فتنه ها در زمین روم پرواز کند - و سال داخل کننده یا هیجان آورنده ای که داخل در جنگ کند یا به هیجان آورد کردها را از شهر زور - که جلگه ای است و کوهستانی است در میان اربل و همدان واقع و اهالی آن همه گردند - و سال بیوه کننده زنها که در عراق زنها بیوه شوند و سال شکننده ای که لشکریان اهل جزیره را در هم شکسته و خرد کنند و سال نحر کننده ای که مردم در شام نحر شوند و سال سخت شونده ای که فتنه در بصره سخت شود و سال کشنده ای که کشته شوند مردم بالای جسر در رأس العین - که شهری است بزرگ از شهرهای جزیره در پانزده فرسخی نصیبین و پانزده فرسخی حران و ده فرسخی دُنیسر - که هر سه از شهرهای جزیره اند .

قال عليه السلام: والمقبلة أقبلت الفتنة إلى أرض اليمن والحجاز، والصروح مصرخة أهل العراق، فلا تأمن لهم، والمسمعة أسمعت أهل الإيمان في منامهم، والسابحة سبحت الخيل في القتل إلى أهل الجزيرة والأكراد. يقتل فيها رجل من ولد العباس على فراشه. والكرياء أماتت المؤمنين بكربهم وحسراتهم، والغامرة غمرت الناس بالقحط، والسائلة سال النفاق في قلوبهم، والغرقاء تغرقت أهل الخط، والحرباء نزل القحط بأرض الخط، وهجر كل ناحية حتى إن السائل يدور ويسأل فلا أحد يعطيه ولا يرحمه أحد، والغالية تغلو طائفة من شعيتي حتى يتخذوني رباً، وإني بريء مما يقولون، والمكثاء تمكث الناس. فربما ينادي فيها الصارخ مرتين: ألا، وإن الملك في آل علي بن أبي طالب، فيكون ذلك الصوت من جبرئيل، ويصرخ إبليس - لعنه الله -: ألا، وإن الملك في آل أبي سفيان. فعند ذلك يخرج السفيناني، فتبعه مائة ألف رجل، ثم ينزل بأرض العراق، فيقطع ما بين جلولاء وخانقين، فيقتل فيها الفجفاج (الجهجاه غل)، فيذبح كما يذبح الكبش.

ثم يخرج شعيب بن صالح من بين قصب وأجام، فهو الأعور المخلد. فالعجب كل العجب بين جمادى ورجب مما يحل بأرض الجزائر، وعندها يظهر المفقود من بين التل. يكون

صاحب النصر، فیواقعه فی ذلك الیوم، ثم ینظر برأس العین رجل أصفر اللون علی رأس القنطرة، فیقتل علیها سبعین ألف صاحب سیف محلی، وترجع الفتنة إلى العراق، وتظهر فتنة شهرزور، وهي الفتنة الطامة الدهماء (الصماء والداهية العظمی) المسماة بالهلمیم<sup>۱</sup>؛<sup>۲</sup>

## لغات

مقبلة: رو آورنده.

صروح: فریاد کشنده.

مُسمِعة: شنواننده.

سایحه: شناور.

أكراد: جمع كُرد.

كرباء: غم و اندوه پدید آورنده.

غامرة: فرو گیرنده.

سائلة: جاری و روان شونده.

غرقاء: غرق کننده.

حرباء: رباینده مال.

غالية: غلو کننده.

مكثاء: درنگ کننده.

جلولا: شهری است از شهرهای عراق.

فجفاج: مرد سخن آرای و به سخن خود نازنده.

جَهجَهاه: نام مردی است که تمام روی زمین را بگیرد.

كَبش: قوچ جنگی.

أعور: یک چشم.

۱. در إزام الناصب: (بالهلمیم).

۲. إزام الناصب، ج ۲، ص ۱۶۹ - ۱۷۰.

مُخْلِذ: مرد سیاه چرده پیر .

مَحَلِّي: اسلحه های پیراسته .

الطَّامَّة: بلای بزرگ .

دهماء: تاریک کننده .

صمّاء: کر کننده .

داهیه: بلای سخت .

هَلِيم: لاصق و چسبنده بسیار .

یعنی: فرمود: و سال رو آورنده ای که رو آورد فتنه به زمین یمن و حجاز و سال فریاد کننده که فریاد کند فریاد کننده اهل عراق، پس ایمنی برای ایشان نباشد، و سال شنونده ای که بشنواند اهل ایمان را صدا در حالتی که خواب باشند و سال شناوری که کشتی های جنگی لشکر در روی دریا به شنا درآید برای کشتن اهل جزیره و کُردها . می کشند در آن سال مردی از بنی عبّاس را در خوابگاه او .

و سال غم و اندوه پدید آورنده که بمیرند مؤمنان به غم و اندوه و حسرت های خود و سال فروگیرنده ای که قحطی مردم را فروگیرد و سنال جاری و روان شونده ای که جاری و روان شود نفاق در دل های ایشان و سال غرق شدن که در آن سال اهل خط غرق شوند و سالی رباینده که مال های مردم در اثر قحطی ربوده شود در زمین خط و هجر و هر ناحیه ای، تا اندازه ای که سائل دور بگردد و احدی چیزی به او ندهد و کسی به او رحم نکند و سال غلو کننده که جمعی از شیعیان من غلو کنند و مرا به پروردگاری - یعنی: خدایی - بگیرند و بدرستی که من بیزارم از آنچه می گویند و سالی درنگ کننده که درنگ کنند مردم .

پس بسا ندا کند منادی ای فریاد کننده در آن سال دو مرتبه که: آگاه باشید که ملک در آل علی بن ابی طالب است! پس این صدای جبرئیل است، و فریاد می کند شیطان - لعنت کند خدا او را - که: آگاه باشید که ملک در آل ابی سفیان است! در آن حال بیرون آید سفیانی و پیروی کنند او را صد هزار مرد . پس فرود آید در زمین عراق . پس قطع

می‌کند میان جلولا - که دهی است در شش فرسخی بغداد و خانقین - پس می‌کشد در آن جا مرد سخن‌آرایی را که نازنده است به سخن خود. پس سر بریده شود آن مرد همچنانی که قوچ جنگی سر بریده شود.

پس بیرون آید شعیب بن صالح از میانه خانه‌های نبی و نيزارها و او مردی است یک چشم و پیری سیاه‌چرده. پس عجب آورنده است هر گونه عجیبی را در میان ماه جمادی و ماه رجب از آنچه وارد شود به زمین جزائر از فتنه‌ها و بلاها. در آن حال ظاهر می‌شود گمشده‌ای از میان تل که صاحب نصر و غلبه است. پس در آن وقت با آن مرد یک چشم جنگ کند. پس ظاهر می‌شود به رأس العین - که شهری است از شهرهای جزیره میانه حران و نصیبین - مردی زردرنگ بر سر چسب. پس می‌کشد در آن جا هفتاد هزار نفر که صاحب اسلحه‌های پیراسته‌اند و فتنه برگشت به عراق می‌کند و ظاهر می‌شود فتنه شهرزور - که محل کردهای کوهستانی همدان است - و آن فتنه بلای بزرگی است تاریک‌کننده یا کرکننده<sup>۱</sup> و بلای سختی که آن فتنه یا بلارا هَلیم نامند - یعنی: چسبنده که آنها را رها نکند.

قال الراوي: فقامت جماعة وقالوا: يا أمير المؤمنين، بين لنا من أين يخرج هذا الأصفر؟ فصف لنا صفته، فقال ﷺ: أصفه لكم. مدید الظهر، قصیر الساقین، سریع الغضب. یواقع اثني عشر (اثنین وعشیرین خل) وقعة وهو شیخ کردی بهی طویل العمر. تدین له ملوک الروم، ویجعلون حذورهم<sup>۲</sup> وطأهم<sup>۳</sup> علی سلامة من دینه وحسن یقینه، وعلامة خروجه بنیان مدینة الروم علی ثلاثة ثغور (من الثغور خل)، تجدد علی یده، ثم یخرّب ذلك الوادي الشيخ صاحب السراق المستولي علی الثغور، ثم یملك رقاب المسلمین وتنضاف إليه رجال الزوراء وتقع الواقعة ببابل، فیهلك فیها خلق کثیر، ویكون خسف کثیر،

۱. ترجمه صحیح «تاریک یا کر» است.

۲. در إزام الناصب: (خدوهم).

۳. در إزام الناصب: (وطأهم).

وتقع الفتنة بالزوراء، ويصيح صائح: الحقوا بإخوانكم بشاطئ الفرات، وتخرج أهل الزوراء كدبيب النمل، فيقتل بينهم خمسون ألف قتيل، وتقع الهزيمة عليهم، فيلحقون الجبال ويقع باقيهم إلى الزوراء، ثم يصيح صيحة ثانية، فيخرجون، فيقتل منهم كذلك، فيصل الخبر إلى أرض الجزائر، فيقولون: الحقوا بإخوانكم، فيخرج منهم رجل أصفر اللون، ويسير في عصاب إلى أرض الخط، وتلحقه أهل هجر وأهل نجد.

ثم يدخلون البصرة فتعلق بها رجالها، ولم يزل يدخل من بلد إلى بلد، حتى يدخل مدينة حلب، وتكون بها وقعة عظيمة، فيمكثون فيها مائة يوم، ثم إنه يدخل الأصفر الجزيرة ويطلب الشام، فيواقعه وقعة عظيمة خمسة وعشرين يوماً، ويقتل في ما بينهم خلق كثير، ويصعد جيش العراق إلى بلاد الجبل، وينحدر الأصفر يطلب الكوفة، فيبقى فيها فيأتي خبر من الشام أنه قد قطع على الحاج، فعند ذلك يمنع الحاج جانبه، فلا يحج أحد من الشام ولا من العراق، ويكون الحج من مصر، ثم ينقطع بعد ذلك، ويصرخ من بلد الروم: إنه قد قتل الأصفر، فيخرج إلى الجيش بالروم في ألف سلطان وتحت كل سلطان مائة ألف مقاتل صاحب سيف محلي، وينزلون بأرض أرجون قريب مدينة السودان، ثم ينتهي إلى جيش المدينة الهالكة المعروفة بأُم الثغور الذي نزلها سام بن نوح، فتقع الواقعة على بابها، فلا يرحل جيش الروم عنها، حتى يخرج عليهم رجل من حيث لا يعلمون ومعه جيش، فيقتل منهم مقتلة عظيمة، وترجع الفتنة إلى الزوراء، فيقتل بعضهم بعضاً، ثم تنتهي الفتنة فلا يبقى غير خليفتين يهلكان في يوم واحد، فيقتل أحدهما في الجانب الغربي والآخر في الجانب الشرقي، فيكون ذلك في ما يسمونه أهل الطبقة السابعة، فيكون في ذلك خسف كثير وكسوف واضح، فلا ينهائم ذلك عمّا يفعلون من المعاصي؛<sup>١</sup>

## لغات

مديد الظهر: كشيدته پُشت.

قصير الساقين: دو ساق پای او کوتاه.

١. إزلام الناصب، ج ٣، ص ١٧٠-١٧١.

بُهَی: خوب رو.

تُغُور: جمع تُغُر. در این جا به معنای قلعه.

شیخ صاحب سُرّاق: نام شخصی است، و سُرّاق - به تشدید - نام یا لقب اوست.  
زوراء: بغداد.

بَابِل - به کسر باء دوم -: ناحیه‌ای است نزدیک حله و کوفه.

عصائب: جمعیت‌ها.

خطّ: ناحیه‌ای است از عَمّان یا قَطیف و عُقَیر و قَطَر که از نواحی بحرین است.  
هَجَر: نیز از نواحی بحرین است.

نَجْد: اسم است برای زمین پهناوری که بالای آن زمین تهامه است و پایین آن عراق و شام است و گفته شده است که: همه نَجْد از توابع یمامه است و آن در پایین‌های حجاز واقع است.

سَیْف محلی: شمشیر صیقلی و زیور شده.

أرجون و أرجونة: نام شهری است از اطراف جَبّان که نزدیک مدینه السوّداء - که آندلس باشد - واقع است.

أُمُّ تُغُور: مراد شام است که از بناهای سام بن نوح بوده.

یعنی: گفت راوی: پس به پا خاستند گروهی و گفتند: یا امیر المؤمنین! بیان کن برای ما که از کجا بیرون می‌آید این اصر - یعنی: زرد پوست، پس وصف کن برای ما صفت او را.  
پس آن حضرت ﷺ فرمود که: وصف می‌کنم برای شما او را. پشت او کشیده است - یعنی: پهن است - و دو ساق پاهای او کوتاه است و زود غضب - یعنی: زود خشم - است. دوازده یا بیست و دو جنگ می‌کند و او پیرمردی است گُردصفت، خوب صورت، دراز عمر. پادشاه روم به آیین او درآید و زن‌های خود را در زیر پاهای خود قرار دهند و آن مردی است که دین او سالم است و یقین او نیکوست و نشانه بیرون آمدن او بناگذاردن شهر روم است بر سه قلعه - یاسه سرحد، یاسه پایگاه - که به دست او تجدید شود. پس آن وادی را شیخ صاحب سُرّاق خراب کند و او کسی است که

مستولی بر قلعه‌ها - یا سرحدات ، یا پایگاه‌ها - است . پس مالک رقاب مسلمانان شود - یعنی : برگردن مسلمانان سوار شود - و مردانی از اهل بغداد بر او اضافه شوند و جنگی در بابل - که نزدیک حله است - واقع شود که در آن جنگ خلق بسیاری کشته شوند و بسیاری به زمین فرو روند و فتنه‌ای در بغداد واقع شود و فریاد کننده‌ای فریاد کند که : ملحق شوید به برادرهای خود در کنار فرات .

پس اهل بغداد مانند مورچگان از خانه‌های خود بیرون ریزند و میانه ایشان پنجاه هزار نفر کشته شوند و فرار کنند و ملحق به کوه‌ها شوند و باقی مانده آنها به بغداد روند . پس فریاد کننده‌ای فریاد دوم را بلند کند . باز بیرون آیند مردم مانند مورچگان از خانه‌های خود . پس از ایشان همچنان کشته شود . پس خبر به زمین جزایر می‌رسد . پس اهل جزایر گویند : ملحق شوید به برادرهای خود . پس بیرون آید از میان ایشان مردی زرد رنگ و با گروهی چند می‌آیند به طرف زمین خط - که طرف عمان باشد ، یا طرف قطیف که از توابع بحرین است - و اهل هجر و اهل نجد نیز به آنها ملحق می‌شوند . پس داخل بصره شوند و مردم بصره به آنها پیوندند و از شهری به شهر دیگری وارد شوند ، تا این که داخل شهر حلب شوند و در آن جا جنگ شدیدی واقع شود و یکصد روز در آن جا بمانند .

پس از آن ، آن مرد زرد رنگ داخل جزیره شود و در طلب گرفتن شام در آید . پس جنگ بزرگی در آن جا برپا کند که بیست و پنج روز طول کشد و در میان دو طرف خلق بسیاری کشته شوند و لشکر عراق به سمت بلاد جبل - که محل کردهاست - بالا روند و مرد زرد رنگ با لشکرش به طرف کوفه سرازیر شوند و در آن جا می‌ماند ، تا این که خبر از شام می‌رسد که راه را بر حاجیان بریدند . در آن وقت حاجیان از رفتن به جانب مکه منع کرده شوند . پس احدی از طرف شام و عراق به مکه نرود و فقط از راه مصر به حج روند . پس از آن راه حج قطع کرده شود و فریاد کننده‌ای از سمت روم فریاد کند که : آن مرد زرد رنگ کشته شد . پس بیرون آید به سوی لشکری که در روم هستند با هزار نفر رئیس مسلط بر لشکر که هر رئیس صد هزار مقاتل جنگی در

تحت فرمان او باشد، همه با سلاح های آراسته و پیراسته و فرود آیند در زمین آرجون - که نام شهری است از اطراف جیان نزدیک أم السوّداء - و مدینه السوّداء - که دمشق باشد - و آن شهری است که سام بن نوح در آن فرود آمده . پس جنگی بر دروازه آن واقع شود و لشکر روم از آن جا کوچ نکند تا این که خروج کند مردی بر ضرر ایشان از جایی که نمی دانند و با او لشکری باشد . پس می کشند گروه عظیمی را از لشکر رومیان و فتنه به بغداد بر می گردد . پس می کشند بعضی از ایشان بعض دیگر را . پس فتنه به انتها می رسد و باقی نمی ماند مگر دو خلیفه که هر دو در یک روز کشته می شوند . یکی از آنها در طرف غربی بغداد و دیگری در طرف شرقی آن و این خبر را اهل طبقه هفتم می شنوند . پس در آن وقت خسف بسیاری واقع می شود و آفتاب بطور واضح و روشنی می گیرد و می بینند این آیات را و دست از معصیت ها و گناهانی که می کنند بر نمی دارند و اگر نهیشان کنند منتهی نمی شوند .

فقام إليه ابنُ یقطین و جماعه من وجوه أصحابه و قالوا: یا امیر المؤمنین، إنک ذكرت لنا السفیانی الشامی، و نرید أن تبین لنا أمره. قال: قد ذكرت خروجه لكم آخر السنه الكائنه، فقال: اشرحه لنا - فإنّ قلوبنا قد ارتاعت - حتی نكون علی بصیره من البیان.

قال عليه السلام: علامه خروجه [أن] تختلف ثلاثة رايات: راية من العرب، فیا ویل لمصر وما یحلّ بها منهم! و راية من البحرین من جزیره أوال من أرض فارس، و راية من الشام، فتدوم الفتنة بینهم سنة، ثم یرج رجل من ولد العباس، فیقولون أهل العراق: قد جاءكم قوم حفاة أصحاب أهواء مختلفه، فتضطرب أهل الشام و فلسطین، و یرجعون إلى رؤساء الشام و مصر، فیقولون: اطلبوا ولد الملك، فیطلبوه، ثم یوافقوه بغوطه دمشق بموضع یقال له حَرَسْتا<sup>۱</sup>.

فإذا حلّ بهم، أخرج أخواله بنی کلاب و بنی دهانته، و یكون له بالوادی الیابس عدّة عدیده، فیقولون له: یا هذا، ما یحلّ لك أن تضیع الإسلام؟ أما ترى إلى [ما] الناس فیه

۱. در إلیزام الناصب: (صرتا).

من الأهل والفتن؟ فاتق الله واخرج لنصر دينك، فيقول: أنا لست بصاحبكم، فيقولون له: ألسنت من قريش ومن أهل بيت الملك القائم؟ أما تتعصب لأهل بيت نبيك وما قد نزل بهم من الذل والهوان منذ زمان طويل؟ فإنك ما تخرج راغباً بالأموال ورغيد العيش، بل محامياً لدينك.

فلا يزال القوم يختلفون إليه واحداً بعد واحد، فعندها يقول: اذهبوا إلى خلفائكم الذين كنتم لهم هذه المدّة، ثمّ إنّه يجيبهم ويخرج معهم في يوم الجمعة، فيصعد منبر دمشق وهو أوّل منبر يصعده، ثمّ يخطب ويأمرهم بالجهاد، ويبايعهم على أنّهم لا يخالفون أمره، رضوه أو كرهوه، ثمّ يخرج إلى الغوطة ولا يلج بها حتّى تجتمع الناس عليه، ويستلحقون أهل الصقائر، فيكون في خمسين ألف مقاتل، فيبعث أخواله إلى بني كلاب، فيأبونه مثل السيل السائل، فيأبون عن ذلك رجال برّيين يقاتلون رجال الملك ابن العباس. فعند ذلك يخرج السفينائي في عصائب أهل الشام، فتختلف ثلاث رايات، فراية للترك والعجم وهي سوداء، وراية للبرّيين لابن العباس صفراء، وراية للسفينائي، فيقتلون ببطن الأزرق قتالاً شديداً، فيقتل منهم ستين ألف، ثمّ يغلبهم السفينائي، فيقتل منهم خلق كثير، ويملك بطونهم، ويعدل فيهم حتّى يقال فيه: والله ما كان يقال عليه إلاّ كذباً. والله إنهم لكاذبون، ولا يعلمون ما تلقى أمّة محمد ﷺ، ولو علموا لما قالوا ذلك، ولا يزال يعدل فيهم حتّى يسير، فأول سيره إلى حمص، وإنّ أهلها بأسوأ حال، ثمّ يعبر الفرات من باب بيعة مصر<sup>١</sup>، وينزع الله عن قلبه الرحمة، ويسير إلى موضع يقال له قرية سبأ، فيكون له بها وقعة عظيمة، فلا تبقى بلد إلاّ وبلغهم خبره، فيدخلهم من ذلك خوف وجزع. فلا يزال يدخل بلداً بعد بلد إلاّ واقع أهلها، فأول وقعة تكون بحمص، ثمّ بالرقّة، ثمّ بقرية سبأ، وهي أعظم وقعة يواقعها بحمص، ثمّ ترجع إلى دمشق، وقد دانّت له الخلق، فيجيش جيشاً إلى المدينة وجيشاً إلى المشرق، فيقتل بالزوراء سبعين ألفاً، ويقر بطون ثلاثمائة امرأة حامل، ويخرج الجيش إلى كوفانكم هذه. فكم من باكٍ وباكية فيقتل بها خلق كثير.

١. در الزام الناصب: (من باب مصر).

وَأَمَّا جَيْشُ الْمَدِينَةِ، فَإِنَّهُ إِذَا تَوَسَّطَ الْبَيْدَاءَ صَاحَ بِهِ جِبْرَائِيلُ صِيحَةً عَظِيمَةً، فَلَا يَبْقَى مِنْهُمْ أَحَدٌ إِلَّا وَخَسَفَ اللَّهُ بِهِ الْأَرْضَ، وَيَكُونُ فِي إِثْرِ الْجَيْشِ رَجْلَانِ، أَحَدُهُمَا بَشِيرٌ وَالْآخَرُ نَذِيرٌ، فَيَنْظُرُونَ إِلَى مَا نَزَلَ بِهِمْ، فَلَا يَرُونَ إِلَّا رُؤُوساً خَارِجَةً مِنَ الْأَرْضِ، فَيَقُولَانِ: بِمَا أَصَابَ الْجَيْشَ؟ فَيُصَيِّحُ بِهِمَا جِبْرَائِيلُ، فَيَحْوِلُ اللَّهُ وَجُوهَهُمَا إِلَى قَهْقَرَى، فَيَمْضِي أَحَدُهُمَا إِلَى الْمَدِينَةِ وَهُوَ الْبَشِيرُ، فَيُبَشِّرُهُمْ بِمَا سَلَّمَ اللَّهُ تَعَالَى، وَالْآخَرُ نَذِيرٌ فَيَرْجِعُ إِلَى السَّفِيَانِيِّ وَيُخْبِرُهُ بِمَا أَصَابَ الْجَيْشَ.

قال: وعند جهينة الخبر الصحيح؛ لأنهما من جهينة بشير ونذير، فيهرب قوم من أولاد رسول الله ﷺ وهم أشراف إلى بلد الروم، فيقول السفيناني لملك الروم: ترد علي عبيدي، فيردهم إليه، فيضرب أعناقهم على [الـ] درج الشرقي الجامع بدمشق، فلا ينكر ذلك عليه أحد.<sup>۱</sup>

### لغات

رَوع: ترسیدن.

جزیره اوال: جزیره منفرده‌ای است از بحرین.

حَرَسْتَا - به فتح حا و راء و سکون سین و تاء دو نقطه - قریه بزرگی است معموره واقعه در میان بستان‌های دمشق در راه حمص. فاصله آن تا دمشق یک فرسخ است و چیزی زیادتر. بنی کلاب: قبیله سفیانی هستند.

بنی دهانه: قبیله‌ای است از عرب.

وادی الیابس: بیابانی است در شام که سفیانی از آن جا بیرون آید.

بطن الأزرق: قریب به حدود شامات است.

حِمْص - به کسر حا و سکون میم -: شهری است بزرگ از شهرهای شام در طرف قبلی قلعه حصینه. بالای تل بزرگ بلندی واقع است و در میان دمشق و حلب واقع است در نیمه راه.

۱. إلزام الناصب، ج ۲، ص ۱۷۱ - ۱۷۲.

سبا: زمینی است از بنی سلیم در شامات و قریه‌ای است در همان حدود.  
 رقة: از بلاد بنی عامر است.  
 جُهینة: نام قبیله‌ای است از قضاعه.  
 یعنی: پس به پا خاست ابن یقظین و گروهی از موجهین اصحاب آن حضرت و گفتند:  
 یا امیرالمؤمنین! بدرستی که تو یاد فرمودی برای ما سفیانی شامی را و ما می‌خواهیم  
 که بیان کنی برای ما امر او را. پس فرمود که: بتحقیق ذکر کردم بیرون آمدن او را برای  
 شما که در آخر سال خواهد بود - یعنی: آخر سالی که به قیام قائم متصل است.  
 پس عرض کرد: شرح ده آن را برای ما؛ زیرا که دل‌های ما ترسان است، تا این که از  
 بیان شما بی‌نا شویم.

پس آن حضرت علیه السلام فرمود: نشانه خروج او اختلاف سه پرچم است: یکی پرچم  
 عرب است که بلند شود. پس وای بر مصر و آنچه که وارد شود بر آن از ایشان! و  
 پرچمی از بحرین از جزیره اوال بلند شود از زمین فارس و پرچمی از شام بلند شود.  
 پس ادامه دارد فتنه در میان ایشان تا یک سال. پس خروج کند مردی از اولاد عباس.  
 پس اهل عراق گویند که: آمدند شما را گروهی پای‌برهنگان، صاحبان هواهای  
 مختلفه. پس مضطرب شوند اهل شام و فلسطین از خبر آمدن آنها و رجوع می‌کنند به  
 رؤسای شام و مصر. پس به ایشان گویند که: بطلبید شاهزاده را. پس به طلب او  
 می‌روند تا این که توافق می‌کنند و او را در غوطه دمشق می‌یابند در موضعی که آن را  
 حَرَسْتا گویند - و آن موضعی است در راه جمص که تا دمشق یک فرسخ زیادتری  
 فاصله دارد. پس چون بر ایشان درآید، خلوت می‌کند با ایشان و بیرون می‌کند از  
 مجلس دایی‌های خود را که از قبیله بنی کلاب و بنی دهانه می‌باشند و از برای او عده  
 معدوده‌ای است در وادی یابس. پس واردین به او می‌گویند: ای آن شخصی که سزاوار  
 و شایستگی این کار را داری! حلال نیست برای تو که اسلام را ضایع کنی - یعنی:  
 ساکت بنشین و قیام نکنی تا اسلام ضایع شود و از بین برود. آیا نمی‌بینی که چه هول‌ها  
 و فتنه‌ها در مردم ظاهر شده؟ پس پرهیز از خدا و بیرون بیا برای یاری کردن دینت.

پس می گوید: من رفیق و صاحب شما نیستم. پس به او گویند که: آیا از قریش نیستی و از اهل بیت پادشاه قیام کننده نیستی؟ آیا غیرت و تعصب نمی کشی از اهل بیت پیغمبرت و می بینی آنچه را که به ایشان وارد شده از ذلت و خواری در این مدت های دراز؟ زیرا که هرگاه قیام کنی، برای رغبت در جمع آوری مال و خوشگذرانی نیست، بلکه در این حال حمایت کشنده از دین خود می باشی. پس پیوسته یکی بعد از دیگری در نزد او رفت و آمد می کنند و او در آن وقت در جواب ایشان می گوید: بروید نزد آن خلیفه هایی که با ایشان بودید در این مدت. پس از آن ایشان را اجابت می کند و بیرون آید با ایشان در روز جمعه ای. پس بالای منبر دمشق می رود و آن اول دفعه ای است که منبر می رود و خطبه می خواند و آنها را امر به جهاد می کند و بیعت می گیرد از ایشان به این که مخالفت نکنند با او در کارهایی که می کند. چه رضایت به آنها داشته باشند، یا کراهت.

پس از آن بیرون می آید به سوی غوطه و وارد نمی شود در آن تا این که جمع شوند مردمان با او و ملحق شوند به او مردمان لعن کننده و سخن چین و کافر. پس عده او پنجاه هزار نفر می شوند. پس می فرستد دایی های خود را در قبیله بنی کلاب. پس مانند سیل جاری به نزد او می آیند از آن قبیله مردهای بیابانی و با مردان پادشاهی که از ابن عباس است مقاتله می کنند. پس در آن وقت بیرون می آید سفیانی با گروه هایی از شامیان. پس اهل سه پرچم با همدیگر مختلف شوند. پرچم ترک و عجم که پرده آن سیاه است و پرچم عرب های بیابانی که تابعین ابن عباس اند که پرده آن زرد است و پرچم سفیانی. پس در بطن الازرق جنگ و قتال می کنند جنگ و قتال سختی.

پس کشته می شود از ایشان شصت هزار نفر. پس از آن سفیانی بر ایشان غالب شود و بکشد از آنها جمعیت زیادی را و مالک شود مرکزهای حساس ایشان را و بنای خود را در میان ایشان به عدل و داد گذارد، تا اندازه ای که در حق او گفته شود: به ذات خدا قسم، این حرف هایی که درباره او می گفتند - یعنی: می گفتند ظالم و ستمکار است - دروغ بوده. به ذات خدا هرآینه ایشان دروغگویان اند و نمی دانند که چه خواهد کرد

با اَمّت پیغمبر ﷺ، و اگر می دانستند این سخن را نمی گفتند، و پیوسته به عدالت در میان ایشان رفتار می کند تا این که به حرکت درآید و سیر کند و اوّل سیر او به حمص است و بدرستی که اهل حمص در بدترین حال اند. پس عبور می کند از فرات از باب بیعه مصر و می کند خدا از دل او رحم را و می رود به موضعی که آن را قریه سبّا گویند و در آن جا جنگ بزرگی واقع می شود. پس باقی نمی ماند شهری مگر این که خبر او به اهل آن می رسد و ترس و جزع از این خبر آنها را فرو می گیرد. پس پیوسته داخل می شود به شهری بعد از شهر دیگری و با آنها جنگ می کند. اوّل جنگ او در حمص واقع می شود و بعد از آن در رقه و پس از آن در قریه سبّا و این بزرگ تر جنگی است که در حمص واقع شود. پس بر می گردد به دمشق و مردمان به او نزدیک شوند. پس لشکری تجهیز می کند و به مدینه می فرستد و لشکری به سمت مشرق - یعنی: عراق - می فرستد. پس در بغداد هفتاد هزار نفر را می کشد و سیصد زن حامل را شکم پاره می کند و لشکر او به کوفه شما بیرون رود. چه بسیار مرد و زن که به گریه درآیند! پس می کشد در آن جا خلق بسیاری را.

و اما لشکری که به مدینه فرستاده، چون به زمین بیدا رسند، جبرئیل صیحه عظیمی بر آنها می زند. پس باقی نمی ماند از ایشان احدی مگر این که به زمین فرو می روند و دو مرد در عقب لشکر می ماند که یکی از آنها بشارت دهنده باشد و دیگری بیم دهنده و این دو نفر می بینند آنچه را که بر آنها وارد می شود. پس نمی بینند از آنها مگر سرهای ایشان را که از زمین بیرون است. پس می گویند آنچه را که می بینند. پس جبرئیل بر آن دو نفر صیحه ای زند که صورت های آنها به عقب برگردد و خدا روهای آنها را به عقب برگرداند. پس یک نفر از آنها به مدینه می رود و آن بشارت دهنده است. پس بشارت می دهد ایشان را که خدا آنها را از شرّ آن لشکر سالم گردانید، و دیگری بیم دهنده است و او بر می گردد به سوی سفیانی و خبر می دهد او را به آنچه که به لشکر او وارد شده.

فرمود: و خبر صحیح نزد جهینه است - که قبیله ای هستند از عرب؛ زیرا که این

دو نفر که بشیر و نذیر هستند از جهینه‌اند. پس فرار می‌کنند گروهی از اولاد پیغمبر ﷺ که از شریف‌ها هستند به شهر روم. پس سفیانی به پادشاه روم گوید: بندگان مرا به من برگردان. پس برمی‌گرداند ایشان را به سوی او. پس بالای درجه شرقی مسجد جامع دمشق آنها را گردن می‌زند و کسی او را بر این کار انکار نمی‌کند.

قال ﷺ: ألا، وإنَّ علامة ذلك تجديد الأسوار بالمدائن، فقيل: يا أمير المؤمنين، اذكر لنا الأسوار، فقال: تجدد سور بالشام، والعجوز والحِران يبنى عليهما سوران، وعلى واسط سور، والبيضاء يبنى عليها سور، والكوفة يبنى عليها سوران، وعلى شوستر سور، وعلى ارمينية سور، وعلى موصِل سور، وعلى همدان سور، وعلى الرِّقَّة سور، وعلى ديار يونس سور، وعلى حمص سور، وعلى مطرية سور، وعلى الرِّقطاء سور، وعلى الرُّحبة سور، وعلى دير هند سور، وعلى القلعة سور.

#### سخن مؤلف در شرح و لغات:

سور: به معنای باره است - بر وزن چاره. در کتاب برهان جامع که لغت پارسی است ده معنی برای آن ذکر کرده.<sup>۱</sup> آنچه که در این جا مناسب است آن معنای دوم از ده معنی است که مراد دیوار و قلعه شهر و غیره است - یعنی: چیزی که نازل منزله دیوار و قلعه شهر باشد و آن برای محفوظ ماندن شهر است از حمله و استیلای دشمن -، و در هر عصری سور هر شهری برای جلوگیری از دشمن به مقتضای آلات و ادوات و قوای جنگی ای است که در آن عصر متداول است و استعمال می‌شود؛ مثلاً در ازمنه سابقه به حصارهای بلند قطور محکم و برج و بارو و یا کندن خندق به دور شهر و بستن دروازه‌ها و امثال آن بوده - چنان که هنوز در بعضی از شهرهای قدیمی از آن آثار باقی مانده -، ولی در عصر حاضر این گونه سورها برای حفظ شهر و سرحدات مملکتی به هیچ وجه جلوگیری از راه یافتن بیگانگان با مخترعات جدید عصری که به کار برده می‌شود

۱. برهان جامع (مخطوط)، ص ۱۸۴. البته در کتاب یاد شده برای لفظ فارسی «سور» - بر وزن شور - چهار معنا و در عربی سه معنا و برای لفظ «سور» - با همزه - در عربی یک معنا ذکر شده است.

نیست و لذا سور در این عصر باید به تناسب زمان و مقتضیات آن باشد تا به حکم آیه شریفه: ﴿وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْحَيْلِ﴾ تا آخر آیه،<sup>۱</sup> از دشمن بتوان جلوگیری کرد و با در کار بودن انواع اسلحه گرم و سرد فعلی برج و بارو و حصار و خندق های قدیمی نتیجه ای ندارد. پس سورهایی که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در این خطبه خبر داده که بنا گذارده می شود و یا تجدید می شود قطعاً غیر از برج و باروها و حصارها و خندق های متداوله در قرن های گذشته است.

با در نظر گرفتن فرمایشات حضرت که راجع به وقایع مهمه و پیشامد کردن فتنه های بزرگ و جنگ های خونین جهانی است و امور خارق عادتتی که در آخر زمان در دنیا رخ می دهد، اگر گفته شود که: مراد حضرت از بنا و تجدید سورها ساختن یا تجدید کردن حصارهای سابق قرون صدر اسلام بوده، سخن بسیار سست بی مغزی است. پس باید گفت: مراد حضرت بنا و تجدید سور در شهرها و اماکن بخصوصی که نام برده و یاد فرموده پایگاه های جنگی و فرودگاه های فعلی است که در بیشتر از نقاطی که حضرت خبر داده در عصر حاضر ساخته و دایر شده که قبلاً این نحوه ساختمان ها سابقه ای نداشته می باشد، یا بناهای اهمیت دارتری که بعد از این ساخته شود.

العجوز: اسم جمهوری ای است از جماهیر دهناء که آن را حُزوی گویند (معجم البلدان).<sup>۲</sup>

حِران - به ضمّ حاء و تشدید راء - : دو وادی است به نجد و دو وادی است به جزیره، یا در زمین شام (معجم).<sup>۳</sup>

واسط: شهری است میان بصره و کوفه واقع است و فاصله آن به هر یک از این دو پنجاه فرسخ است.

بیضاء: شهری است بزرگ در فارس و نام شهری است در مغرب و نام گردنه ای است

۱. سورة انفال، آیه ۶۰.

۲. معجم البلدان، ج ۴، ص ۸۷.

۳. معجم البلدان، ج ۲، ص ۲۳۶.

در جبل المناقب که در حدود طائف است و نام حَلَب و نام محلی است میان موصل و یَعْفَر و نام محلی است در بصره و نام چهار قریه است در مصر و نام قریه‌ای است نزدیک اسکندریه و نام شهری است در بلاد مرز پشت باب‌الابواب.<sup>۱</sup> ارمینیه کبرا و صغرا: اول در روم، دوم تفلیس و نواحی آن است. رَقَّة: شهری است مشهور در کنار فرات از شهرهای جزیره. از آن جا تا حران سه روز راه است.

دیار یونس: در حوالی موصل است.

مَطْرِيَّة: از قریه‌های مصر است.

رَقْطَاء: از نواحی خط یا بحرین است.

رُحْبَة: وادی‌ای است نزدیک صنعا و ناحیه‌ای است میان مدینه و شام و قریه‌ای است در عراق.

دیر هند کبرا: در حیره است، و دیر هند صغرا: نزدیک نجف است.

قلعة: محلی است نزدیک حلوان عراق، یا قلعه‌ای است که معدن قلع است که آن کوهی است در شام در راه چین.

یعنی: آگاه باشید که نشانه آن - یعنی: خروج سفیانی - تازه شدن پایگاه‌هایی است در شهرها. پس گفته شد که: یا امیرالمؤمنین! ذکر کن برای ما آن پایگاه‌ها را. پس فرمود که: تجدید می‌شود پایگاهی در شام و دو پایگاه در عجز - که نام جمهوری‌ای است از جماهیر دهناء - و حران - که دو وادی است در نجد، یا در شام - و پایگاهی در واسط - که شهری است در میان کوفه و بصره - و بنا می‌شود پایگاهی در بیضاء - که شهری است بزرگ در فارس، یا در مغرب، یا نام گردنه‌ای است در جبل المناقب که در حدود طائف است، یا در حلب، یا محلی که میان موصل و یَعْفَر است، یا محلی در بصره، یا در قرای مصر، یا قریه‌ای نزدیک اسکندریه، یا شهری که در بلاد خِزِر است -

۱. معجم البلدان، ج ۱، ص ۵۲۹ - ۵۳۰.

و بناگذارده می شود دو پایگاه در کوفه و پایگاهی در شوشتر و پایگاهی در ارمنیه کبرا یا صغرا و پایگاهی در موصل و پایگاهی در همدان و پایگاهی در رقه - که شهری است در کنار فرات - و پایگاهی در دیار یونس و پایگاهی در حمص و پایگاهی در مطریه - که از قریه های مصر است - و پایگاهی در رقطاع - که از نواحی خط یا بحرین است - و پایگاهی در رحبه - که وادی ای است نزدیک صنعای یمَن ، یا ناحیه ای است میان مدینه و شام ، یا قریه ای است در عراق - و پایگاهی در دیر هند کبرادر حیره یا در دیر هند صغرا نزدیک نجف و پایگاهی در قلعه نزدیک حلوان عراق - یا قلعه ای که معدن قلعی است که آن کوهی است در شام .

معاشر الناس ، ألا وإنه إذا ظهر السفينائي تكون له وقائع عظام ، فأول وقعة بحمص ، ثم بحلب ، ثم بالرقّة ، ثم بقرية سبأ ، ثم برأس العين ، ثم بنصيبين ، ثم بالموصل وهي وقعة عظيمة ، ثم تجتمع إلى الموصل رجال الزوراء ومن ديار يونس إلى اللجعة<sup>۱</sup> ، وتكون بها وقعة عظيمة يقتل فيها سبعون ألفاً ، ويجري على الموصل قتال شديد يحلّ بها ، ثم ينزل السفينائي ويقتل منهم ستين ألفاً ، وإنّ فيها كنوز قارون ، ولها أهوال عظيمة بعد الخسف والقذف والمسخ ، وتكون أسرع ذهاباً في الأرض من الوتد الحديد في أرض الرجف .

قال : ولا يزال السفينائي يقتل كلّ من اسمه محمّد وعليّ وحسن وحسين وفاطمة وجعفر وموسى وزينب وخديجة ورقية بغضاً وحنقاً لآل محمّد ﷺ ، ثم يبعث في جميع البلدان ، فيجمع له الأطفال ويغلي لهم الزيت ، فيقول له الأطفال : إن كان آباؤنا عصوك ، نحن فما ذنبنا؟ فيأخذ كلّ من اسمه على ما ذكرت ، فيغليهم في الزيت ، ثم يسير إلى كوفانكم هذه ، فيدور فيها كما تدور الدوامة ، فيفعل بالرجال كما يفعل بالأطفال ، ويصلب على بابها كلّ من اسمه حسن وحسين .

[ثم يسير إلى المدينة ، فينهبها في ثلاثة أيام ، ويقتل فيها خلقاً كثيراً ، ويصلب على مسجدها كلّ من اسمه حسن وحسين] .

۱. در إلزام الناصب: (إلى اللجعة).

فَعِنْدَ ذَلِكَ يَغْلِي دِمَاؤُهُمْ كَمَا غَلِيَ دَمُ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا. فَإِذَا رَأَى ذَلِكَ الْأَمْرَ، أَيْقَنَ بِالْهَلَاكِ، فَيُوَلِّي هَارِباً وَيَرْجِعُ مَنْهَزِماً إِلَى الشَّامِ، فَلَا يَرَى فِي طَرِيقِهِ أَحَدًا يَخَالِفُ عَلَيْهِ إِذَا دَخَلَ عَلَيْهِ. فَإِذَا دَخَلَ إِلَى بَلَدِهِ اعْتَكَفَ عَلَى شَرْبِ الْخَمْرِ وَالْمَعَاصِي، وَيَأْمُرُ أَصْحَابَهُ بِذَلِكَ. فَيُخْرِجُ السَّفِيَانِيَّ وَيُبِيدُهُ حَرْبَةً، وَيَأْمُرُ بِالْمَرْأَةِ فَيُدْفَعُهَا إِلَى بَعْضِ أَصْحَابِهِ، فَيَقُولُ لَهُ: أَفْجِرْ بِهَا فِي وَسْطِ الطَّرِيقِ، فَيَفْعَلُ بِهَا، ثُمَّ يَبْتَقِرُ بِيَطْنِهَا وَيَسْقُطُ الْجَنِينُ مِنْ بَطْنِ أُمِّهِ، فَلَا يَقْدِرُ أَحَدٌ يَنْكُرُ عَلَيْهِ ذَلِكَ؛<sup>۱</sup>

یعنی: گروه مردم! آگاه باشید که چون سفیانی ظاهر شود، برای او وقایع و جنگ‌های بزرگی خواهد بود. اول وقعه و جنگ او به شهر حمص واقع خواهد شد. پس از آن به حلب. پس از آن به رقه. پس از آن به قریه سبا. پس از آن به رأس العین - که شهری است از شهرهای جزیره در پانزده فرسخی نصیبین. پس از آن به نصیبین. پس از آن به موصل و وقعه موصل وقعه بزرگی خواهد بود. پس از آن جمع می‌شوند در موصل مردان بغداد و از دیار یونس تا لجمه - که نام موضعی است - و در آن جا جنگ عظیمی واقع شود که هفتاد هزار نفر در آن جنگ کشته شوند و جریان پیدا می‌کند جنگ تا موصل و در آن جا قتال سختی رو خواهد داد. پس فرود می‌آید سفیانی در آن جا و شصت هزار نفر از ایشان را می‌کشد، و بدرستی که در آن جاست گنج‌های قارونی و از برای آن جاست هول‌های بزرگی بعد از فرورفتن به زمین و سنگ باریدن و مسخ شدن و زودتر از جاهای دیگر در زمین فرو رفتن از میخ آهنی که به زمین سست لوزان فرو رود.

فرمود: و پیوسته سفیانی می‌کشد هر کسی را که نام او محمد و علی و حسن و حسین و فاطمه و جعفر و موسی و زینب و خدیجه و رقیه است از روی بغض و کینه‌ای که با آل محمد دارد. پس می‌فرستد در جمیع شهرها و جمع می‌کنند برای او بچه‌ها را و می‌جوشاند برای ایشان روغن زیت را. پس بچه‌ها می‌گویند به او که: اگر پدران ما

۱. إلزام الناصب، ج ۲، ص ۱۷۳.

نافرمانی تو را کردند، پس ما چه گناهی کرده ایم؟ پس می گیرد هر که را اسم او مانند یکی از آن اسم هایی است که ذکر کردم و می جوشانند او را در روغن زیت. پس می رود به جانب کوفه شما، این شهر. پس دور می زند در کوچه های کوفه مانند دوامه ها<sup>۱</sup> و با مردان همان معامله را می کند که با اطفال کرده و بر دار می کشد بر دروازه کوفه هر که را نام او حسن و حسین است.

پس در این هنگام می جوشد خون های ایشان همچنان که به جوش آمد خون یحیی بن زکریا. پس چون این امر را می بیند، یقین به هلاکت خود پیدا می کند و پشت می کند از ترس و بر می گردد فراراً به سوی شام. پس نمی بیند در راه خود کسی را که با او مخالفت کند، تا وقتی که داخل شام شود، و چون داخل شهر خود شود در آن جا معتکف به شرب خمر و انواع معصیت ها می شود و اصحاب خود را به این کارها امر می کند. پس بیرون می آید سفیانی در حالتی که حربه ای در دست اوست. امر می کند زنی را در نزد او می آورند. او را به بعضی از اصحاب خود می دهد که در میان راه با او فجور کند. به او می گوید که: با او فجور کن در میان راه. پس با او فجور می کند. پس از آن شکم او را پاره می کند و بچه ای که در شکم دارد سقط می کند و کسی قدرت ندارد که بر او انکار کند.

قال الله: فعندها تضطرب الملائكة في السماوات، ويأذن الله بخروج القائم من ذرّيتي وهو صاحب الزمان، ثم يشيع خبره في كل مكان، فينزل حينئذ جبرائيل على صخرة بيت المقدس، فيصيح في أهل الدنيا: قد جاء الحق وزهق الباطل إن الباطل كان زهوقاً<sup>۲</sup>، ثم إنّه تنفس الصعداء، فأن كمداً وجعل يقول:

بُنِّي إِذَا مَا جَاشَتِ التُّرُكُ فَانْتَظِرْ      وَلايَةَ مَهْدِيٍّ يَقُومُ وَيَعْدِلُ  
وَذَلَّ مَلُوكَ الْأَرْضِ مِنْ آلِ هَاشِمٍ      وَبُوعِ مِنْهُمْ مَنْ يَلْدُ<sup>۳</sup> وَيَهْزِلُ

۱. روی کلمه دوامه در نسخه نوشته شده: حجامت کننده.

۲. سوره اسراء، آیه ۸۱.

۳. در إلزام الناصب: (من يذل).

ولا عنده جدّ ولا هو يعقل  
 ولبالحيّ يأتكم وبالحيّ يعمل  
 فلا تخذلوه يا بنيّ وعجلوا  
 صبيّ من الصبيان لا رأي عنده  
 وثمّ يقوم القائم الحقّ منكم  
 سمّي رسول الله روي فداؤه

قال: فيقول جبرئيل في صحبته: يا عباد الله، اسمعوا ما أقول. إنّ هذا مهديّ آل محمّد ﷺ، خارج من أرض مكّة، فأجيبوه!

يعني: فرمود آن حضرت ﷺ: پس در آن وقت مضطرب می شوند فرشتگان در آسمانها و اذن می دهد خدا به خروج قائم از ذریه من، و اوست صاحب زمان. پس شایع می شود خبر او در همه جاها. پس در آن هنگام جبرئیل فرود می آید بالای صخره بیت المقدس و در میان اهل جهان ندا می کند که: ﴿ آمد حقّ و رفت باطل. بدرستی که باطل از بین رفته است ﴾.

پس آن حضرت ﷺ آه سردی از دل کشید و ناله حزن آوری زد و فرمود: پسرک من! زمانی که لشکر آرایبی کرد طایفه ترک، پس منتظر باش ولایت مهدی را که قیام می کند و به عدالت داوری می کند و ذلیل می شوند پادشاهان روی زمین که از آل هاشم اند و بیعت کرده شوند از ایشان کسانی که لذت طلب و اهل هزل و بیهوده گویی هستند و آن کودکی است از کودکانها که هیچ رأیی از خود ندارد و هیچ جدّیتی نکند و صاحب عقل و تدبیر نباشد.

و پس از آن قائم به حقّ و راستی که از خود شماهاست قیام می کند و به حقیقت و راستی می آید شما را و به حق عمل می کند و او همانم رسول خدا می باشد. جان من فدای او! پس خوار نکنید او را، ای پسران من! و بشتابید به سوی او.

گفت: پس جبرئیل در صحبته خود می گوید که: ای بندگان خدا! بشنوید آنچه را که می گویم. بدرستی که این است مهدی آل محمّد ﷺ که بیرون آینده است از زمین مکّه. پس اجابت کنید او را.

قال: فقامت إليه الفضلاء والعلماء ووجوه أصحابه وقالوا: يا أمير المؤمنين، صف لنا هذا المهدي؛ فإن قلوبنا اشتاقت إلى ذكره، فقال عليه السلام: هو صاحب الوجه الأحمر، والجبين الأزهر، وصاحب العلامة والشامة، العالم غير معلّم والمخبر بالكائنات قبل أن يُعلّم. معاشر الناس، ألا، وإن الدين فينا قد قامت حدوده وأخذ علينا عهوده.

ألا، وإن المهدي يطلب القصاص ممن لا يعرف حقنا، وهو الشاهد بالحق، وخليفة الله على خلقه. اسمه كاسم جدّه رسول الله صلى الله عليه وآله، ابن الحسن بن علي، من ولد فاطمة من ذرية الحسين ولدي. فنحن الكرسي وأصل العلم والعمل. فمحبّونا هم الأخيار، وولايتنا فصل الخطاب، ونحن حجة الحجاب.

ألا، وإن المهدي أحسن الناس خلقاً وخلقاً (خلقة خل)، ثم إذا قام تجتمع إليه أصحابه على عدّة أهل بدر وأصحاب طالوت، وهم ثلاثمائة وثلاثة عشر رجلاً، كلّهم ليوث قد خرجوا من غاباتهم مثل زبر الحديد. لو أنّهم همّوا بإزالة الجبال الرواسي، لأزالوها عن مواضعها. فهم الذين وحدوا الله حقّ توحيدِهِ. لهم بالليل أصوات كأصوات الثواكل خوفاً من خشية الله تعالى. قوام الليل، صوام النهار، وكأنّما ربّاهم أب [واحد وأم] واحدة. قلوبهم مجتمعة بالمحبة والنصيحة.

ألا، وإني لأعرف أسماءهم وأمصارهم!

يعنى: راوى گفت: پس به پا خاستند به سوى او صاحبان فضل و علم و موجهين ياران آن حضرت و گفتند: يا امير المؤمنين! وصف کن برای ما اين مهدى را؛ زیرا که دلهاى ما مشتاق ذکر اوست.

پس فرمود آن حضرت عليه السلام که: اوست صاحب روى مانند ماه و نور پيشانى او درخشندگى دارد و صاحب نشانه و خالى است. داناست در حالتى که كسى از بشر او را تعليم نداده و خبر دهنده است به آنچه خواهد بود و خواهد شد پيش از آن که تعليم داده شود.

گروه مردم! آگاه باشید! بدرستی که حدود دین در میان ما برپا شد و عهد آن از ما گرفته شد.

آگاه باشید! بدرستی که مهدی طلب قصاص می‌کند از کسی که نمی‌شناسد حق ما را و او گواه بر حق است و خلیفه خداست بر خلق او. نام او مانند نام جد او رسول خدا ﷺ است. پسر حسن بن علی از اولاد فاطمه از ذریه فرزندم حسین است. پس ماییم ریشه علم و دانایی و عمل. پس دوست دارندگان ما از نیکاناند و ولایت ما فصل خطاب است و ماییم بهترین دربانان خدا در میان دربانان او.

آگاه باشید که مهدی نیکوترین مردم است از حیث آفرینش و خلق و خوی! پس چون قیام کند جمع می‌شوند به سوی او یارانش که به شماره اصحاب بدر و اصحاب طالوت‌اند و ایشان سیصد و سیزده نفرند که همه آنها شیرانی هستند که از کمین‌گاه‌های خود بیرون آیند مانند پاره‌های آهن. اگر ایشان اراده کنند که کوه‌های سخت را از جا بکنند، هرآینه می‌کنند آنها را از جاهای خود. پس ایشان‌اند کسانی که به یگانگی پرستش می‌کنند خدا را به سبب آن مهدی حق یگانه دانستن او. از برای ایشان است در شب‌ها صداهایی مانند صداهای زن‌های جوان مرده از ترس خدا و خشیت او. نماز گزارندگان‌اند در شب‌ها و روزه داران‌اند در روز. گویا یک پدر و یک مادر آنها را تربیت کرده‌اند. دل‌هاشان با هم جمع و یکی است در دوستی کردن با همدیگر و پند دادن به یکدیگر.

آگاه باشید که من هرآینه می‌شناسم نام‌های ایشان و شهرهای ایشان را!

فقام إليه جماعة من الأصحاب وقالوا: يا أمير المؤمنين، نسألك بالله وبابن عمك رسول الله ﷺ أن تسميهم بأسمائهم وأمصارهم؛ فلقد ذابت قلوبنا من كلامك. فقال: اسمعوا، أُبين لكم أسماء أنصار القائم ﷺ.

إن أولهم من أهل البصرة وآخرهم من الأبدال، واللذين من أهل البصرة رجلان. اسم أحدهما عليّ والآخر محارب، ورجلان من قاشان: عبد الله وعبيد الله، وثلاثة رجال

من المَهْجَم<sup>۱</sup>: محمّد وعمر ومالك، ورجل من السند: عبد الرحمن، ورجلان من هجر: موسى وعبّاس، ورجل من الكورة: إبراهيم، ورجل من شيزر<sup>۲</sup>: عبد الوهاب، وثلاثة رجال من سداوة: أحمد ويحيى وفلاح، وثلاثة (رجال) من زيد<sup>۳</sup>: محمّد وحسن وفهد، ورجلان من حمير: مالك وناصر، وأربعة رجال من شيراز<sup>۴</sup>، وهم: عبدالله وصالح وجعفر وإبراهيم، ورجل من عقر: أحمد، ورجلان من المنصوريّة: عبد الرحمن وملاعب، وأربعة رجال من سيراف: خالد ومالك وحوقل وإبراهيم، ورجلان من خونج: محروز ونوح، ورجل من الثقب<sup>۵</sup>: هارون، ورجلين من السنّ<sup>۶</sup>: مقداد وهود، وثلاثة رجال من الهونين<sup>۷</sup>: عبدالسلام وفارس وكليب، ورجل من رهاط<sup>۸</sup>: جعفر، وستة رجال من عمّان [محمّد وصالح و داود وهواشب وكوش ويونس]<sup>۹</sup>.

### لغات

قاشان: معرّب كاشان است.

مَهْجَم: ولايتی است از اعمال زُبید در یمن.

سِند: شهرهایی است میان شهرهای هند و کرمان و سیستان و نام شهری است در

اندلس و نام قریه‌ای است از قریه‌های بلدة نَسا در خراسان (معجم).<sup>۱۰</sup>

هَجَر: نام بلدی است در نجران و نیز نام محلی است از بحرین.

۱. در إلزام الناصب: (من المهجمة).

۲. در إلزام الناصب: (شيراز).

۳. در إلزام الناصب: (زين).

۴. در إلزام الناصب: (شيران).

۵. در إلزام الناصب: (المثقة).

۶. در إلزام الناصب: (السنن).

۷. در إلزام الناصب: (الهويقين).

۸. در إلزام الناصب: (الزناط).

۹. إلزام الناصب، ج ۲، ص ۱۷۴-۱۷۵.

۱۰. معجم البلدان، ج ۳، ص ۲۶۷.

کور: از اعمال بصره است میانه میسان و دریا.

شیزر: شهری است از شهرهای شامات که نهر اردن از میان آن عبور می کند.

سعداوة: نام قریه و محلی است در زمین حجاز.

زید: موضعی است نزدیک مَرَجِ خَسَاف. از اعمال شام است، و نیز نام محلی است در لَحسا از شهرهای جزیره.

عقر: در زمین عراق است نزدیک کربلا.

منصوریة: نام چند موضع است.

سیراف: شهری است از شهرهای فارس. تا شیراز شصت فرسخ راه است.

خونج: شهری است در آذربایجان، میان مراغه و زنجان از طریق ری که آن را کاغذکُنان نیز گویند و آن شهر خرابی است کوچک (معجم).<sup>۱</sup>

ثَقَب: از دهات یمامه است.

سین: شهری است کنار دجله، بالای تکریت.

هونین: شهری است در نواحی مصر.

رُهاط: موضعی است در سه منزلی مکه و نام محلی است از توابع یَنْبُع - یا یَنْبوع.

یعنی: پس به پا خاستند به سوی آن حضرت جماعتی از یاران و گفتند: یا امیرالمؤمنین! خواهش می کنیم از تو به حق خدا قسم و به حق پسر عمّت رسول خدا ﷺ که نام ببری آنها را به نام هایشان و شهر هایشان. پس هر آینه بتحقیق آب شد دل های ما از سخنان تو.

پس فرمود: بشنوید! بیان می کنم برای شما نام های یاران قائم علیهم السلام را. بدرستی که اول ایشان از اهل بصره است و آخر ایشان از ابدال است و آنهایی که از اهل بصره اند دو نفرند. یکی از آنها نامش علی است و دیگری محارب، و دو مرد از کاشان اند: عبدالله و عبیدالله، و سه مرد از مهجم اند - که در حدود یمن است -: محمد و عمر و مالک، و یک مرد از سند است: عبدالرحمن، و دو مرد از هجرند: موسی و عباس،

۱. معجم البلدان، ج ۲، ص ۴۰۷.

و مردی از کور - که از توابع بصره است - : ابراهیم، و مردی از شیزر: عبدالوہاب، و سه مرد از سَعداوه - که نام قریه‌ای است در زمین حجاز - : احمد و یحیی و فلاح، و سه نفر از زید - که از توابع شام، یا محلی است از لَحسا - : محمّد و حسن و فهد، و دو نفر از قبیلہ حمیر: مالک و ناصر، و چهار نفر از شیراز. ایشان عبدالله و صالح و جعفر و ابراهیم، و مردی از عَقر - که نزدیک کربلاست - : احمد، و دو مرد از منصوریه: عبدالرحمن و ملاعب، و چهار مرد از سیراف: خالد و مالک و حوقل و ابراهیم، و دو مرد از خونج - که قریه‌ای است میان مراغه و زنجان - : محروز و نوح، و مردی از ثَقَب: هارون، و دو مرد از سن: مقداد و هود، و سه مرد از هونین: عبدالسلام و فارس و کلیب، و مردی از رهاط: جعفر، و شش مرد از عَمّان: محمّد و صالح و داود و ہواشب و کوش و یونس.

ورجل من العمارة<sup>۱</sup>: مالک، ورجلان من جعارة<sup>۲</sup>: یحیی و أحمد، ورجل من کرمان: عبد الله، و أربعة رجال من صنعاء: جبرئیل و حمزه و یحیی و سمیع، ورجلان من عدن: عون و موسی، ورجل من لَنجویة<sup>۳</sup>: کوثر، ورجلان من همدان<sup>۴</sup>: علی و صالح، و ثلاثة رجال من الطائف: علی و سبا و زکریّا، ورجل من هُجر: عبد القدّوس، ورجلان من الخطّ: عزیز و مبارک، و خمسة رجال من جزيرة أوال - وهي البحرين - : عامر و جعفر و نصیر و بُکیر و لیث، ورجل من الکبش: محمّد (فهد خ ل)، ورجل من الجدة<sup>۵</sup>: ابراهیم، و أربعة رجال من مکة: عمرو<sup>۶</sup> و ابراهیم و محمّد و عبد الله، و عشرة من المدينة علی أسماء أهل البيت: علی و حمزة و جعفر و عبّاس و طاهر و حسن و حسین و قاسم و ابراهیم و محمّد، و أربعة رجال من

۱. در إزام الناصب: (من العارة).

۲. در إزام الناصب: (من ضغار).

۳. در إزام الناصب: (لونجة).

۴. در إزام الناصب: (ممد).

۵. در إزام الناصب: (الجد).

۶. در إزام الناصب: (عمر).

الكوفة: محمد وغيث وهود وعتاب، ورجل من مرو: حذيفة، ورجلان من نيسابور: علي ومهاجر، ورجلان من سمرقند: علي ومجاهد، وثلاثة رجال من كازرون: عمر ومعمر ويونس، ورجلان من السوس<sup>١</sup>: شيبان وعبد الوهاب، ورجلان من تستر: أحمد وهلال، ورجلان من الضيف: عالم وسهيل، ورجل من طائف اليمن: هلال، ورجلان من مرقية<sup>٢</sup>: بشر وشعيب، وثلاثة رجال من برعة<sup>٣</sup>: يوسف وداود وعبد الله، ورجلان من عسكر مكرم: الطيب وميمون، ورجل من واسط: عقيل، وثلاثة رجال من الزوراء: عبد المطلب وأحمد وعبد الله، ورجلان من سر من رأى: مرثي وعامر، ورجل من السهم: جعفر، وثلاثة رجال من سيلان: نوح وحسن وجعفر، ورجل من كرخي<sup>٤</sup> بغداد: قاسم، ورجلان من نوبة: واصل وفاضل، وثمانية رجال من قزوين: هارون وعبد الله وجعفر وصالح وعمر وليث وعلي ومحمد، ورجل من بلخ: حسن، ورجل من المراغة: صدقة، ورجل من قم: يعقوب، وأربعة وعشرون من الطالقان وهم الذين ذكرهم رسول الله ﷺ فقال: إني أجد بالطالقان كنزاً ليس من ذهب ولا من فضة، فهم هؤلاء، كنزهم الله فيها، وهم: صالح وجعفر ويحيى وهود وفالح وداود وجميل وفضيل وعيسى وجابر وخالد وعلوان وعبد الله وأيوب وملاعب وعمر وعبد العزيز ولقمان وسعد وقبضة ومهاجر وعبدون وعبد الرحمن وعلي، ورجلان من سنجار<sup>٥</sup>: أبان وعلي، ورجلين من سرخس<sup>٦</sup>: ناجية<sup>٧</sup> وحفص، ورجل من الأنبار: علوان، ورجل من القادسية: حصين، ورجل من الدورق: عبد الغفور، وستة رجال من الحبشة: إبراهيم وعيسى ومحمد وخمدان وأحمد وسالم، ورجلان من موصل: هارون وفهد، ورجل من البلقاء: صادق، ورجلان من نصيبين: أحمد وعلي، ورجل من سنجار:

١. در إزام الناصب: (من الأسوس).

٢. در إزام الناصب: (من مرقون).

٣. در إزام الناصب: (بروغة).

٤. در إزام الناصب: (كرخا).

٥. در إزام الناصب: (من سحار).

٦. در إزام الناصب: (من سرخيص).

٧. در إزام الناصب: (ناحية).

محمّد، ورجلان من خرشان<sup>١</sup>: تكيّة ومسنون، ورجلان من أرمنيّة: أحمد وحسين، ورجل من إصفهان: يونس، ورجل من ذهاب<sup>٢</sup>: حسين، ورجل من الريّ: مجمع، ورجل من ديار<sup>٣</sup>: شعيب، ورجل من هرات<sup>٤</sup>: نهروش، ورجل من سلماص: هارون، ورجل من تفليس<sup>٥</sup>: محمّد، ورجل من الكرد: عون، ورجل من الحبش: كثير، ورجلان من الخلاط: محمّد وجعفر، ورجل من الشوبك<sup>٦</sup>: عمير، ورجلان من البيضاء: سعد وسعيد، وثلاثة رجال من الضيعة: زيد وعليّ وموسى، ورجل من أوس: محمّد، ورجل من الأنطاكيّة: عبد الرحمن، ورجلان من حلب: صبيح ومحمّد، ورجل من حمص: جعفر، ورجلان من دمشق: داود وعبد الرحمن، ورجلان من الرملة<sup>٧</sup>: طليق وموسى، وثلاثة رجال من بيت المقدس: بشر وداود وعمران، وخمسة رجال من عسقلان: محمّد ويوسف وعمر وفهد وهارون، ورجل من عنيزة<sup>٨</sup>: عمير، ورجلان من عكّة: مروان وسعد، ورجل من عرفة: فرّخ، ورجل من الطبريّة: فليح، ورجل من بلست<sup>٩</sup>: عبد الوارث، وأربعة رجال من الفسطاط من مدينة فرعون - لعنه الله -: أحمد وعبد الله ويونس وظاهر<sup>١٠</sup>، ورجل من بالس: نصير، وأربعة رجال من الإسكندريّة: حسن ومحسن وشييل وشيبان، وخمسة رجال من جبل اللكام: عبد الله وعبيد الله وقادم وبحر وطالوت، وثلاثة رجال من السادة: صليب وسعدان وشييب، ورجلان من الإفرنج: عليّ وأحمد، ورجلان من اليمامة: ظافر وجميل، وأربعة عشر رجلاً

١. در إزام الناصب: (خرسان).

٢. در إزام الناصب: (وهان).

٣. در إزام الناصب: (من دنيا).

٤. در إزام الناصب: (من هراش).

٥. در إزام الناصب: (من بلقيس).

٦. در إزام الناصب: (من الشوبا).

٧. در إزام الناصب: (من الرملية).

٨. در إزام الناصب: (من عنزة).

٩. در إزام الناصب: (من البلسان).

١٠. در إزام الناصب: (وظاهر).

من المعاذة: سويد وأحمد ومحمد وحسن ويعقوب وحسين وعبد الله وعبد القديم ونعيم وعليّ وحيّان<sup>۱</sup> وظاهر وتغلب وكثير، ورجل من ألومة<sup>۲</sup>: معشر، وعشرة رجال من عبّادان: حمزة وشيبان وقاسم وجعفر وعمرو<sup>۳</sup> وعامر وعبد المهيمن وعبد الوارث ومحمد وأحمد، وأربعة عشر من اليمن: جبير وحويش ومالك وكعب وأحمد وشيبان وعامر وعمار وفهد وعاصم وحجرش وكلثوم وجابر ومحمد، ورجلان من بدو مصر: عجلان ودراج، وثلاثة رجال من بدو أعقيل: منبه وضابط وغربان<sup>۴</sup>، ورجل من بدو أغير: عمرو، ورجل من بدو شيبان: نهراش، ورجل من تميم: ريان، ورجل من بدو قسين: جابر، ورجل من بدو كلاب: مطر، وثلاث رجال من موالي أهل البيت: عبد الله ومخنف وبراك، وأربعة رجال من موالي الأنبياء: صباح وصياح وميمون وهود، ورجلان مملوكان: عبد الله وناصح، ورجلان من الحلة: محمد وعليّ، وثلاثة رجال من كربلاء: حسين وحسين وحسن، ورجلان من النجف: جعفر ومحمد، وستة رجال من الأبدال، كلهم أسماؤهم عبد الله<sup>۵</sup>:

يعنى: و مردى از عماره - که یکى از شهرهاى عراق است - به نام مالک، و دو مردى از جعاره - که نیز از شهرهاى عراق است - : يحيى و احمد، و مردى از کرمان: عبدالله، و چهار مرد از صنعاى يمن: جبرئيل و حمزه و يحيى و سميع، و دو مرد از عدن: عون و موسى، و مردى از لنجويه - که جزيره اى است بزرگ که در آن است پادشاه زنگبار - : کوثر، و دو مرد از همدان: على و صالح، و سه مرد از طائف: على و سبا و زکریا، و مردى از هجر: عبدالقدّوس، و دو مرد از خط: على و مبارک، و پنج مرد از جزيره اوال - که از بحرین است - : عامر و جعفر و نصير و بکير و ليث، و مردى از کبش (جانب غربى بغداد): محمد - یا فهد -، و مردى از جدّه: ابراهيم، و چهار مرد از مکّه:

۱. در إلام الناصب: (وخيان).

۲. در إلام الناصب: (من الموطة).

۳. در إلام الناصب: (عمر).

۴. در إلام الناصب: (عريان).

۵. إلام الناصب، ج ۲، ص ۱۷۵-۱۷۷.

عمرو و ابراهيم و محمد و عبدالله، و ده مرد از مدینه به نام‌های اهل بیت: علی و حمزه و جعفر و عباس و طاهر و حسن و حسین و قاسم و ابراهیم و محمد، و چهار مرد از کوفه: محمد و غیاث و هود و عتاب، و مردی از مرو: حذیفه، و دو مرد از نیشابور: علی و مهاجر، و دو مرد از سمرقند: علی و مجاهد، و سه مرد از کازرون: عمر و معمر و یونس، و دو مرد از شوش: شیبان و عبدالوهاب، و دو مرد از شوشتر: احمد و هلال، و دو مرد از ضیق (از دهات یمامه است): عالم و سهیل، و مردی از طائف یمن: هلال. دو مرد از مرقیه (قلعه‌ای است در ساحل حمص): بشر و شعیب. سه مرد از برعه (در نزدیکی‌های طائف است): یوسف و داود و عبدالله. دو مرد از عسکر مکرّم (شهری است از نواحی خوزستان): طیب و میمون، و مردی از واسط: عقیل. سه مرد از بغداد: عبدالمطلب و احمد و عبدالله. دو مرد از سرّ من رأی: مرثی و عامر، و مردی از سهم (از قرای آندلس است): جعفر، و سه مرد از سیلان (جزیره‌ای است بزرگ میان هند و چین): نوح و حسن و جعفر، و مردی از کرخ بغداد: قاسم، و دو مرد از نوبه: واصل و فاضل، و هشت مرد از قزوین: هارون و عبدالله و جعفر و صالح و عمرو و لیث و علی و محمد، و مردی از بلخ: حسن، و مردی از مراغه: صدقه، و مردی از قم: یعقوب، و بیست و چهار مرد از طالقان. ایشان کسانی هستند که یاد کرده است ایشان را رسول خدا ﷺ، پس فرموده است که: من می‌یابم در طالقان گنجی را که نه از طلاست و نه از نقره، و آن این جماعت‌اند که ذخیره کرده است خدا ایشان را در آن جا، و ایشان: صالح و جعفر و یحیی و هود و فالح و داود و جمیل و فضیل و عیسی و جابر و خالد و علوان و عبدالله و ایوب و ملاعب و عمر و عبدالعزیز و لقمان و سعد و قبضه و مهاجر و عبدون و عبد الرحمن و علی، و دو مرد از سنجار (و آن دهی است از دهات نور، بیست فرسخی بخارا) ابان و علی، و دو مرد از سرخس: ناجیه و حفص، و مردی از انبار (که از شهرهای عراق است): علوان، و مردی از قادیسیه: حصین، و مردی از دوزق (از شهرهای خوزستان نزدیک رامهرمز است): عبدالغفور، و شش مرد از حبشه: ابراهیم و عیسی و محمد و حمدان و احمد

و سالم، و دو مرد از موصل: هارون و فهد، و یک مرد از بلقا (جلگه‌ای است از جلگه‌های دمشق میان شام و وادی القری): صادق، و دو مرد از نصیبین: احمد و علی، و مردی از سنجار (به کسر سین شهری است مشهور از نواحی جزیره. سه روز راه فاصله آن است تا موصل): صادق (خل) و محمد، و دو مرد از خیرشان (به کسر خا موضعی است در بیضاء): تکیه و مسنون، و دو مرد از ارمینیه: احمد و حسین، و مردی از اصفهان: یونس، و مردی از ذهاب: حسین، و مردی از ری: مجمع، و مردی از دیار: شعیب، و مردی از هرات: نهروش، و مردی از سلماس: هارون، و مردی از تفلیس: محمد، و مردی از گُرد: عون، و مردی از حبش: کثیر، و دو مردی از خلط: محمد و جعفر، و مردی از شوبک (قلعه‌ای است نزدیک کُرک از بلاد شام): عمیر، و دو مرد از بیضا: سعد و سعید، و سه مرد از ضیعه: زید و علی و موسی، و مردی از قبیله اوس: محمد، و مردی از انطاکیه: عبدالرحمن، و دو مرد از حلب: صبیح و محمد، و مردی از حمص: جعفر، و دو مرد از دمشق: داود و عبدالرحمن، و دو مرد از رمله: طلیق و موسی، و سه مرد از بیت المقدس: بَشر و داود و عمران، و پنج مرد از عسقلان: محمد و یوسف و عَمَر و فهد و هارون، و مردی از عرب عنیزه: عمیر، و دو مرد از عکا: مروان و سعد، و مردی از عرفه (نام بلادی چند است): فرخ، و مردی از طبریّه: قلیح، و مردی از بُلست (از دهات اسکندریه است): عبدالوارث، و چهار مرد از فسطاط (و آن نزدیک مصر است که در زمان خلافت عمر فتح شد) و آن از شهرهای فرعون - لعنه الله - است: احمد و عبدالله و یونس و طاهر، و مردی از بَلس (و آن شهری است در شام میانه حلب و رقه): نصیر، و چهار مرد از اسکندریه: حسن و محسن و شُبیل و شیبیان، و پنج مرد از جبل اللکام (محلّی است مشرف بر انطاکیه در لبنان): عبدالله و عبیدالله و بحر و قادم (لوط خل) و طالوت، و سه مرد از سادّه (محلّی است در یمامه): صلیب و سعدان و شُبیب، و دو نفر از افرنج - یعنی: فرانسه - : علی و احمد، و دو نفر از یمامه: ظافر و جمیل، و چهارده نفر از معاذه (محلّی است نزدیک کوه‌های اَدقیّه از بنی قُشیر): سَوید و احمد و محمد و حسن و یعقوب و حسین و عبدالله

و عبد القدیم و نعیم و علی و حیّان و ظاهر و تغلب و کثیر، و مردی از الومه (بر وزن  
اکوله، شهری است از دیار هذیل): معشر، و ده مرد از عبّادان: حمزه و شیبان و قاسم  
و جعفر و عمرو و عامر و عبدالمهیمن و عبدالوارث و محمّد و احمد، و چهارده نفر  
از یمن: جُبیر و حُویش و مالک و کعب و احمد و شیبان و عامر و عمّار و فهد و عاصم  
و حَجْرش و کلثوم و جابر و محمّد، و دو مرد از بادیه نشین های مصر: عجلان و درّاج، و  
سه مرد از بادیه نشین های اَعْقیل: مَنبّه و ضابط و غربان، و مردی از بادیه نشین های  
أغیر: عمرو، و مردی از بادیه نشین های شیبان: نهراش، و مردی از قبیلۀ تمیم: ربّان،  
و مردی از بادیه نشین های قُسین (ناحیه ای است از نواحی کوفه): جابر، و مردی از  
بادیه نشین های قبیلۀ کلاب: مَطَر، و سه مرد از موالی اهل بیت: عبدالله و میخنف و  
براک، و چهار مرد از موالی انبیا: صباح و صیاح و میمون و هود، و دو مرد غلام:  
عبدالله و ناصح، و دو مرد از حِلّه: محمّد و علی، و سه مرد از کربلا: حسین و حسین و  
حسن، و دو مرد از نجف: جعفر و محمّد، و شش نفر از ابدال نام همه آنها عبدالله.

فقال علي ﷺ: إنهم هؤلاء يجتمعون كلهم من مطلع الشمس ومغربها وسهلها وجبلها.  
يجمعهم الله تعالى في أقل من نصف ليلة، فيأتون إلى مكة، فلا يعرفونهم أهل مكة  
فيقولون: كبستنا أصحاب السفينائي. فإذا تجلّى لهم الصبح يرونهم طائفين وقائمين  
ومصلّين، فينكرونهم أهل مكة، ثمّ إنهم يمضون إلى المهديّ، وهو مختفٍ تحت المنارة،  
فيقولون له: أنت المهديّ؟ فيقول لهم: نعم، يا أنصاري.

ثمّ إنّه يُخفي نفسه عنهم لينظرهم كيف هم في طاعته، ويمضي إلى المدينة، فيخبرونهم  
أنّه لاحق بقبر جدّه رسول الله ﷺ، فيلحقونه بالمدينة، فإذا أحسّ بهم يرجع إلى مكة. فلا  
يزالون على ذلك ثلاثاً، ثمّ يتراءى لهم بعد ذلك بين الصفا والمروة، فيقول: إنّي لست قاطعاً  
أمراً حتّى تبايعوني على ثلاثين خصلة تلزمكم، لا تتغيّرون منها شيئاً، ولكم عليّ ثمان  
خصال، فقالوا: سمعنا وأطعنا، فاذا ذكر لنا ما أنت ذاكرة [يابن رسول الله]:<sup>١</sup>

١. إلزام الناصب، ج ٢، ص ١٧٧.

یعنی: پس فرمود علی علیه السلام: بدرستی که ایشان گروهی هستند که جمع می شوند همه ایشان از محل بیرون آمدن آفتاب - یعنی: از مشرق - و مغرب آن و زمین های هموار آن و کوه های آن. جمع می کند خدای تعالی ایشان را در کمتر از نصف شبی. پس می آیند به سوی مکه. پس نمی شناسند ایشان را اهل مکه. پس می گویند: ناگهانی رو آوردند و فرو گرفتند ما را لشکر سفیانی و یارانش. پس چون صبح روشن شود، می بینند ایشان را در حالتی که طواف کنندگان و بر پا ایستندگان و نماز گزاران اند. پس منکر می شوند - یعنی: نمی شناسند - ایشان را اهل مکه. پس ایشان می روند به نزد مهدی علیه السلام در حالتی که او در زیر مناره ای پنهان شده است. پس به او می گویند: تویی مهدی؟ پس می فرماید مر ایشان را: آری، ای یاوران من!

پس بدرستی که او پنهان می کند نفس خود را از ایشان تا ببیند ایشان را که چگونه اند در فرمانبرداری از او. پس می رود به سوی مدینه. پس خبر به ایشان می دهند که او ملحق شد به قبر جدش - یعنی: به مدینه رفت نزد قبر جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله. پس ملحق می شوند به آن حضرت در مدینه. پس چون آن حضرت احساس کند که ایشان به مدینه آمدند، بر می گردد به مکه. پس پیوسته این کار را می کنند تا سه مرتبه - یعنی: هر مرتبه ای حضرت از آنها مخفی می شود از مکه به مدینه و از مدینه به مکه و آنها هم به آن حضرت ملحق می شوند. پس از سه مرتبه حضرت خود را به ایشان می نمایاند در میان صفا و مروه. پس به ایشان می فرماید که: من نیستم که قطع پیدا کنم کاری را تا این که با من بیعت کنید بر سی خصلت که ملازم آن باشید و تغییر ندهید از آن چیزی را، و برای شما بر ذمه من است هشت خصلت. پس می گویند که: می شنویم و فرمانبرداری می کنیم. پس ذکر فرما برای ما آنچه را که ذکر فرمایند ای.

[فیخرج إلى الصفا، فیخرجون منه] فیقول: أبایعکم علی أن لا تولون دابراً، ولا تسرقون، ولا تزنون، ولا تفعلون محرماً، ولا تأتون فاحشة، ولا تضربون أحداً إلا بحق، ولا تکنزون ذهباً ولا فضةً ولا بُراً ولا شعيراً، ولا تخربون مسجداً، ولا تشهدون زوراً،

ولا تقبحون على مؤمن، ولا تأكلون رباً، وأن تصبروا على الضراء، ولا تلعنون موحداً، ولا تشربون مُسكرأ، ولا تلبسون الذهب ولا الحرير ولا الديباج، ولا تتبعون هزيمأ، ولا تسفكون دمأ حرامأ، ولا تغدرون بمسلم، ولا تبغون على كافر ولا منافق، ولا تلبسون الخز من الثياب، وتتوسدون التراب، وتكرهون الفاحشة، وتأمرن بالمعروف، وتنهن عن المنكر.

فإذا فعلتم ذلك، فلكم علي أن لا أتخذ صاحباً سواكم، ولا ألبس إلا مثل ما تلبسون، ولا آكل إلا مثل ما تأكلون، ولا أركب إلا كما تركبون، ولا أكون إلا حيث تكونون، وأمشي حيثما تمشون، وأرضى بالقليل، وأملأ الأرض قسطاً وعدلاً كما ملئت ظلماً وجوراً، ونعبد الله حق عبادته، وأوفي لكم أوفوا إلي، فقالوا: رضينا وبإيعناك على ذلك، فيصافحهم رجلاً رجلاً؛<sup>۱</sup>

یعنی: پس می گوید: بیعت می کنم با شما بر این که پشت نکنید و دزدی نکنید و زنا نکنید و کار حرامی نکنید و فحشا و منافی عفتی بجانیاورید و احدی را نزنید مگر به حق، و طلا و نقره و گندم و جو را گنج و ذخیره نکنید و مسجدی را خراب نکنید و شهادت دروغ ندهید و بر مؤمن زشت نگویید و ربا نخورید و در سختی ها صبر کنید و موحدی را لعنت نکنید و نیاشامید مست کننده ای را و نپوشید طلا را و نه ابریشم و دیبا را و دنبال فرار کننده ای نروید و نریزید خون حرامی را و با مسلمان غدر نکنید و میل به کافر و منافق نکنید و از جامه ها جامه خز نپوشید و بر خاک سر بگذارید و تکیه کنید و مکروه بدانید بی عفتی و کار زشت ناروا را و امر کنید به کارهای خوب و نیکو و نهی کنید از کارهای زشت ناپسند.

پس چون این کارها را بکنید، برای شما بر ذمه من است که رفیقی جز شما نگیرم و نپوشم مگر آنچه را که شما می پوشید و نخورم مگر آنچه را که شما می خورید و سوار نشوم مگر بر آنچه که شما سوار می شوید و نباشم مگر آن جایی که شما می باشید

۱. إلیزام الناصب، ج ۲، ص ۱۷۷-۱۷۸.

و نروم مگر آن جایی که شما می روید و خشنود شوم به کم از مال دنیا و پر کنم زمین را از عدل و داد همچنان که پر شده باشد از ظلم و جور و بندگی کنیم خدا را حق بندگی کردن او وفا می کنم با شما وفا کنید با من. پس گویند که: خشنودیم ما و با تو بیعت می کنیم بر اینها. پس مصافحه می کند با ایشان یکی یکی.

ثمّ إنه بعد ذلك يظهر بين الناس، فتخضع له العباد، وتنقاد له البلاد، ويكون الخضر ربيب دولته، وأهل همدان وزراءه، وخولان جنوده، وجمير أعوانه، ومُضَرّ قوّاده، ويكثر الله جمعه، ويشتدّ ظهره، ثمّ [يسير] بالجيش، حتّى يصير إلى العراق والناس خلفه وأمامه. على مقدّمته رجل اسمه عقيل، وعلى ساقته رجل اسمه الحارث، فيلحقه رجل من أولاد الحسن في اثني عشر ألف فارس ويقول: يا ابن العمّ، أنا أحقّ منك بهذا الأمر؛ لأنّي من ولد الحسن وهو أكبر من الحسين، فيقول المهديّ: إنّي أنا المهديّ، فيقول له: هل عندك آية أو معجزة أو علامة؟ فينظر المهديّ إلى طير في الهواء، فيؤمي إليه، فيسقط في كفه، فينطق بقدره الله تعالى، ويشهد له بالإمامة.

ثمّ يغرس قضيباً يابساً في بقعة من الأرض ليس فيها ماء، فيخضر ويورق، ويأخذ جلوداً كان في الأرض من الصخر، فيفركه بيده ويعجنه مثل الشمع، فيقول الحسنّيّ: الأمر لك، فيسلّم وتسلم جنوده، ويكون على مقدّمته رجل اسمه كاسمه، ثمّ يسير حتّى يفتح خراسان<sup>۱</sup>، ثمّ يرجع إلى مدينة رسول الله ﷺ، فيسمع بخبره جميع الناس، فتطّيعه أهل اليمن وأهل الحجاز وتخالفه ثقيف.

ثمّ إنه يسير إلى الشام إلى حرب السفينائيّ، فتقع صيحة بالشام: ألا، وإنّ الأعراب أعراب الحجاز قد خرجت إليكم، فيقول السفينائيّ لأصحابه: ما تقولون في هؤلاء؟ فيقولون: نحن أصحاب حرب ونبل وعدّة وسلاح، ثمّ إنهم يشجعونه وهو عالم بما يراد به؛<sup>۲</sup> يعني: پس بدرستی که آن حضرت بعد از آن ظاهر می شود در میان مردم، پس

۱. در إلزام الناصب: (خریسان).

۲. إلزام الناصب، ج ۲، ص ۱۷۸.

و نروم مگر آن جایی که شما می روید و خشنود شوم به کم از مال دنیا و پر کنم زمین را از عدل و داد همچنان که پر شده باشد از ظلم و جور و بندگی کنیم خدا را حق بندگی کردن او وفا می کنم با شما وفا کنید با من. پس گویند که: خشنودیم ما و با تو بیعت می کنیم بر اینها. پس مصافحه می کند با ایشان یکی یکی.

ثم إنه بعد ذلك يظهر بين الناس، فتخضع له العباد، وتنقاد له البلاد، ويكون الخضر ربيب دولته، وأهل همدان وزراءه، وخولان جنوده، وحمير أعوانه، ومُضَرَّ قَوَادِه، ويكثر الله جمعه، ويشتد ظهره، ثم [يسير] بالجيوش، حتى يصير إلى العراق والناس خلفه وأمامه. على مقدمته رجل اسمه عقيل، وعلى ساقته رجل اسمه الحارث، فيلحقه رجل من أولاد الحسن في اثني عشر ألف فارس ويقول: يا ابن العم، أنا أحق منك بهذا الأمر؛ لأني من ولد الحسن وهو أكبر من الحسين، فيقول المهدي: إني أنا المهدي، فيقول له: هل عندك آية أو معجزة أو علامة؟ فينظر المهدي إلى طير في الهواء، فيؤمي إليه، فيسقط في كفه، فينطق بقدره الله تعالى، ويشهد له بالإمامة.

ثم يغرس قضيباً يابساً في بقعة من الأرض ليس فيها ماء، فيخضر ويورق، ويأخذ جُلموداً كان في الأرض من الصخر، فيفركه بيده ويعجنه مثل الشمع، فيقول الحسنی: الأمر لك، فيسلم وتسلم جنوده، ويكون على مقدمته رجل اسمه كاسمه، ثم يسير حتى يفتح خراسان<sup>۱</sup>، ثم يرجع إلى مدينة رسول الله ﷺ، فيسمع بخبره جميع الناس، فتطيعه أهل اليمن وأهل الحجاز وتخالفه ثقيف.

ثم إنه يسير إلى الشام إلى حرب السفينی، فتقع صيحة بالشام: ألا، وإن الأعراب أعراب الحجاز قد خرجت إليكم، فيقول السفينی لأصحابه: ما تقولون في هؤلاء؟ فيقولون: نحن أصحاب حرب وتبل وعدة وسلاح، ثم إنهم يشجعونه وهو عالم بما يراد به؛<sup>۲</sup> یعنی: پس بدرستی که آن حضرت بعد از آن ظاهر می شود در میان مردم، پس

۱. در إزام الناصب: (خریسان).

۲. إزام الناصب، ج ۲، ص ۱۷۸.

فروتنی کنند از برای او بندگان، و اهل شهرها مطیع و منقاد او شوند و خضر پرورده عهد و پیمان دولت او شود و اهل همدان - که نام قبیله‌ای است از عرب - وزیرهای او شوند و خولان - که نیز طایفه‌ای از عرب‌اند - لشکر او شوند و حمیر - که قبیله‌ای از عرب‌اند - یاران او شوند و مُضَر - که قبیله‌ای از عرب‌اند - پیشروهای لشکر او شوند و خدا جمعیت او را بسیار کند و پشت او را محکم کند. پس می‌رود با لشکر تا وارد عراق شود و مردمان در عقب او و پیش روی او روانه شوند و پیشرو لشکر او مردی است که نام او عقیل است و بر ساق و دنباله لشکر او مردی است که نام او حارث است. پس به او ملحق شود مردی از اولاد حسن با دوازده هزار سوار و می‌گوید: ای پسر عم! من سزاوارترم از تو به این امر - یعنی: امامت -؛ زیرا که من از فرزندان حسن می‌باشم و او بزرگ‌تر از حسین است. پس مهدی می‌گوید: منم مهدی. پس به او بگوید که: آیا برای تو نشانه - یا معجزه، یا علامتی - هست؟ پس نظر می‌کند مهدی به مرغی که در هوا نمایان است و به آن اشاره می‌کند. پس می‌افتد در کف آن حضرت و به قدرت خدای تعالی به سخن درآید و گواهی دهد برای آن حضرت به امامت.

پس می‌کارد چوب خشکی را در بقعه‌ای از زمین که در آن آبی نیست. پس سبز می‌شود و برگ می‌آورد و می‌گیرد قطعه سنگ سختی را از زمین و به دست خود نرم و خمیر می‌کند مانند موم. پس حسنی می‌گوید: امر امامت با توست. پس تسلیم آن حضرت می‌شود و لشکر او هم تسلیم می‌شوند و در جلو لشکر او مردی است که همنام با اوست. پس سیر می‌کند و فتح می‌نماید خراسان را. پس از آن برمی‌گردد به جانب مدینه رسول الله ﷺ. پس همه مردم خبر او را می‌شنوند. پس اطاعت کنند او را اهل یمن و اهل حجاز و مخالفت کند او را قبیله ثقیف.

پس آن حضرت به شام می‌رود به جنگ سفیانی. پس صدایی در شام بلند می‌شود که: آگاه باشید! این عرب‌ها عرب‌های حجازی هستند که بیرون آمده‌اند به سوی شما. پس سفیانی به اصحاب خود گوید: چه می‌گویید در حق این جماعت؟ پس می‌گویند: ما یاران جنگ و تیراندازی و عده و آلات جنگی هستیم. پس آنها

سفياني را تشجيع<sup>١</sup> به جنگ کنند و او می داند که آنها اراده ایشان چیست .

فقامت إليه جماعة من أهل الكوفة وقالوا: [يا أمير المؤمنين] ما اسم هذا السفياني؟ فقال ﷺ: اسمه حرب بن عنبسة بن مرة بن كليب بن ساهمة بن زيد بن عثمان بن خالد، وهو من نسل يزيد بن معاوية بن أبي سفيان، ملعون في السماء والأرض، أشر خلق الله تعالى، وألعنهم جداً، وأكثرهم ظلماً.

ثم إنه يخرج بجيشه ورجاله وخيله في مائتي ألف مقاتل، فيسير حتى ينزل الحيرة، ثم إن المهدي ﷺ يقدم بخيله ورجاله وجيشه وكتائبه، وجبرئيل عن يمينه، وميكائيل عن شماله، والنصر بين يديه، والناس يلحقونه في جميع الآفاق حتى يأتي أول الحيرة قريباً من السفياني، ويفضب لغضب الله سائراً من خلقه، حتى الطيور من السماء ترميهم بأجنحتها، وأن الجبال ترميهم بصخورها، وجرى بين السفياني وبين المهدي حرب عظيم، حتى يهلك جميع عسكر السفياني، فينهزم ومعه شردمة قليلة من أصحابه.

فيلحقه رجل من أنصار القائم اسمه صياح، ومعه جيش فيستأسره، فيأتي به إلى المهدي، وهو يصلي العشاء الآخرة، فيخفف صلاته، فيقول السفياني: يا ابن العم، استبقني أكون لك عوناً، فيقول لأصحابه: ما تقولون في ما يقول؟ فيأتي آليت على نفسي لأفعل شيئاً حتى ترضوه، فيقولون: والله ما نرضى حتى تقتله؛ لأنه سفك الدماء التي حرم الله سفكها، وأنت تريد أن تمنّ عليه بالحياة، فيقول لهم المهدي: شأنكم وإياه، فيأخذوه جماعة منهم، فيضجعونه على شاطئ الهجير تحت شجرة مدلاة بأغصانها، فيذبحونه كما يذبح الكبش، وعجل الله بروحه إلى النار؛<sup>٢</sup>

یعنی: پس به پا خاستند به سوی او گروهی از اهل کوفه و گفتند: یا امیرالمؤمنین! چیست نام این سفيانی؟ پس فرمود ﷺ: نام او حرب است پسر عنبسه پسر مرة پسر کليب پسر ساهمه پسر زيد پسر عثمان پسر خالد و او از نسل يزيد پسر معاويه

١. تشجيع: دلیر کردن، قوی دل ساختن، جرأت دادن.

٢. إزّام الناصب، ج ٢، ص ١٧٨-١٧٩.

پسر ابی سفیان است که لعنت کرده شده در آسمان و زمین است. بدترین خلق خدای تعالی و ملعون‌ترین است از حیث جدّ و بسیارتر است از حیث ستمگری.

پس بدرستی که او بیرون آید با لشکر خود و مردان خود و سواران خود با دو بیست هزار نفر قتال کننده. پس می‌رود تا فرود می‌آید به حیره - که یکی از شهرهای عراق است. پس بدرستی که مهدی علیه السلام پیشی می‌گیرد با سواران خود و مردان خود و لشکر خود و گروه اسبان گرد آمده خود در حالتی که جبرئیل از طرف راست اوست و میکائیل از طرف چپ او. ملائکه نصر رو به روی او و مردمان به او ملحق شوند از همه کرانه‌های زمین تا آن که می‌آید در اول حیره نزدیکی سفیانی و غضب می‌کند برای غضب کردن خدا با سایر از خلق خدا، حتی مرغان از جهت بالا می‌اندازند ایشان را با بال‌های خود، و بدرستی که کوه‌ها می‌اندازند ایشان را به سنگ‌های خود، و در میان سفیانی و مهدی جنگ بزرگی واقع شود تا این که همه لشکر سفیانی هلاک شوند. پس او فرار می‌کند با عده خیلی کمی از اصحاب خود.

پس به او می‌رساند خود را مردی از یاران قائم که نام او صیاح است و با اوست لشکری. پس اسیر می‌کند سفیانی را و می‌آورد او را به نزد مهدی در حالی که آن حضرت نماز مغرب را خوانده و به نماز عشا مشغول است. پس آن حضرت سبک می‌کند نماز خود را. پس سفیانی می‌گوید: ای پسر عم! مرا باقی گذار تا این که برای تو یار و همراه باشم. پس حضرت به اصحاب خود فرماید که: شما چه می‌گویید در باب آنچه که می‌گوید؟ زیرا که من به عهده خود گرفته‌ام که کاری را نکنم تا این که شما راضی باشید. پس می‌گویند: به ذات خدا قسم، ما راضی نمی‌شویم مگر این که او را بکشی؛ زیرا که او ریخته است خون‌هایی را که خدا حرام کرده و تو می‌خواهی منت بر او گذاری به زنده گذاردن او.

پس مهدی به ایشان گوید: درباره او آنچه می‌خواهید بکنید. پس می‌گیرند او را گروهی از ایشان و می‌خوابانند او را کنار شطّ هجیر - که میانه بصره و کوفه است - زیر درختی در حالی که آویخته است به شاخه‌های آن درخت. پس سر می‌برند او را مانند سر بریدن قوچ و شتاب کند خدا به انداختن روح او در آتش.

قال: فيتصل خبره إلى بني كلاب أن حرب بن عنبسة قُتل. قتله رجل من ولد علي بن أبي طالب، فيرجعون بنو كلاب إلى رجل من أولاد ملك الروم، فيبايعونه على قتال المهدي والأخذ بثار حرب بن عنبسة، فتضم إليه بنو ثقيف، فيخرج ملك الروم في ألف سلطان، وتحت كل سلطان ألف مقاتل، فينزل على بلد من بلدان القائم تسمى طرسوس<sup>۱</sup>، فينهب أموالهم وأنعامهم وحريمهم، ويقتلون رجالهم، وينقض حجارها حجراً على حجر، وكأني بالنساء وهن مردقات على ظهور الخيل خلف العلوج، خيلهن تلوح في الشمس والقمر، فينتهي الخبر إلى القائم، فيسير إلى ملك الروم في جيوشه، فيواقعه في أسفل الرقة بعشرة فراسخ، فتصبح بها الواقعة حتى يتغير ماء الشط بالدم، ويتن جانباها بالجيف الشديدة، فينهزم ملك الروم إلى الأنطاكية، فيتبعه المهدي إلى فئة العباس تحت القطار، فيبعث ملك الروم إلى المهدي ويؤذي له الخراج، فيجيبه إلى ذلك حتى على أن لا يروح من بلد الروم، ولا يبقى أسير عنده إلا أخرجه إلى أهله، فيفعل ذلك ويبقى تحت الطاعة<sup>۲</sup>.

یعنی: گفت: پس خبر او به بنی کلاب می رسد که حرب بن عنبسه کشته شد. کشت او را مردی از فرزندان علی بن ابی طالب. پس بر می گردند بنو کلاب به سوی مردی از اولاد پادشاه روم و با او بیعت می کنند بر قتال مهدی و گرفتن خون حرب بن عنبسه و بر عده آنها پیوسته می شوند قبیله بنی ثقیف. پس بیرون می آید پادشاه روم با هزار سرهنگ که در زیر فرمان هر سرهنگی هزار مرد قتال کننده باشد. پس فرود می آیند در شهری از شهرهای قائم که آن را طرسوس نامند (و آن شهری است در سرحدات شام میان انطاکیه و حلب و شهرهای روم). پس غارت کرده شود اموال و چهارپایان و زنان ایشان و می کشند مردان ایشان را و می کنند سنگهای آن شهر را، هر سنگی که بالای سنگی بنا شده. گویا می بینم زنها را که در ردیف مردها بر پشت های اسبان بر عقب مردمان بی دین سوارند و اسب های آنان در شعاع آفتاب و ماه نمایان است.

پس خبر به قائم علیه السلام می رسد. پس می رود به طرف پادشاه روم با لشکرهای خود

۱. در إزام الناصب: (طرشوس).

۲. إزام الناصب، ج ۲، ص ۱۷۹.

و با او جنگ می کند در پایین رَقه به ده فرسخ فاصله. شب را تا به صبح جنگ می کنند تا این که آب شط از خون متغیر شود و طرف شط را گند و عفونت شدید بدن های مردار کشتگان فرو گیرد. پس پادشاه روم فرار می کند و به انطاکیه می رود و مهدی علیه السلام به دنبال او می رود تا قبه عباس - که نزدیک مصر است - زیر قطوار - که نام محلی است در همان حدود - پس پادشاه روم به نزد مهدی می فرستد و به او خراج می دهد. پس اجابت می کند او را به شرطی که از روم بیرون نرود و اسیری در نزد او باقی نماند مگر آن که او را به اهل خود برگرداند. پس پادشاه روم قبول می کند و در تحت آن حضرت می ماند.

ثم إنَّ المهديَّ يسير إلى حيِّ بني كلاب من جانب البحيرة، حتَّى ينتهي إلى دمشق، ويرسل جيشاً إلى أحياء بني كلاب، ويسبي نساءهم، ويقتل أغلب رجالهم، فيأتون بالأسارى فيؤمنون به، فيبايعونه على درج دمشق بمشومات<sup>١</sup> البخس والنقض.

ثم إنَّ المهديَّ يسير هو ومن معه من المؤمنين بعد قتل السفينانيِّ، فينزلون على بلد من بلاد الروم، فيقولون: لا إله إلاَّ الله، محمَّد رسول الله صلَّى الله عليه وآله، فيتساقط حيطانها، ثمَّ إنَّ المهديَّ يسير هو ومن معه، فينزل قسطنطينية في محلِّ ملك الروم، فيخرج منها ثلاث كنوز؛ كنز من الجواهر وكنز من الذهب وكنز من الفضة، ثمَّ يقسم المال على عساكره بالقفافيز.

ثمَّ إنَّ المهديَّ عليه السلام يسير حتَّى ينزل أرمينية الكبرى. فإذا رأوه أهل أرمينية، أنزلوا له راهباً من رهبانهم كثير العلم، فيقولون: انظر ماذا يريدون هؤلاء؟ فإذا أشرف الراهب على المهديَّ، فيقول الراهب: أنت المهديَّ؟ فيقول: نعم، أنا المذكور في إنجيلكم. أنا أخرج في آخر الزمان، فيسأله الراهب عن مسائل كثيرة، فيجيبه عنها، فيسلم الراهب ويمتدح أهل أرمينية؛<sup>٢</sup>

یعنی: پس بدرستی که مهدی می رود به سوی طایفه بنی کلاب از طرف دریاچه تا آن که می رسد به دمشق و می فرستد لشکری را به سوی طایفه های بنی کلاب و اسیر می کند

١. در إلزام الناصب: (بمشمومات).

٢. إلزام الناصب، ج ٢، ص ١٧٩ - ١٨٠.

زن‌های ایشان را و می‌کشد بیشتر از مردان ایشان را. پس اسیران را می‌آورند، پس ایمان می‌آورند به آن حضرت. پس بیعت می‌کنند با آن حضرت به بوییدنی‌های ناچیز و کمی. پس مهدی می‌رود او با کسانی که با او هستند از مؤمنین بعد از کشتن سفیانی. پس فرود می‌آیند در شهری از شهرهای روم. پس می‌گویند: لا إله إلا الله، محمد رسول الله ﷺ. پس می‌افتد دیوارهای آن. پس بدرستی که مهدی می‌رود با کسانی که با او هستند و فرود می‌آید در قسطنطنیه در محل پادشاه روم. پس بیرون می‌آورد از آن جا سه گنج را: گنجی از جواهر و گنجی از طلا و گنجی از نقره. پس تقسیم می‌کند آن مال را بر لشکر خود با پیمان‌ها - که هر پیمان‌هشت مَکوک و هر مَکوک پیمان‌ه ای باشد که تقریباً نه من جنس گیرد.

پس مهدی ﷺ می‌رود تا این که فرود آید در ارمنیه کبری. چون اهل ارمنیه آن حضرت را می‌بینند، فرود می‌آورند به نزد او راهبی از راهب‌های خود را که دارای علم بسیار است. پس اهل ارمنیه به او گویند: بین این جماعت چه می‌خواهند؟ پس راهب به نزد مهدی آید و گوید: آیا تو مهدی هستی؟ پس می‌فرماید: بلی. منم یاد کرده شده در انجیل شما که بیرون می‌آیم در آخرالزمان. پس می‌پرسد از او راهب مسئله‌های بسیاری را. پس جواب می‌گوید او را از آنها. پس مسلمان می‌شود راهب و اهل ارمنیه از آن حضرت و اصحابش ممانعت می‌کنند.

فیدخلونها أصحاب المهدي، فيقتلون فيها خمسمائة مقاتل من النصارى، ثم يعلق مدینتهم بين السماء والأرض بقدره الله تعالى، فينظر الملك ومن معه إلى مدینتهم وهي معلقة عليهم، وهو يومئذ خارج عنها بجميع جنوده إلى قتال المهدي. فإذا نظر إلى ذلك فينهزم ويقول لأصحابه: خذوا لكم مهرباً. فيهرب أولهم وآخرهم، فيخرج عليهم أسد عظيم، فيزعق في وجوههم، فيلقون ما في أيديهم من السلاح والمال، وتتبعهم جنود المهدي، فيأخذون أموالهم ويقسمونها، فيكون لكل واحد من تلك الألوف مائة ألف دينار ومائة جارية ومائة غلام.

ثم إنَّ المهديَّ سار إلى بيت المقدس، واستخرج تابوت السكينة و خاتم سليمان بن داود والألواح التي نزلت على موسى.

ثمَّ يسير المهديَّ إلى مدينة الزنج الكبرى، وفيها ألف سوق، وفي كلِّ سوق ألف دكان، فيفتحها، ثمَّ يأتي إلى مدينة يقال لها قاطع، و هو على البحر الأخضر المحيط بالدنيا، وطول المدينة ألف ميل [وعرضها ألف ميل]. فيكبرون عليها ثلاث تكبيرات، فتساقط حيطانها، وتنقطع جدرانها، فيقتلون فيها مائة ألف مقاتل؛<sup>۱</sup>

یعنی: پس اصحاب مهدی داخل ارمنیه می شوند و می کشند در آن جا پانصد نفر قتال کننده از نصارا را. پس معلق می گرداند شهر ایشان را میان آسمان و زمین به قدرت خدای تعالی. پس پادشاه ارمنیه و کسانی که با او هستند می بینند شهر خود را معلق بالای سرشان و در آن روز از شهر خود خارج است با همه لشکریانش برای قتال با مهدی. پس وقتی که این منظره را می بیند، فرار می کند و به اصحاب خود می گوید: برای خود فرارگاهی بگیرید. پس اول و آخر آنها همه فرار کنند. پس شیری بزرگ بر سر راه آنها آید و بر روی آنها صیحه ای زند بنحوی که آنچه از آلات جنگ و اموال در دست های خود دارند می اندازند و لشکر مهدی ~~بجه~~ دنبال آنها می روند و مال های ایشان را می گیرند و تقسیم می کنند. به هر یک از آنها که هزارها هستند صد هزار دینار طلا و صد کنیز و صد غلام می رسد.

پس مهدی می رود به طرف بیت المقدس و بیرون می آورد تابوت سکینه را با مهر سلیمان بن داود و الواحی که بر موسی نازل شده. پس می رود مهدی به شهر زنگیان، شهر بزرگ آنها که در آن هزار بازار است و در هر بازاری هزار دکان. پس فتح می کند آن جا را. پس می آید به شهری که آن را قاطع گویند و آن کنار دریای سبز است که محیط بر دنیا است و درازی آن شهر بقدر هزار میل راه است. پس سه تکبیر بر آنها می گوید که دیوارهای آن می افتد و بریده شود دیوارهای آن. پس در آن جا صد هزار نفر را می کشند که همه ایشان قتال کننده اند.

۱. إلزام الناصب، ج ۲، ص ۱۸۰.

فَيُقيم المهدِيّ فيها سبع سنين، فيبلغ سهم الرجل من تلك المدينة مثل ما أخذوه من الروم عشر مرّات، ثمّ يخرج منها ومعه مائة ألف موكب، وكلّ موكب يزيد على خمسين ألف مقاتل، فينزل على ساحل فلسطين بين عكّة وسور غزّة وعسقلان، فيأتيه خبر [الـ] أعور الدجال بأنّه قد أهلك الحرث والنسل، وذلك أنّ [الـ] أعور الدجال يخرج من بلدة يقال بها يهوداء، وهي قرية من قرى إصفهان، وهي بلدة من بلدان الأكاسرة. له عين واحدة في جبهته كأنّها الكوكب الزاهر، راكب على حمار خطواته مدّ البصر وطوله سبعون ذراعاً، ويمشي على الماء مثل ما يمشي على الأرض.

ثمّ ينادي بصوته يبلغ ما يشاء الله وهو يقول: إلىّ إليّ، يا معاشر أوليائي؛ فأنا ربّكم الأعلى الذي خلق فسوّى، والذي قدّر فهدى، والذي أخرج المرعى، فتبعه يومئذٍ أولاد الزنا، وأسوأ الناس من أولاد اليهود والنصارى، وتجتمع معه ألوف كثيرة لا يحصي عددهم إلاّ الله تعالى، ثمّ يسير وبين يديه جبلان، جبل من اللحم وجبل من الخبز الثريد، فيكون خروجه في زمان قحط شديد، ثمّ يسير الجبلان بين يديه، ولا ينقص منه شيء، فيعطي كلّ من أقرّ له بالربوبية.

فقال ﷺ: ألا، وإتّه كذاب ملعون. ألا، فاعلموا أنّ ربّكم ليس بأعور، ولا يأكل الطعام، ولا يشرب الشراب، وهو حيّ لا يموت، بيده الخير، وهو على كلّ شيء قدير؛

يعنى: پس می ماند مهدی در مدینه الزنج هفت سال. پس می رسد سهم هر مردی از این شهر مثل آنچه که از روم گرفته ده برابر. پس بیرون می آید از آن جا و با اوست صد هزار موكب و هر موكبی زیاده بر پنجاه هزار مقاتل است. پس می آید کنار ساحل فلسطين میان عکّا و حصار غزّه و عسقلان. پس خبر خروج دجال به او می رسد که آن ملعون یک چشم نابود کرده است زراعت ها و نسل ها را و آنچه آن است که دجال یک چشم بیرون می آید از شهری که آن را یهودا گویند که آن قریه ای است از قریه های اصفهان و آن شهری است از شهرهای اکاسره و از برای دجال یک چشم است در پیشانی

او که مانند ستاره درخشنده است. سوار شده باشد بر خری که هر گام او بقدر مدّ بصر است - یعنی: تا آخر جایی که چشم می بیند - و درازی آن خر هفتاد ذراع است و به روی آب راه رود همچنان که روی زمین راه رود.

پس ندا می کند دجال به صدای خود و آن صدا می رسد تا جایی که خدا بخواهد و می گوید: بیایید به سوی من، بیایید به سوی من، ای گروه دوستان من! پس منم پروردگار شما که بلندتر است شأن او. آن که آفرید و درست کرد و آن که اندازه گیری کرد، پس راه نمود، و آن که بیرون آورد گیاه ها را. پس در آن روز متابعت کنند او را زنازادگان و بدترین مردمان که از فرزندان یهود و نصارا باشند، و جمع می شود با او هزارها بی حدّ و اندازه که عدد آنها را کسی شماره نکند مگر خدای تعالی.

پس سیر می کند و در پیش روی او دو کوه باشد: کوهی از گوشت و کوهی از نان ترید شده، و خروج او در زمان قحطی شدید باشد. پس آن دو کوه در مقابل او می روند و هرچه خورده شود چیزی از آن کم نمی شود. پس عطا می کند از آن به کسی که اقرار به پروردگاری او کند.

پس فرمود امام علیه السلام: آگاه باشید که او بسیار دروغگو و ملعون است. آگاه باشید، پس بدانید که پروردگار یک چشم نیست و طعام نمی خورد و شراب نمی آشامد و او زنده ای است که نمی میرد. به دست اوست خیر و نیکی و او بر هر چیزی تواناست.

قال الراوي: فقامت إليه أشرف أهل الكوفة وقالوا: يا مولانا، وما بعد ذلك؟ قال عليه السلام: ثم إن المهديّ يرجع إلى بيت المقدس، فيصلّي بالناس إماماً (أياماً خ)، فإذا كان يوم الجمعة وقد أقيمت الصلاة، فينزل عيسى بن مريم عليه السلام في تلك الساعة من السماء. عليه ثوبان أحمران، وكأتما يقطر من رأسه الدهن، وهو رجل صبيح المنظر والوجه. أشبه الخلق بأبيكم إبراهيم، فيأتي المهديّ ويصافحه ويبشّره بالنصر. فعند ذلك يقول له المهديّ: تقدّم - يا روح الله - وصلّ بالناس، فيقول عيسى: بل الصلاة لك، يابن بنت رسول الله. فعند ذلك يؤذن عيسى ويصلّي خلف المهديّ عليه السلام.

فبعد ذلك يجعل عيسى خليفة على قتال [ال]أعور الدجال، ثم يخرج أميراً على جيش المهدي، وإنّ الدجال قد أهلك الحرث والنسل، وصاح على أغلب أهل الدنيا، ويدعو الناس لنفسه بالربوبية. فمن أطاعه أنعم عليه، ومن أبى قتله. وقد وطأ الأرض كلها إلا مكة والمدينة وبيت المقدس. وقد أطاعته جميع أولاد الزنا من مشارق الأرض ومغاربها، ثم يتوجّه إلى أرض الحجاز، فيلحقه عيسى على عقبه هرشا، فيزعق عليه عيسى زعقة، ويتبعها بضربة، فيذوب الدجال كما يذوب الرصاص والنحاس في النار.

ثم إنّ جيش المهدي يقتلون جيش [ال]أعور الدجال في مدة أربعين يوماً من طلوع الشمس إلى غروبها، ثم يطهرون الأرض منهم، وبعد ذلك يملك المهدي مشارق الأرض ومغاربها، ويفتحها من جابرقا إلى جابرسا، ويستتم أمره؛

يعنى: گفت راوی: پس به پا خاستند به سوی او اشراف اهل کوفه و گفتند: چه می شود - ای مولای ما! - بعد از آن؟ فرمود آن حضرت علیه السلام: پس مهدی برمی گردد به بیت المقدس و نماز می گزارد با مردمان به امامت تا چند روزی. پس چون روز جمعه شود و به پا داشته شود نماز، فرود می آید عیسی بن مریم علیه السلام در آن ساعت از آسمان. بر اوست دو جامه سرخ و گویا می بینم روغن از سر او می چکد، و او مردی است خوشرو و زیبا. شبیه ترین خلق است به پدر شما ابراهیم. پس می آید به نزد مهدی و با او مصافحه می کند و مژده نصر به او می دهد. پس در آن وقت مهدی به او گوید: یا روح الله! پیش بایست و با مردم نماز گزار - یعنی: امامت کن. پس عیسی گوید: بلکه نماز گزاردن به امامت مخصوص توست، ای پسر رسول خدا! پس در آن وقت عیسی اذان می گوید و در عقب مهدی نماز می گزارد.

پس آن حضرت عیسی را خلیفه خود قرار دهد بر قتال کردن با دجال یک چشم. پس بیرون رود عیسی در حالی که امیر باشد بر لشکر مهدی و بدرستی که دجال نابود کرده باشد زراعت و نسل مردم را و صیحه زند بر بیشتر از اهل زمین و آنها را دعوت



في الحكم حتى يطهر الأرض من الدنس؛<sup>۱</sup>

یعنی: و به عدالت رفتار کند در بین مردم تا حدی که گوسفند با گرگ در یک موضع با هم چرا کنند و بازی کنند کودکان با مار و عقرب و ضرر نرسانند ایشان را و بدی از میان برود و نیکی باقی ماند و زراعت کند مرد جو و گندم را. پس بیرون آید از هر یک من که می‌کارد صد من - چنان که خدای تعالی فرموده: ﴿در هر خوشه‌ای صد دانه و خدا دو چندان می‌کند برای هر که بخواهد﴾ -، و برداشته می‌شود زنا و ربا و آشامیدن مسکرات و غناها و خوانندگی‌های به طرز غنا و ساز و نواها و نکند احدی این کارها را مگر آن که مهدی علیه السلام او را می‌کشد و همچنین ترک کننده نماز را، و مردمان معتکف بر عبادت و طاعت و خشوع و دین‌داری شوند و همچنین عمرها طولانی و دراز شود و درختان از میوه‌ها بارور شوند در هر سالی دو مرتبه و باقی مانده نشود احدی از دشمنان آل محمد مصطفی صلی الله علیه و آله الا این که هلاک و نابود شود. پس آن حضرت تلاوت فرمود گفته خدای تعالی را که فرموده: ﴿پیدا و آشکار کرد راه را برای شما از دین آنچه را که عهد گرفت نوح را به آن و آنچه را که وحی فرستادیم به سوی تو و آنچه را که عهد گرفتیم به آن از ابراهیم و موسی و عیسی این که به پای دارید دین را و متفرق نشوید در آن که بزرگ آید بر مشرکین﴾.

فرمود: پس مهدی متفرق می‌کند یاران خود را و ایشان کسانی هستند که از آنها عهد گرفته و معاهده کردند با او در ابتدای خروج آن حضرت. پس می‌فرستد ایشان را به جمیع شهرها و امر می‌کند ایشان را به دادخواهی و عدالت و نیکویی کردن و هر مردی از ایشان بر اقلیمی از زمین حکومت کنند و آباد می‌کنند همه شهرهای دنیا را به عدالت و نیکی کردن. پس مهدی در حکومت خود تا چهل سال می‌ماند تا این که پاک کند زمین را از چرکی‌ها و کثافات.

قال: ققامت إلى أمير المؤمنين عليه السلام السادات من أولاد الأكابر وقالوا: وما بعد ذلك، يا

۱. إلزام الناصب، ج ۲، ص ۱۸۱-۱۸۲.

أمیر المؤمنین؟ قال: بعد ذلك يموت المهديّ [ويدفنه عيسى بن مريم في المدينة بقرب قبر جدّه رسول الله ﷺ، يقبض الملك روحه من الحرمين، وكذلك يموت عيسى، ويموت أبو محمد الخضر، ويموت أنصار المهديّ] ووزراؤه، وتبقى الدنيا إلى حيث ما كانوا عليه من الجهالات والضلالات، وترجع الناس إلى الكفر. فعند ذلك يبدأ الله تعالى بخراب المُدن والبلدان.

فأما مؤتفكة فيطمي عليها الفرات، وأما الزوراء فيخرب من الوقائع والفتن، وأما واسط فيطمي عليها الماء، وأذربايجان تهلك أهلها بالطاعون، وأما موصل فتهلك أهلها من الجوع والغلاء، وأما الهرات يخربها المصريّ، وأما القرية تخرب من الرياح، وأما حلب تخرب من الصواعق.

وتخرب الأنطاكيّة من الجوع والغلاء والخوف، وتخرب الصقالبة<sup>۱</sup> من الحوادث، وتخرب الخطّ من القتل والنهب، وتخرب دمشق من شدّة القتل، وتخرب حمص من الجوع والغلاء، وأما بيت المقدس فإنه محفوظ إلى يأجوج ومأجوج؛ لأنّ بيت المقدس فيه آثار الأنبياء، وتخرب مدينة رسول الله من كثرة الحرب، وتخرب الهجر بالرياح والرمل، وتخرب جزيرة أوال من البحرين، وتخرب قيس بالسيف، وتخرب كبش بالجوع؛<sup>۲</sup>

يعنى: گفت راوى: پس به پا خاستند به سوى اميرالمؤمنين عليه السلام بزرگانی از اولاد بزرگان و عرض کردند که: بعد از آن چه می شود، یا امیرالمؤمنین؟ فرمود: بعد از آن می میرد مهدی و می میرند وزیران او و باقی می ماند دنیا به حالتی که پیش از پیش بود - از نادانی ها و گمراهی ها - و مردمان به کفر برگردند. پس در آن وقت ابتدا می کند خدا به خراب و ویران کردن شهرها و بلاد.

پس اما مؤتفکه - یعنی: بصره - آن را آب فرات فرو گیرد - یعنی: در آب غرق شود - و اما بغداد پس خراب می شود از جنگ ها و فتنه ها و اما واسط را آب می گیرد - یعنی: غرق می شود - و آذربايجان اهل آن به طاعون هلاک شوند و اما موصل هلاک

۱. در إلزام الناصب: (الصعالية).

۲. إلزام الناصب، ج ۲، ص ۱۸۲.

می شود اهل آن از گرسنگی و گرانی و ترس و اماهرات را مصری خراب کند و اما قریه - که آن شهری است در زیر واسط که پنج فرسخ تا واسط فاصله دارد و دارای بازارها و مسجد بزرگی است - از بادهای خراب شود و اما حلب را صاعقه ها خراب کند .

و خراب شود انطاکیه از گرسنگی و گرانی و ترس و بلاد صقالبه از حادثه ها خراب شود و بلاد خط از کشتن و غارتگری خراب شود و دمشق از شدت کشتن خراب شود و حمص از گرسنگی و گرانی خراب شود و اما بیت المقدس محفوظ می ماند تا زمان خروج یاجوج و ماجوج؛ زیرا که بیت المقدس در آن است آثار انبیا، و خراب می شود مدینه رسول الله از زیادتی جنگ و خراب می شود هجر به بادهای و رمل و خراب می شود جزیره اوال از بحرین و خراب می شود جزیره قیس به شمشیر و خراب شود کبش - که مراد از آن یا شهری است جانب غربی بغداد که آن را کبش الاسد گویند نزدیک سماوه یا جای دیگر است - به گرسنگی .

قال ﷺ: ثم يخرج ياجوج ومأجوج، وهم صنفان. الصنف الأول طول أحدهم مائة ذراع وعرضه سبعون ذراعاً، والصنف الثاني طول أحدهم ذراع وعرضه سبعون ذراعاً<sup>١</sup>. يفتش أحدهم أذنيه ويلتحف بالأخرى، وهم أكثر عدداً من النجوم، فيسيحون في الأرض، فلا يمرّون بنهر إلا وشربوه، ولا جبل إلا لحسّوه، ولا وردوا على شطّ إلا تشفوه، ثم بعد ذلك تخرج دابة من الأرض لها رأس كراس النيل، ولها وبرّ وصوف وشعر وریش من كلّ لون، ومعها عصى موسى وخاتم سليمان، فتتكت وجه المؤمن بالعصا فتجعله أبيض، وتتكت وجه الكافر بالخاتم فتجعله أسود، ويبقى المؤمن مؤمناً والكافر كافراً، ثم ترفع بعد ذلك التوبة، فـ لا ينفع نفساً إيمانها لم تكن آمنّت من قبل أو كسبت في إيمانها خيراً<sup>٢</sup>.

قال الراوي: فقامت إليه أشراف العراق وقالوا له: يا مولانا، يا أمير المؤمنين، نفديك بالآباء والأمهات. بين لنا كيف تقوم الساعة وأخبرنا بدلالاتها وعلاماتها. فقال ﷺ: [من

١. در الزام الناصب: (وعرضه ذراع).

٢. سورة انعام، آية ١٥٨.

علامات الساعة: [ يظهر صائح في السماء ونجم في السماء له ذنب في كل ناحية المغرب، ويظهر كوكبان في السماء في المشرق، ثم يظهر خيط أبيض في وسط السماء، وينزل من السماء عمود من نور، ثم ينخسف القمر، ثم تطلع الشمس من المغرب، فيحرق حرها شجر البراري والجبال، ثم تظهر نار من السماء، فتحرق أعداء آل محمد حتى تشوى وجوههم وأبدانهم؛<sup>۱</sup>

یعنی: پس بیرون می آید یا جوج و مأجوج و ایشان دو صنف اند. صنف اول طول قامت هر یک از ایشان صد ذراع است و عرض او هفتاد ذراع و صنف دوم طول قامت هر یک از ایشان یک ذراع است و عرض او هفتاد ذراع. فرش می کند یکی از دو گوش خود را و لحاف خود می کند گوش دیگر را و شماره ایشان از ستاره ها بیشتر است. پس سیاحت می کنند در روی زمین و نمی گذرند به نهري الا این که تمام آب آن را می آشامند و نه به کوهی الا این که آن را می لیسند. یعنی: گیاهی و درختی بر آن باقی نمی گذارند. و بر شطی وارد نمی شوند مگر آن که آب آن را خشک می کنند. پس بعد از آن بیرون می آید جنبنده زمین که سری دارد مانند سر فیل و کرک و پشم و مو و پر دارد از هر رنگی و با او ست عصای موسی و انگشتری سلیمان. پس خط می کشد بر روی مؤمن با عصا، پس روی او را سفید می کند و خط می کشد بر روی کافر با انگشتری، پس روی او را سیاه می کند و مؤمن به حالت مؤمنی باقی ماند و کافر به حال کافری. پس بعد از آن توبه برداشته می شود. یعنی: دیگر توبه قبول نمی شود. ﴿و نفع نمی دهد نفسی را ایمان آوردن او در آن وقت که از پیش ایمان نیاورده بود، یا کسب نکرده بود در ایمان خود نیکی را﴾.

راوی گفت: پس به پا خاستند به سوی آن حضرت اشراف عراق و عرض کردند به آن حضرت که: یا امیر المؤمنین! پدرها و مادرهای ما فدای تو باد! بیان فرما برای ما که چگونه بر پا می شود قیامت کبرا و خبر ده ما را به نشانه ها و علامت های آن. پس

۱. إلزام الناصب، ج ۲، ص ۱۸۲-۱۸۳.

فرمود علیه السلام: ظاهر می شود فریاد کننده ای در آسمان و ستاره ای در آسمان که از برای او دنباله است در هر ناحیه ای از مغرب و ظاهر می شود در آسمان دو ستاره در مشرق. پس ظاهر می شود مانند ریسمان سفیدی در میان آسمان و فرود می آید عمودی از نور از آسمان. پس از آن ماه می گیرد. پس از آن آفتاب از مغرب طلوع می کند. پس می سوزاند گرمی آن درخت های بیابان ها و کوه ها را. پس ظاهر می شود آتشی از آسمان و می سوزاند دشمنان آل محمد را بنحوی که پخته و بریان می شود روها و بدن های ایشان.

ثمّ يظهر كفّ بلا زلزل، وفيها قلم يكتب في الهواء، والناس يسمعون صرير القلم، وهو يقول: ﴿وَاقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ فَإِذَا هِيَ شَاخِصَةٌ أَبْصَارُ الَّذِينَ كَفَرُوا﴾<sup>۱</sup>، فتخرج يومئذ الشمس والقمر وهما منكسفتا النور، فتأخذ الناس الصيحة، والتاجر في بيعه، والمسافر في متاعه، والثوب في مسدّاته، والمرأة في غزلها (نسجها خ)، وإذا كان الرجل اللقمة بيده، فلا يقدر أكلها، ويطلع الشمس والقمر، وهما أسودان اللون، وقد وقعا في زوال (زلزل خ) خوفاً من الله تعالى، وهما يقولان: إلهنا وخالقنا وسيدنا، لاتعدّ بنا بعذاب عبادك المشركين وأنت تعلم طاعتنا، والجهد فينا، وسرعتنا لمضي أمرك، وأنت علام الغيوب. قال الله تعالى: صدقتما، ولكني قضيت في نفسي أن أبدئ وأعيد، وإني خلقتكما من نور عزّتي، فيرجعان إليه، فيبرق كلّ واحد منهما برقة تكاد تخطف الأبصار، ويختلطان بنور العرش، فينفخ في الصور، فصعق من في السماوات ومن في الأرض إلا ما شاء الله تعالى، ثمّ ينفخ فيه أخرى، فإذا هم قيام ينظرون، فإنّا لله وإنا إليه راجعون؛<sup>۲</sup>

یعنی: پس ظاهر می شود کف دستی بدون میچ و در آن قلمی است که می نویسد در هوا و مردم می شنوند صدای نوشتن آن را در حالتی که می گوید: ﴿نزدیک شد آن وعده حقّ راست خدا - یعنی: قیامت. پس در آن وقت راست می ایستد چشم های

۱. سورة انبياء، آية ۹۷.

۲. إلزام الناصب، ج ۲، ص ۱۸۳.

آنان که کافر شدند ﴿ . پس بیرون می آیند در آن روز آفتاب و ماه در حالتی که نور آنها گرفته شده باشد . پس صیحه ای مردم را فرو گیرد در حالی که تاجر مشغول خرید و فروش است و مسافر در میان متاع خود باشد و جامه در جایگاه خود باشد و زن به رسیدن - یا نساجی - خود مشغول باشد و زمانی که مرد لقمه به دست او باشد و توانایی خوردن آن را نداشته باشد و آفتاب و ماه در آیند در حالتی که رنگ آنها سیاه باشد و در حالت زوال واقع شده باشند - یا متزلزل و لرزان باشند از ترس خدای تعالی - و ایشان در آن حالت می گویند: خدای ما و آفریننده ما و آقای ما! عذاب نکن ما را به عذاب بندگان مشرک خود و تو می دانی فرمانبرداری ما را و کوششی که در ماست و شتاب کردن برای گذرانیدن امر تو و تو بسیار داننده ای امرهای نهانی را .

خدای تعالی به آنها فرماید: راست می گوید شما و لکن من در نفس خود حکم کرده ام که ابتدا کنم به خلقت و برگردانم و عود دهم . بدرستی که من شما را آفریده ام از نور عزت و غلبه خود . پس برمی گردند آفتاب و ماه به سوی او . پس ، از هر یک از آنها برقی جستن کند که نزدیک باشد نور چشم ها را ببرد و مخلوط شوند به نور عرش . پس دمیده شود در صور . پس بیهوش شود هر که در آسمان ها و هر که در زمین است مگر آنچه را که خدای تعالی می خواهد . پس دمیده شود در صور نفخه دیگری . پس ناگاه همه مردگان بر پا خاسته ، نگاه می کنند . پس ما مخصوص خداییم و بدرستی که ما به سوی او بازگردنده ایم .

قال الراوي: فبکی علیؑ بکاءً شدیداً حتی بلّ لحيته بالدموع، ثمّ انحدر عن المنبر وقد أشرقت الناس على الهلاك من هول ما سمعوه. قال الراوي: ففتقرت إلى منازلهم وبلدانهم وأوطانهم، وهم متعجبون من كثرة فهمه وغازاة علمه، وقد اختلفوا في معناه اختلافاً عظيماً؛<sup>۱</sup>

یعنی: گفت راوی: پس گریه کرد علیؑ گریه کردن سختی تا این که تر شد محاسن او

۱. إلیزام الناصب، ج ۲، ص ۱۸۴.

به اشک ها ، پس از منبر فرود آمد در حالتی که مشرف بر هلاکت بودند مردمان از هول آنچه که شنیدند آن را . گفت راوی : پس متفرق شدند مردم به منزل های خود و شهر های خود و وطن های خود در حالتی که متعجب بودند از بسیاری فهم آن حضرت و فراوانی علم او و مختلف شدند در معنای کلام آن حضرت مختلف شدن بزرگی .

مؤلف فقیر گوید : تا این جا به اتمام رسید خطبه مبارکه منسوبه به امیر مؤمنان علیه السلام و علاوه بر علائمی که راجع به قیام حضرت بقیة الله - عجل الله تعالی فرجه - در آن بیان فرموده نکات بسیاری از آن استفاده می شود ، خصوصاً در تفکیک بعضی از علامات مشترکه بین قیامت صغرا و قیامت کبرا که نگارنده در تشریح بعضی از آنها در این جزء از کتاب مبادرت می نمایم .

اول آن که : تجدید و بنای سورها و پایگاه ها را - که قبلاً شرح داده شد - در شهرها از علامات خروج سفیانی شمرده و مربوط به طبقات قبل از طبقه هفتم نیست ، بلکه از علامات قریبه به خروج آن ملعون است که در طبقه هفتم واقع می شود .

دوم آن که : حضرت مهدی علیه السلام بعد از ظهور هفت سال در مدینه الزنج اقامت می کند .

سوم آن که : خروج دجال پس از هفت سال از ظهور آن حضرت خواهد بود .

چهارم آن که : نزول حضرت عیسی - علی نبینا و آله و علیه السلام - پس از چهل روز

از خروج دجال خواهد بود .

پنجم آن که : آن حضرت تا چهل روز از اول آفتاب تا وقت غروب آن بالشکر

دجال جنگ می کند تا زمین را از لوٹ وجود آنها پاک کند .

ششم آن که : آن حضرت بعد از آن تا چهل سال در روی زمین می ماند و حکومت

می کند تا روی زمین را از کثافات کفر و شرک و نفاق و جور و ظلم پاک کند .

هفتم آن که : خرابی شهرها از علامات قیامت کبراست ، نه صغرا .

هشتم آن که : خروج یاجوج و ماجوج بعد از خرابی شهرهاست و آن از علامات

قیامت کبراست ، نه صغرا .

نهم: خروج دابة الارض بعد از خروج یاجوج و ماجوج است و آن از علامات قیامت کبراست و مربوط به قبل از ظهور نیست.

دهم: خروج آفتاب از مغرب از علامات قیامت کبراست.

یازدهم: ظهور آتش از آسمان از علامات قیامت کبراست.

### تنبيه و تشریح

دانسته باد که راجع به ظهور آتش اخبار بسیاری از طریق فریقین روایت شده که در بعضی تصریح شده که آن آتش از وادی حضرموت و یا از زمین برهوت و یا از قعر عدن یا در جو هوا ظاهر شود و در بعضی مدت مکث آن سه روز و در بعضی هفت روز تصریح شده. ممکن است گفته شود که: ظهور بعضی از آنها قبل از قیامت صغراست و بعضی قبل از قیامت کبرا خواهد بود، هر چند اظهر چنان می نماید که همه آنها از علامات قیامت کبراست نه صغرا، خصوصاً با قرینه ای از مطویات بیشتر از اخبار آن مستفاد می شود به قید «یسوق الناس إلى المحشر» و امثال آن، والله العالم.

دوازدهم: ظاهر شدن کف بدون زند - یعنی: میج - در هوا. آن نیز از علائم قیامت کبراست نه صغرا و اخبار آن هم به طرق فریقین مختلف روایت شده. بعضی به کف تنها اقتصار کرده و بعضی تعبیر به دست شده و بعضی کف و وجه وارد شده و بعضی سر و صورت و دست و سینه دارد و در بعضی مطلق و در بعضی مقابل آفتاب و در بعضی وارد است که: مردم او را بشناسند، و در بعضی تصریح شده که آن امیر المؤمنین علیه السلام است. به هر تقدیر این نیز ظاهراً از علامت [های] قیامت کبراست.

### در پیرامون دجال

مزید بر آنچه در جزء اول این کتاب شرح داده شد - چنان که در کتاب گنجینه سرور در علامات ظهور هم شرح دادم -، غالب اخباری که از طریق خاصه و عامه در شرح حالات او و خر او و سیر و سلوک او روایت شده بر حسب ظاهر قابل قبول نیست

و عقول عامه و خاصه متداوله از تحمّل آن ابا دارد و بیشتر حمل به افسانه می‌کنند و مورد اعتماد نیست، ولی بطور کلی اصل قضیه را نباید انکار کرد؛ زیرا که بیهوده سخن به این درازی نبود.

بلی، بطور مسلم امر دجال امری است خارق عادت و سرّی است از اسرار الهیه و از آیات قدرت خدای متعال و بقدری مهم است که به مقتضای اخبار بسیار از زمان نوح پیغمبر ﷺ هر پیغمبری قوم خود را از فتنهٔ دجال ترسانیده و از ظهور و خروج چنین فتنه‌ای خبر داده و اهل کتاب از یهود و نصارا و مجوس در آمدن دجال و آشکار شدن فتنهٔ او تردیدی ندارند و در کتب آنها به آن تصریح شده، و از جمله کسانی که از متقدمین به آن نیز تصریح کرده جاماسب حکیم است - که او را کوموسب و جو موسب هم گفته‌اند - در کتاب خود که اسرار عجم نام دارد و آن عبارت است از گذشته‌ها و آینده‌هایی که در دنیا واقع شده تا زمان او و آنچه واقع شود بعد از او تا قیامت از حالات و زایجه‌های<sup>۱</sup> طالع‌های<sup>۲</sup> بعضی از ملوک پیشینیان از عصر خود و اشخاص مهم نامی و ملوک و پادشاهان و انبیا و اوصیایی که در دورهٔ زمان پس از او به وجود آیند و او به زعم بعضی پیغمبر بوده و بعضی او را حکیم دانسته‌اند و در فن نجوم و ستاره‌شناسی مهارتی بسزا داشته. در همان کتاب از روی علم نجوم از زمان خود تا زمان آدم ابوالبشر را بطور قهقری<sup>۳</sup> حساب کرده و زایجه‌های طوابع اشخاص نامی جهان را استخراج کرده و بطور کلی گویی شرح حالات آنها را بیان نموده و همچنین از زمان خود تا قیامت نیز طوابع اشخاص نامی را استخراج کرده و حالات آنها را کلی گویی کرده و از جمله استخراجات اوست زایجهٔ طالع دجال ملعون و آنچه از او

۱. زایجه: آنچه منجم پیشگویی کند، پیشگویی سرنوشت کودک نوازد. قدما زایجه گفته‌اند و آن لوحه‌ای بوده است مدور یا مربع که مواضع سیّارت و بروج دوازده گانه در آن نقش بوده و منجم با نگاه کردن در آن احکام نجومی یا طالع مولودی را معین می‌کرده.

۲. طالع: بخت، اقبال، سرنوشت.

۳. قهقری: بازگشت به عقب.

به ظهور می رسد و اوصاف او و اوصاف خرا او که نگارنده ترسیم زایجه طالع او را با عین عبارات کتاب جاماسب نامه یا اسرار عجم که در موضوع او شرح داده و رسم نموده می نگارم تا مزید بر آگاهی مطالعه کنندگان گردد.

### گفتار جاماسب راجع به دجال

بعد از آن مردی یک چشم از اصفهان بیرون آید بر خری نشسته که بالای خرا او هفت گز بود و بالای آن مرد ده گز بود و بر پیشانی آن خرا آهنی بسته بود و آبر آن جانبسته که این خرا خداست و این مرد عجایبها نماید

قوس جدی	هیچ عقرب زهرة	رهل مردی میزان
دلو	دجال	اسد
هوت کحل	قور	مردان جوزا

چنان که مردم را از آن خوش آید و هفتاد هزار آدمی جمله بر ملت سرخ شبان با هودار - یعنی: ملت یهود - باشد و به طالع عقرب باشند. بعضی از دراز گوش پیاده باشند و جماعی از چوب بید ساخته و سخن می گوید و بر آن چوب اشاره می کند و از گردن خرنان فروی افتد و مردمان بر می گیرند و می خورند و ندانند که جادویی است و مردم او را سجده کنند، و به هر شهری و ولایتی برسد خراب کند و می گوید: دنیا را خراب می کنم تا بهشت و دوزخ من باقی ماند. تا به یک سال عالم را خراب کند و خلق را گمراه کند تا به مکه رسد. چون کعبه را ویران خواهد کند، درهای مکه بسته گردد و در مدینه همچنین.

پس به بیت المقدس آید و آن جا مقام کند و خواهد که قبله انبیا را تا خراب کند و عالم همه دین وی قبول کرده باشند، آلاسه شهر آن که بر سر کوه طور رود و در آن جا خیمه زند و فرماید زدن.

طالع آن که صفت عیسی دارد

پس اختران را قران افتد در حمل و خورشید در خانه خود بُود و عطارد نیز در خانه خود و بهرام به دلو بُود و دست دم موش کیوان سوی مشتری بُود و دست کتاب مشتری سوی مریخ بُود و دست شمشیر بهرام سوی خورشید بُود و دست و قلم خورشید سوی ناهید دارد و دست و جامه زنان ناهید سوی تیر دارد و عطارد روی به

نور جوذا	زحل مشی حمل	جدی بهره دلو
سرطان	طالع انکه صفت عیسی دارد (یعنی نیامهدی باشد)	جدی
اسبله عطارد اقاب	میران زهرة	قوس عقب

خورشید دارد. به مقابله ماه دارد و ماه با زهره بُود. دلیل کند که مردی بیرون آید از قبیله انبیا از فرزندان هاشم. دول کشی بر شکل دراز گوش پیاده و گرد روی و کوسه بود و پشمینه پوش و کمر بر میان بسته

و عصا در دست گرفته و مردم چنان پندارند که دراز گوش پیاده است و قوت گیرد و مدد او کنند و چنین پندارند که دعوت به دین دراز گوش کند و از دنبال او روند و گویند که: ببینیم که چه خواهد کردن؟ پس پسر هاشم ناگاه به در خیمه آن مدعی برسد و او را به قفا باز خفته بیند. عصا بر شکم آن مدعی زند و شکم او را بشکافد و آن مردم از دنبال او دویدن گیرند و با وی یاری کنند تا خدای تعالی باران فرستد و چهل فرسنگ خون از کوه طور روانه شود و همان سماعت او را سجده کنند و خدای خود خوانند و چون او را ببینند که از آسمان بیرون آمده، بر تخت شاهی بنشیند و مردم را به راه راست خواند و گوید: من بنده ام از آن خدای تعالی تا هم چنین شما سجده خدای را کنید و وعده دیدار او خواهید که همه عالم مرده کند و باز زنده کند و هر یکی از دیگری داد خود را بستاند. آن گاه او را هر که بسزا پرستید، جاوید بهشت مأوای او بُود و آن که

عاصی شده باشد و بی فرمانی خدای - عز و جل - کرده به عذاب دوزخ گرفتار گردد و او دعوت به دین مهرآزمای کند و همه قبول کنند و به شام قرار گیرد و مردم که در گنج عالم باز مانده باشد همه روی بدان طرف نهند .

و او شهری بنا فرماید و پانصد فرسنگ جهان معمور شود که از غلبه مردم و چهارپای کشت و زرع نتوان کرد و شام همه آبادان شود و از عراق شهری آبادان شود و بهری داد کنند و از دادگری گرگ و میش به هم آب خورند و مردم بسیار شوند و عمر دیگر باره تازه شود و به درازی چنان که مرد باشد که او را پنجاه فرزند باشد، خاصه در آن وقت که اختران دور برج جوزا و خورشید با بهرام و زحل و تیر در طالع به هم ساخته بود و قمر در ساخته با ناهید از مقابله رأس منصرف شده و رأس در ترازو دلیل کند. از پسر انبیا یکی بنشینند به رسم او پادشاهی کند و کوه و در و دشت پر از مردم و حیوان شوند و کتاب های مردم کهن همه جمع گشته از مکه جهان از نوشتن و خواندن خالی شود و تاریخ طلب کنند و نیابند. تاریخ نو فرمایند و تاریخ های کهنه همه بیفتد و جهان همه چون چشم خروس و روی عروس شود و همه به دین مهرآزمای باز آیند و آشوب از جهان برخیزد چنان که صلح را فراموش کنند که چگونه باید داشتن و اگر وصف آن روزگار کنم ما را زندگی خویش تلخ گردد. ۱.

#### پایان کلمات جاماسب در این موضوع

و این کتاب در نزد نگارنده موجود است و تاریخ کتابت آن دوازدهم جمادی الثانیة سال هزار و صد و هشت هجری در اصفهان نوشته شده از روی نسخه اصلی که در کتابخانه شاه سلطان حسین صفوی علیه السلام بوده و بعد از این هم به مناسبت بعضی از قسمت هایی که به نظر لازم شود در ضمن این کتاب به محل خود نوشته می شود .

۱. جاماسب نامه (مخطوط)، ورقه ۵۸-۵۹ با اندکی اختلاف.

## خلاصه سخن

آنچه از اخبار و آثار فریقین و غیره مستفاد می‌شود، دجال خبیث پلید جادوگر غریب و عجیبی است و ممکن است از روی جادو به اشکال مختلفه عجیبه خود و خر خود را به مردم نشان دهد - چنان که متن بسیاری از اخبار راجعه به او حاکی است که دو کوه در پیش رو و عقب سر او از آب و نان به نظر بیننده می‌آید و به سحر و جادو چنین نموده می‌شود و یا ساز زدن هر بن مویی از موهای خر او یا کوچک و بزرگ شدن و متشکل شدن او به اشکال مختلفه ساعت به ساعت و همچنین بزرگی گام و میان دو گوش خر او یا محمول بر شدت بزرگی خر او باشد، یا آن که در حقیقت خود و خر او کوچک و متعارف باشند، ولی در بیابان‌ها و شهرها و قریه‌ها به سحر او بزرگ و کوچک شوند؛ زیرا که سحر عبارت است از نشان دادن غیر واقع به صورت واقع، و دور نیست که بزرگی هیکل او و خر او از روی حقیقت و واقع باشد و خدای متعال به قدرت کامله خود برای حکم و مصالح و امتحان بندگان خود بر وفق حکمت آنها را چنین خلق فرموده باشد - چنان که در دور زمان و قرون متمادیه در هر عصری بسا مخلوقات غریبه و عجیبه خلق فرموده - کما این که در تواریخ و سیر و اخبار ملل و نخل جهان از آنها خبر داده شده؛ از قبیل بزرگی جثه خود آدم ابوالبشر و حوا و اولاد آنها خاصه عناق دختر آدم و عوج پسر عناق؛ چنان که نقل شده که جثه عناق بقدری بزرگ بوده که بقدر یک جریب زمین جای نشستن او بوده و فرزند او عوج تحدید قامت او یکصد و هفتاد گز بوده و نظایر اینها.

پس بمجرد دیدن یا شنیدن خبری در کتابی یا از گوینده‌ای فوراً نباید مبادرت در انکار کرد و این جمله از کلام بعضی از بزرگان را باید در نظر گرفت که گفته‌اند: کل ما قرع سمعك فذره في بقعة الإمكان؛<sup>۱</sup> یعنی: هر چیزی که به گوشت شنیدی، آن را در بقعه امکان بگذار؛ زیرا که وقوع و یا وجود آن از حیث<sup>۲</sup> امکان بیرون نیست و خدا قادر و تواناست.

۱. اشارات و تنبیهات، ص ۳۹۱.

۲. حیث: جا، مکان، محل، جهت، کرانه.

## ۲۶۴ / حدیث چهل و دوم

نسخه دیگر خطبه البیان منسوبه به حضرت امیر مؤمنان علیه السلام است که در کتاب إلزام الناصب در صفحه ۲۰۳ نقل کرده و مؤلف در همان صفحه در حاشیه آن شرح داده است مدرک آن را به این کیفیت گفته است: مقابله کردم این نسخه خطبه البیان را با نسخه عتیقه‌ای که آثار صحت در آن ظاهر بود و تاریخ کتابت آن در سال یک هزار و هفتاد و پنج بوده که آن نسخه در خزانه ذریه شهید اول علیه السلام بوده و در پشت آن نسخه نوشته بود آنچه را که ترجمه آن این است: بتحقیق وقف کردم آن را بر فرزندم محمد بهاء‌الدین و بر آن که زود باشد از او به وجود آید از فرزندان - إن شاء الله تعالی، به منت گذاردن او و کرامت فرمودن او - و نوشت کوچک‌ترین طالب علم شرف‌الدین محمد مکی پسر محمد ضیاء‌الدین پسر شمس‌الدین پسر حسن پسر زین‌الدین از ذریه شریف ابی‌عبدالله الشهید شمس‌الدین محمد پسر جمال‌الدین مکی مطلبی حارثی عاملی جزینی در سال یک هزار و صد و نود و سه.

مؤلف ناچیز گوید: ظاهراً چنین می‌نماید که این خطبه با خطبه‌ای که قبل از این ذکر کردم یکی بوده و در یک جا و یک مجلس انشا شده - چنان که از حمد و ثنا و تحیت و درود و جملاتی که در آن ذکر شده در کثیری از عبارات آن با یکدیگر مطابق‌اند و بعلاوه داستان سوید بن نوفل و اعتراض او به حضرت و نظر غضب فرمودن آن بزرگوار بر او و هلاک شدنش و بیرون بردن جسد او از مسجد و بیان سخنانی که بعد از آن فرموده و قسمتی از اوصاف خود حضرت و مقداری از علائم که به طرز رمز و لغز یاد فرموده و در خطبه قبل گذشت در این نیز موجود است.

بلی، فرقی با خطبه قبل دارد؛ از جمله آن که حمد و ثنا و تحیت و درود آن طولانی‌تر. و دیگر آن که در این خطبه بالغ بر سیصد و نود و کسری از اوصاف خود را حضرت در آن ذکر فرموده به تعبیر «أنا...، أنا...».

و دیگر آن که قسمت علائم مرموزه آن مفصل‌تر است از خطبه قبل و لغز و مرموزات آن بیشتر است.

و دیگر آن که بعضی از علامات که در این خطبه ذکر شده در خطبه قبل نیست و بالعکس.

و دیگر آن که حضرت در ضمن بیان علامات تعیین قرن فرموده و در خطبه قبل چنین نیست، بلکه از زمان خود تا زمان ظهور را هفت طبقه فرموده.

و دیگر آن که در این خطبه آن حضرت اسامی ولات و حکام خود را که در زمان ظهور در شهرها می فرستد با اسامی پدرانشان ذکر فرموده و لکن عدّه سیصد و سیزده نفر اصحاب خاص خود را ذکر نفرموده و در خطبه قبل بعکس است. اسامی اصحاب خود را در شهرها بدون نام های پدرانشان ذکر فرموده، ولی نام های ولات و حکام و پدرانشان را ذکر نفرموده.

و دیگر آن که بسیاری از علامات و عبارات در این خطبه هست که در خطبه قبل نیست و بالعکس.

به هر تقدیر آنچه که به نظر می رسد این است که دو خطبه هر دو یکی بوده است و این اختلاف و تعدّد ناشی از حافظ و ضابط نبودن و عدم تحمّل ضبط روای آن است و همچنین است راجع به مکان صدور آن که در بصره انشا و صادر شده از آن حضرت یا در کوفه، والله العالم. نگارنده آنچه از آن را که در این کتاب اقتضای ذکر آن را دارد می نگارم و قبلاً نکته جالب توجهی را که تذکر آن در این مقام لازم به نظر قاصر می آید به عرض می رسانم تا ارباب نظر در اطراف آن جولان نظر داده و از نتیجه نظریات خود بهره مند گردند. غرض نقشی است کز ما باز ماند.

### نکته جالب توجه

پوشیده نماناد که در موضوع حوادث و ملاحمی که در این دو خطبه به آن اشعار شده، بعضی از علائم بطور تصریح و بعضی در پرده تلویح و بعضی علائم بعیده و بعضی علائم قریبه و بعضی مشروطه و بعضی محتومه و بعضی خاصه و بعضی عامه و بعضی مشترکه بین قیامت صغرا و کبرا می باشد و بسیاری از آنها صورت وقوع پیدا

کرده و معدودی از آن هنوز باقی مانده که بعضی از آنها در شرف وقوع و بعضی از آنها هنوز مدّت دارد و بعضی از آنها چون مشروطه و معلّقه و بدائیه است ممکن است صورت وقوع پیدا کند و ممکن است نکند.

در تشخیص بعضی از این قسمت‌ها پس از استقرا و تتبع و کاوش می‌توان اجمالاً زمینه‌ای به دست آورد برای تنبّه و بیدار شدن و خود را مهیّا کردن و امیدوار به نزدیکی فرج بودن؛ مثلاً در بعضی از فرمایشات امیرالمؤمنین علیه السلام تا زمان ظهور حضرت مهدی علیه السلام را طبقه‌بندی فرموده است به هفت طبقه. شش طبقه از آن را اول و آخر آنها را به سال‌های هجری معین فرموده و برای طبقه هفتم آخر مدّت آن را معین نفرموده و در پرده خفا گذارده. چنان که در خطبه قبل که حدیث چهل و یکم باشد عین فرمایش حضرت با ترجمه آن شرح داده شد. و در بعضی اول تغییر را از زمان مخلوع بنی عباسی - یعنی: مقتدر بالله - گرفته و فرموده: لا تفرحوا بالمخلوع من ولد العباس - یعنی: المقتدر -؛ فاتّه اول علامات التّغییر. ألا، وائی أعرف ملوکهم من هذا الوقت إلى ذلك الزمان.<sup>۱</sup>

چنان که در خطبه قبل گذشت یعنی: شاد نشوید به خلع شده از فرزندان عباس از خلافت - یعنی: مقتدر -؛ زیرا که آن اول علامات تغییر است و من می‌شناسم پادشاهان ایشان را از این وقت تا آن زمان.

و در این خطبه دور فتنه را تا قرن یازدهم ذکر فرموده - چنان که عن قریب ذکر خواهم کرد و خواهید دانست - و ظاهراً قرنی که حضرت در این خطبه بیان فرموده قرن هجری نباشد؛ زیرا که هم اکنون که مشغول نوشتن این کتابم از قرن چهاردهم هجری تقریباً هفده سال زیادتر باقی مانده نیست که بگذرد و تعبیر آن حضرت به قرن یازدهم هجری سازش ندارد. پس ممکن است گفته شود که: شاید مراد حضرت از قرن یازدهم قرن یازدهم از اول زمان تغییر - یعنی: از زمان خلع مقتدر بالله عباسی - باشد؛

۱. إلزام الناصب، ج ۲، ص ۱۶۷.

زیرا که خلع مقتدر تقریباً در سال سیصد و شانزده هجری بوده و اکنون سال یک هزار و سیصد و هشتاد و سه هجری است. چون سیصد و شانزده را از آن کم کنیم، باقی می ماند یک هزار و شصت و هفت سال و بنا بر این که قرن صد ساله مراد باشد، تاکنون که زمان تألیف و تصنیف این رساله است تقریباً ده قرن و شصت و هفت سال از زمان خلع مقتدر می گذرد و هم اکنون سال شصت و هفتم از قرن یازدهم از زمان خلع مقتدر است.

در این صورت با فرمایش حضرت راست و درست می آید و بعد از این خواهی دانست که آن حضرت در کلام خود از شدت و عظمت شداوند و مصائب و بلاهای این قرن کلمه استرجاع بر زبان جاری فرموده و اگر روی دقت فکر کنیم و به دیده عبرت در اوضاع بنگریم، از ابتدای این قرن تاکنون که تقریباً شصت و هفت سال می گذرد چه حوادث و انقلاباتی در کلیه ممالک اسلامی، بلکه در تمام روی زمین - از شرق و غرب و جنوب و شمال - حادث شده و چه فتنه ها روی داده، می توانیم فی الجمله مقیاسی برای صحت صدور این خطبه از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به دست آوریم بر نزدیک بودن زمان ظهور طبق علائمی که بیان فرموده اند، نه این که مراد این باشد که برای ظهور وقت مصرّحی بیان کنیم و بطور قطع و جزم در این موضوع اظهار نظر کنیم؛ زیرا که با جمله «کذب الوقّاتون وهلك المستعجلون»<sup>۱</sup> درست نمی آید، بلکه از روی رجا و حدس و تخمین است، نه بر وجه حکومت و تسجیل. عجل الله تعالی فرجه، و سهّل الله مخرجه.

اکنون شروع می کنم به بیان آنچه از این خطبه که مربوط به علائم است و نوشتن آن در این کتاب سزاوار است.

قال علیه السلام: ألا إنّ في المقادير من القرن العاشر سيحيط عِلج بالزوراء من بني قنظوراء بأشرار، وأيّ أشرار؟! وكفّار، وأيّ كفّار؟! وقد سلبت الرحمة من قلوبهم وكلفهم

۱. ر. ک: کمال الدین وتمام النعمة، ص ۲۷۸، ح ۳: کفایة الأثر، ص ۲۸۳ - ۲۸۴؛ إعلام الوری بأعلام الهدی، ج ۲، ص ۲۴۳ - ۲۴۴؛ الخرائج والجرائح، ج ۳، ص ۱۱۷۱ - ۱۱۷۲، ح ۶۶؛ صراط مستقیم، ج ۲، ص ۲۳۰ - ۲۳۱؛ مدینة المعاجز، ج ۷، ص ۴۱۰ - ۴۱۱، ح ۲۴۱۷؛ بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۳۰، ح ۴ و ص ۱۵۷ - ۱۵۸؛ إلزام الناصب، ج ۱، ص ۲۰۰؛ مکیال المکارم، ج ۲، ص ۱۲۹ - ۱۳۰، ح ۱۸۰.

(كفّلهم غل) الأمل إلى مطلوبهم، فيقتلون الأبلّة<sup>١</sup>، ويأسرون الأكمة، ويذوّبون الأبناء، ويستحيون النساء، ويطلبون شذاذ بني هاشم ليساقوا معهم بالفنائم، ويستضعف فتنّتهم الإسلام، وتحرّق نارهم الشام. فأها لحلب بعد حصارهم!<sup>٢</sup> وأها لخرابها بعد دمارهم! وستروى النظماء من دمائهم أياماً، وتساق سباياهم فلا يجدون لهم عصاماً.

ثمّ تسير منهم جبابرة مارقين، وتحلّ البلاء بقرية قارقين، وستهدم حصون الشامات، وتطوف ببلادها الآفات. فلا يسلم إلاّ دمشق ونواحيها، ويراق الدماء بمشارقتها وأعاليتها، ثمّ يدخلون بعلبك بالأمان، وتحلّ البلايا في نواحي لبنان. فكم من قتيل يقطر الأغوار، وكم من أسير ذليل من ترى في الطومار! فهنالك تسمع الأعوال، وتصحب الأهوال.

فإذا لا تطول لهم [أنا مفضل الفضيلة. أنا طود الأطواد. أنا جود الأجواد. أنا عيبة العلم. أنا آية] المدّة حتّى تخلق من أمرهم الجدة. فإذا أتاهم الحين الأوجر، وثب عليهم العدوّ الأقطر، بجيشه الململم المكرّر، وهو رابع الغلوج المنقرّ، بكتيبة المظفر<sup>٣</sup> ونوايب الغدر<sup>٤</sup>، ببريش يلسلمه الطمع، ويلهبه الهلع، فيسوتهم سوق الهيجان<sup>٥</sup>، ويمكث شياطينهم بأرض كنعان، ويقتل جيوشهم العنف، ويحلّ بجمعهم التلف، فيتلايم منهم عقيب الشتات، من فلك<sup>٦</sup> النجاة إلى الفرات، فيسيرون<sup>٧</sup> الواقعة [الثانية] إذ لا مناص، وهي الفاصلة المسهولة قبل المغاص، فيعدّ بهم على الإسلام الكثرة، فهنالك تحلّ بهم الكرّة (الكسرة غل)، فيقتصدون الجزيرة والخصباء، ويحربون بعد عودهم الحرباء<sup>٨</sup>.

١. در مصدر: (الأيكة).

٢. در مصدر: (بعد حصارهم).

٣. در مصدر: (المستقرّ المظفر).

٤. در مصدر: (القدر).

٥. در مصدر: (الهيان).

٦. در مصدر: (من ملك).

٧. در مصدر: (فيثرون).

٨. در مصدر: (الحدباء).

٩. إلزام الناصب، ج ٢، ص ١٩٢.

## لغات

عِلج: وحشی و کسی را گویند که هیچ دینی ندارد.

أُبَلَّة: موضعی است در بصره که یکی از بهشت‌های دنیا به شمار می‌رفته.

سُدَّاذ: عده کمی از مردم و مردمان بیگانه که از آن قبیله نباشند یا خانه‌ای در آن قبیله نداشته باشند.

قنطوراء: کنیز امّ ولد حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام بوده که شش پسر آورده برای ابراهیم که ابراهیم آنها را در زمان حیات خود از اسحاق جدا کرده و به جانب مشرق زمین فرستاد و در آن جا ساکن شدند و نسل آنها زیاد شد و از نژاد آنهاست ترک و حبشه، و نیز گفته شده که بنی قنطورا از اولاد یافث بن نوح اند.

زوراء: مراد بغداد است. خطیب بغدادی در تاریخ خود گفته که: وجه تسمیة بغداد به زوراء برای این است که از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام پرسیدند که: چرا بغداد را زوراء گویند و حضرت رسول آن را زوراء گفته؟ فرمود: لَأَنَّ الْحَرْبَ يَزُورُ فِي جَوَانِبِهَا حَتَّى يَطْبِقُهَا<sup>۱</sup> یعنی: برای این که جنگ اطراف آن را زیادت کند تا آن که فرو گیرد آن را. و در منتهی الإرب گفته که: برای آن زوراء گویند که ابواب داخل آن از خارج دیده می‌شود.<sup>۲</sup>

أَكْمَة: پشته یا پشته بلند از یک سنگ یا جای بسیار بلند را گویند که خاک آن غلیظ باشد و به حجریت نرسیده باشد. یعنی: تپه‌های بلند.

ظِماء: به کسر ظاء و به ضمّ آن نادراً: جمع ظمآن است. بر وزن سکران. یعنی: تشنه. دمار: هلاکت.

مارق: از دین بیرون رونده.

قارقین: قاعده شهرهای دیار بکر است که در میان جزیره و ارمنیه واقع است.

۱. تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۶۴ با اندکی اختلاف.

۲. منتهی الإرب، ج ۱-۲، ص ۵۱۲ با اختلاف.

« يَقَطَّرُ اقْطِرَاراً » یعنی : خشم می گیرد خشم گرفتنی و خشمگین می کند  
خشمگین کردنی .

أغوار : گروه ها .

الطومار : انواع شدت ها و سختی ها .

الجِدَّة : خشم گرفتن . در منتهی الإرب است : وَجَدَ عَلَيْهِ يَجِدُ جِدَّةً وَوَجِدًا وَمَوْجِدَةً  
- كمجلسة - : خشم گرفت .<sup>۱</sup>

الحین : هلاکت .

الأوجر : ترسان و ترسناک .

وثوب : جستن کردن .

أقطر : کسی است که شرارت از او می بارد .

الململم : بسیار و در هم پیوسته .

کتیبة - بر وزن سفینه - : گروه لشکر ، یا گروه اسبان گرد آمده ، یا گروه اسبان غارت  
کننده از صد تا هزار .

نواب : جمع نایبة - یعنی : مصیبت و کار دشوار .

عُدْر - بر وزن قَصْر - : جمع غادر است . بر غیر قیاس گفته می شود .

« غدر اللیل » یعنی : تاریک شد شب .

لَمَلَمَة : گرد گردانیدن و دور دادن و به چرخ درآوردن .

إلهاب : برافروختن آتش و نیک دویدن اسب و پیایی درخشیدن برق .

هَلَع : خروشیدن از ناشکیبایی .

هَيَجَان : برانگیختن و خشم گرفتن و وارد کار و زار شدن .

قفف : جماعت را گویند ، و بنا بر نسخه ای عفف است - به معنای بازداشت شده .

مغاص : جایگاه فرو شدن در آب ، و به معنای دانستن نیز آمده .

۱. منتهی الإرب ، ج ۳-۴ ، ص ۲۹۹ .

کرّة: بازگشت کردن .

کسرة: شکست خوردن .

خصباء: زمین های پرگیاه حاصل خیز .

خرباء: خشمگین شوندگان غارتگر جنگجو .

معنی: آگاه باشید که در مقدارهایی از قرن دهم زود باشد که احاطه کند کسی که هیچ دینی ندارد در بغداد از اولاد قنطورا - کنیز ابراهیم خلیل، یا اولاد ترک بن یافث که ترک ها یا حبشی ها باشند، و آنها شریرهایی هستند و چه شریرهایی؟! و کافرهایی هستند، چه کافرهایی؟! رحم از دل های ایشان کنده و برداشته شده باشد و به مشقت اندازد ایشان را درازی آرزوهای ایشان تا به آنچه که می خواهند برسند. پس می کشند اهل اُبلّه - یعنی: اهل بصره - را و اسیر می کنند آنهایی را از ایشان که در پشته ها و تپه های بلند متواری و پنهان شده اند و می کشند پسرها را و زنده می گذارند زن ها را و می طلبند عدّه کمی از بنی هاشم را که از ایشان نیستند و یا در میان ایشان اند، ولی خانه ای از خود ندارند و آنها را با خود سوق دهند مانند سوق دادن غنیمت ها و ضعیف و ناتوان کند فتنه ایشان اسلام را و بسوزاند آتش ایشان شام را. پس وای بر اهالی حلب که پس از درویدن ایشان به قتل عام کردن خانه هایی را که در آنها ساکن بودند خراب کنند! و آه از جهت خراب کردن و خراب شدن آن شهر و ریختن خون ها! و زود باشد که سیراب شوند از خون های ایشان تشنگان چند روزی، و رانده می شود اسیران ایشان، پس نمی یابند برای خودشان حافظی و نگاهداری .

پس سیر می دهند بعضی از ایشان را گردنکشان از دین بیرون رونده و رو می آورد بلا در قریه قارقین - که از شهرهای دیار بکر است - و زود باشد که خراب کنند حصارهای شامات را و دور زند در شهرهای آن بلاها و فتنه ها و آفت ها. پس سالم نماند مگر دمشق و اطراف آن و ریخته شود خون ها در مکان های بلند و مرتفع آن. پس از آن داخل بعلبک شوند با دادن امان و وارد شود بلاها در اطراف لبنان. پس چه بسیار کشته شده ای که کشته شدن ایشان خشمگین کند گروه هایی را! پس در آن وقت

شنیده شود صداهای ناله‌ها و فریادها و یاور آنها شود هول‌ها و ترس‌ها. پس به درازی نکشد از برای ایشان مدّت استیلایشان که از عمل ایشان خشمی در دل‌ها ایجاد شود. پس در آن وقت هلاکتی ترساننده و بیمناک در میان ایشان رخ دهد و قیام کند بر ضرر ایشان کسی که شرارت از او می‌ریزد بالشکر خود که عدد آنها بسیار و پیوسته است و پی در پی خواهد بود حمله آنها و او چهارمین بی‌دینی است نفرت داشته شده و حمله می‌کند بالشکر انبوهی که گرد آورده و سواران جنگی و غارتگر خود که ظفر یافتگان اند با کارهای دشوار تیره و تار کننده‌ای و دور می‌دهد و به چرخ - یعنی: به گردش - درآورد او را طمع و به شعله درآید و برافروخته شود آتش خروش و ناشکیبایی او. پس به جنگ کردن و کار و زار نمودن کشاند او را خشم برانگیخته شده ایشان و درنگ کنند شیطان‌های ایشان در زمین کنعان و گروهی بر ایشان بتازند و بکشند لشکر ایشان را و به جمعیت ایشان رو آورد تلف شدن. پس به همواری بعضی از ایشان بعد از پراکنده شدن با کشتی نجات به سوی فرات می‌روند و سیر می‌دهند جنگ را؛ زیرا که راه چاره‌ای جز جنگ کردن ندارند و این جنگ کردن فاصله‌ای است به هول اندازنده پیش از غرق شدن و فرورفتن در آب و کثرت جمعیت ایشان آنها را آماده می‌کند که بر ضرر اسلام قیام کنند. در این حال حلال کرده می‌شود برای ایشان حمله کردن. پس قصد می‌کنند به سمت جزیره و زمین‌های حاصل‌خیز پرگیاه و جنگ می‌کنند بعد از برگشتن در حالتی که خشمگین و جنگ‌کننده و غارت‌کنندگان اند.

قال ﷺ: ثمّ يظهر الجريّ الهالك<sup>۱</sup> من البصرة في شردمة من بني غمرة، يقدّمهم إلى الشام وهو مدهش، فيبایعه على الخديعة الأرعش، ثمّ يصحبه بالجيش العرّمرم إلى عرصته<sup>۲</sup>. فما أسرع ما يسلمه بعد فتنته! فيروم الجريّ إلى العراق ليتبدّل غليله من الإشراق، فيهلكه الهلاك بالأنبار قبل مرّامه، ويغيض على أهلها السقام من فضول سقامه.

۱. در مصدر: (الحالك).

۲. در مصدر: (إلى عرصه).

[و] ستنظر العيون إلى الغلام الأسمر الدعّاب (اللّعاب خ ل) حين تجنح به جنوح الارتياب .  
يلقّب بالحاكم، ويسجن بالعلائم بعد إلفّة العرب وإرسال حثيث الطلب، مقارنة الدمار من  
بين صحاري الأنبار، وكأني أشاهد الأعرش وقد قلده الأمر، وأطال حجّته ليلة الدهر بعد  
اختلاف أرباب الوعود، وذلك خلف موافق المقصود، وعلق علائق ناكثات ليشوبها الكدر،  
ويواتيها القدر، فيا شراه من بليّة في برهته وزهو أمانيه بزهو نزهته . فهنالك يوصمه  
عظامه<sup>۱</sup>، ويقحمه نُعاسه، ويشغله شدّة رعاfe، وذلك عقيب الاتّصالات الظواهر<sup>۲</sup>.

الجريّ - بر وزن صبيّ -: به معنای وكيل است و وكيل را جری می گویند به مناسبت  
این که جاری مجرای موکل است، و مذکر و مؤنث این لفظ یکسان است .

شِرْذِمَة: گروه کمی از مردم را گویند .

بني غمرة: قبیله ای از قبایل عرب اند .

مُدَهَّش: متحیر و سرگردان شده .

أرْعَش: بددل تر و شتاب کننده تر و چالاک تر در جنگ .

«عَرْمَرَم» یعنی: بسیار .

عُلَّة: تشنگی و سوزش و سختی .

دعّاب: مزاح و شوخی کننده .

لِعَاب: بازیگر، و در بعضی از نسخ غلاب است - یعنی: بسیار چیره .

أَسْمَر: گندم گون .

إِشْرَاق: اندوهگین و غضبناک کردن دشمن .

العلائم: بزرگان .

إِلْفَة: دوستی .

حَثِيث: سریع و شتاب . ضدّ بطيء است .

دِمَار: هلاک .

۱. در مصدر: (عطاسه).

۲. إلیزام الناصب، ج ۲، ص ۱۹۲-۱۹۳.

وتاء: گران بار شدن .

زَهو: راندن و نیکویی و خوبی .

نزَهة: دوری و پرهیزکاری .

وَصم: شکاف، و ایصام: شکافتن .

قَحْم: نزدیک رسیدن، و قحوم: خود را بی اندیشه بناگاه در کار انداختن .

نُعاس: خواب با سستی حواس .

رعاف: شتاب و عجله .

معنی: پس ظاهر می شود مردی که بی باک است و با جرأت - یا وکیل و جاری مجرای موکل خود است - از بصره با عده کمی از قبیلۀ بنی غمره که رئیس و پیشرو ایشان است به طرف شام در حالتی که حیرت زده و ترسناک است . پس از روی خدعه و فریب با او بیعت می کند مردی بد دل و شتاب کننده و چالاک تر در جنگ . پس با او همراه شود بالشکر بسیار تا عرصه شام و چه بسیار به سرعت تسلیم او می شود بعد از آزمودن او ! پس آن شخص جری بی باک قصد کند به سوی عراق تا سوزش خود را فرو نشانند از اندوهگین و غضبناک کردن دشمن . پس هلاک و نابود شود در انبار - که یکی از شهرهای عراق است - پیش از این که به مقصود خود برسد، و کم می کند بر کسان خودش ناخوشی ها را که زیادتی ناخوشی های اوست و زود باشد که چشم ها بنگرند جوان گندم گون بسیار شوخی کننده - یا بازیگر، یا بسیار چیره - را که در آن هنگام باز می کنند به سبب او بال های شک و ریب را و آن جوان ملقب به حاکم است و زندانی می شود با بزرگان اتباع خود بعد از دوست بودن با عرب و به سرعت و شتاب خواستن در نزدیکی هلاک شدن در میان صحراهای انبار و گویا می بینم آن مرد بد دل شتاب کننده چالاک تر در جنگ را که کار جنگ را به گردن او انداخته و به درازی کشانیده است حجت او را در آن روزگار چون شام تا بعد از مخالفت کردن با کسانی که هم وعده بودند و این مخالفت موافق با مقصود او بوده و آویخته کند علاقه های شکننده عهد و پیمان را تا بیامیزد آنها را به کدورت و تیرگی و گران بار کند آنها را به تنگی .

پس چقدر شرّ و بدی روی دهد از بلایی که در روزگار و زمان او پیش آمد کند و چه آرزورانی ها که رانده شود به سبب دوری و دور شدن او! پس در آن وقت شکاف دهد او را استخوان های او و بناگاه از کار بیندازد او راستی کردن و سست شدن او و باز دارد او را از شدت شتاب کردن و عجله نمودن او در پیشرفت او و اینها در دنباله اتصالاتی که ظاهر و آشکار شود رخ خواهد داد در آخرهای قرن دهم. (بعید نیست که مراد قرن دهم از سال اول تغییر باشد که آن سال خلع مقتدر بالله عباسی باشد - چنان که از پیش گفته شد -)

قال عليه السلام: إذا هام بنو قنطورا كلّ الهيام، وجمعهم في المرّة الثالثة شهر الصيام، فإذا قاتلهم أبو النّوّاس<sup>۱</sup> (أبو النّوّامس خ ل) - وهو أبو الفوارس - فظهر ما بينهم الحابس<sup>۲</sup>، انتقل ملك الهند من بيت إلى بيت، وقال البيت في حياته: ألا ليت، وقلّ أمر الدولة، وشملت من أهل الجزورات الذّلة، ولعبت السيوف في سحروت، وساحت الدماء في أقاليم صيصموت، واختلفت على الملك الجيوش، وصال عليهم بحوزة المشوش<sup>۳</sup>، وولجت النار الولجة، واشتدّت الحروب بين الذبحة، ووافق الكمد الصقوبة<sup>۴</sup>، وخربت طرق النبوة، ولمس الرائد<sup>۵</sup> اللمس، واختلف ملك أندلس، ودهش العرب الداهاش، واقتتل أهل مراكش، ووقعت الوقائع في القفحات، وقام الحرب لهم على ساق، وصارت الطلائع للسیراف<sup>۶</sup>، وعصف بالسفن الرياح، وأشرعت بالجزائر الرماح، فظهرت الزخارخ المدفيّة، وهلك ربّ قسطنطينيّة، وهدم سواحل الروم البرح<sup>۷</sup>، وسال على الأفاطيس الترح، واشتدّت الفتن في خراسان، وكان الظفر لآل حسان<sup>۸</sup>.

۱. در مصدر: (أبو الشواص).

۲. در مصدر: (الخابس).

۳. در مصدر: (بحوزة المشوش).

۴. در مصدر: (الصعوبة).

۵. در مصدر: (البراند).

۶. در مصدر: (للسراف).

۷. در مصدر: (البرح).

۸. إلزام الناصب، ج ۲، ص ۱۹۳.

## لغات

هیام: عاشق شدن.

الجزورات والجزائر: جمع جزیره است.

سَحْرُوت و صیصموت: هر دو لغت عبری است و اطلاق بر بعض حدود شامات و مصر می شود.

شوش: موضعی است نزدیک جزیره ابن عمرو و نام شهری است از شهرهای خوزستان غربی.

ولجت النار الولوجة. الولوج: درآمدن.

الکمد: اندوه سخت.

الصقوبة: مصیبت.

دهش: حیران و سرگردان شدن.

القفحات: گرد و غبارها.

سیراف: شهری است در فارس و آن بزرگترین ساحل‌های ایشان است.

لمس لمساً الشيء: طلبه (المنجد).<sup>۱</sup>

الرائد: جاسوس و قاصدی است که قومی او را می فرستند که نگران مکانی باشد که دشمن در آن فرود آیند.

اندلس: از شهرهای مغرب زمین است و نام جزیره‌ای است که طول خاک آن بقدر یک ماه راه است.

مراکش: نام شهر و بلادی است در مغرب دور.

عصف: سخت وزیدن.

طلائع: جمع طلیعة - یعنی: پیشروان لشکر برای اطلاع یافتن از دشمن.

إشراع الرماح: راست کردن نیزه‌ها.

۱. المنجد، بخش لغات، ص ۷۳۳.

الزخازخ المدفیة: کینه توزی های خسته کننده .  
 البرح: مشقت و گزند و سختی و شدت .  
 أفاطیس: جمع أفتس؛ یعنی: بینی پهن ها که استخوان های بینی آنها پست باشد .  
 ترح: ضد فرح است؛ به معنای اندوهگین شدن .  
 آل حسان: شاید مراد حسان بن نعمان غسانی باشد که بریتانیایی ها و بربری ها با آنها جنگ کردند و غلبه با آل حسان شد .  
 معنی: وقتی که عاشق شدند و بی طاقت گردیدند اولاد قنطوراء - که چینی ها یا ترک ها یا حبشی ها باشند - برای جنگ کردن و جمع شدند در دفعه سوم در ماه رمضان و قتال کند با ایشان ابوالنواس - یا ابوالنوامیس - که صاحب سواران باشد، پس آشکار شود میان ایشان بازدارنده ای از جنگ و منتقل شود ملک هند از خانواده ای به خانواده دیگری و آن خانواده ای که ملک از او منتقل شده افسوس خورد و آرزو کند که: ای کاش ملك از دست من بیرون نشده بود! و کم شود اهل دولت و شامل شود ذلت از اهل جزیره ها و شمشیرها به حرکت درآیند در اراضی شامات و مصر و ریخته شود خون ها در بعضی از اقالیم روم و اختلاف افتد در میان لشکریان برای ملک و حمله کنند بر ضرر ایشان به حوزه شوش - که نزدیک جزیره ای است که آن را جزیره ابن عمرو گویند که آن منطقه ای است یا شهری است از خوزستان غربی - و درآید آتش درآینده ای و جنگ ها شدید شود و خون ها ریخته گردد و اندوه سخت با مصیبتی توافق کند و راه های نوبه و زنگبار خراب شود و روابط اخبار قطع شود و مملکت اندلس اختلاف افتد و عرب حیران و سرگردان شود و اهل مراکش کشته شوند و از شدت واقعه جنگ گرد و غبار قطعه قطعه بلند شود و بر پا ایستد جنگ بر ساق های خود و طلایع لشکر به طرف بزرگ ترین ساحل های فارس که شهر سیراف است رود و بادهای سخت بر کشتی ها بوزد و در جزایر نیزه ها راست گردد .  
 پس ظاهر شود کینه توزی های خسته کننده و هلاک شود صاحب و مالک قسطنطنیه و خراب کند ساحل های روم را سختی و گزند و روان شود بر گروهی که بینی های آنها

پهن باشد و استخوان‌های بینی‌های آنها پست باشد - یعنی: بربری‌ها، یا بعضی از چینی‌ها و ترک‌ها. بدحالی و فتنه‌ها در خراسان شدید شود و آل حسّان بر آنها ظفر یابند.

قال رحمته: وافترق بنو قنطوراء علی اختلاف، و آل بهم الرجل إلى المصاف، امتحق في الزحف أكثرهم، وانكشف الأیام مظهرهم، وخسفت [ال]مدینة بالخط، وخربت متاجر العقیان (متاجر القیعان خ ل) الوسطی، وأكثرت الزلازل بالشجرات، وطالت بأقالیم الجاوة المشاجرات، وظهر العالج بین الدساتس، وتلاحم القتال بأرض فارس، وتلهّب الضرام المشرق، فالحذر كلّ الحذر من المشفق، إذا ظهرت بخراسان الزلازل، ونزلت بهمدان النوازل، فرجفت الأراجف بالعراق، وتاحم الكفر عند العناق، وشمل الشام الخلاف، وحجب عن أهله الإنصاف، وصال دحداح السواحل علی الثغور، وضعف عن دحصه<sup>۱</sup> أهل الغرور، واشتهر الكذب بمصر، ووقع بین أهلها الكرب والهرب، واختلف العساكر علی العالج، وكثر بینها الشخ، وتمادت المبنیات بالحجاز، وخيف علی الحرم من المكذاذ، واختلف العساكر وأهل اليمن علی الملك، ونجا منهم أناس إلى الفلك، وسار التلاطم والحرب، وأزعج هجر العرب، وتأجج كرب الجزائر، وملاً نواحي البر، ووقع الخلف بین عساكر الروم، وشاع ما كان مكتوم، وارتحل أفاضل من العالم، وولّى الأسافل المظالم، وغلب علی الناس الفجور، وملكتهم بُغیة<sup>۲</sup> الغرور، وأثم باللصّ الآثم، ونبذ بذنبهم العالم، ومنع أصحاب الحقيقة الحقوق، وأصاب لبعضهم البروق (البروج خ ل).<sup>۳</sup>

### لغات

الرجل: مراد قائد آل حسّان است.

مصاف: محلّ جبهه‌بندی دو لشکر.

۱. در مصدر: (عن دحصه).

۲. در مصدر: (بقیة).

۳. إلزام الناصب، ج ۲، ص ۱۹۳-۱۹۴.

- محقق: به معنای محو و نابود شدن.
- زحف: لشکر رونده به سوی دشمن و جهاد و لشکر گران.
- خط: ساحل بحرین و هر ساحلی و نام موضعی است در خلیج بحرین که نیزه‌های خطی از هند به آن جا وارد می‌شود.
- عقیان: به معنای طلا.
- قیعان: زمین‌های پست هموار دور از کوه.
- شجرات: منازلها و کشمکش‌ها.
- دسائس: جمع دسیسه - به معنای پوشیده داشتن مکر و حيله.
- تلاحم: شدت یافتن فتنه جنگ.
- تلهّب: برافروخته شدن.
- ضرام - بر وزن کتاب -: هیزم ریزه، یاسست.
- مُشْفِق: نصیحت‌گر ترسان و مرد بیمناک.
- «رجفت الأراجف» یعنی: به جنگ در پیوندند خوض کنندگان در خبرهای فتنه و مانند آن.
- «تأخم الكفر عند العناق» یعنی: متصل شود کفر نزد بلا و سختی و کارهای سخت و نومیدی.
- شمول: فراگرفتن.
- خلاف: مخالفت.
- صولة: حمله کردن.
- دحداح: کوتاه بالا.
- دحص: جنبیدن.
- إكذاذ: به سنگستان نرم درآمدن، و می‌کذاذ چیزی است که سبب جمع شدن سنگ‌های نرم و سست شود.
- تلاطم: زد و خورد کردن.

إزعاج: از جای برکندن و بی آرام ساختن.  
 تأجج: زبانه زدن آتش و برافروخته شدن آن.  
 «بَغِيَّة» و «بُغِيَّة» یعنی: مطلوب.  
 لَص: به معنی دزد و کارهای در پرده.  
 بُرُوق: جمع برق - به معنای صاعقه و گلوله.

معنی: فرمود ﷺ: و فرقه فرقه می شوند پسران قنطورا - یعنی: ترکها و چینیها و یا حبشیها - و آن مردی که از آل حسان است ایشان را به جبهه بندی و جنگ کشاند بنحوی که بیشتر از ایشان در جنگ نابود شوند و روشن سازد روزها زمان ظهور آنها را و شهری در ساحل بحرین - یا ساحل خلیج فارس، یا ساحل دیگری - به زمین فرو رود و یا آن که لشکر گرانی به جنگ آنها رود و بیشتر از آنها را محو و نابود کند و محل تجارت طلا خراب شود و زلزلهها یا تزلزلها بواسطه مشاجرات و نزاعها و کشمکشها زیاد شود و مشاجرهها و کشمکشها در قلمرو و منطقههای جاوه به درازی کشد و بی دینی با مکرها و حيلهها ظاهر شود و جنگ و خونریزی در زمین فارس شدت کند و آتش جنگ در مشرق زبانه زند.

پس جای حذر و ترس است همه گونه ترسی از مرد نصیحتگر ترسان و بیمناکی. در آن وقت به خراسان زلزلهها یا تزلزلهایی رخ دهد و در همدان نازلههایی فرود آید و به جنگ در پیوندند خوض کنندگان در خبرهای فتنه و غیر آن در عراق و متصل شود کفر نزد بلا و سختی و ناامیدی و کارهای سخت و فراگیرد شام را هرگونه مخالفتی و انصاف از اهل آن پوشیده شود و حمله کند شخص کوتاه بالایی در ساحل های آن به ضرر سرحدات و ناتوان شوند از جنبش آن اهل فریب و گول و مشهور شود دروغ گفتن در مصر و واقع شود در میان اهل آن کرب و اندوه و ترس و فرار کردن و رفت و آمد کنند لشکریان به ضرر آن مرد بی دین و بسیار شود در میانشان حرص بر جنگ میان هر دو دسته ایشان و کشیده شود حدود و بناهای جنگی در حجاز و ترسیده شود بر حرم از چیزی که سبب شود که سنگهای نرم و سست آن را

فرو گیرد و اختلاف در میان لشکریان حاصل شود با اهل یمن بر سر ملک و عده‌ای از ایشان بواسطه کشتی از هلاکت نجات یابند و زد و خورد و جنگ در گردش باشد و از جا بکند و بی آرام کند اهل هجر عرب را و زبانه زند آتش کرب و اندوه در جزایر و پُر کند نواحی بیابان را و مخالفت در میان لشکرهای روم واقع شود و شایع شود آنچه که کتمان کرده شده و صاحبان فضلی از این جهان بروند و پست‌ترین مردم والی جور و ستم‌ها شوند و فجور و کارهای ناروا بر مردم غالب شود و مالک ایشان شود مطلوب فریب و گول - یعنی: طلب غرور و فریب کردن ایشان - و گناهکار شود به سبب دزدی کردن و یا در پرده کارها کردن گناهکار و از دست افتاده شود به گناه ایشان مرد دانشمند و حقوق صاحبان حقیقت و راستی منع کرده شود و اصابت کند به بغضی از ایشان صاعقه‌ها - یا گلوله‌ها.

قال عليه السلام: فإذا أقبل القرن الحادي عشر، فإننا لله وإنا إليه راجعون. عمّ البلاء، وقلّ الرجاء، ومنع الدعاء، ونزل البلاء، وعدم الدواء، وضاق دين الإسلام، وهلكه عِلج بالشام. فإذا قام العِلج الأصهب وعصر عليه القلب، لم يلبث حتى يقتل ويطلب بدمه الأكل. فهناك يرّد الملك إلى الشرك، ويقتل السابع من الترك، وتفترق في البيداء الأعراب، ويقطع المسالك والأسباب، ويحجب القصر، ويسعد العسر، ويلج الهال، وتحلّ البلّيات بأرض بابل، وتشتدّ وتفترش المحن، ويكدر الصفاء، ويدحض الجور<sup>١</sup>، وترجف من البؤس الأقاليم، وتظلم بالشقاق الأظالم، ويملك الحير<sup>٢</sup> القهر، وتنشر راية الشرّ، ويشمل الناس البلاء، ويحلّ الشام الغلاء، وتكثر الوقائع في الآفاق، ويقوم الحرب على ساق، ويدعن لخرابها الأعمال<sup>٣</sup>، وتأذن بعمارتهما الجبال.

فيا لها من قتلة ركوز<sup>٤</sup> لأبي المكارم الحبيب المستغني، ثمّ يقتل بالعمد بسيف مولى

١. در مصدر: (الخور).

٢. در مصدر: (الخير).

٣. در مصدر: (الأعمال).

٤. در مصدر: (وكوز).

أبي سند، ثم خاتم الأربعين وهو عبدالله المكين، فلم يلبث حتى يدرك بجيش يقدمه الشرك، وفيه سعيير فيقتله، ويدفع<sup>۱</sup> الهارب فيعجله<sup>۲</sup>.

## لغات

أصهَب: مرد سرخ و سفید، و این همان کسی است که سفیانی با او جنگ می کند.

أكحل: مرد سرمه گون چشم را گویند.

قُصِر: کسانی را گویند که دست آنها از کار کوتاه باشد.

«يلج الهالغ» یعنی: درآید خروشنده و ناشکیبا.

بابل: موضعی است در عراق نزدیک شهر حلّه سیفیّه.

افتراش: گستردن.

«يدحض الجور» یعنی: بلغزاند ستمکاری.

«ترجف من البؤس» یعنی: بلرزد از سختی و بلا.

أظالم: کسانی که به آنها ظلم شده.

جَير - بر وزن عَنب -: مال بسیار.

يَدَعْن: بی باکی کند.

أعمال: مردمان گمنام.

یعنی: پس چون رو آورد قرن یازدهم، پس باید از بزرگی مصیبت این قرن استرجاع کرد و گفت: ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾<sup>۳</sup>. عمومیت پیدا می کند بلا در میان مردم و امید راحتی کم شود و دعا منع کرده شود - یعنی: بالا نرود و اجابت کرده نشود - و بلا نازل گردد و دواي دردها معدوم شود و دین اسلام به مضیقه و تنگی افتد و ناچیز و ضایع گرداند آن را مرد بی دینی که در شام ظاهر شود. پس وقتی که قیام کند

۱. در مصدر: (ویدمع).

۲. إلزام الناصب، ج ۲، ص ۱۹۴-۱۹۵.

۳. سورة بقره، آیه ۱۵۶.

بی دینی که گونه او سرخ و سفید باشد و دل او بسختی فشرده گردد و درنگی نکند که کشته شود و مرد سر مه گون چشمی مطالبه خون او کند، در آن زمان مملکت به اهل شرک رد کرده شود و هفتمین از اولاد ترک کشته شود و عرب ها در زمین بیداء فرقه فرقه شوند و راه ها و اسباب ها بریده شود و قصر سلطنتی محجوب شود - یا این که آنهایی که دستشان از کار کوتاه شده محجوب مانند - و مشکلات مساعد شود و درآید - یعنی: قیام کند - مردی ناشکیبا و خروشنده و فراگیرد بلا زمین بابل را - که موضعی است در عراق نزدیک شهر حله - و فرش محنت ها و اندوه ها گسترده شود و صفا و روشنی مبدل به کدورت و تیرگی گردد و ستمکاری مردم را بلغزاند و همه قلمروهای روی زمین از شدت بلا و سختی به لرزه درآید و مظلومان بواسطه و علت مخالفت ظلم و ستم بینند و خیر و خوبی مقهور شود - یا مال های بسیار به قهر و غلبه گرفته شود - و پرچم های شر و بدی در اطراف منتشر و برافراشته شود و مردمان را بلا و فتنه فروگیرد و گرانی در اطراف شام روی دهد و در آفاق و کرانه های زمین جنگ ها زیاد شود و جنگ بر روی دو پاهای خود بایستد و برای خرابی در همه روی زمین بی باکانه کارها کنند که در اثر خرابی کوه ها معمور گردد - یعنی: مردم در کوه ها منزل گیرند.

ای وای از کشته شدن صاحب کرامت ها! آن دوست داشته شده ای که بی نیاز است که او به ضرب لگد و شمشیر غلام ابی سند به عمد کشته شود، و چون او کشته شود، آخر خلیفه بنی عباسی که به او خلافت بنی عباس پایان یابد و عدد ایشان که به چهل می رسد تمام می کند و نام او عبدالله مکین است به خلافت قیام کند. پس چندان طول نمی کشد تا این که درک می کند و می یابد لشکری را که پیشرو آنها اهل شرک است و آتش فتنه او سوزاننده است.

پس عبدالله را می کشد به این نحو که زخمی بر سر او می زند که به دماغ او می رسد و فرار می کند و آن زخم بشتاب او را هلاک کند.

قال عليه السلام: و يهدم الجوامع وأعلامها، ويكثك الزها وأغصانها، ويستصغر الكبائر،

ويبيد العشائر، ويرفع الفاجر، ويضع الأخيار، ويستعبد المالك<sup>۱</sup>، ويهلك السالك، ويحتفل بالأراذل، ونغد الأفاضل، ويذهب العوارف، ويحرق المصاحف، ويشير الشقاق، ويجالس الفساق، فلن يخف الفسقة<sup>۲</sup>، ولن يصب<sup>۳</sup> السفلة، حتى يُدرِكها، فلبسه ابن حرب في ذلك العام، حتى يشب من الشام<sup>۴</sup> ومع جهيته بن وهب المتفرد بحماره، المهدر<sup>۵</sup> بخروجه من جزيرة القشيمير، ومع [الـ] شياطين الغير، فيقتل أحدهما سعيد<sup>۶</sup>، ويستأثر ابنتها وليدة، ثم يروم قصد الحجاز، وقتل بيدهم بيوتات الأحرار<sup>۷</sup>، فأهاً لكوفة وجامعها! وآهاً لذوي الحقائق! وآهاً للمستضعفين في المضائق!<sup>۸</sup>

### لغات

- كثكثة: به معنی اكثاث است - یعنی: بسیار و انبوه.  
 زها: زینت و آرایش و خوش نمایی.  
 «يستعبد المالك» یعنی: مالک به بندگی گرفته شود.  
 «يحتفل بالأراذل» یعنی: مجلس گیرند و گرد هم جمع شوند مردمان رذل و پست.  
 عوارف: شناخته‌ها و نیکویی‌ها.  
 «يُشير الشقاق» یعنی: برمی‌انگیزاند مخالفت و دشمنی و ضرر رساندن به مردم و به مشقت انداختن ایشان را.  
 يبيد العشائر: هلاک شوند قبیله‌ها.  
 قشيمير: معرّب کشمیر است.

۱. در مصدر: (الممالك).
۲. در مصدر: (فلن يخف الفسقة).
۳. در مصدر: (ولن يصب).
۴. در مصدر: (حتى يشب من الشام).
۵. در مصدر: (المهدد).
۶. با توجه به عبارت این کلمه باید «سعيدة» باشد و یا گفته شود: (ويستأثر ابنته).
۷. در مصدر: (الأحرار).
۸. إلزام الناصب، ج ۲، ص ۱۹۵.

غیر: سرسخت.

سعید: شاید مراد سعید سوسی باشد که از خوزستان قیام کند - چنان که از بعضی از اخبار فهمیده شود.

معنی: خراب شود مسجدهای جامع و نشانه‌های آن و بسیار و انبوه شود زینت و خوبی و خوش‌نمایی دنیا و شاخه‌های آن و کوچک گردد گناهان بزرگ و هلاک شوند عشیره‌ها و قبیله‌ها و بالا رود رتبه‌ها و مقام‌های آنهایی که اهل فسق و فجورند و نیکان پست و خوار شوند و مالک به بندگی گرفته شود و سالک راه حق هلاک شود و مردمان رذل و پست مجلس گیرند و گرد هم‌دیگر جمع شوند و صاحبان فضل و نیکان نابود شوند. سرشناس‌ها و معروفین به خیر و خوبی بروند و قرآن‌ها سوخته شود و انگیزش مخالفت و نفاق و دشمنی و ضرر رسانیدن در میان مردم ظاهر شود و فسّاق با یکدیگر همنشینی کنند و هرگز از مرتکب شدن فسق و فجور نترسند و هرگز مردمان پست اهل صواب نشوند، تا این که درک کند آنها را حرب پسر عنبسه - یعنی: سفیانی - در همان سال - یا عنبسه پسر حرب - و از جای خود برجهد و حمله کند در شام و با اوست جُهیینه پسر وهب که بتنهایی بر خر خود سوار شود و مصادف با قیام سفیانی خودش هدر شود به سبب خروج او از جزیره کشمیر در حالتی که با او باشند شیاطین سرسختی. پس یکی از این دو - که سفیانی یا جُهیینه باشد - سعید را می‌کشد و دختر او ولیده را برای خود می‌گیرد. بعد از آن قصد حجاز کند و خانواده‌های آزاد مردان به دست آنها کشته شوند.

آه از برای کوفه و مسجد آن! آه برای صاحبان حقایق! آه بر ناتوانان شیعه در تنگی‌ها!

قال ﷺ: وأین المقرّ (المقرّ خل) عند ظهور العلیج سلعین<sup>۱</sup> المیل الکالح الزیح، بجیش لایرام عدّهم، ولا یحصی سیلهم، ولا یعدّی عدّتهم<sup>۲</sup>، ولا ینصر أسیرهم، ومعهم الکرگدن

۱. در مصدر: (شلعین).

۲. در مصدر: (ولا یحصی سیلهم، ولا یفدی).

والفيل، ويشبطن الظهور، ويفزعون الثغور الجزيل، ويسيحون<sup>۱</sup> ويكسحون السعيد، وسيحيط ببلاد الإرم في أحد الأشهر الحُرْم أشدّ العذاب من بني حام، وكم من دم يراق بأرض العلائم، وأسير يساق مع الغنائم، حتّى يقال: أزوي بمصر الفساد، وافترست الضبع الآساد. فيالله من تلك الآفات، والتجلّب بالبلّيات، وأحصنت الربع المساحل، حتّى يصمّم الساحل. فهنالك يأمر العليج الكسكس أن يخرّب بيت المقدس. فإذا أذعن لأوامره، وسار بمُعسكره، وأهال بهم الزمان بالرملة، وشملهم الشمال بالمذلة (الذلة خل)، فيهلكون عن آخرهم هلعاً، فيدرك أسارهم طمعاً<sup>۲</sup>.

### لغات

سَلَعين و در بعضی از نسخ شلغین - به شین و غین معجمتین و در اول مهملتین :-  
 پس از تتبع و استقرا در کتب متداوله - از قبیل قاموس و صراح و مجمع البحرین و صحاح و منتهی الإرب و المنجد - هیچ یک از این دو لغت دیده نشد و احتمال می رود که از باب «سلعن عدواً وفي عدوه» باشد - چنان که در منتهی الإرب آورده: یعنی: سخت دويد در دشمنی کردن<sup>۳</sup>، پس این کلمه صفت باشد برای عِلج - یعنی: سخت دونده و دشمنی کننده -، و اگر شلغین - به شین و غین نقطه دار - باشد، می توان احتمالی داد که شاید آن حضرت سال ظهور آن عِلج را به حساب جُمَل بطور لُغز فرموده باشد که عبارت از سال یک هزار و سیصد و نود هجری [است]؛ چه که مجموع عدد حروف شلغین همین می شود. «ش» ۳۰۰ و «ل» ۳۰ و «غ» ۱۰۰۰ و «ی» ۱۰ و «ن» ۵۰. جمع این اعداد ۱۳۹۰. بنا بر این احتمال این کلمه تاریخ ظهور آن عِلج است و صفت نیست و ذکر آن بدون الف و لام شاید برای همین باشد.

المَیل - محرّکه :- کجی در خلقت.

۱. در مصدر: (ویسبحون).

۲. إلزام الناصب، ج ۲، ص ۱۹۵.

۳. منتهی الإرب، ج ۱-۲، ص ۵۷۵.

الکالج: به معنای ترش رو و زشت و کسی را گویند که لب‌های او آویزان و بدنما باشد و دندان‌هایش نمایان باشد.

الزَیخ - بر وزن ثیب - : جور و ستم‌کننده .

« لا یرام » یعنی : قصد کرده نشود شماره ایشان .

ثبَط : به معنی گران بار شدن ، و اِثْباط : گران بار کردن .

فزع : ترس و بیم و فریاد رسیدن و کمک کردن . از لغات اضداد است .

و اِفْزاع : یاری کردن و فریاد رسیدن و ترسانیدن و آگاه گردانیدن و بی‌بیم کردن .

جزیل : بسیار .

سیاحت : گردش کردن .

سباحه : شنا کردن .

کَسَح - به فتح کاف - : به معنای عجز و درماندگی و روفتن خانه و نحو آن .

إِرم : بعضی گفته‌اند : اسکندریه است ، و بعضی گفته‌اند : منطقه‌ای است که

اسکندریه یکی از شهرهای آن است و بیشتر گفته‌اند که : مراد دمشق است ، و ارم ذات

العماد در یمن میانه حضر موت و صنعا مخفی است ، و نیز گفته شده که : منطقه‌ای

است میان بصره و مکه .

بني حام : نژاد و ذریهٔ حام بن نوح‌اند که از ایشان‌اند حبشی‌ها و زنگی‌ها .

أرض علائم : حدود فلسطین و بیت‌المقدس است و آن را ارض علائم گویند به

مناسبت آن که آثار و علائم انبیا در آن جاست .

إزواء : فراهم و جمع شدن .

إحصان : در این جا به معنای استوار کردن است .

رُبِع : فرماندهان .

مَساحل : کرانه‌های دریا و تابع گمراهی خود شدن - چنان که عرب گوید : « الغی »

رکب مَسَحَلَه ؛ یعنی : گمراه تابع گمراهی خود شد .

صَمَم : کری ، ساحل کنار دریا .

گسگس : سخت کوبنده .

رَمَلَة : شهری است نزدیک فلسطین .

شمال : مراد باد شمال است ، یا ساکنین شمال .

هَلَع : خروشدن از ناشکیبایی .

معنی : و کجا می توانند فرار کنند - یا قرار گیرند - هنگام ظاهر شدن آن بی دین سخت دونده در دشمنی ؟ یا بنا بر احتمال مرجوحی ظهور آن در سال هزار و سیصد و نود هجری واقع شود و آن کسی است که در خلقت او کجی باشد و آن ترش رو و زشت است یا آن که لب های او آویزان و بدنماست و دندان هایش نمایان است و جور و ستم کننده است . با لشکری که از کثرت عدد آنها شماره ایشان قصد کرده نشود و راهی که پیش گرفته اند به شماره در نیاید و بازگردانیده نشود عدّه ایشان و یاری کرده نشود اسیران ایشان و با ایشان است فیل و کرگدن و گران بار می کنند پشت ها را و می ترسانند اهل سرحدات را و می گردند در روی زمین یا شناوری می کنند در دریا یا زوی هوا و رفت و رو می کنند خاک ها را در زیر پاهای خود یا مال های مردم را و زود باشد که احاطه کند به شهرهای اِزَم - که اطراف دمشق یا اسکندریه و اطراف آن باشد - در یکی از ماه های حرام به سخت تر عذاب از پسران حام بن نوح - که زنگیان و حبشیان ، یا چینیان ، یا ترک ها باشند - و چه بسیار خونی که ریخته شود در زمینی که آثار و علائم انبیا در آن باشد - یعنی : فلسطین و بیت المقدس - و اسیری که رانده شود با غنیمت ها . تا این که گفته شود که : فراهم و جمع شده است هرگونه فسادی در مصر و کفتارها شیرها را دریدند و پاره کردند . پس استغاثه به خدا باید برد از این آفت ها و به خود گرفتن و جلب کردن این بلاها و محکم و استوار کنند فرماندهان کرانه ها و کناره های دریا را و صدهای ساحل ها کم و گر شود . پس در آن وقت آن بی دین سخت سرکوبی کننده فرمان به خراب کردن بیت المقدس دهد . پس چون اطاعت کرده شود فرمان های او و برود در لشکرگاه خود و به ترس بیندازد ایشان را زمان در رمله - که شهری است نزدیک فلسطین - فرو گیرد ایشان را باد شمال به مذلت و خواری - یا

لشکری از سمت شمال - و تا آخر آنها را هلاک کند از روی خروش و ناشکیبایی . پس در یابد اسیران ایشان را از روی طمع .

قال عليه السلام: فيا لله من تلك الأيام وتواتر شر ذلك العام، وهو العام المظلم المقهر، ويستعمك<sup>۱</sup> هوله في تسعة أشهر. ألا، وإته ليمنع البرّ جانبه والبحر راكبه، وينكر الأخ أخاه، ويعقّ الولد أباه، ويذمّن النساء بعولتهنّ، وتستحسن الأمّهات فجور بناتهنّ، وتميل الفقهاء إلى الكذب، وتميل العلماء إلى الريب. فهناك تنكشف الغطاء من الحجب، وتطلع الشمس من [الغرب]. هناك ينادي منادي من السماء: أظهر - يا وليّ الله - إلى الأحياء، وسمعه أهل المشرق و [المغرب، فيظهر قائمنا المتغيّب. يتلأؤ نوره. يقدمه الروح الأمين، ويده [ال] كتاب [ال] مستبين، ثمّ مواريث النبيّين والشهداء الصالحين، يقدمهم عيسى بن مريم، فيبايعونه في البيت الحرام، ويجمع الله له أصحاب مشورته، فيتفقون على بيعته. تأتيهم الملائكة ولواء الأطراف في ليلة واحدة، وإن كانوا في مفارق الأطراف، فيحوّل وجهه شطر المسجد الحرام، ويبين للناس الأمور العظام، ويخبر عن الذات، ويبرهن عن الصفات؛<sup>۲</sup>

معنی: پس باید استغاثه برد به خدا از آن روزها و پی در پی بودن شرّ آن سال تاریک کننده قهر و غلبه کننده که ترس و بیمناکی آن تانه ماه مردم را به خاک می غلطاند و بدرستی که منع می کند بیابان جانب خود را و دریا را کب خود را و منکر می شود مرد برادر خود را و نافرمانی کند پسر پدر خود را و مذمت کنند زنان شوهران خود را و تحسین کنند مادرها فجور و بی عفتی دختران خود را و فقها میل به دروغ کنند و دانایان میل به شک و ریب کنند. در آن وقت پرده برداشته شود از اسرار نهانی و آفتاب از مغرب طلوع کند.

پس ظاهر شود قائم ما که از دیده ها پنهان است در حالتی که می درخشد نور او و جبرئیل در پیش روی اوست و به دست او کتابی است واضح و روشن و با اوست

۱. در مصدر: (ويستعمك).

۲. إلهام الناصب، ج ۲، ص ۱۹۵-۱۹۶.

میراث‌های پیغمبران و شهیدان و شایستگان و در پیش روی ایشان است عیسی بن مریم . پس با او بیعت کنند در خانه خدا و جمع می‌کند خدا صاحبان مشورت او را و اتفاق کنند بر بیعت کردن با او . می‌آید ایشان را فرشتگان و پرچم‌های اطراف در یک شب و هرچند در اطراف زمین متفرق باشند . پس می‌گرداند روی خود را به طرف مسجد الحرام و واضح و بیان می‌کند برای مردم کارهای بزرگ را و خبر می‌دهد از ذات خدا و واضح و آشکار می‌گرداند و پرده برمی‌دارد از صفات حق .

قال ﷺ : ثم يولي بمكة جابر بن الأصح، ويقتله العوام بالأبطح، فيرجع من العيتم<sup>۲</sup>، ويقتل من المشركين في الحرم، ثم يولي رماع بن مصعب، ويقصد المسير نحو يثرب، فيعقد لزعماء جيوشه رايته، ويقلد أصفياء أصحابه مقاليد ولايته، ويولي شبابة بن وافر والحسين بن شميلة وغيلان بن أحمد وسلامة بن زيد أعمال الحجاز وأرض نجد، وهم من المدينة، ويولي حبيب بن تغلب وعمارة بن قاسم و خليل بن أحمد وعبد الله بن نصر وجابر بن فلاح أقاليم اليمن والأحاحل، وهم من أعراب العراق، ويولي محمد بن عاصم وجعفر بن مطلوب وحمزة بن صفوان وراشد بن عقيل ومسعود بن منصور وأحمد بن حسان أعمال البحرين وسواحلها وعمان وجزائرها، وهم من جزائرها، ويولي راشد بن رشيد وحمزة بن عوام وهلال بن همام وعبد الواحد بن يحيى والفضل بن رضوان والصلاح بن جعفر والحسين بن مالك الحبشة وجزائر الكراديس، وهم من مشارق العراق، ويولي أحمد بن سعيد وطاهر بن يحيى وإسماعيل بن جعفر ويعقوب بن مشرف وغيلان بن الحسين [وموسى بن حارث] حبشة وأقاليم المراقش، وهم من الكوفة؛<sup>۳</sup>

یعنی: پس والی و حاکم می‌گرداند در مکه جابر بن اصالح [را] و می‌کشند او را عامه مردمان در ابطح . پس برمی‌گردد آن حضرت از موضعی در حجاز که آن را عینم

۱. در مصدر: (ويقبله).

۲. در مصدر: (من العيتم).

۳. إلزام الناصب، ج ۲، ص ۱۹۶ با اندکی اختلاف.

گویند و می‌کشد جماعتی از مشرکین را در حرم. پس والی و حاکم می‌گرداند رُماع  
 پسر مصعب را و قصد می‌کند برای رفتن به مدینه. پس می‌بندد برای بزرگان از لشکر  
 خود پرچم او را و به گردن برگزیدگان از اصحاب خود می‌اندازد قلاده‌های حکومت  
 را از جانب خود و والی و حاکم می‌گرداند شَبابه پسر وافر و حسین پسر ثَمیله و غیلان  
 پسر احمد و سلامه پسر زید را در اطراف حجاز و زمین نجد و ایشان از اهل مدینه  
 هستند و والی و حاکم می‌گرداند حبیب پسر تَغَلِب و عَمّاره پسر قاسم و خلیل پسر  
 احمد و عبدالله پسر نصر و جابر پسر فلاح را بر قلمروهای یمن و آکاحل - که از  
 شهرهای مزینه است - و ایشان از عرب‌های عراق‌اند و والی و حاکم می‌گرداند محمّد  
 پسر عاصم و جعفر پسر مطلوب و حمزه پسر صفوان و راشد پسر عقیل و مسعود  
 پسر منصور و احمد پسر حَسّان را بر شهرها و دهات بحرین و کناره‌های دریای آن و  
 عَمّان و جزیره‌های آن و ایشان از اهل همان جزیره‌ها هستند، و والی و حاکم  
 می‌گرداند راشد پسر رشید و حَزیمه پسر عَوّام و هِلّال پسر هُمّام و عبدالواحد پسر  
 یحیی و فضل پسر رضوان و صلاح پسر جعفر و حسین پسر مالک را بر حبشه و  
 جزیره‌های کَرادیس و ایشان از اهل مشرق‌های عراق‌اند، و والی و حاکم می‌گرداند  
 احمد بن سعید و طاهر پسر یحیی و اسماعیل پسر جعفر و یعقوب پسر مشرف و  
 غیلان پسر حسین را بر حبشه و قلمروهای مراکش و ایشان از اهل کوفه‌اند.

قال عليه السلام: ويوتي ابراهيم بن اعطى والحسين بن علاب وأحمد بن موسى وموسى بن  
 رميح ويميز بن سالم<sup>۱</sup> ويحیی بن غانم وسليمان بن قيس مصادر الجذلان وأعمال الدفولة،  
 وهم من أرض قوسان<sup>۲</sup>، ويوتي طالب بن العالي وعبد العزيز بن سهل بن مرّة وهشام بن  
 خولان وعمرو بن شهاب وجبار<sup>۳</sup> بن أعين وصبيح بن مسلم أقاليم الأذني وجزائر الكتائب،

۱. در مصدر: (ويميز بن صالح).

۲. در مصدر: (قوشان).

۳. در مصدر: (وجيار).

وهم من نواحي شیراز، و یوئی احمد بن سعدان و یوسف بن مغانم و علی بن مفضل و زید بن نصر و الجراد بن ابي القلا و کریم بن لیث و حامد بن منصور اقالیم الحمیر و جزائر الرسلات، و هم من بلاد فارس، و یوئی العمار بن الحارث و محمد بن عطاق و جمعة بن سعد و هلال بن داود<sup>۱</sup> و عمر بن الأسعد جزائر میلبار و أعمال العمایر، و هم من قرى العراق الأعلى، و یوئی الحسن بن هشام و الحسین بن غامر و علی بن الرضوان و سماحة بن بهیج الشام الأردن، و هم من مشارق لبنان، و یوئی الجيش بن أحمد و محمد بن صالح و عزیز بن یحیی و الفضل بن إسماعیل الشام الأقصى و السواحل من قرى الشام الأوسط، و یوئی محمد بن ابي الفضل و تمیم بن حمزة و المرتضى بن عماد و علی بن طاهر و أحمد بن شعبان بأقالیم مصر و جزائر النوبة، و هم من أرض مصر، و یوئی الحسن بن فاخر و فاضل بن حامد و منصور بن خلیل و حمزة بن حریم و عطاء الله بن حیاة<sup>۲</sup> و واهب بن حیار و وهب بن نصر و جعفر بن وثاب و محمد بن عیسی ثغور<sup>۳</sup> و سائط النوبة و أعمال الكرد<sup>۴</sup>، و هم من بلاد حلوان؛<sup>۵</sup>

یعنی: و والی و حاکم می گرداند ابراهیم بن اعطی و حسین بن علاب و احمد بن موسی و موسی بن رمیح و یمیز بن سالم و یحیی بن غانم و سلیمان پسر قیس را در مصادر جدلان و اطراف دفوله و ایشان از زمین قوساناند (جدلان و جدیدله ناحیه و نام قبیله ای است از طی، قبیله ای است از انصار و از قیس، و قوسان جلگه ای است بزرگ که دارای شهرها و قریه هایی است در میان نعمانیه و واسط) و والی و حاکم می گرداند طالب پسر عالی و عبدالعزیز پسر سهلب پسر مژه و هشام پسر خولان و عمرو پسر شهاب و جبّار پسر اعین و صبیح پسر مسلم را در جزیره های کتائب - که در نواحي بحرین است -

۱. در مصدر: (داودتیه) که به صورت سر هم نوشته شده است.

۲. در مصدر: (بن حیاة).

۳. در مصدر: (وتفور).

۴. در مصدر: (أعمال الكرد).

۵. إلزام الناصب، ج ۲، ص ۱۹۶-۱۹۷.

و ایشان از نواحی شیرازند و والی و حاکم می گرداند احمد پسر سعدان و یوسف پسر مغانم و علی پسر مفضل و زید پسر نصر و جراد پسر ابی العلاء و کریم پسر لیث و حامد پسر منصور را در قلمروهای قبیله حمیر و رسالات و ایشان از شهرهای فارس اند.

و والی و حاکم می گرداند عمار پسر حارث و محمد پسر عطف و جمعه پسر سعد و هلال پسر داود و عمر پسر اسعد را بر جزیره های میلیار - که در اقصی بلاد افریقیه است - و ایشان از دهات عراق بالا هستند و والی و حاکم می گرداند حسن پسر هشام و حسین پسر غامر و علی پسر رضوان و سماحه پسر بهیج را در شام نزدیک تر و ایشان از شرقی های لبنان اند.

و والی و حاکم می گرداند جیش پسر احمد و محمد پسر صالح و عزیز پسر یحیی و فضل پسر اسماعیل را به شام دور تر و کناره های دریا که از دهات شام متوسط است . و والی و حاکم می گرداند محمد پسر ابی الفضل و تمیم پسر حمزه و مرتضی پسر عماد و علی پسر طاهر و احمد پسر شعبان را بر قلمروهای مصر و جزیره های نوبه و ایشان از زمین مصرند .

و والی و حاکم می گرداند حسن پسر فاخر و فاضل پسر حامد و منصور پسر خلیل و حمزه پسر حریم و عطاء الله پسر حیات و واهب پسر حیار و وهب پسر نصر و جعفر پسر وثاب و محمد پسر عیسی را بر سرحدات میانه نوبه و اعمال گرد و ایشان از بلاد حلوان هستند .

قال عليه السلام: ويوتى أحمد بن سلام وعيسى بن جميل وإبراهيم بن سلمان وعلي بن يوسف أعمال نواحي جابلقا وسواحلها وأعمال مفاوز، وهم من الأزد، ويوتى وثاب بن حبيب وموسى بن نعمان وعبّاس بن محفوظ ومحمد بن حسان والحسين بن شعبان جزائر الأندلس وإفريقيّة، وهم من نواحي الموصل، ويوتى يحيى بن حامد ونبهان بن عبيد وعلي بن محمود وسلمان بن علي وأحمد بن سامر وعلي بن ترخان نواحي المراكش وثور المصاعد ومروج<sup>۱</sup>

۱. در مصدر: (مروجة).

النخيل، و هم من أرض خراسان، ويوتّي داود بن المخبر<sup>۱</sup> ويعيش بن أحمد وأباطال بن إسماعيل وإبراهيم بن سهل دياربكر ومشارق الروم، وهم من نصيبين وفارقين، ويوتّي حمام بن جرير و شعبان بن قيس وسهل بن نافع و حمزة بن جعفر أقاليم الروم وسواحلها، وهم من فارس، ويوتّي علقمة بن إبراهيم وعمران بن شبيب والفتح بن معلّى وسند بن المبارك وقائد بن الوفاء و مصفون بن عبدالله بن مفارق قسطنطينيّة وسواحل القفجاق، وهم من إصفهان، ويوتّي الأخوين محمّد وأحمد ابني ميمون العراق الأيمن، وهما من المكيّين، ويوتّي عروة بن مطلوب وإبراهيم بن معروف العراق الأيسر، وهما من أهواز، ويوتّي سعد<sup>۲</sup> بن نزار ونزار بن سلمان ومعد بن كامل بلاد فارس وسواحل هرمز، وهم من همدان<sup>۳</sup>؛

يعنى: و والى و حاكم گرداند احمد بن سلام و عيسى پسر جميل و ابراهيم پسر سلمان و على پسر يوسف را بر كارفرمايى هاى نواحى جابلقا - كه شهرى است در اقصى بلاد مغرب و ساحل هاى آن - و كارفرمايى هاى پناهگاه ها و ايشان از قبيله ازدند.

و والى و حاكم مى گرداند و ثاب پسر حبيب و موسى پسر نعمان و عباس پسر محفوظ و محمّد پسر حسان و حسين پسر شعبان را بر جزيره هاى اندلس و افريقا و ايشان از نواحى موصل اند.

و والى و حاكم مى گرداند يحيى پسر حامد و نيهان پسر عبید و على پسر محمود و سلمان پسر على و احمد پسر سامر و على پسر ترخان را بر نواحى مراکش و سرحدات بلندی ها و زمین هاى وسیع و نخلستان ها و ايشان از زمین خراسان اند.

و والى و حاكم مى گرداند داود پسر مخبر و يعيش پسر احمد و ابى طالب پسر اسماعيل و ابراهيم پسر سهل را بر دياربكر و قسمت هاى شرقى روم و ايشان از اهل نصيبين و فارقين اند.

و والى و حاكم مى گرداند حمام پسر جرير و شعبان پسر قيس و سهل پسر نافع و حمزه

۱. در مصدر: (داود بن المخبر).

۲. در مصدر: (سعید).

۳. إلزام الناصب، ج ۲، ص ۱۹۷.

پسر جعفر را بر قلمروهای روم و کناره‌های دریای آن و ایشان از اهل فارس اند.  
و والی و حاکم می‌گرداند علقمه پسر ابراهیم و عمران پسر شیب و فتح پسر معلی  
و سَند پسر مبارک و قائد پسر وفا و مصفون پسر عبدالله پسر مفارق را بر قسطنطنیه و  
سواحل قفقاق و ایشان از اصفهان اند.

و والی و حاکم می‌گرداند دو برادر محمد و احمد پسران میمون را بر سمت راست  
عراق و این دو از مکه اند.

و والی و حاکم می‌گرداند عروه پسر مطلوب و ابراهیم پسر معروف را بر سمت  
چپ عراق و ایشان از اهل اهوازند.

و والی و حاکم می‌گرداند سعد پسر نزار و نزار پسر سلمان و معد پسر کامل را بر  
بلاد فارس و سواحل هرمز و ایشان از همدان اند.

ویوتی عیسی بن عطاف والحسین بن فضال عراق [سواحل] الریّ والجبال، وهما من  
قمّ، ویوتی نصیر بن أحمد وعبّاس بن نفیل وطایع بن مسعود أعمال الموصل ومصادر  
الأرض<sup>١</sup>، وهم من قرى فرهان، ویوتی الأمجد بن عبد الله وأسامة بن أبي تراب ومحمد بن  
حامد وسفیان بن عمران والضحاک بن عبد الجبّار والمنیع بن المکرّم بلاد خراسان وأعمال  
النهرین، وهم من مازندران، ویوتی المفید بن أرقم وعون بن الضحاک ویحیی بن یرجم  
وإسماعیل بن ظلوم وعبد الرحمن بن محمد وکثار بن موسى جبال الکرخ وأقالیم العَلان  
والروس، وهم من بخارا، ویوتی عبد الله بن حاتم وبرکة بن الأصيل وأبا جعفر بن الزرارة  
وهارود بن سلطان وسامر بن معلی المالح ونواحي الصين والصحاري، وهم من مرو،  
ویوتی رهبان بن صالح وعمارّة بن حازم وعطاف بن صفوان والبطال بن حمدون  
وعبد الرزاق بن عیشام وحامد بن عبادة ویوسف بن داود وعبّاس بن أبي الحسن أقالیم  
الدیلم والقماقم وثغور الشقاقش<sup>٢</sup> والغیلان، وهم من سمرقند، ویوتی مطاع بن حایس<sup>٣</sup>

١. در مصدر: (ومصادر الأرمن).

٢. در مصدر: (القشاقش).

و محمود بن قدامة و علي بن قنين و ضيف بن إسماعيل و الفصيح بن غيث بن النفيس و ماجد بن حبيب و الفضل بن ظهر و غياث بن كامل و علي بن زيد مدائن الخطا و جبال الزوابق و أعمال الشجارات، و هم من قم؛<sup>۳</sup>

يعنى: و والى و حاكم گرداند عيسى پسر عطاف و حسين پسر فضال را بر عراق رى و كوهستانها و ايشان از اهل قم باشند.

و والى و حاكم گرداند نصير بن احمد و عباس پسر نفيل و طايح پسر مسعود را بر شهرهاى موصل و محلههاى صادرات آن سرزمين و ايشان از دهات فرهاناند.

و والى و حاكم گرداند امجد پسر عبدالله و أسامة پسر ابى تراب و محمد پسر حامد و سفيان پسر عمران و ضحاک پسر عبدالجبار و منيع پسر مكرم را بر شهرهاى خراسان و اطراف نهرين و ايشان از مازندراناند.

و والى و حاكم گرداند مفيد پسر ارقم و عون پسر ضحاک و يحيى پسر يرجم و اسماعيل پسر ظلوم و عبدالرحمن پسر محمد و كثار پسر موسى را بر كوههاى كرخ و اقليمهاى علان و روس و ايشان از بخارا هستند.

و والى و حاكم مى گرداند عبدالله پسر حاتم و بركت پسر اصيل و ابا جعفر پسر زرارۀ و هارود پسر سلطان و سامر پسر معلى را بر المالى و نواحى چين و صحراها و ايشان از اهل مروند.

و والى و حاكم مى گرداند رهبان پسر صالح و عمارة پسر حازم و عطاف پسر صفوان و بطال پسر حمدون و عبدالرزاق پسر عيشام و حامد پسر عبادة و يوسف پسر داود و عباس پسر ابى الحسن را بر اقليمهاى ديلم و قماقم و سرحداتهاى شقاقش و غيلان و ايشان از اهل سمرقند مى باشند.

و والى و حاكم مى گرداند مطاع پسر حابس و محمود پسر قدامة و على پسر قنين و ضيف پسر اسماعيل و فصيح پسر غيث پسر نفيس و ماجد پسر حبيب و فضل پسر

۳. در مصدر: (بن حابس).

۴. إلزام الناصب، ج ۲، ص ۱۹۷-۱۹۸.

ظهر و غیاث پسر کامل و علی پسر زید را بر شهرهای خطا و کوه‌های زوابق و اطراف شجارات و ایشان از اهل قم می‌باشند.

قال علیه السلام: ویولئی یعقوب بن حمزة و محمد بن مسلم و ثابت بن عبد العزیز و الحسین بن موهوب و أحمد بن جعفر و أبی اسحاق بن نضیع معالیق<sup>۱</sup> الضوب و قری القواریق، و هم من نیسابور، و یولئی الحسن بن العباس و مرید بن قحطان و معلی بن ابراهیم و سلامة بن داود و مفرج بن مسلم و معد بن کامل بلاد الکلب و نواحي الظلمات، و هم من القری، و یولئی فضیل بن أحمد و قدس<sup>۲</sup> بن أبی الخیر و أسد بن مراحات و باقی بن رشید و رضی بن فهد و عباس بن الحسین و القاسم بن أبی المحسن و الحسین بن عتیق السدور و حیالها، و هم من نواحي خوارزم، و یولئی فضلان بن عقیل و عبد الله بن غیاث و بشر بن حبیب و سعد الله بن واثق و فصیح بن أبی عقیف و المرقد بن مرزوق و سالم بن أبی الفتح و عیسی بن المثنی اقالیم الضحاضح و مناخر القیعان، و هم من قلعة النهر، و یولئی الزاهد بن یونس و عصام بن أبی الفتح و عبد الکریم بن هلال و مؤید بن قاسم و موسی بن معصوم و المبارک بن سعید و غزوان<sup>۳</sup> بن شفیع و علامه بن جواد اقالیم الغزنین و أعمال العراعر، و هم من الجبل، و یولئی محمد بن قوام و جعفر بن عبد الحمید و علی بن ثابت و عطاء الله بن أحمد و عبد الله بن هاشم و ابراهیم بن شریف و ناصر بن سلیمان و یحیی بن داود و علی بن أبی الحسین اقالیم المعابد و جبال الملابس، و هم من قری العجم<sup>۴</sup>؛

یعنی: و والی و حاکم می‌گرداند یعقوب پسر حمزه و محمد پسر مسلم و ثابت پسر عبدالعزیز و حسین پسر موهوب و احمد پسر جعفر و اباسحاق پسر نضیع را بر معالیق ضوب و دهات قواریق و ایشان از نیشابورند.

۱. در مصدر: (معالیق).

۲. در مصدر: (وفارس).

۳. در مصدر: (وغزوان).

۴. در مصدر: (العراعر).

۵. إلزام الناصب، ج ۲، ص ۱۹۸.

و والی و حاکم می گرداند حسن پسر عباس و مرید پسر قحطان و معلی پسر ابراهیم و سلامت پسر داود و مفرج پسر مسلم و معد پسر کامل را بر شهرهای کلب و نواحی ظلمات و ایشان از دهکده‌ها هستند.

و والی و حاکم می گرداند فضیل پسر احمد و قدس پسر ابی الخیر و اسد پسر مراحت و باقی پسر رشید و رضی پسر فهد و عباس پسر حسین و قاسم پسر ابی المحسن و حسین پسر عتیق را بر سدور و اطراف آن و ایشان از نواحی خوارزم اند.

و والی و حاکم می گرداند فضلان پسر عقیل و عبدالله پسر غیاث و بشار پسر حبیب و سعدالله پسر واثق و فصیح پسر ابی عفیف و مرقد پسر مرزوق و سالم پسر ابی الفتح و عیسی پسر مثنی را بر اقلیم‌های ضحاضح و مناخر قیعان و ایشان از قلعه نهرند.

و والی و حاکم می گرداند زاهد پسر یونس و عصام پسر ابی الفتح و عبدالکریم پسر هلال و مؤید پسر قاسم و موسی پسر معصوم و مبارک پسر سعید و غزوان پسر شفیع و علامه پسر جواد را بر اقلیم‌های غزنین و اطراف عراق و ایشان از اهل جبل اند.

و والی و حاکم می گرداند محمد پسر قوام و جعفر پسر عبدالحمید و علی پسر ثابت و عطاءالله پسر احمد و عبدالله پسر هاشم و ابراهیم پسر شریف و ناصر پسر سلیمان و یحیی پسر داود و علی پسر ابی الحسین را بر اقلیم‌های معابد و کوه‌های ملبس و ایشان از دهکده‌های عجم اند.

قال علیه السلام: و یختار الأكابر من السادات الأعمال العارفين لإقامة الدعائم. منهم اثنا عشر رجلاً وهم محمد بن أبي الفضل وعلي بن أبي عابر<sup>۱</sup> والحسين بن علي وداود بن المرتضى وإسماعيل بن حنيفة ويوسف بن حمزة وعقيل بن حمزة وعقيل بن علي وزيد بن علي وجابر بن المصاعد، ويؤيهم جابرسا وأقاليم المشرق، ويأمرهم بإقامة الحدود ومراعاة العهود. ثم يختار رجالاً كراماً أحراراً أتقياء أبراراً، وهم معصوم بن علي وطالب بن محمد وإدریس بن عبید و ابراهیم بن مسلم و حمزة بن تمام و علي بن الحسين و نزار بن حسن

۱. در مصدر: (أبي غابر).

والأشرف بن قاسم ومنصور بن تقي<sup>۱</sup> وعبد الكريم بن فاضل وإسحاق بن المؤيد وثواب بن أحمد، ويوليهم جابرقا وبلاد المغرب، ويأمرهم بما أمر به أصحابهم.

ثم يختار اثني عشر رجلاً وهم طاهر بن أبي الفراء<sup>۲</sup> ومعد بن الكامل<sup>۳</sup> ولؤي بن حارث ومحمد بن ماجد ورضي بن إسماعيل وظهير بن أبي الفجر<sup>۴</sup> وأحمد بن الفضل والركن بن الحسين، ويوليهم الشمال وأعمال الروم، ويأمرهم بما أمر به من يقدمهم من الصديقين.

ثم يختار اثني عشر رجلاً تقياً من العيوب وهم إسماعيل بن إبراهيم ومحمد بن أبي القاسم ويوسف بن يعقوب وفيروز بن موسى والحسين بن محمد وعلي بن أبي طالب وعقيل بن منصور وعبد القادر بن حبيب وسعد الله بن سعيد وسليمان بن مرزوق وعبد الرحمن بن عبد المنذر ومحمد بن عبد الكريم، ويوليهم جهة الجنوب وأقاليمها، ويأمرهم بما أمر به من يقدمهم؛<sup>۵</sup>

يعنى: و اختيار می کند اکابر از بزرگان کارگزارانی که عارفانند برای برپاداشتن ارکان که از ایشانند دوازده مرد و ایشانند محمد پسر ابی الفضل و علی پسر ابی عابر و حسین پسر علی و داود پسر مرتضی و اسماعیل پسر حنیفه و یوسف پسر حمزه و عقیل پسر حمزه و عقیل پسر علی و زید پسر علی و جابر پسر مصاعد و ولایت و حکومت می دهد ایشان را بر جابرسا و اقلیم های مشرق و فرمان می دهد ایشان را به برپاداشتن حدود و رعایت کردن عهدها.

پس اختیار می کند مردانی را که بزرگواران و آزاد مردان و پرهیز کاران و نیکانند و ایشان معصوم پسر علی و طالب پسر محمد و ادريس پسر عبید و ابراهیم پسر مسلم و حمزه پسر تمام و علی پسر حسین و نزار پسر حسن و اشرف پسر قاسم و منصور

۱. در مصدر: (ومنصور بن تقي).

۲. در مصدر: (أبي الفراء).

۳. در مصدر: (وابن الكامل).

۴. در مصدر: (أبي الفجر).

۵. إلزام الناصب، ج ۱۹۸-۱۹۹.

پسر نقی و عبدالکریم پسر فاضل و اسحاق پسر مؤید و ثواب پسر احمد و حاکم می گرداند ایشان را بر جابر قا و بلاد مغرب و فرمان می دهد ایشان را به آنچه که فرمان داد به آن یاران ایشان را.

پس اختیار می کند دوازده نفر مرد را و ایشان طاهر پسر ابی الفز و معد پسر کامل و لوی پسر حارث و محمد پسر ماجد و رضی پسر اسماعیل و ظهیر پسر ابی الفجر و احمد پسر فضل و رکن پسر حسین و والی و حاکم می گرداند ایشان را بر شمال و اطراف روم و فرمان می دهد ایشان را به آنچه فرمان داد به آن کسانی را که پیش از ایشان بودند از راستگویان.

پس اختیار می کند دوازده مرد پاکیزه از هر عیبی را و ایشان اسماعیل پسر ابراهیم و محمد پسر ابی القاسم و یوسف پسر یعقوب و فیروز پسر موسی و حسین پسر محمد و علی پسر ابی طالب و عقیل پسر منصور و عبدالقادر پسر حبیب و سعدالله پسر سعید و سلیمان پسر مرزوق و عبدالرحمن پسر عبدالمنذر و محمد پسر عبدالکریم اند و حاکم می گرداند ایشان را بر طرف جنوب و اقلیم های آن و امر می کند به آنچه که امر کرده است به آن کسانی را که پیشتر بوده اند.

ثم بعد ذلك یقیم الرايات، ویظهر المعجزات، ویسیر نحو الکوفة، وینزل علی سریر النبی سلیمان بن داود، ویعلق الطیر علی رأسه، ویختتم بخاتمه الأعظم، وییمینه عصا موسی، وجلسه روح الأمين وعیسی بن مریم، متشاحاً ببرد النبی ﷺ، متقلداً بذی الفقار، ووجهه کدائرة القمر فی لیالی کماله. یخرج من بین ثنایاه نور کالبرق الساطع، علی رأسه تاج من نور، راکب علی أسد من نور، یقول للشیء: کن، فیکون بقدره الله تعالی، ویبری الأکمه والأبرص، ویحیی الموتی، ویمیت الأحياء، وتسفر الأرض له عن کنوزها.

حوی حکمة آدم ووفاء ابراهیم وحسن یوسف وملاحة محمد ﷺ، وجبرئیل عن یمینه، ومیکائیل عن شماله، وإسرافیل من ورائه، والغمام من فوق رأسه، والنصر من بین یدیه

والعدل تحت أقدامه، ويُظهِر للناس كتاباً جديداً، وهو على الكافرين صعب شديد. يدعو الناس إلى أمر من أقرّ به هدى ومن أنكره غوى.

فالويل كلّ الويل لمن أنكره. رؤوف بالمؤمنين، شديد الانتقام على الكافرين، ويستدعي إلى بين يديه كبار اليهود وأخبارهم ورؤساء دين النصارى وعلماؤهم، ويحضر التوراة والإنجيل والزبور والفرقان، ويجادلهم على كلّ كتاب بمفرده، ويطلب<sup>۱</sup> منهم تأويله، ويعرفهم تبديله، ويحكم بينهم كما أمر الله ورسوله؛<sup>۲</sup>

یعنی: پس بعد از آن بر پا می‌کند پرچم‌ها را و ظاهر می‌کند معجزه‌ها را و می‌رود به جانب کوفه و فرود می‌آید بر تخت سلیمان پیغمبر پسر داود و معلق می‌زنند مرغ‌ها بالای سر او و در انگشت می‌کند خاتم بزرگ‌تر او را و در دست راست او ست عصای موسی و همنشین او جبرئیل و عیسی بن مریم است، در حالتی که در بر دارد بُرد پیغمبر ﷺ را در حالتی که به گردن انداخته است ذوالفقار را و روی او مانند دایرهٔ قمر است در شب‌های کمال او - یعنی: شب‌های سیزده و چهارده و پانزده - و از میان دندان‌های او مانند برقی که جستن کند نور درخشندگی دارد و بر سر او تاجی است از نور و سوار است بر شیری از نور. به هر چیزی که بگوید: باش، پس می‌باشد به قدرت خدای تعالی و شفا می‌دهد کور مادرزاد و صاحب پیسی را و زنده می‌کند مردگان را و می‌میراند زندگان را و می‌گشاید زمین از برای او گنج‌های خود را.

در بردارد حکمت آدم و وفای ابراهیم و حسن یوسف و بانمکی محمد ﷺ را و جبرئیل از طرف راست او و میکائیل از طرف چپ او و اسرافیل از عقب سر او ست و ابر بالای سر او و نصر در مقابل روی او و عدل در زیر پاهای او ست و ظاهر می‌کند برای مردم کتاب تازه‌ای را و پذیرفتن آن بر کفار دشوار و سخت است. مردم را دعوت می‌کند به کاری که هر که به آن اقرار کند هدایت یابد و هر که انکار کند گمراه شود.

۱. در مصدر: (بطلت).

۲. إلزام الناصب، ج ۲، ص ۱۹۹ - ۲۰۰.

پس کلمه عذاب همه آن کلمه بر کسی است که انکار کند او را. مهربان است در حق مؤمنین و انتقام او سخت است بر اشخاص کافر و در پیش خود می خواند بزرگان یهود و دانشمندان ایشان را و سرکردگان دین نصارا و دانایان ایشان را و حاضر می کند تورات و انجیل و زبور و قرآن را و مجادله می کند با ایشان به هر یک از این کتاب ها بتنهایی آن و می خواهد از ایشان تأویل آن را و می شناساند به ایشان آنچه را که در آن تبدیل شده و حکم می کند در میان ایشان همچنان که امر فرموده است خدا و رسول او.

ثم یرجع بعد ذلك إلى هذه الأمة شديدة الخلاف قليلة الائتلاف، وسیدعی إلیه من سائر البلاد الذين ظنوا أنهم من علماء الدين وفقهاء اليقين والحكماء والمنجمين والمتفلسفين والأطباء الضالين والشيعة المذعنين، فيحكم بينهم بالحق في ما كانوا فيه يختلفون، ويتلو عليهم بعد إقامة العدل بين الأنام: ﴿ وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ﴾<sup>۱</sup>.

یتضح للناس الحق، وینجلی الصدق، وینکشف المستور، ویحصل ما فی الصدور، وיעلم الدار والمصیر، ویتظهر الحکمة الإلهیة بعد إخفائها، ویشرق شریعة المختار بعد ظلماتها<sup>۲</sup>، ویتظهر تأویل التنزیل كما أراد الأزل القديم. یهدی إلى صراط مستقیم، وتكشف الغطاء عن أعین الأئمة، ویسد القیاس، ویخمد نار الختاس، ویتقرر الدولة الباطلة، ویتعطل العاقل، ویتفرق بین المفضل والفاضل، ویتعرف للناس المقتول والقاتل، ویترحم عن الذبیح، ویتصحح الصحیح، ویتكلم عن المسموم، وینبئه الندم، ویتظهر إلیه المصون، ویتضح الخؤون، وینتقم من أهل الفتوى فی الدين لما لا یعلمون، فتعسا لهم ولأتباعهم! أكان الدين ناقصاً فتتموه؟ أم كان به عوج فقوموه؟ أم الناس هموا بالخلاف فأطاعوه؟ أم أمرهم بالصواب فعصوه؟ أم [و] هم المختار فی ما أوحى إلیه فذكروه؟ أم الدين لم يكمل على عهده فكمّلوه وتمّموه؟ أم جاء نبی بعده فاتبعوه؟ أم القوم كانوا صوامت على عهده، فلما قضى نحبهم قاموا تصاغروا بما كان عندهم؟ فهیهات! وأیم الله لم

۱. سورة نحل، آیه ۱۱۸.

۲. در إلزام الناصب: (بعد ظلماتها).

یبق أمراً مبهماً ولا مفصلاً إلا أوضحه وبيّنه، حتى لا تكون فتنة للذين آمنوا. إنما يتذكر أولوا الألباب؛<sup>۱</sup>

یعنی: پس برمی گردد بعد از این به سوی این امت در حالتی که خلاف او سخت است و ایتلاف و دوستی او کم است و زود باشد که دعوت کرده شوند به سوی او از سایر شهرها آن کسانی که گمان می کنند که ایشان از دانایان و فقهای یقینی و حکما و ستاره شناسان و فیلسوف ها و طبیب ها و پزشک های گمراهان و شیعیان با اعتقادند. پس حکم می کند در میان ایشان بدرستی و راستی در آنچه که در آن اختلاف دارند و می خواند بر ایشان بعد از برپاداشتن عدل و داد در میان مردم این آیه را که: ﴿ وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ﴾؛ یعنی: و ستم نکردیم ایشان را و لکن بودند که ستم می کردند نفس های خود را. واضح می شود برای مردم حق و روشن و آشکار می شود راستی و پرده برداشته می شود از چیزهای پوشیده و پنهان و حاصل می شود آنچه که در سینه هاست و یاد می دهد خانه و محل گردش را و ظاهر می کند حکمت الهیه را پس از پنهان بودن آن و تابان می شود شریعت اختیار شده بعد از تاریکی های آن و ظاهر می کند تأویل قرآن را همچنانی که خواسته است خداوند قدیم که همیشه بوده است و راهنمایی می کند به سوی راه راست و برمی دارد پرده را از چشم های گناهکاران و مسدود می کند راه قیاس را و خاموش می کند آتش شیطان را و قطع می کند رشته دولت باطل را و خالی می کند زمین را از اشخاص بی کار ناچیز و جدا می کند میانه اهل فضل و آنهایی را که فضیلت و برتری ندارند و می شناساند کشته و کشته او را و ترخم می کند از جهت سربریده شده و صحیح می شود آنچه که به صحت پیوسته است و سخن می گوید از جانب مسموم و تنبه می دهد شخص پشیمان را و آشکار می کند آنچه را که محفوظ داشته شده است و رسوا می شود خیانتکار و انتقام می کشد از اهل فتوای در دین به جهت آنچه که نمی دانند و فتوا می دهند. پس هلاکت باد بر ایشان و پیروهای ایشان!

۱. إلیام الناصب، ج ۲، ص ۲۰۰.

آیا دین ناقص بوده ، پس تمام کرده اند آن را؟ یا در آن کجی بوده که راست کرده اند آن را؟ یا همت گماشتند برخلاف ، پس اطاعت کردند آن را؟ یا امر کرده است ایشان را به صواب ، پس نافرمانی کرده اند آن را؟ یا ایشان را اختیار داده است در آنچه که وحی فرستاده است به سوی او ، پس یاد کردند آن را؟ یا دین کامل نشده بود در عهد او ، پس کامل کردند آن را و تمام کردند آن را؟ یا پیغمبری بعد از او آمد ، پس پیروی کردند او را؟ یا قوم در عهد او ساکت بودند و چون از دنیا رفت به پا خاستند و خوار و حقیر شدند به آنچه که در بر ایشان بود؟ پس چقدر دور است!

و سوگند یاد می کنم خدا را که باقی نماند کاری که نامعلوم و مبهم باشد و نه امری که تفصیل داده شده باشد مگر این که واضح و روشن کردند آن را تا این که فتنه ای نباشد برای آن کسانی که ایمان آورده و می آورند و جز این نیست که متذکر این معنی هستند صاحبان عقل ها .

فکم من ولیّ جحدوه، وکم من وصیّ ضیعوه، وحقّ أنکروه، ومؤمن شردوه، وکم من حدیث باطل عن الرسول ﷺ وأهل بیته نقلوه، وکم من قبیح منّا جوزوه، وخبیر عن رأیهم تأولوه، وکم من آیه ومعجزة أجراها الله تعالى عن یده أنکروها، وصدّوا عن سماعها ووضعوها، وستقف ویقفون، ونسأل ویسألون، ﴿ وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ ﴾<sup>۱</sup>.  
 طَلِبْتُ بدم عثمان وظنّوا أنّی منهم. الآن حاربتنی عائشة ومعاویة وکأنتی بعد قلیل وهم یقولون: القتال والمقتول فی جنّة عالیة، ونسوا ما قال الله تعالى: ﴿ وَكَتَبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَالْأَنْفَ بِالْأَنْفِ وَالْأُذُنَ بِالْأُذُنِ وَالسِّنَّ بِالسِّنِّ وَالْجُرُوحَ قِصَاصٌ ﴾<sup>۲</sup>  
 وقوله تعالى: ﴿ وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا ﴾<sup>۳</sup>، وکان<sup>۴</sup> بعد قلیل

۱. سورة شعراء، آیه ۲۲۷.

۲. سورة مائده، آیه ۴۵.

۳. سورة نساء، آیه ۹۳.

۴. در مصدر: (وکأنتی).

ینقلون عَنِّي أَنِّي بايعت أبا بكر في خلافته. فقد قالوا بهتاناً عظيماً. فيا لله! العجب كل العجب من قوم يزعمون أن ابن أبي طالب يطلب ما ليس له بحق، ويمني ويتداول الأمر جزعاً، ويباعهم هلعاً! وأيم الله، إن علياً لآتس بالموت من سنة الكرى، بل عند الصباح تحمد القوم السرى.

ألا، إن في قائمنا أهل البيت كفاية للمستبصرين، وعبرة للمعتبرين، ومحنة للمتكبرين؛ لقوله تعالى: ﴿وَأَنْذِرِ النَّاسَ يَوْمَ يَأْتِيهِمُ الْعَذَابُ﴾<sup>۱</sup>. هو ظهور قائمنا المغيب؛ لأنه عذاب على الكافرين وشفاء ورحمة للمؤمنين.

يظهر وله [من العمر] أربعون عاماً، فيمكث في قومه ثمانين سنة، وقيل لهم: سلاماً، وصلى الله على محمد وآله أجمعين؛<sup>۲</sup>

یعنی: پس چه بسیار از ولّی ای که انکار کردند او را و چه بسیار از وصی ای که ضایع کردند او را و چه بسیار از حقّی که انکار کردند آن را و چه بسیار مؤمنی که راندند و آواره کردند او را و چه بسیار حدیث باطل و دروغ و ناچیزی که از پیغمبر و اهل بیت او نقل کردند آن را و چه بسیار از زشتی که از قول ما تجویز کردند آن را و چه بسیار خبری که از رأی خود تأویل کردند آن را و چه بسیار از نشانه و معجزه ای که جاری کرد آن را خدای تعالی از دست او که انکار کردند آن را و مانع شدند از شنیدن آن و نهادند آن را و زود باشد که واقف شویم و واقف شوند و سؤال کرده شویم و سؤال کرده شوند و زود باشد که بدانند آن کسانی که ستم کردند که در چه بازگشتگاهی برخوانند گشت.

مطالبه کرده شدم به خون عثمان و گمان کردند که من از ایشانم. اکنون به محاربه درآمد با من عایشه با معاویه و گویا می بینم که پس از کمی ایشان می گویند که: کُشنده و کشته شده در بهشت بلند مقام اند، و فراموش کنند آنچه را که خدای تعالی فرموده، که: ﴿نوشتیم و حتم و ثابت کردیم برایشان در آن - یعنی: در تورات - که: بدرستی که

۱. سورة ابراهيم، آية ۴۴.

۲. إلزام الناصب، ج ۲، ص ۲۰۰-۲۰۱.

هر نفسی عوض نفسی و هر چشمی به عوض چشمی و هر بینی ای به عوض بینی ای و هر گوشه به عوض گوشه و هر دندان به عوض دندان و هر زخمی و جراحی را قصاص است ﴿ و فرموده خدای تعالی را که فرموده: ﴿ هر کسی که بکشد مؤمنی را از روی عمد، پس جزای او جهنم است، در حالتی که جاوید بماند در آن ﴿، و چنین باشد که پس از اندکی از من نقل کنند که من بیعت کردم با ابابکر در زمان خلافت او. پس بتحقیق می گویند دروغ و افترای بزرگی را. پس استغاثه می کنم به خدا. عجب دارم همه عجب را از گروهی که گمان می کنند که پسر ابی طالب طلب می کند چیزی را که حق او نیست - یعنی: خلافت - و آرزو می کند و فرا می گیرد این امر را نوبت به نوبت از روی ناشکیبایی و بیعت می کند با ایشان از روی حرص و شتاب، و سوگند یاد می کنم به ذات خدا که علی انشس به مرگ بیشتر است از پینکی که مقدمه خواب است به خواب، بلکه در وقت صبح می ستایند قوم شب روی را.

آگاه باشید بدرستی که در قائم ما اهل بیت کفایت است برای کسانی که طلب بینایی کنند و عبرت است برای عبرت گیرندگان و محنت و رنج است برای تکبر کنندگان؛ به دلیل گفته خدای تعالی که فرموده: ﴿ و بیم ده و بترسان مردم را از روزی که می آید ایشان را عذاب و شکنجه ﴿ که آن ظهور قائم ما است که غیبت کننده است؛ زیرا که عذاب است برای کافرها و شفا و رحمت است برای مؤمنان.

ظاهر می شود در حالتی که به سنّ چهل ساله می نماید. پس می ماند در میان قوم خود هشتاد سال و گفته شود برای ایشان: تحیت و درود، و درود متصل فرستد خدا بر محمد و آل او، همه ایشان.

#### ۲۶۵ / حدیث چهل و سوم

کمال الدین و تمام النعمه به سند خود روایت کرده از نزال بن سبره که گفت: خطبه خواند ما را علی بن ابی طالب رضی الله عنه. پس حمد کرد خدا را و ثنا گفت بر او، پس فرمود: سلونی ایها الناس قبل أن تفقدونی، ثلاثاً، فقام إليه صعصعة بن صوحان فقال: یا

أمير المؤمنين، متى يخرج الدجال؟ فقال له عليؑ: أقعد، فقد سمع الله كلامك وعلم ما أردت. والله ما المسؤول عنه بأعلم من السائل، ولكن لذلك علامات وهيأت يتبع بعضها بعضاً كحذو النعل بالنعل، وإن شئت أنبأتك بها. قال: نعم، يا أمير المؤمنين.

فقال ﷺ: احفظ، فإن علامة ذلك إذا أمات الناس الصلاة، وأضاعوا الأمانة، واستحلوا الكذب، وأكلوا الربا، وأخذوا الرشا، وشيدوا البنيان، وباعوا الدين بالدنيا، واستعملوا السفهاء، وشاوروا النساء، وقطعوا الأرحام، وآتبعوا الأهواء، واستخفوا بالدماء، وكان الحلم ضعفاً، والظلم فخراً، وكانت الأمراء فجرة، والوزراء ظلمة، والعرفاء خونة، والقراء فسقة، وظهرت شهادات الزور، واستعلن الفجور وقول البهتان والإثم والطغيان، وحلّيت المصاحف، وزخرفت المساجد، وطولت المنابر (المنار خل)، وأكرم الأشرار، وازدحمت الصفوف، واختلفت الأهواء<sup>١</sup>، ونقضت العهود (العقود خل)، واقترب الموعد، وشارك النساء أزواجهن في التجارة حرصاً على الدنيا، وعلت أصوات الفساق واستمع منهم، وكان زعيم القوم أرذلهم، واتقى الفاجر مخافة شره، وصدق الكاذب، واؤتمن الخائن، واتخذت القيان<sup>٢</sup> والمعازف، ولعن آخر هذه الأمة أولها، وركب ذوات الفروج السروج، وتشبه النساء بالرجال والرجال بالنساء، وشهد الشاهد من غير أن يستشهد، وشهد الآخر قضاءً لذيماً بغير حق عرفه، وتفقه لغير الدين، وآثروا عمل الدنيا على الآخرة، ولبسوا جلود الضئان على قلوب الذئاب، وقلوبهم أتنن من الجيف وأمر من الصبر، فعند ذلك الوحاء الوحاء. [ثم] العجل، العجل. خير المساكن يومئذ بيت المقدس. ليأتين على الناس زمان يتمنى أحدهم أنه من سكانه<sup>٣</sup>.

١. در مصدر: (واختلفت القلوب).

٢. در مصدر: (القيان).

٣. كمال الدين وتمام النعمة، ص ٥٢٥-٥٢٦، ضمن حديث ١، ونيز ر.ك: الخرائج والجرائح، ج ٣، ص ١١٢٣-١١٢٤، ضمن حديث ٥٣: مختصر البصائر، ص ١٤١-١٤٢، ضمن حديث ١: كنز العمال، ج ١٤، ص ٦١٢-٦١٣، ضمن حديث ٣٩٧٠٩: بحار الأنوار، ج ٥٢، ص ١٩٢-١٩٣، ضمن حديث ٢٦: إلزام الناصب، ج ٢، ص ١١٥-١١٦: مكيال المكارم، ج ١، ص ١٤٣-١٤٤.

یعنی: پیرسید از من پیش از آن که مرا گم کنید، ای گروه مردمان! سه مرتبه این کلام را فرمود. پس به پا خاست به سوی او صعصعه پسر صوحان. پس گفت: یا امیرالمؤمنین! چه وقت بیرون می آید دجال؟ پس فرمود از برای او علی علیه السلام: بنشین. پس بتحقیق شنید خدا سخن تو را و دانست آنچه را که اراده کردی و به ذات خدا قسم است که نیست سؤال کرده شده از او داناتر از سؤال کننده و لیکن از برای آن نشانه هایی است و هیئت هایی است که بعضی از آنها در پی بعض دیگر است مانند نعلی با نعل دیگر و اگر بخواهی خبر می دهم تو را به آنها. گفت: آری، یا امیرالمؤمنین! پس فرمود علیه السلام: حفظ کن. پس بدرستی که نشانه آن است وقتی که بمیرانند مردم نماز را و ضایع کنند امانت را و حلال دانند دروغ گفتن را و بخورند ربا را و بگیرند رشوه را و محکم سازند بناها را و بفروشند دین را به دنیا و سفها را به ریاست و کارگزاری عامه گیرند و مشورت کنند با زن ها و قطع کنند رحم ها را و پیروی کنند از شهوت ها و خواهش های دل خود و سبک شمارند ریختن خون های ناحق را و حلم و بردباری را ضعف و ناتوانی دانند و ستمگری را فخر دانند و اهل فسق و فجور بر آنها امارت و سلطنت کنند و وزیرها ستمکار شوند و رئیس ها خیانتکار گردند و خوانندگان و سخنوران فاسق باشند و شهادت دادن به دروغ آشکار شود و فجور و تهمت زدن به دروغ آشکارا شود و علانیه گناه و سرکشی کنند و قرآن ها و کتاب ها زیور کرده شود و مسجدها زینت کرده شود و منبرها - یا مناره ها - را طولانی و دراز سازند و مردمان شریر گرامی داشته شوند و جمعیت صف ها زیاد شود و هواها مختلف شود و عهد و پیمان ها شکسته شود - و یا به عقدها و فانشود - و آنچه وعده داده شده نزدیک شود و زن ها در تجارت با شوهرهای خود شریک شوند از جهت حرصی که به دنیا دارند و صداهای مردمان فاسق بلند شود و گوش به سخنان و صداهای آنها داده شود و رئیس و فرماندار قوم رذل و پست ترین ایشان شود و از فاجر و بدزبان تقیه کرده شود از ترس شرارت او و دروغگو تصدیق کرده شود و خیانت کننده امین شمرده شود و گرفته شود زن های خواننده و رقاصه و سازنده و نوازنده و سازهای گوناگون و لعن کند

آخر این امت اول خود را و زن‌ها بر زین‌ها سوار شوند و شبیه شوند مردان به زنان و زنان به مردان و شاهد نطلبیده شهادت دهد و دیگری شهادت دهد به ناحق برای این که تلافی کرده باشد به جهت قضای ذمه خود در صورتی که می‌داند به ناحق شهادت می‌دهد و احکام فقه را برای غیر دین یاد گیرند و عمل دنیا را بر آخرت اختیار کنند و پوست‌های گوسفندان را بر دل‌های گرگان پوشند - یعنی: اهل آن زمان گرگانی هستند که در ظاهر به لباس میش‌ها باشند - و دل‌های ایشان گند و عفونتش از مردار زیادتر است و از صبر - که صمغی است بسیار تلخ و آن را چادروا نیز گویند - تلخ‌تر است . پس در آن زمان مبادرت کنید . مبادرت کنید . بشتابید . بشتابید . بهترین مسکن‌ها در آن وقت بیت‌المقدس است . هرآینه می‌آید البته البته بر مردم زمانی که هر کدام از ایشان آرزو می‌کنند که کاش در آن جا ساکن بودم و از ساکنین آن جا بودم .

فقام إليه الأصبع بن نباتة، فقال: يا أمير المؤمنين، من الدجال؟ فقال: إن الدجال صائد بن الصيد، فالشقي من صدقه، والسعيد من كذبه. يخرج من بلدة يقال لها أصبهان، من قرية تعرف باليهودية. عينه اليمنى ممسوحة والأخرى في جبهته. تضيء كأنها كوكب الصبح. فيها علة كأنها ممزوجة بالدم. بين عينيه مكتوب: كافر. يقرؤه كل كاتب وأمي. يخوض البحار، وتسير معه الشمس. بين يديه جبل من دخان، وخلفه جبل أبيض. يرى الناس أنه طعام يخرج في قحط شديد. تحته حمار أقرم. خطوة حماره ميل. تطوى له الأرض منهلًا منهلًا. لا يمر بماء إلا غار إلى يوم القيامة. ينادي بأعلى صوته، يسمع ما بين الخافقين من الجن والإنس والشياطين. يقول: إلي، أوليائي. أنا الذي خلق فسوى، وقدر فهدى. أنا ربكم الأعلى.

و كذب عدو الله. إنه الأعور. يطعم الطعام، ويمشي في الأسواق، وإن ربكم - عز وجل - ليس بأعور، ولا يطعم الطعام، ولا يمشي، ولا يزول، وإن أكثر أشياعه يومئذ أولاد الزنا وأصحاب الطيالة الخضر. يقتله الله - عز وجل - بالشام على عقبه تعرف بعقبه أفيق لثلاث ساعات [مضت] من يوم الجمعة على يدي من يصلي المسيح عيسى بن مريم خلفه.

ألا، إن بعد ذلك الطامة الكبرى. قلنا: وما ذلك، يا أمير المؤمنين؟ قال: خروج دابة من الأرض من عند الصفا. معها خاتم سليمان وعصا موسى. تضع الخاتم على وجه كل مؤمن، فيطبع فيه: هذا مؤمن حقاً، وتضعه على وجه كل كافر، فتكتب فيه: هذا كافر حقاً، حتى إن المؤمن لينادي: الويل لك، يا كافر، وإن الكافر ينادي: طوبى لك، يا مؤمن، وددت أني اليوم [كنت] مثلك، فأفوز فوزاً [عظيماً].

ثم ترفع الدابة رأسها فيراها من بين الخافقين بإذن الله - عز وجل - [وذلك] بعد طلوع الشمس من مغربها، فعند ذلك ترفع التوبة، فلا توبة تقبل ولا عمل يرفع، ﴿لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِيهِمِلْمَانَهَا خَيْرًا﴾<sup>١</sup>.

ثم قال ﷺ: لا تسألوني عما يكون بعد ذلك؛ فإنه عهد [عهده] إليّ حبيبي [رسول الله] ﷺ أن لا أخبر به غير عترتي.

فقال النزال بن سيرة لصعصعة: ما عنى أمير المؤمنين بهذا القول؟ فقال صعصعة: يابن سبرة، إن الذي يصلي خلفه عيسى بن مريم هو الثاني عشر من العترة، التاسع من ولد الحسين بن عليّ ﷺ، وهو الشمس الطالعة من مغربها. يظهر عند الركن والمقام. يظهر الأرض ويضع ميزان العدل، فلا يظلم أحد أحداً، فأخبر أمير المؤمنين ﷺ أن حبيبه رسول الله ﷺ عهد إليه أن لا يخبر بما يكون بعد ذلك غير عترته الأئمة ﷺ؛<sup>٢</sup>

يعنى: پس به پا خاست به سوى او اصبح بن نباته. پس گفتم: يا امير المؤمنين! دجال كيست؟ فرمود: بدرستی که دجال صايد بن صيد است. پس بدبخت کسی است که تصديق کند او را و خوش بخت کسی است که تکذيب کند او را. بیرون می آید از شهری که اصفهان گفته شود. از قریه ای که شناخته شده است به یهودیه.

١. سورة انعام، آیه ١٥٨.

٢. کمال الدین وتمام النعمة، ص ٥٢٦-٥٢٨، ضمن حدیث ١، ونیز ر.ک: الخرائج والجرائح، ج ٣، ص ١١٣٥-١١٣٧،

ضمن حدیث ٥٣؛ مختصر البصائر، ص ١٤٤-١٤٥، ضمن حدیث ١؛ کنز العمال، ج ١٤، ص ٦١٣-٦١٤،

ضمن حدیث ٣٩٧٠٩؛ بحار الأنوار، ج ٥٢، ص ١٩٣-١٩٤، ضمن حدیث ٢٦؛ إلزام الناصب، ج ٢،

ص ١١٦-١١٧؛ مکیال المکارم، ج ١، ص ١٤٤-١٤٥.

چشم راست او مالیده است و چشم دیگرش در پیشانی او ست. می درخشد بنحوی که گویا ستاره صبح است. در آن پاره خون بسته‌ای است که گویا ممزوج با خون است. در میان دو چشم او نوشته شده است: کافر، که هر نویسنده و بی‌سوادی می‌خواند آن را. فرو می‌رود در دریاها و سیر می‌کند با او آفتاب و در پیش روی او کوهی است از دود تیره و در پشت سر او کوهی است سفید که به نظر مردم خوردنی می‌آید و در قحطی سخت بیرون می‌آید. زیر پای او خری است سبز رنگ که هر گام خرد او یک میل راه است. پیچیده می‌شود زمین از برای او منزل منزل. نمی‌گذرد به آبی الا این که فرو می‌رود تا روز قیامت. صدا می‌کند به بلندتر صدای خود که جن و انس در میان مشرق و مغرب صدای او را می‌شنوند با شیاطین. می‌گوید: بیایید به سوی من، ای دوستان من! منم آنچنان خدایی که آفرید، پس درست کرد، و اندازه‌گیری کرد، پس راهنمایی کرد. منم پروردگار شما که بلندتر است شأن او.

و دروغ می‌گوید دشمن خدا. بدرستی که او یک چشم است و طعام می‌خورد و در بازارها راه می‌رود و بدرستی که پروردگار شما - عزوجل - یک چشم نیست و نمی‌خورد و راه نمی‌رود و نابود نمی‌شود.

آگاه باشید که بیشتر از پیروان او در آن روز زنازادگان و صاحبان طیلسان‌های سبزند. می‌کشد او را خدای - عزوجل - در شام بالای گردنه‌ای که آن را گردنه اُفقیق گویند در سه ساعتی روز جمعه بر دست کسی که در پشت سر او عیسی پسر مریم نماز می‌گزارد.

آگاه باشید که بعد از آن بلای بزرگ‌تری است. گفتم: چیست آن، یا امیرالمؤمنین! فرمود: بیرون آمدن جنبنده زمین است از نزد کوه صفا که با اوست خاتم سلیمان و عصای موسی. می‌گذارد خاتم را بر روی هر مؤمنی. پس نقش می‌گیرد بر آن که: این مؤمن است از روی حقیقت و راستی، و می‌گذارد آن را بر روی هر کافری، پس نوشته می‌شود بر آن که: این کافر است از روی حقیقت و راستی، تا این که مؤمن هر آینه ندا می‌کند که: وای بر تو، ای کافر! و کافر ندا می‌کند: خوشابه حال تو،

ای مؤمن! من دوست داشتم که امروز مثل تو باشم تا رستگار شوم رستگار شدنی . پس آن جنبنده سر خود را بلند می کند بنحوی که تمام اهل مشرق و مغرب او را می بینند به اذن خدای تعالی - عزوجل - بعد از طلوع آفتاب از مغرب آن .

پس در آن وقت توبه برداشته شود . پس نه توبه قبول شود و نه عملی بالا می رود و نفع نمی دهد نفسی را ایمان آوردن او که از پیش ایمان نیاورده باشد ، یا کسب کند و کسب کرده باشد در ایمان خود خیری را .

پس فرمود : از من نپرسید از آنچه می باشد بعد از آن . پس بدرستی که عهد گرفته است از من دوست داشته شده من - که درود متصل خدا بر اوست و آل او - که خیر ندهم به آن غیر از عترت خودم را .

پس نزال بن سبره به صعصعه گفت : چه چیز را قصد کرد امیرالمؤمنین به گفتن این سخن ؟ صعصعه گفت : ای پسر سبره ! بدرستی که آن کسی که نماز می گزارد در پشت سر او عیسی پسر مریم آن دوازدهمین عترت است . نهمین از اولاد حسین بن علی علیه السلام است ، و اوست آفتابی که از مغرب خود طلوع می کند . ظاهر می شود نزد رکن و مقام و پاک می کند زمین را و برقرار می کند ترازوی عدل را . پس در آن زمان ظلم نکند احدی احدی را .

پس خبر داد امیرالمؤمنین علیه السلام که حبیب او رسول خدا صلی الله علیه و آله از او عهد گرفته است که خبر ندهد به آنچه بعد از آن واقع می شود به غیر از عترت خود - که ائمه علیهم السلام اند .

### بیان

در موضوع دجال در صفحه سیصد و چهل و چهار از جزء اول این کتاب تا صفحه سیصد و پنجاه و یک و در صفحه صد و سی و چهار تا صفحه صد و سی و نه از این جزء که جزء دوم کتاب است بسط کلام بقدر مقتضی داده شد و راجع به دابة الأرض نیز در هر دو جزء از پیش گذشت ، و دیگر این که ظاهر آن است که این علامت از علامات قیامت کبر باشد نه صغرا ، و همچنین قبول نشدن توبه که در این حدیث و امثال آن ذکر شده

و بعضی دیگر از علامات - از قبیل بیرون آمدن یاجوج و ماجوج و غیره که برخی از آنها قبلاً تذکر داده شد و بعض دیگر نیز بعد از این در محلّ خود ذکر خواهد شد - و اما مراد از طلوع آفتاب از مغرب خود اگر بر وجه حقیقت باشد، ظهور آن قبل از قیامت کبرا خواهد بود - چنان که از بعضی از اخبار دیگر مستفاد می شود - و اگر این گونه از اخبار بر خلاف ظاهر خود باشد، طلوع آفتاب از مغرب خود مؤول است به آفتاب جمال حضرت بقیة الله - عجل الله تعالی فرجه - چنان که در همین حدیث از صعصعه اشاره و تصریح به آن شده و از بسیاری از اخبار و احادیث دیگر نیز مستفاد می شود. و نزال بن سبرة هلالی از بنی هلال بن عامر بن صعصعه است و سبره به فتح سین و سکون باء موخده و فتح راء است.

#### ۲۶۶ / حدیث چهل و چهارم

سیزدهم بحار الأنوار، طبع تهران، صفحه ۱۶۲، به سند خود روایت نموده از انس بن مالک که گفت:

لما رجع أمير المؤمنين عليه السلام من قتال أهل النهروان نزل برأثا وكان بها راهب في قلايته وكان اسمه الحباب. فلما سمع الراهب الصيحة والعسكر أشرف من قلايته إلى الأرض، فنظر إلى عسكر أمير المؤمنين عليه السلام، فاستفزع ذلك ونزل مبادراً، فقال: من هذا؟ ومن رئيس هذا العسكر؟ فقيل له: هذا أمير المؤمنين، وقد رجع من قتال أهل النهروان، فجاء الحباب مبادراً يتخطأ الناس حتى وقف على أمير المؤمنين.

فقال: السلام عليك، يا أمير المؤمنين حقاً حقاً! فقال: وما علمك بأني أمير المؤمنين حقاً حقاً؟ قال له: بذلك أخبرنا علماؤنا وأخبارنا، فقال له: يا حباب، فقال له الراهب: وما علمك باسمي؟ فقال: أعلمني بذلك حبيبي رسول الله صلى الله عليه وآله، فقال له الحباب: مَدَّ يديك، فأنا أشهد أن لا إله إلا الله وأن محمداً رسول الله وأنك علي بن أبي طالب وصيه، فقال له أمير المؤمنين عليه السلام: وأين تأوي؟ فقال: أكون في قلاية لي ههنا، فقال له أمير المؤمنين عليه السلام: بعد يومك هذا لاتسكن فيها، ولكن ابن ههنا مسجداً وسمه باسم بانيه، فبناه رجل اسمه برأثا،

فسمي المسجد بَرَاثا باسم الباني له .

ثم قال : ومن أين تشرب ، يا حُباب ؟ فقال : يا أمير المؤمنين ، من دجلة ههنا . قال : فلم لا تحفر ههنا عيناً أو بئراً ؟ فقال له : يا أمير المؤمنين ، كلما حفرنا وجدناها مالحة غير عذبة . فقال له أمير المؤمنين عليه السلام : احفر ههنا بئراً ، فحفر ، فخرجت عليهم صخرة لم يستطيعوا قلعها ، فقلعها أمير المؤمنين عليه السلام ، فانقلعت عن عين أحلى من الشهد وألذ من الزبد ، فقال له : يا حُباب ، يكون شريك من هذا العين . أما إنّه - يا حباب - ستبنى إلى جنب مسجدك هذا مدينة وتكثر الجبابرة فيها ، وتعظم البلاء ، حتى إنّه ليركب فيها كل ليلة جمعة سبعون ألف فرج حرام . فإذا عظم بلاؤهم سدّوا على مسجدك بقطوة ، ثم وابنه بيتين ، ثم وابنه . لا يهدمه إلا كافر ، ثم بيتاً ، فإذا فعلوا ذلك منعوا الحج ثلاث سنين ، واحترقت خضرهم ، وسلط الله عليهم رجلاً من أهل السفح . لا يدخل بلداً إلا أهلكه وأهلك أهله ، ثم ليعد عليهم مرة أخرى ، ثم يأخذهم القحط والغلاء ثلاث سنين حتى يبلغ بهم الجهد ، ثم يعود عليهم ، ثم يدخل البصرة ، فلا يدع فيها قائمة إلا سخطها وأهلكها وأسخط أهلها ، وذلك إذا عمرت الخربة وبنى فيها مسجد جامع . فعند ذلك يكون هلاك البصرة ، ثم يدخل مدينة بناها الحجاج يقال لها واسط ، فيفعل مثل ذلك ، ثم يتوجّه نحو بغداد ، فيدخلها عفواً ، ثم يلتجئ الناس إلى الكوفة ، ولا يكون بلد من الكوفة تشوّس (يستوثق خل) الأمر له ، ثم يخرج هو والذي أدخله بغداد نحو قبري لينيشه ، فيتلقّاهما السفينيّ فيهزمهما ، ثم يقتلها ويتوجّه جيشاً نحو الكوفة ، فيستعبد بعض أهلها ، ويجيء رجل من أهل الكوفة ، فيلجئهم إلى سور . فمن لجأ إليها أمن ، ويدخل جيش السفينيّ إلى الكوفة ، فلا يدعون أحداً إلا قتلوه ، وإنّ الرجل منهم ليمرّ بالدرّة المطروحة العظيمة فلا يتعرّض لها ، ويرى الصبي الصغير ، فيلحقه فيقتله . فعند ذلك - يا حباب - يتوقّع بعدها . هيهات ، هيهات ، وأمور عظام وفتن كقطع الليل المظلم ، فاحفظ عني ما أقول لك ، يا حُباب ؛<sup>٢</sup>

يعنى : چون كه برگشت امير المؤمنين عليه السلام از قتال با اهل نهر وان - كه جنگ با خوارج

١. در مصدر : (شدوا).

٢. بحار الأنوار ، ج ٥٢ ، ص ٢١٧ - ٢١٩ ، ح ٨٠ و ج ٩٩ ، ص ٢٦ - ٢٧ ، ح ١٠١ و نيز ر. ك : اليقين ، ص ٤٢١ - ٤٢٣ .

باشد، فرود آمد در براتا و در آن جا راهبی بود در سر کوهی که نام او حُباب بود. وقتی که صدا و فریاد لشکر را شنید، از کوهی که بالای آن بود به زمین آمد و نگاهی کرد به لشکر امیر مؤمنان علیه السلام و فرود آمدن ایشان در آن جا کار زشتی به نظر او آمد. پس بشتاب فرود آمد و گفت: کیست این و رئیس این لشکر کیست؟ به او گفتند که: این امیر مؤمنان است و از قتال با اهل نهر وان برگشته. پس حباب به عجله قدم گذارد در میان مردم تا این که در مقابل امیر مؤمنان رسید و توقف کرد. پس گفت: سلام بر تو باد، ای امیر مؤمنان! از روی حق و راستی، از روی حق و راستی. پس حضرت فرمود که: از کجا دانستی که من امیر مؤمنانم از روی حق و راستی، از روی حق و راستی؟ پس عرض کرد به آن حضرت که: دانایان ما و دانشمندان ما خبر داده‌اند ما را. پس به او فرمود: ای حُباب! پس راهب عرض کرد: از کجا نام مرا دانستی؟ فرمود: مرا به آن دانا کرد حبیب من رسول خدا صلی الله علیه و آله. پس حباب گفت: دستت را دراز کن که من گواهی می‌دهم به این که نیست خدایی مگر خدای یگانه و این که محمد صلی الله علیه و آله رسول خداست و این که تویی علی بن ابی طالب وصی او. پس امیرالمؤمنین علیه السلام به او فرمود که: در کجا جا داری؟ عرض کرد که: در بالای کوهی جا دارم در همین جا. پس حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به او فرمود که: بعد از این روز دیگر در این جا ساکن مشو ولیکن در این جا مسجدی بنا کن و آن را به نام سازنده‌اش نام بگذار. پس آن مسجد را مردی ساخت که نام او براتا بود. پس آن مسجد براتا نام گذارده شد به نام بنای او. پس به راهب فرمود: از کجا آب می‌آشامی؟ گفت: یا امیرالمؤمنین! از دجله که در این جا است. پس فرمود: چرا در این جا چشمه‌ای یا چاهی نمی‌کنی؟ عرض کرد: یا امیرالمؤمنین! هر چه در این جا چاه بکنده‌ایم آب آن شور درآمده و گوارا نبوده است. پس امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: بکن در این جا چاهی را. پس چاهی حفر کرد که ته آن سنگ سختی در آمد که نتوانستند آن را از جا بکنند. پس حضرت امیر مؤمنان آن سنگ را از جا کند. پس چون کنده شد، چشمه‌ای ظاهر شد از شهد شیرین تر و از کره نرم تر. پس فرمود: ای حُباب! از آب این چشمه بیاشام.

اما بدرستی که - ای حباب! - زود باشد که بنا گذارده شود در نزدیکی این مسجد تو شهری و بسیار شوند در آن جبابره و ستمکاران و بزرگ شود بلا تا این که هر آینه سوار کرده شود در آن در هر شب جمعه‌ای هفتاد هزار فرج حرام. پس وقتی که بلای آنها بزرگ شد، مسجد تو را سد می‌کنند به بازاری. پس بنا کن در آن جا دو خانه. پس بنا کن آن را - یعنی: مسجد را - که خراب نمی‌کند آن را مگر کافری. پس بنا کن خانه‌ای را. پس چون این کار را کردند - یعنی: مسجد را خراب کردند - سه سال حج رفتن منع کرده شود و سبزه‌های آنها خشک شود و مسلط گرداند خدا بر ایشان مردی را از اهل زنا که داخل نشود در شهری مگر آن که آن را خراب و اهل آن را نابود کند. پس برمی‌گردد به ضرر ایشان مرتبه دیگری. پس قحطی ایشان را فرو گیرد و گرانی تا سه سال، تا برسد بر ایشان مشقت و سختی شدیدی. پس باز برمی‌گردد بر ضرر ایشان. پس داخل بصره می‌شود و چیزی را در آن بر پا نگذارد مگر آن که خشمگین شود بر آن و هلاک و نابود کند آن را و به خشم درآورد اهل آن را و این وقتی روی دهد که خرابه‌های آن آباد شده باشد و مسجد جامعی در آن بنا شده باشد. آن وقت وقت هلاکت و نابود شدن بصره است. پس داخل می‌شود در شهری که حجاج آن را بنا کرده باشد به نام واسط. پس در آن جا هم آنچه در بصره کرده می‌کند. پس متوجه می‌شود به طرف بغداد. پس در آن جا داخل شود در حالتی که عفو کننده است مردم را. پس مردم پناهنده به کوفه شوند. پس شهری از شهرهای کوفه نباشد مگر آن که همه اهل آن به تشویش افتند.

پس بیرون می‌آید او با آن کسی که او را وارد بغداد کرده از بغداد به طرف قبر من - یعنی: نجف اشرف - برای این که نبش کند قبر مرا. پس سفیانی با آن دو نفر تلافی می‌کند و آنها را فرار می‌دهد. پس می‌کشد هر دو را و بالشکر خود متوجه کوفه می‌شود و بعضی از اهل آن را به بندگی و غلامی خود می‌گیرد و می‌آید مردی از اهل کوفه و پناه می‌دهد ایشان را در حصاری. پس کسی که به آن جا ملتجی شد، ایمن است. و داخل می‌شود لشکر سفیانی به کوفه. پس باقی نگذارند احدی را مگر این که او

را می‌کشند و بدرستی که مرد می‌گذرد به دُری که بزرگ و قیمتی است و در راه افتاده، متعزّض آن نمی‌شود و می‌بیند بچه کوچکی را، پس به او ملحق می‌شود و او را می‌کشد. در آن وقت - ای حُباب! - انتظار داشته باش و انتظار کبشیده شود آنچه بعد از آن واقع شود. چقدر دور است! چقدر دور است که کارهای بزرگی و فتنه‌های مانند پاره‌های شب تاریک کننده پیشامد کند. پس حفظ کن از من آنچه را که برای تو می‌گویم، ای حباب!

### ۲۶۷ / حدیث چهل و پنجم

من لایحضره الفقیه، جزء دوم، مخطوط، سال ۱۱۳۵ هجری قمری، کتاب النکاح، باب «المذموم من أخلاق النساء و صفاتهنّ» از اصبع بن نباته از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده که: شنیدم از آن حضرت که می‌فرمود:

یظهر فی آخر الزمان واقتراب الساعة - وهو شرّ الأزمنة - نسوة کاشفات عاریات متبرّجات، خارجات من الدین، داخلات فی الفتن، مائلات إلى الشهوات، مُسرّعات إلى اللذات، مستحلّات للحرّمات، فی جهنّم خالدات!

یعنی: ظاهر می‌شود در آخر زمان و نزدیک قیامت - و آن بدترین زمان‌هاست - زن‌های گشاده رویان برهنگان آرایش‌کنندگان، بیرون روندگان از دین، داخل شوندگان در فتنه‌ها، میل‌کنندگان به شهوت‌ها، شتاب‌کنندگان به سوی لذت‌ها، حلال‌کنندگان حرام‌ها، جاوید ماندگان در جهنّم.

مؤلف فقیر گوید: از این حدیث شریف نکاتی چند استفاده می‌شود: اول آن که: آخر زمان بدترین همه زمان‌هاست.

دوم: چند صفت برای زن‌های آخرالزمان بیان فرموده که مصادیق آن درباره ایشان در زمان حاضر ظاهر و آشکار است و این یکی از معجزات کلامیه و پیشگویی‌های علویّه است.

۱. من لایحضره الفقیه، ج ۳، ص ۳۹۰، ح ۴۳۷۴، و نیز رک: مکارم الاخلاق، ص ۲۰۱؛ وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۱۹، ح ۵.

یکی بیرون آمدن زن‌های آخرالزمان از حجاب و کشف نمودن صورت‌های خود بر کسانی که از محارم آنها نیستند.

دیگر آن که علاوه بر کشف حجاب نمودن هر چند لباس پوشیده، اما حکم برهنه را دارند. کنایه از این که لباس‌های آنها ساتر و پوشنده عورت‌های آنها نیست؛ زیرا که در شریعت اسلام تمام اعضای زن عورت شمرده شده مگر گردی رو و کف دست‌های او، آن هم در صورتی که نظر کردن بر آنها از روی شهوت و ربه نباشد و الا آنها هم باید پوشیده شود.

و دیگر نمودن آن زنان است زینت‌های خود را به مردان غیر از محارم خود، و تبرُّج در لغت به معنای نمودن زن است زینت خود را به نامحرم و این عمل در شریعت اسلام و قانون قرآن حرام شمرده شده و نهی صریح بر آن وارد شده و این صفت امروز و در این زمان در میان زن‌هایی که به اسم خود را مسلمان می‌پندارند رواج دارد و نمی‌دانند که مسلمان نیستند.

و دیگر آن که این گونه از زن‌ها بیرون روندگان از دین می‌باشند و به متّصف شدن به این صفات از راه استخفاف به دین و قرآن و مخالفت دستور خاتم پیغمبران صلی الله علیه و آله از دین اسلام خارج شده و لباس ارتداد به خود پوشیده‌اند.

و دیگر آن که این گونه زن‌ها وارد و داخل در فتنه‌ها می‌شوند که از شأن آنها نیست داخل شدن در آنها.

و دیگر آن که حلال می‌دانند چیزهایی را که خدا بر آنها حرام کرده و میل به شهوت‌های نفسانیه و شهوترانی‌ها می‌کنند که آن نیز سبب کفر و ارتداد آنهاست.

و دیگر آن که این گونه زن‌ها در نشئه آخرت جاهایشان در آتش جهنم است و همیشه در جهنم خواهند ماند و از آن بیرون نخواهند آمد.

#### ۲۶۸ / حدیث چهل و ششم

مجلد بیستم بحار الأنوار، طبع امین الضرب، صفحه ۷۸، باب «ما یثبت به الهلال»،

از كتاب فضائل [ال] أشهر الثلاثة به سند خود از اصيغ بن نباته از اميرالمؤمنين عليه السلام روايت کرده که گفته است:

قال أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام: يأتي على الناس زمان يرتفع فيه الفاحشة ولتصنع، ويتنهنك<sup>۱</sup> في المحارم، ويعلم في الزنا، ويستحل فيه أموال اليتامى، ويؤكل فيه الربا، ويظف في المكائيل والموازين، ويستحل الخمر بالنبيذ، والرشوة بالهدية، والخيانة بالأمانة، ويشبه الرجال بالنساء والنساء بالرجال، ويستخف بحدود الصلاة، ويحج فيه لغير الله. فإذا كان ذلك الزمان، انتفخت الأهلة تارة حتى يرى هلال ليلتين، وخفيت تارة حتى يفطر شهر رمضان في أوله ويصام العيد<sup>۲</sup> في آخره. فالحذر الحذر حينئذ من أخذ الله على غفلة؛ فإن من وراء ذلك موت ذريع، يختطف الناس اختطافاً حتى إن الرجل ليصبح سالماً ويُمسي دفيناً، ويمسي حياً ويصبح ميئاً.

فإذا كان ذلك الزمان وجب التقدّم في الوصية قبل نزول البلية، ووجب تقديم الصلاة في أول وقتها خشية فوتها في آخر وقتها. فمن بلغ منكم ذلك الزمان فلا يبيتن ليلة إلا على طهر، وإن قدر أن لا يكون في جميع أحواله إلا طاهراً فليفعل؛ فإنه على وجل لا يدري متى يأتيه رسول الله يقبض روحه، وقد حذرتكم إن حذرتكم وعرفتكم إن عرفتم، ووعظتكم إن اتعظتم. فاتقوا الله في سرائركم وعلانيتكم، ولا تموتن إلا وأنتم مسلمون، ومن يبتغ غير الإسلام ديناً فلن يقبل منه، وهو في الآخرة من الخاسرين؛<sup>۳</sup>

#### لغات

ارتفاع: بلند گردیدن و بلند مرتبه شدن و رفيع شريف و بلند قدر و بلند مرتبه، و اگر ارتفاع - به غين نقطه دار - باشد، به معنای فراخ بودن عيش و به فراخى عيش و خوشى و رفاهيت زندگى کردن است، و ترفع میان دو ران زن نشستن است برای

۱. در مصدر: (ولنصنع وتنهنك).

۲. در مصدر: (ويصام للعدى).

۳. فضائل الأشهر الثلاثة، ص ۹۱، ح ۷۰، ونيز ر.ك: بحار الأنوار، ج ۹۳، ص ۳۰۳-۳۰۷، ذيل حديث ۱۹.

جماع کردن، و تن آسانی و تن پروری را نیز گویند.

فاحشة: زنا و هر گناه و بدی که از حد بگذرد و هر چه که خدای - عزوجل - از آن نهی فرموده.

صنع: ساختن و نیکو تربیت کردن و نیکو پرورش دادن و محکم کردن و آموختن کاری و مصانعة: رشوه دادن.

و «تصنیع جاریة» یعنی: تربیت دختر - چنان که گفته شود: «صنَّعَ الجاریة» یعنی: تربیت کن دختر را -، و آن میسر نمی شود مگر به اسباب و اشیاء بسیار.

و اصطناع: اختیار کردن.

و تصنَّع: بتکلف خود را آراستن و آرایش کردن - چنان که در قاموس و منتهی الإرب و المنجد گفته شده،<sup>۱</sup> و در مجمع البحرین است: تصنَّع علی عینی، أي: تربی و تغذی بمرأی منی، أي: لا أکِلكُ إلى غیري، و اصطنعتک لنفسی، أي: اتَّخذتک صنعی و خالصتی و اختصصتک بکرامتی.<sup>۲</sup>

و «صنَّع» یعنی: احسان.

و تصنَّع: به معنای تدلُّس.

و اصطناع: از «صنعة» است. به معنای تقرُّب و تکریم و عطیة و کرامت و احسان، و صنیعه نیز به معنای احسان است.

انتهاک: زشت و آلوده کردن ناموس کسی را (منتهی الإرب).<sup>۳</sup>

انهتاک: دریده و شکافته شدن پرده.

منهتک: شخص بی پروا که از پرده دری و رسوایی باک ندارد.

محارم: یا جمع محزوم است - یعنی: چیزهایی که خدا حرام کرده است آنها را - و یا

۱. القاموس المحيط، ج ۳، ص ۵۳؛ منتهی الإرب، ج ۱-۲، ص ۷۰۷؛ المنجد، بخش لغات، ص ۴۳۷.

۲. مجمع البحرین، ج ۲، ص ۶۳۸.

۳. منتهی الإرب، ج ۳-۴، ص ۱۲۹۱.

جمع محرم است که مراد محرم‌های شخص باشد - یعنی: کسانی که نکاح آنها بر شخص حرام است.

اعلان: آشکارا و هویدا کردن، و عَْلَن و عَْلُون و علانیه - به فتح و تخفیف یا - آشکار و هویدا شدن.

«انتفاخ هلال» یعنی: بلند درآمدن ماه.

«موت ذریع» یعنی: سریع.

اختطاف: ربودن.

قوله عنه: «وإن قَدَر أن لا یكون فی جمیع أحواله إلا طاهراً، الخ» دلالت دارد بر استحباب ذاتی داشتن طهارت در هر حالی.

معنی: فرمود امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب عنه که: می‌آید بر مردم زمانی که بلند مرتبه می‌شود در آن زمان زنا و هر گناه و بدی که از حد بگذرد و هر چه که خداوند متعال از آن نهی فرموده و حرام کرده و در نزد اهل آن زمان مقرب گردد و اگر کلمه «یرتفع» - به غین نقطه‌دار - باشد، معنی این است که زن فاحشه به فراخی عیش و خوشی و رفاهیت زندگی کند و تن‌پروری و تن‌آسایی کند - و یا در میان دو پای او برای زنا کردن نشسته شود -، و هر آینه برای زنا دادن تربیت کرده شود یا رشوه به او داده شود برای زنا دادن یا زانیه تقرب پیدا کند در نزد اهل آن زمان و مورد کرامت و عطا و احسان واقع شود، یا دختران تربیت کرده شوند برای اقسام فجور و اعمال نامشروع از قبیل تعلیم انواع موسیقی و سازها و نواها و رقص‌ها و منافیات عفت و زشت و آلوده کرده شود ناموس‌ها در آن زمان و یا آن که دریده و شکافته شود پرده‌ها و بی‌باک شوند در پرده‌داری و رسوایی کسانی که حرام باشد نکاح ایشان بر آنها به جمع شدن با ایشان یا وادار کردن ایشان آنها را به فجور، یا آن که بی‌پروا شوند در ارتکاب چیزهایی که در شریعت اسلام حرام شده است ارتکاب آنها و آشکار کنند یا آشکارا شود در آن زمان زنا کردن و زنا دادن، و آشکار شدن آن ممکن است که به تهیه کردن مکان‌های مخصوص باشد برای این عمل شنیع، و حلال شمرده شود در آن زمان

خوردن مال های یتیمان و خورده می شود ربا و در کیل ها و وزن ها کم بفروشد و زیاد بگیرند - یعنی : در آن زمان در خرید و فروش کم فروختن به مشتری و زیاد گرفتن از او را حلال دانند - و حلال کرده می شود مسکرات به تغییر دادن اسم آن و رشوه به نام هدیه و خیانت به نام امانت و شبیه می شوند مردان به زنان و زنان به مردان و سبک شمردن می شود حدود نمازها - و این کنایه است از ترک کردن نمازها یا کاهلی کردن یا ضایع کردن آنها در اثر صحیح بجا نیاوردن یا آداب و مسائل آن را یاد نگرفتن - و حج می گزارند در آن زمان برای غیر خدا - یعنی : مقصود ایشان از حج گزاردن یا تفریح و تماشا است ، یا تجارت کردن ، یا برای ریا و نمایش دادن و امثال اینها باشد . پس چون چنین زمانی بیاید ، ماه ها گاهی در افق بلند دیده شود بنحوی که به حالت ماه دوشبیه دیده شود و گاهی پنهان شود که دیده نشود ، تا این که روزه در اول ماه رمضان خورده شود و آخر ماه رمضان روز عید واقع شود و روزه گرفته شود - یعنی : روز اول ماه رمضان روزه گرفته نشود و روز اول ماه شوال که روز عید فطر است و روزه گرفتن در آن روز حرام است روزه بگیرند - و توفیق عید فطر از آنها گرفته شود . پس باید بترسند . باید بترسند در آن زمان از این که خدا بطور ناگهانی آنها را غافلگیر کند ؛ زیرا که بعد از آن مرگ بسرعت آنها را فروگیرد و برباید مردم را ربودنی تا این که مرد شب را صبح می کند در حالتی که سالم است و روز را شام می کند در حالتی که دفن کرده شده - یعنی : مرده و در زیر خاک است - و داخل در شب می شود در حالتی که زنده است و صبح می کند در حالتی که مرده است .

پس در چنین زمانی واجب است پیشی گرفتن در وصیت کردن پیش از نازل شدن بلا و واجب است نماز را در اول وقت خواندن از ترس این که مبادا عمر او تا آخر وقت وفا نکند و نماز او فوت شود . پس کسی که از شما به آن زمان برسد ، باید نخواستند شب را مگر با طهارت - یعنی : با غسل ، یا وضو ، یا تیمم - و اگر می تواند در همه حالات خود نباشد مگر با طهارت ، پس بکنند این کار را البته ؛ زیرا که او ترسان است ، نمی داند که چه وقت فرستاده خدا - یعنی : عزرائیل - برای قبض روح او خواهد آمد

و بتحقیق تر سانیدم شما را اگر بترسید و شناسانیدم شما را اگر بشناسید و پند دادم شما را اگر پند گیرید. پس بترسید از خشم و غضب خدا در پنهانی و آشکارای خود و نمیرید البتہ البتہ مگر این که شما مسلمان باشید، و هر که طلب نماید برای خود غیر از دین اسلام دینی را هرگز از او قبول نخواهد شد و در عالم آخرت از زیانکاران و ورشکستگان است.

### ۲۶۹ / [حدیث] چهل و هفتم

غیبت نعمانی، طبع تهران در سال ۱۳۱۸ هجری قمری، صفحه ۱۱۳، از اصبح بن نباته از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده که فرمود:

کونوا کالتحل فی الطیر، لیس شیء من الطیر إلا وهو یتضعفها، ولو علمت الطیر ما فی أجوافها من البرکة لم تفعل بها ذلك. خالطوا الناس بألسنتکم وأبدانکم، وزایلوهم بقلوبکم وأعمالکم.

فوالذی نفسی بیده ما ترون ما تحبون حتی یتفل بعضکم فی وجوه بعض، وحتى یتسمی بعضکم بعضاً کذابین، وحتى لا یبقی منکم - أو قال: من شیعتی - [إلا] کالکحل فی العین والملح فی الطعام (فی ذلك أو کالملح فی الطعام خل)، وسأضرب لکم مثلاً وهو مثل رجل کان له طعام فنقاه وطیبه، ثم أدخله بیتاً وترکه فیہ ما شاء الله، ثم عاد إلیه، فإذا هو قد أصابه السوس، فأخرجه ونقاه وطیبه، ثم أعاده إلی البیت، فترکه ما شاء الله، ثم عاد إلیه، فإذا هو قد أصابته طائفة من السوس، فأخرجه ونقاه وطیبه وأعاده، ولم یزل كذلك حتی بقیته منه رزمة کرزمة الأندر، لا یضره السوس شیئاً. كذلك أنتم تمیزون حتی لا یبقی منکم إلا عصابة لا یضرها الفتنة شیئاً<sup>۱</sup>.

### لغات

نحل: زنبور عسل است.

۱. غیبت نعمانی، ص ۲۱۷، ح ۱۷، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۱۱۵-۱۱۶، ح ۳۷؛ إلزام الناصب، ج ۱، ص ۲۴۰؛ مکیال المکارم، ج ۲، ص ۲۷۷.

تفل : آب دهان انداختن .

کحل : سُرمه .

سوس : کِرْمک است .

رَزْمَة الأندر : چیز کمی که در حساب نیاید .

یعنی : باشید مانند زنبور عسل در میان جنس پرندگان که نباشد چیزی از پرندگان مگر آن که او را ضعیف و ناتوان شمارند و اگر می دانستند پرندگان که چه چیز در جوف آنهاست از برکت و زیادتی آنها را ناتوان نمی کردند . آمیزش کنید با مردم به زبانها و بدنهای خودتان و کناره گیری کنید از ایشان به دل های خودتان و کارهایتان .

پس سوگند یاد می کنم به حق آن کسی که جان من در دست اوست ، نخواهید دید آنچه را که دوست می دارید - یعنی : قیام مهدی و ریشه کن شدن ظلم و جور و برپا شدن لوای عدل و داد را - تا این که آب دهان بیندازد بعضی از شماها بر روی های بعضی دیگر و تا این که بعضی از شما بعضی دیگر را دروغگو نام گذارد و تا این که باقی نماند از شما - یا آن که فرمود : از شیعیان من - مانند سرمه ای که در چشم کشند یا مانند نمکی که در طعام ریزند و البته بیان می کنم برای شما مثلی را و آن مانند مردی است که از برای او طعامی باشد و آن را پاک و پاکیزه کند و او را در داخل خانه ای بگذارد تا آن چقدر که خدا می خواهد . پس از آن برگردد به سوی آن طعام ، پس ببیند که کرمک در آن افتاده . پس آن را بیرون آورد و پاک و پاکیزه کند . باز آن را برگرداند و در همان خانه گذارد تا آن قدر که خدا می خواهد . پس برگردد به سوی آن . باز ببیند که در آن کرمک افتاده . پس آن را بیرون آورد و پاک و پاکیزه کند و همچنین پیوسته چنین کار را تکرار کند تا این که باقی ماند از آن طعام چیز کمی که در حساب نیاید و دیگر کرمک در آن نیفتد و ضرری از آن نبیند . همچنین هستید شماها . تمیز داده و امتحان کرده می شوید تا این که باقی نماند از شما مگر جماعت کمی که فتنه به ایشان ضرری نرساند .

## ۲۷۰ / [حدیث] چهل و هشتم

غیبت نعمانی، صفحه ۱۱۱، به سند خود از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده که فرمود:

یا مالک بن ضمیره، کیف أنت إذا اختلفت الشيعة هكذا - وشبك أصابعه وأدخل بعضها في بعض -؟ فقلت: يا أمير المؤمنين، ما عند ذلك من خير؟ قال: الخير كله عند ذلك. يا مالك عند ذلك يقوم قائمنا فيقدم سبعين رجلاً (فيقدم عليه سبعون رجلاً) يكذبون على الله وعلى رسوله، فيقتلهم ثم يجمعهم الله على أمر واحد؛<sup>۱</sup>

یعنی: ای مالک پسر ضمیره! چگونه‌ای تو وقتی که اختلاف در میان شیعیان بیفتد همچنین - و انگشتان خود را مشبک نمود و بعضی از آنها را در بعض دیگر درآورد -؟ پس گفتم: یا امیرالمؤمنین! وقتی که اینچنین شد - یعنی: در میان شیعیان اختلاف افتاد -، خیری نیست. فرمود: همه خیر و نیکی در آن وقت است. ای مالک! در آن وقت قیام می‌کند قائم ما. پس پیشی می‌گیرند در آن وقت هفتاد نفر مرد بر او که دروغ می‌گویند بر خدا و بر پیغمبر او. پس می‌کشد ایشان را. پس جمع می‌کند همه ایشان - یعنی: شیعیان - را بر یک امر.

در این حدیث اشاره است به این که یکی از علامات نزدیک ظهور اختلاف افتادن در میان شیعیان است و به قیام آن حضرت اختلاف از میان ایشان برداشته می‌شود.

## ۲۷۱ / [حدیث] چهل و نهم

غیبت نعمانی، صفحه ۱۱۴، در باب صفت قائم علیه السلام مسنداً روایت کرده از حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام که فرمود:

جاء رجل إلى أمير المؤمنين علیه السلام فقال له: يا أمير المؤمنين، نبئنا بمهديكم هذا، فقال: إذا درج الدارجون وقلّ المؤمنون وذهب المجلبون، فهناك [هناك]، فقال: يا أمير المؤمنين،

۱. غیبت نعمانی، ص ۲۱۴، ح ۱۱، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۱۱۵، ح ۳۴.

مَمَّن (فَمَمَّنْ خ ل) الرجل؟ فقال: من بني هاشم من ذروة طود العرب وبحر مغيضها إذا وردت، ومجفوا<sup>١</sup> أهلها إذا أتت<sup>٢</sup>، ومعدن صفوتها إذا اكتدرت (تكدّرت خ ل).  
لا يجبن إذا المنايا هلعت، ولا يجوز إذا المنون اكتنتت<sup>٣</sup>، ولا ينكل إذا الكماة اضطرعت.  
مشمر مغلوب ظفر ضرغامه حصد مخدش ذكر، سيف من سيوف الله، رأس قثم (قيم خ ل).  
يشق<sup>٤</sup> رأسه في باذخ السوود، وغازر<sup>٥</sup> مجده في أكزم المحتد. فلا يصرفتك من تبعته<sup>٦</sup>  
صارف عارض، ينوص إلى الفتنة كل مناص. إن قال فشرّ قائل، وإن سكت فدو دعاير  
(فدو دعائر خ ل).

ثم رجع إلى صفة المهديّ فقال: أوسعكم كهفياً، وأكثركم علماً، وأوصلكم رحماً. اللهم  
فاجعل بيعته (بعته خ ل) خروجاً من الغمة، واجمع به شمل الأمة. فإن خار الله لك فاعزم،  
ولاتتن عنه إن وقّت له، ولا تُجيزنّ عنه (ولا تجوزنّ عنه خ ل) إن هديت إليه. هاه  
-وأومي بيده إلى صدره- شوقاً إلى رؤيته!<sup>٧</sup>

### لغات

دُروج: رفتن و راه خود را گرفتن و منقرض شدن.

مُجلب: روشن کننده کار.

مُجلبون: جمع شونندگان بر طریق حق و اعانت کنندگان دین - یا اعمّ از آن.

ذُروة: بلندی.

طود: کوه، یا کوه بلند.

١. در مصدر: (ومخفر).

٢. در مصدر: (إذا أتيت).

٣. در مصدر: (ولا يخور إذا المنون اكتنتت).

٤. در مصدر: (نشؤ).

٥. در مصدر: (وعارز).

٦. در مصدر: (من بيعته).

٧. غيبت نعماني، ص ٢٢١-٢٢٢، ح ١، ونيز ر.ك: بحار الأنوار، ج ٥١، ص ١١٥، ح ١٤؛ مكيبال المكارم،

ج ١، ص ١٠٦.

بحر: دریا.

مَغِيض: محلّ فرو رفتن آب.

مَجْفُو: جفا کرده شده و به زمین انداخته شده.

كُدُورَة: تیرگی و آلودگی.

جُبْن: ترس.

مَنِيَّة: مرگ.

هُلُوع: خروش و ناشکیبایی.

جَوْز: گذشتن.

اكتتاف: احاطه کردن.

إنكال: دفع کردن آنچه بر او واقع شود. گفته می شود: «مَضْر صخره الله التي لا

تُنكَل»<sup>۱</sup> - أي: لا تُدفع - عما وقعت عليه.

كُماة: جمع كَمِيّ - به معنای دلاور و شجاع، یا پوشنده سلاح.

مُشَمَّر - بر وزن محدث - : مرد کارآزموده.

مُغْلَوِلِب: غلبه کننده و فروگیرنده و درهم پیچنده و چیره.

ظَفِر: ظفر یا بنده بر دشمن.

«ضِر غامة» - به کسر ضاد - یعنی: شیر.

حَصِيد: دروننده - یعنی: می درود مردم را به کشتن.

مُخَدِش: جراحت وارد آورنده به دشمن و کفّار.

والذکر من الرجال: قوی شجاعی را گویند - چنان که فیروزآبادی در قاموس گفته<sup>۲</sup>.

و رأس: بلندتر هر چیزی است و بزرگ قوم را گویند.

و قثم - بر وزن زُفَر -: کسی را گویند که عطا و بخشش او بسیار باشد.

۱. ر.ک: الفائق فی غریب الحدیث، ج ۳، ص ۳۳۰: المجازات النبویة، ص ۳۴، النهایة فی غریب الحدیث،

ج ۵، ص ۱۱۷.

۲. القاموس المحيط، ج ۲، ص ۳۵.

نَشِيقُ: به کسی گویند که چون داخل در اموری شود، نزدیک نباشد خلاص شدن او از آن، و در بعضی از نسخه‌ها لَبِقُ - بر وزن کَتِفُ - ضبط شده به معنی حاذق، و در بعضی از نسخ «شَقُّ رأسه، أي: جانبه» است.

و باذِخ: عالی مرتفع را گویند.

«غَازِر» یعنی: ثابت.

مَجْد: بزرگواری.

«مَحْتِد» - به کسر تاء - یعنی: اصل.

ینوص: صفت است برای صارف، و مناص: به معنای ملجأ و پناهگاه است.

دَعَائِر: از دِعَارَة است که کنایه از خبائث و فساد باشد.

«خار الله لك» یعنی: اگر خیر بخواهد خدا برای تو، و در بحار گفته: بنا بر

نسخه‌ای: فإن جاز لك - یعنی: میسر شود برای تو گذشتن و تجاوز کردن.

و انشاء: به معنی انعطاف و کج رفتن است.

«ولا تحیزنَّ عنه» أي: إذا أدركته في زمان غيبته، و در نسخه سیزدهم بحار فرموده

که: در بعضی از نسخ «ولا تحیزن» به حاء بی نقطه است و زاء نقطه دار - یعنی:

لا تتحیزن عنه، از تَحْيِيزُ به معنای تَنحِي - یعنی: دور شدن و کناره گرفتن - است

و نسخه‌ها اکثر الفاظ آن مصحّف و محرّف است.<sup>۱</sup>

یعنی: آمد مردی به سوی امیرالمؤمنین علیه السلام پس گفت: یا امیرالمؤمنین! خبر ده ما

را از مهدی خودتان، این مهدی - یعنی: مهدی موعود. پس فرمود: وقتی که رفتند

روندگان و منقرض شدند - کنایه است از انقراض قرن‌های بسیار - و کم شدند اهل ایمان و

رفتند جمع شوندگان بر طریق حق و یاری کنندگان دین، پس در آن وقت ظاهر می‌شود.

پس گفت: یا امیرالمؤمنین! از نسل چه کسی است آن مرد؟ پس فرمود: از فرزندان هاشم

است. از بلندترین مردی که از عرب است و مانند کوه و دریای علم و دانشی است که

۱. بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۱۱۶.

همه علوم را در سینه خود فرو برده و دریای علوم وارده را در سینه خود جای دهد .  
و چون کسان او بر او درآیند او را جفا کنند . معدن صفوت و برگزیدگی آنهاست  
زمانی که کدورت و تیرگی آنها - یعنی : عرب - را فرو گیرد . ترسنده نمی باشد زمانی  
که حریص و ناشکیبا باشد برای کشتن مردمان ، و نمی ترسد زمانی که لشکرهای مرگ  
او را احاطه کند ، و خسته نمی شود زمانی که شجاعان و دلاوران با او به مصارعت  
و کشتن و بر خاک افکندن درآیند .

( این معنی بنا بر این است که « لاینکل » لفظ حدیث باشد از انکلال ، و اگر از نکول  
- به معنای دفع - باشد ، معنی چنین می شود که : از خود دفع نمی کند ، اگر به مصارعت  
با او درآیند ) .

مرد کار آزموده و غلبه کننده و فرو گیرنده و درهم پیچنده ای است . ظفر یابنده بر  
دشمن . شیری است درنده و درو کننده دشمن و جراحت وارد آورنده و قوی و شجاع .  
شمشیری است از شمشیرهای خدا . رئیس و بزرگی است صاحب عطا و بخشش  
بسیار . در هر امری که وارد شود ، در نهایت استقامت به خرج دهد و خود را برکنار  
نکند و بلند مرتبه و رفیع الشأن و ثابت در بزرگی و بزرگواری است . ثمره شجره کرم  
و اصالت است . پس نگرداند تو را از تابعیت او راه گرداننده ای که پناه می برد به سوی  
فتنه در هر پناهگاهی .

اگر سخن گوید پس بد گوینده ای است ، و اگر ساکت باشد پس بد خبیثی است .  
پس حضرت رجوع فرمود به صفت مهدی علیه السلام . پس فرمود که : او وسیع تر پناهگاه و  
مہتر و معتمد شماهاست و بیشتر است علم او از شماها و چسبنده تر است به رجم و  
خویشاوندان خود از شماها .

بار خدایا ! پس بگردان بیعت با او یا برانگیخته شدن او را بیرون شدن از هر کار  
مشتبه و پوشیده ای که موجب اندوه باشد و جمع کن به سبب - و یا وجود - او تفرقه  
امت را . پس اگر خیر خواست خدا برای تو ، پس قصد کن و منحرف و منعطف از او  
مشو ، و کجروی مکن اگر توفیق درک کردن او را یافتی ، و اگر راه یافتی به سوی

حضرتش از او دوری مکن و دست از دامن او برمدار. پس حضرت آهی از دل کشید و فرمود - و اشاره به سینه خود کرد -: از جهت مشتاق بودن به دیدن او.

### ۲۷۲ / حدیث پنجاهم

غیبت نعمانی، صفحه ۱۳۲، در باب علامات ظهور به سند خود از اصبح بن نباته از امیر مؤمنان علیه السلام روایت کرده که فرمود:

يَأْتِيكُمْ بَعْدَ الْخَمْسِينَ وَالْمِائَةِ أُمَرَاءُ كَفَرَةٌ، وَأُمَنَاءُ خَوْنَةٌ، وَعُرَفَاءُ فَسَقَةٌ، فَتَكْثُرُ التَّجَارُ، وَتَقَلُّ الْأَرْبَاحُ، وَيَفْشُو الرِّبَا، وَيَكْثُرُ الزَّانَا، وَتَعْمُرُ السَّبَاخُ<sup>۱</sup>، وَتَتَنَاكِرُ الْمَعَارِفُ، وَتَعْظُمُ الْأَهْلَةُ، وَتَسْتَكْفِي<sup>۲</sup> النِّسَاءَ بِالنِّسَاءِ وَالرِّجَالَ بِالرِّجَالِ.

فحدث رجل عن علي بن أبي طالب عليه السلام أنه قام إليه رجل حين يحدث بهذا الحديث فقال له: يا أمير المؤمنين، وكيف نصنع في ذلك الزمان؟ فقال: الهرب، الهرب؛ فإنه لا يزال عدل الله مبسوطاً على هذه الأمة ما لم يميل قراؤهم إلى أمرائهم، وما لم يزل أبرارهم ينهي فجأهم. فإن لم يفعلوا ثم استنفروا (استدبروا خ ل) (استدبروا خ ل)، فقالوا: لا إله إلا الله، قال الله في عرشه: كذبتهم. لستم بها صادقين؛<sup>۳</sup>

یعنی: می آید شمارا بعد از صد و پنجاه سال امیرانی کافر و امین‌هایی خیانتکار و رئیس‌هایی فاسق. پس زیاد می شود تجارت‌ها و کم می شود سودها و منفعت‌ها و ظاهر و فاش می شود ربا دادن و گرفتن و زیاد می شود زنا - و بنا بر نسخه‌ای: اولاد زنا - و کارهای خوب بد و زشت شمرده شود و زمین‌های شوره زار آباد شود و ماه‌ها بزرگ دیده شود (کنایه از این که ماه شب اول دو شب به نظر آید و بزرگ و روشن و بلند نماید) و زنها به فجور به زنها اکتفا کنند و مردها به مردها.

پس حدیث کرد مردی از علی بن ابی طالب علیه السلام که به پانخاست به سوی آن حضرت

۱. در مصدر: (وتغمر السفاح).

۲. در مصدر: (وتكتفي).

۳. غیبت نعمانی، ص ۲۵۷، ح ۳، و نیز ر. ک: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۲۸، ح ۹۲.

مردی هنگامی که این حدیث را می فرمود و عرض کرد: یا امیرالمؤمنین! و چه بکنیم در آن زمان؟ فرمود: فرار کنید. فرار کنید از میان ایشان؛ زیرا که بساط عدل خدا گسترده شده است بر این امت تا زمانی که خوانندگانشان به طرف امیرانشان میل نکنند و مادامی که نیکانشان به فاجرهای خود نهی از فجور کنند. پس اگر نکردند این کارها را و ترسیدند - یا به حق پشت کردند - و گفتند: لا اله الا الله، خدا در عرش خود فرماید: دروغ گفتید. شما راستگو نیستید.

مؤلف گوید که: حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در این حدیث شریف ابتدای فساد و ضعف اسلام را بعد از گذشتن صد و پنجاه سال فرموده و ظاهر آن است که گذشتن این مدت بعد از زمان فرمودن آن حضرت این حدیث را باشد نه بعد از هجرت، بلکه در زمان خلافت ظاهری آن حضرت تقریباً سی سال متجاوز بعد از هجرت بوده، بلکه قریب چهل سال بعد از هجرت که مصادف با صد و نود سال تقریباً بعد از هجرت باشد که تا این زمان قریب هزار و دویست سال باشد و آن تقریباً موافق با شروع جنگ مسیحیین با مسلمانان بوده که عبارت از جنگ صلیبی باشد که در اواخر قرن دوم اسلامی واقع شده و تاکنون قریب دوازده قرن از آن می گذرد و به مقتضای آنچه که حضرت در بعضی از احادیث دیگر از علامات آخرالزمان تا انقضای قرن دوازدهم خبر داده مراد قرن دوازدهم بعد از صد و پنجاه سال گذشتن از زمان خلافت ظاهریه آن حضرت باشد - چنان که قبلاً بعضی از سخنان آن بزرگوار شرح داده شد - و بدین تقریب دور نیست که زمان فرج خیلی نزدیک باشد، والله العالم بحقائق الأمور. اللهم عجل فرجه، وسهل مخرجه، وأرنا الطلعة الرشيدة والغرة الحميدة، واجعلني من أنصاره وأعوانه والمستشهدين بين يديه، بجاه محمد وآله الطاهرين.

لمؤلفه

شود روزی که بوی نافه مشک ختن آید

شمیم یوسف مصر جلال از پیرهن آید

شود روزی به فیروزی جهان رشک جنان گردد  
 بهار آید، زمستان بگذرد، خرّم چمن آید  
 شود روزی گلِ سوری نقاب از چهره برگردد  
 گل آید، سنبل آید، سوسن آید، نسترن آید  
 شود روزی که مرغان در گلستان نغمه انگیزند  
 نواخوان بلبل آید، قُمری و زاغ و زغن آید  
 شود روزی که مهر از رخ حجاب غیب برگردد  
 نوید وصل او یکسر به گوش مرد و زن آید  
 شود روزی که آثار قیام شه شود ظاهر  
 برون سفیانی از شام و یمانی از یمن آید  
 شود روزی که در بطحا لوای حق شود بر پا  
 به سر حیران دوان بهر نثار جان و تن آید

### ۲۷۳ / حدیث پنجاه و یکم

غیبت نعمانی، در باب علامات ظهور، صفحه ۱۳۷، به سند خود از حضرت صادق  
 از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده که فرمود در بالای منبر کوفه:  
 إِنَّ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ ذَكَرَهُ - قَدَّرَ فِي مَا قَدَّرَ [وَقَضَى] وَحْتَمَ بِأَنَّهُ كَائِنَ لَابَدًا مِنْهُ أَخَذَ بِنِي  
 أُمِّيَّةَ بِالسَّيْفِ جَهْرَةً وَ إِنَّ أَخَذَ بِنِي فَلَانَ بَغْتَةً (وَ إِنَّهُ يَأْخُذُ بِنِي الْعَبَّاسِ بَغْتَةً خ ل )، وَقَالَ علیه السلام:  
 لَابَدًا مِنْ رَحِي تَطْحَنُ. فَإِذَا قَامَتْ عَلَى قَطْبِهَا وَتَثَبَّتْ<sup>۱</sup> (قَامَتْ خ ل) عَلَى سَاقِهَا، بَعَثَ اللَّهُ  
 عَلَيْهَا عَبْدًا عَسْفًا (عَنِيفًا خ ل) خَامِلًا أَصْلَهُ، يَكُونُ النَّصْرَ مَعَهُ، أَصْحَابَهُ الطَّوِيلَةَ شَعُورَهُمْ،  
 أَصْحَابَ السَّبَالِ، سُودَ ثِيَابِهِمْ، أَصْحَابَ رَايَاتِ سُودَ.  
 وَيَلُومُنَ نَاوَاهِمَ. يَقْتُلُونَهُمْ هَرَجًا. وَاللَّهُ لَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَيْهِمْ وَإِلَى أَعْمَالِهِمْ وَمَا يَلْقَى الْفَجَّارَ

۱. در مصدر: (و ثبتت).

منهم . والأعراب الحفاة<sup>۱</sup> یسلطهم الله علیهم بلا رحمة، فیقتلونهم هرجاً علی مدینتهم  
بشاطی الفرات البریة والبحریة، جزاءً بما عملوا وما ربك بظلام للعبيد.<sup>۲</sup>

## لغات

رَحَى: آسیا.

قطب - مثلثه -: ستونۀ آهنی آسیا و مهتر و سردار قوم که مدار کار بر وی باشد  
و سپهسالار که او را قطب آسیای خرب گویند و شیخ یگانه و مدار هر چیز و قوام آن  
را گویند.

عَسَف: مرد ستمکار و بی راه رونده .

عنیف: مرد درشت خو و سوارکار سخت و سخن درشت و سرسخت را گویند .

خامیل: گمنام و بی اصل .

هَرَج: قتل .

حُفَاة: جمع حافی - یعنی: پابرهنه .

جُفَاة: جمع جافی - یعنی: مرد درشت اندام و بدخو .

یعنی: بدرستی که خدایی که غالب است و بزرگ است ذکر او مقدر کرده در آنچه  
که مقدر کرده است و حتم کرده به این که شدنی است و هیچ چاره‌ای از آن نیست  
گرفتن بنی امیه را با شمشیر - یعنی: حتماً آنها را به شمشیر هلاک خواهد کرد - و هیچ  
چاره‌ای از آن نیست که بنی عباس را ناگهان گلوی آنها را می‌گیرد و غافل گیر می‌کند، و  
فرمود آن حضرت ﷺ که: ناچار است از این که آسیای جنگ در گردش آید و نرم کند  
- یعنی: مردم را. پس چون بر روی پایه و قطب خود ایستاد و بر روی دو پای خود  
ثابت و قائم شد، برمی‌انگیزاند خدا بنده ستمکار و دور از راهی - یا درشت خو  
و سوارکار سخت گفتار سرسختی - را که اصل او گمنام و بی اسم و ناشناس است و یاری

۱. در مصدر: (الجفاة).

۲. غیبت نعمانی، ص ۲۶۴-۲۶۵، ح ۱۳، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۳۲-۲۳۳، ذیل حدیث ۹۶.

و غلبه با اوست و اصحاب او موهاشان دراز و صاحبان سبیل هابند و جامه هاشان سیاه است و صاحبان پرچم های سیاه اند .

وای بر آن کسی که قصد کند ایشان را! که می کشند قصد کنندگان را کشتنی عجیب و به ذات خدا قسم است که هر آینه می نگریم به سوی ایشان و به سوی کارهاشان و آنچه می رسد به فجّار و عرب های پابرهنگان از ایشان . مسلط می گرداند خدا این جماعت را بر آنها - یعنی : بر فجّار و عرب ها - بدون این که رحم کنند بر آنها . پس می کشند فجّار و عرب ها را کشتنی عجیب در خانه هایشان در کنار فرات ، چه در بیابان باشد یا دریا ، و این نحو کشته شدن جزای عمل ایشان است و پروردگار تو ستمکار در حقّ بندگان نیست .

#### ۲۷۴ / حدیث پنجاه و دوم

غیبت نعمانی ، باب علامات ظهور ، صفحه ۱۳۸ ، به سند خود از عبایه بن ربیع اسدی روایت کرده که گفت : داخل شدم بر امیرالمؤمنین علیه السلام و من پنجمی پنج نفر بودم و کوچک تر از همه آنها بودم از حیث سال . پس شنیدم از آن حضرت که می فرمود :

حدّثني أخي رسول الله صلى الله عليه وآله أنه قال : إني خاتم ألف نبي ، وإني خاتم ألف وصي ، وكلفت ما لم يكلفوا ، فقلت : ما أنصفك القوم ، يا أمير المؤمنين ، فقال : ليس حيث تذهب بك المذاهب ، يابن أخي . [ والله ] إني لأعلم ألف كلمة لا يعلمها غيري وغير محمد صلى الله عليه وآله ، وإنيهم ليقروون منها آية في كتاب الله - عز وجل - وهي : ﴿ وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ ﴾ <sup>۱</sup> ، وما يتدبرونها حقّ تدبرها .

ألا أخبركم بأخر ملك بني فلان ؟ قلنا : بلى ، يا أمير المؤمنين . قال : قتل نفس حرام في يوم حرام في بلد حرام عن قوم من قريش . والذي فلق الحبة وبرأ النسمة ، ما لهم ملك

۱ . سورة نمل ، آية ۸۲ .

بعده غير خمس عشرة ليلة. قلنا: هل قبل هذا أو بعده من شيء؟ فقال: صيحة في شهر رمضان تفرع اليقظان، وتوقظ النائم، وتخرج الفتاة من خدرها؛<sup>۱</sup>

یعنی: حدیث کرد مرا برادرم رسول خدا ﷺ که فرمود: من تمام کننده هزار پیغمبرم و تو تمام کننده هزار وصی هستی و مکلف شدم چیزی را که مکلف نشدند. پس گفتم: انصاف نکردند این گروه در حق تو، یا امیرالمؤمنین! پس فرمود: چنین نیست که هر راهمی بخواهی بروی، ای پسر برادر من! هرآینه می دانم هزار کلمه را که نمی داند کسی آن را غیر از من و غیر از محمد ﷺ و بدرستی که ایشان می خوانند هرآینه از آن آیه ای را از کتاب خدای - عزوجل - و آن این است که فرموده: ﴿و چون واقع شود گفته عذاب بر ایشان، بیرون می آوریم برای ایشان جنبنده ای از زمین را که سخن گوید با ایشان. بدرستی که مردمان کسانی هستند که به نشانه های ما یقین نمی کنند﴾ و تدبّر نمی کنند در آنها حق تدبّر را در آن.

آیا خبر ندهم شما را به آخر ملک بنی فلان - یعنی: بنی عباس -؟ گفتیم: چرا، یا امیرالمؤمنین! فرمود: کشتن نفسی حرام - یا کشته می شود نفس حرامی - در روز حرامی در ماه حرامی از گروه قریش. قسم به آن کسی که می شکافد دانه را و خلق کرده و می کند بندگان را که برای ایشان ملکی نمی ماند بعد از آن غیر از پانزده روز. گفتیم: آیا پیش از آن یا بعد از آن چیزی - یعنی: نشانه ای - هست؟ پس فرمود: صدایی در ماه رمضان بلند شود که هر شخص بیداری به فزع درآید و هر خوابیده ای بیدار شود و دختران جوان از سراپرده های خود بیرون آیند.

مؤلف ناچیز گوید که: جمله ای از ابتدای این حدیث مخالف با قول مشهور است راجع به عدد و شماره پیغمبران؛ زیرا که عدد آنها بنا بر مشهور و بسیاری از اخبار و احادیث صحیحه و معتبره و موثقه - از متواتره و مستفیضه و غیر اینها -

۱. غیبت نعمانی، ص ۲۶۶-۲۶۷، ح ۱۷، و نیز ر.ک: مدینه المعاجز، ج ۳، ص ۸۹-۹۰، ح ۷۴۸؛ بحار الأنوار،

ج ۵۲، ص ۲۳۴، ح ۱۰۰؛ إلزام الناصب، ج ۲، ص ۱۰۴-۱۰۵.

یکصد و بیست و چهار هزار<sup>۱</sup> و بعضی یکصد و بیست هزار روایت شده<sup>۲</sup> و با عدد هزار توافق ندارد. لذا این حدیث را یا باید راجع به عدد انبیا حمل بر سقط و افتادگی و تصحیف کرد، یا بر خواص از انبیا حمل نمود و همچنین است نسبت به اوصیا.

و مراد از بنی فلان بنی عباس است که انقراض دولت آنها متصل به ظهور حضرت بقیة الله - عجل الله تعالی فرجه - است، و عدد خلفای بنی عباس به مقتضای بعضی از اخبار چهل نفرند که سی و هفت نفر از آنها یکی بعد از دیگری خلافت کردند تا به عبدالله مستعصم و پس از کشته شدن مستعصم مدت ها ملک از آنها گرفته شد و از امر خلافت برکنار شدند و فترتی واقع شد و دو نفر دیگر از ایشان بعد از مدت های زیاد به تفرقه حکومت کرده اند و یک نفر دیگر از آنها که حکومت این سلسله به او خاتمه می یابد عبدالله نامی است که مقارن با زمان خروج سفیانی حکومت خواهد کرد و در آن وقت حکومت مصر هم با عبدالرحمن نامی خواهد بود - چنان که در بخش اخبار صادقیه در این کتاب حدیث آن ذکر کرده خواهد شد - و به این عبدالله عباسی قبلاً در بعضی از فرمایشات امیرالمؤمنین علیه السلام در همین بخش و همین جزء از این کتاب اشاره و نقل کردم.

و مراد از نفس حرام در این حدیث شریف محمد بن الحسن نفس زکیه است که کشته شدن او در میان رکن و مقام در روز بیست و پنجم یا بیست و ششم ماه ذی حجة الحرام از علائم حتمیه است و بعد از کشته شدن او پانزده روز زیادتر نمی شود که قائم آل محمد علیه السلام قیام می فرماید و صیحه شهر رمضان هم از علائم حتمیه است که بعد از خروج سفیانی قریب چهار ماه پیش از ظهور واقع خواهد شد.

۱. ر.ک: مستند احمد، ج ۵، ص ۲۶۶؛ مستدرک حاکم، ج ۲، ص ۵۹۷؛ سنن کبرای بیهقی، ج ۹، ص ۴؛ بصائر الدرجات، ص ۱۴۱، ح ۱؛ امالی شیخ صدوق، ص ۳۰۷، ح ۲۵۲؛ خصال، ص ۵۲۴، ح ۱۳ و ص ۶۴۰-۶۴۱، ح ۱۷-۱۹؛ معانی الأخبار، ص ۳۳۳، ضمن حدیث ۱؛ روضة الواعظین، ص ۱۱۰؛ مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، ج ۲، ص ۲۴۷؛ سعد السعود، ص ۳۵؛ صراط مستقیم، ج ۲، ص ۲۹؛ عوالی اللالی، ج ۱، ص ۹۱، ضمن حدیث ۲۶؛ بحار الأنوار، ج ۱۱، ص ۱۵۲، ضمن حدیث ۲۶ و ج ۱۳، ص ۴۰۵، ح ۲ و ج ۱۵، ص ۲۹، ضمن حدیث ۴۸ و ج ۵۴، ص ۲۰۰، ذیل حدیث ۱۴۵ و...؛ تفسیر صافی، ج ۶، ص ۳۲۰.

۲. ر.ک: کافی، ج ۱، ص ۲۲۴، ح ۲؛ مجمع البحرین، ج ۴، ص ۲۶۰.

## ۲۷۵ / حدیث پنجاه و سوم

غیبت نعمانی در باب علامات ظهور، صفحه ۱۴۵، به سند خود از ابی الطفیل روایت کرده که سؤال کرد ابن کوا از امیرالمؤمنین علیه السلام از غضب - یعنی: قیام قائم علیه السلام. پس فرمود: هیئات الغضب، هیئات! موتات فیهن (بینهنّ خل) موتات، وراکب الذعلبة، وما راکب الذعلبة؟ مختلط جوفها بوضینها، یخبرهم بخبر فیقتلونه، ثمّ الغضب عند ذلك<sup>۱</sup>.

## لغات

ذُعَلْبَة: شتر ماده تندر و.

وَضِین - بر وزن امیر -: هر چیزی برهم چیده و دوتا کرده، و نوار و تنگ هودج پهن که از دوال یا موی بافند، یا تنگی که از چرم باشد، یا تنگ پالان شتر را گویند. راکب ذُعَلْبَة: مراد محمد بن الحسن نفس زکیه است.

و غضب: مراد قیام قائم علیه السلام است که غضبناک و با شمشیر قیام می فرماید. یعنی: دور است قیام قائم علیه السلام، دور است. مرگ‌هایی پیش از آن است که در آن مرگ‌ها یا در میان آنها مرگ‌های دیگری است با آمدن شترسواری که بر شتر ماده تندر و سوار باشد و چه شترسواری که تنگ شتر او در جوف او آمیخته شده - یعنی: شکم آن شتر از جای تنگ خط گذارده بنحوی که گویا تنگ او در شکم شتر آمیخته شده. خبر می دهد ایشان را - یعنی: اهل مکه را - به خبری. پس می‌کشند او را. پس از کشته شدن او در آن وقت قائم که مأمور به غضب است قیام می‌کند.

## ۲۷۶ / حدیث پنجاه و چهارم

غیبت نعمانی، باب علامات، صفحه ۱۴۹، به سند خود از حضرت امیر مؤمنان علیه السلام

۱. غیبت نعمانی، ص ۲۷۶، ح ۳۸، و نیز ر. ک: امالی شیخ طوسی، ص ۲۳۰، ح ۴۰۷؛ مدینه المعجز، ج ۲، ص ۱۸۰؛ بحار الأنوار، ج ۴۲، ص ۱۴۶، ح ۴ و ج ۵۲، ص ۲۴۰، ح ۱۰۸.

روایت کرده که فرمود:

بين يدي القائم موت أحمر، وموت أبيض، وجراد في حينه وجراد في غير حينه،  
أحمر كالدم. فأما الموت الأحمر فبالسيف، والأبيض فالطاعون (وأما الموت الأبيض  
فبطاعون خل)؛<sup>١</sup>

یعنی: در پیش روی قائم - یعنی: پیش از ظهور او - مرگ سرخی خواهد بود و  
مرگ سفیدی و آمدن ملخ در وقت آن و ملخی در غیر وقت آن که مانند خون سرخ  
باشد. پس مراد از مرگ سرخ کشته شدن به شمشیر است و مراد از مرگ سفید مردن به  
مرض طاعون است.

#### ٢٧٧ / حدیث پنجاه و پنجم

غیبت نعمانی، باب علامات، صفحه ١٤٩، به سند خود از اصیغ بن نباته روایت کرده  
که گفت:

سمعت علياً عليه السلام يقول: إن بين يدي القائم سنين خداعة، يكذب فيها الصادق، ويصدق  
فيها الكاذب، ويقرب فيها الماحل.

وفي حديث: وينطق فيها الرؤيبيضة. فقلت: وما الرؤيبيضة، وما الماحل؟ قال: أوما  
تقرؤون القرآن؛ قوله: ﴿وَهُوَ شَدِيدُ الْمِحَالِ﴾<sup>٢</sup> قال: يريد المكر، فقلت: وما الماحل؟  
قال: يريد المكار.<sup>٣</sup>

١. غیبت نعمانی، ص ٢٨٦، ح ٦١، ونیز ر.ک: ارشاد، ج ٢، ص ٣٧٢؛ غیبت شیخ طوسی، ص ٤٣٨، ح ٤٣٠؛  
إعلام الوری بأعلام الهدی، ج ٢، ص ٢٨١؛ الخرائج والجرائح، ج ٣، ص ١١٥٢، ح ٥٨؛ الدرّ النظیم،  
ص ٧٥٨؛ كشف الغمّة، ج ٣، ص ٢٥٨؛ الفصول المهمّة في معرفة الأئمّة، ج ٢، ص ١١٣١؛ صراط مستقیم،  
ج ٢، ص ٢٤٩؛ بحار الأنوار، ج ٥٢، ص ٢١١، ح ٥٩.

٢. سورة رعد، آية ١٣.

٣. غیبت نعمانی، ص ٢٨٦ - ٢٨٧، ح ٦٢، ونیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ٥٢، ص ٢٤٥، ح ١٢٤؛ إلزام الناصب،  
ج ١، ص ٦٥ و ج ٢، ص ١٠٢.

## لغت

خُدعة: به معنای فریب.

ماجل: مکار.

«رَوَيْبِضَة» یعنی: پست و حقیر و بی لیاقت.

یعنی: شنیدم از علی علیه السلام که می فرمود: پیش روی قائم - یعنی: پیش از ظهور او - سال های فریبنده ای خواهد بود که تکذیب کرده شود در آنها راستگو و تصدیق کرده شود در آنها دروغگو و تقرّب یابد در آنها شخص مکار حيله ور.

و در حدیث دیگری است که فرموده: و سخنرانی کند در آنها رَوَيْبِضَة. پس گفتم: رَوَيْبِضَة چیست و ماجل کدام است؟ فرمود: آیا قرآن نمی خوانید؛ قول خدای تعالی را که فرموده: ﴿ وَهُوَ شَدِيدُ الْمِحَالِ ﴾؟ فرمود: از محال اراده فرموده است مکر را. پس گفتیم: ماجل چیست؟ فرمود: یعنی: مکار.

نگارنده گوید: ظاهر این است که در حدیث افتادگی و سقطی باشد؛ زیرا که راوی دو مطلب را از حضرت سؤال کرده و جواب از یکی از آن دو گفته شده و از رَوَيْبِضَة جوابی نفرموده. ابن اثیر در نهایه و صاحب منتهی الإرب در منتهی و غیر ایشان در غیر این دو کتاب گفته اند که: در حدیث اشراط الساعة که فرموده: «وإن ينطق الرَوَيْبِضَة في أمر العامّة» از حضرت سؤال شده که رَوَيْبِضَة چیست، یا رسول الله؟ در جواب فرموده است که: التافه الحسّيس؛ یعنی: حقیر و احمق و پست.<sup>۱</sup> تافه به فاء یک نقطه دار.

## ۲۷۸ / حدیث پنجاه و ششم

غیبت نعمانی، باب السفیانی، صفحه ۱۶۴، به سند خود از حارث همدانی از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده که فرمود:

المهدی أقبل جعداً، بخده خال، یكون مبدؤه من قبل المشرق، وإذا كان ذلك خرج

۱. النهایة فی غریب الحدیث، ج ۱، ص ۱۹۲ و ج ۲، ص ۱۸۵؛ منتهی الإرب، ج ۱-۲، ص ۴۲۴.

السفیانی، فیملك قدر حمل امرأة تسعة أشهر. يخرج بالشام فينقاد له أهل الشام إلا طوائف من المقيمين على الحق، يعصمهم الله من الخروج معه، ويأتي المدينة بجيش جرار حتى إذا انتهى إلى بیداء المدينة. خسف الله به، وذلك قول الله - عز وجل - في كتابه: ﴿ وَلَوْ تَرَى إِذْ فَرَعُوا فَلَا قُوَّةَ وَأُخِذُوا مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ ﴾<sup>۱</sup>.

### لغات

أقبل: وصف است برای کسی که سیاهی چشم او به طرف بینی او مایل باشد.

جعد: شخص پیچیده مو را گویند.

جرار: گران رو. جیش جرار لشکری است که از کثرت جمعیت نتوانند تند حرکت کنند.

بیداء: بیابانی است در میان مدینه و مکه که لشکر سفیانی در آن جا به زمین فرو روند.

یعنی: مهدی سیاهی چشم او به طرف بینی او مایل است و موهای او در هم پیچیده است و بر رخسار او خالی است. ابتدای قیام او از سمت مشرق است - یعنی: مقدمه قیام او از طرف مشرق شروع می شود - و وقتی که این علامت ظاهر شد - یعنی: مشرقی قیام کرد - سفیانی بیرون می آید و بقدر مدت حمل یک زن حکومت و پادشاهی کند. در شام بیرون آید و اهل شام مطیع و منقاد او شوند مگر طایفه ای چند از قیام کنندگان به حق که حفظ می کند خدا آنها را از بیرون آمدن ایشان با او و می آید سفیانی به مدینه با لشکری که از کثرت جمعیت به گرانی حرکت کنند تا این که می رسند به زمین بیداء مدینه. پس خدا در آن جا لشکر او را به زمین فرو برد و این است معنای گفته خدای - عز وجل - که فرموده است: ﴿ وَاگر بینی زمانی که بترسند، پس گذشتی در آن نیست [و] گرفته خواهند شد به عذاب - یعنی: به فرو رفتن به زمین - از مکان نزدیکی ﴾.

۱. سورة سبأ، آیه ۵۱.

۲. غیبت نعمانی، ص ۳۱۶، ح ۱۴، و نیز ر. ک: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۵۲، ح ۱۴۲.

## ۲۷۹ / حدیث پنجاه و هفتم

غیبت طوسی، چاپ تبریز، صفحه ۲۸۴، به سند خود از محمد بن الحنفیه از آن حضرت روایت کرده که:

قال: قلت له: قد طال هذا الأمر حتى متى؟ فقال (قال): فحرك رأسه، ثم قال: أنى يكون ذلك ولم يعضّ الزمان؟ أنى يكون ذلك ولم يجفوا الإخوان؟ أنى يكون ذلك ولم يظلم السلطان؟ أنى يكون ذلك ولم يقم الزنديق من قزوين، فيهلك ستورها، ويكفر صدورها، ويغيّر سورها، ويذهب ببهجتها؟ من فرّ منه أدركه، ومن حاربه قتله، ومن اعتزّ له افتقر، ومن تابعه كفر حتى يقوم باكيان. باك يبيكي على دينه، وباك يبيكي على دنياه؛<sup>۱</sup> یعنی: گفت که: گفتم به آن حضرت - یعنی: امیرالمؤمنین علیه السلام - که: این امر - یعنی: قیام مهدی علیه السلام - تا کی طول می کشد؟ گفت: پس حضرت سر خود را جنبانید، پس فرمود: کجا خواهد بود - یعنی: کجا به این زودی قیام خواهد کرد - و حال آن که هنوز زمان دندان گیر نشده - یعنی: شدت و فشار زمان اهل خود را به دندان نگرفته -؟ کجا خواهد بود آن و حال آن که هنوز برادران - یعنی: ترک های مشرقی - جور و جفایی نکرده اند؟ کجا خواهد بود آن و حال آن که هنوز پادشاه ستمکار نشده؟ کجا خواهد بود و حال آن که هنوز کافر مخصوص از قزوين برنخاسته که پرده های اهل آن جا را پاره کند و نسبت کفر به بزرگان آن جا بدهد، یا آنها را گرفته و حبس و مخفی کند و حصارهای آن جا را تغییر دهد و زیبایی و خوشی آن جا را ببرد؟ کسی که از او فرار کند او را دریابد، و کسی که با او جنگ کند آن را بکشد، و کسی که از او کناره گیری کند فقیر و محتاج شود، و کسی که تابع او شود کافر گردد، تا این که به پا خیزند دو دسته از مردم در حالتی که گریان باشند. یک دسته برای دین خود گریه کنند و یک دسته برای دنیای خود گریه کنند.

۱. غیبت شیخ طوسی، ص ۴۴۱، ح ۴۳۳، و نیز رک: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۱۲، ح ۶۱؛ إلزام الناصب، ج ۲، ص ۱۱۸-۱۱۹.

مؤلف گوید که: بعضی چنین گمان کرده‌اند که مصداق این حدیث ظاهر شده و بعضی تو جیهاتی کرده‌اند، ولی آنچه به نظر می‌رسد هنوز مصداقی پیدا نکرده است که آنچه متفرع بر آن است ظاهر شده باشد و این قضایا و مراجع ضمیرها راجع به خود قزوین است و مربوط به جاهای دیگر نیست. چنان که از ظاهر حدیث فهمیده می‌شود. و دور نیست مصداق آن قریب قیام سید حسنی از طالقان و قائم گیلانی باشد و آن وقتی است که جنگی مابین اهل مازندران و گرگان رخ دهد. چنان که به بعضی از اخبار آن قبلاً اشاره شده و بعد از این هم خواهد شد.

و دور نیست که در هنگام وقوع جنگ مروزی خراسانی با اشروسنی و جوانان آذربایجان و ارمینیه و ظهور فتنه ایشان در نزدیکی‌های قزوین نزدیک کوه سرخ واقع در نزدیکی طالقان صورت گیرد. چنان که از حدیث علی بن مهزیار و تشرّف او خدمت امام زمان و خبر دادن آن حضرت به این وقایع استفاده می‌شود و نگارنده آن حدیث را در ردیف اخبار قائمیه در محل خود ذکر خواهم کرد و همچنین خبر مروی از کعب الاحبار را نیز در جای مناسب خود ذکر خواهم نمود که آن نیز اشعار بر همین معنی دارد. - إن شاء الله تعالی.

#### ۲۸۰ / حدیث پنجاه و هشتم

غیبت طوسی، صفحه ۲۹۴، به سند خود از ابی الطفیل روایت کرده که گفت: شنیدم از علی بن ابی طالب علیه السلام که می‌فرمود:

أظلتكم فتنه مظلمة عمياء منكشفة، لا ينجو منها إلا النومة. قيل: يا أبا الحسن، وما النومة؟ قال: الذي لا يعرف الناس ما في نفسه؛<sup>۱</sup>

یعنی: سایه می‌اندازد بر سر شما فتنه تاریک کننده و کور کننده ظاهر آشکاری که

۱. غیبت شیخ طوسی، ص ۴۶۵، ح ۴۸۱، و نیز ر.ک: الخرائج والجرائح، ج ۳، ص ۱۱۵۲؛ الدرّ النظیم،

ص ۷۵۸؛ العدد القویة، ص ۷۶؛ بحار الأنوار، ج ۲، ص ۷۳، ح ۳۹.

نجات نمی‌یابد از آن مگر مرد گمنامی که بی‌قدر باشد در نزد مردمان که کسی او را نشناسد. گفته شد که: یا ابوالحسن! نومه چیست؟ فرمود: آن کسی است که مردم نشناسند شخص او را از حیث نفس.

### ۲۸۱ / حدیث پنجاه و نهم

نهج البلاغه در ضمن کلمات قصار می‌فرماید:

يأتي على الناس زمان لا يقرب فيه إلا الماحل (الماجن خل)، ولا يظرف فيه إلا الفاجر، ولا يضعف فيه إلا المُنصف. يعدُّون الصدقة فيه غُرمًا، وصلة الرحم منًّا، والعبادة استطالةً على الناس. فعند ذلك يكون السلطان بمشورة الإماء، وإمارة الصبيان، وتدبير الخِصيان.<sup>۱</sup>

### لغات

ماجل: به معنای مکار و سخن‌چین و سعایت‌کننده نزد سلطان و خبر برنده (راپورت دهنده) و باج و خراج‌گیرنده، و در بعضی از نسخ ماجن نوشته شده و آن به معنای مرد شوخ چشم بی‌باک در گفتار و کردار است که باک نداشته باشد از گفتن و کردن هر سخن بد ناروا و کار زشتی.

ظریف: به معنای زیرک.

فجور: کار زشت ناروا و منافی عفت.

غرم: تاوان دادن و آزمندی.

استطالة: بلندی جستن و تکبر کردن.

إماء: کنیزان و دختران.

خِصيان: خواجه سرایان و کسانی که مردی ندارند.

۱. نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۳-۱۰۲، و نیز ر.ک: کافی، ج ۸، ص ۶۹، ح ۲۵؛ خصائص الأئمة، ص ۹۶؛  
أعلام الدين في صفات المؤمنين، ص ۲۲۲-۲۲۳؛ بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۶۵، ح ۱۵۱ و ج ۷۵، ص ۲۲.  
ح ۸۵ و ج ۱۰۰، ص ۲۶۱-۲۶۲، ح ۲۳.

یعنی: می آید بر مردم زمانی که تقریب پیدا نمی کند در آن زمان مگر مرد مکار حیلهور سخن چین سعایت کننده و خبربرنده نزد پادشاه و باج و خراج گیرنده - یا شوخ چشم بی باک در گفتار و کردار و کارهای زشت ناروا و زیرک، دانسته نشود مگر مرد فاجر بدزبان و بدعمل و به ضعف و ناتوانی شناخته نشود مگر مرد بانصاف. صدقه را غرامت و تاوان دادن و آزمندی شمارند و اگر وصل رحم کنند برای منت گذاردن باشد و عبادت و بندگی کردن را برای تکبر کردن و بلندی بر دیگران جستن بجا آورند. پس در چنین زمانی پادشاه به مشورت کنیزان - و یا زنان و دختران - کار کند و امارت و ریاست با کودکان گردد و تدبیر کارها با کسانی که مردی ندارند شود.

## ۲۸۲ / حدیث شصتم

نهج البلاغة در ضمن کلمات قصار می فرماید:

يأتي على الناس زمان لا يبقی فيهم من القرآن إلا رسمه، ومن الإسلام إلا اسمه، ومساجدهم يومئذ عامرة من البناء، خراب من الهدى، سكاؤها وعمارها شرّ أهل الأرض. منهم تخرج الفتنة، وإليهم تأوي الخطيئة؛ يردّون من شدّ عنها فيها، ويسوقون من تأخر عنها إليها.

يقول الله - سبحانه -: في حلفت لأبعثنّ على أولئك فتنة أترك الحليم فيها حيران، وقد

فعل، ونحن نستقبل الله عشرة الغفلة؛<sup>۱</sup>

یعنی: می آید بر مردم زمانی که باقی نمی ماند در میان اهل آن زمان از قرآن مگر نقشی یا نشانه و نوشتنی و از اسلام مگر اسمی، و مساجد ایشان در آن زمان آباد است از حیث ساختمان و خراب است از جهت هادی و راهنما. ساکنین و تعمیر کنندگان آن بدترین اهل زمین اند. فتنة از ایشان بیرون می آید و در آنها معصیت و گناه جای می گیرد. برمی گردانند در آن فتنة هر که را که از آن کناره گرفته و می کشانند به سوی آن

۱. نهج البلاغة، ج ۴، ص ۸۷-۸۸، ح ۳۶۹، و نیز ر. ک: بجاار الأنوار، ج ۳۴، ص ۳۲۰، ح ۱۰۹۵.

هر که را که از آن عقب مانده. خدای - سبحانه - می فرماید: پس به حق خودم قسم است که هر آینه بر می انگیزم البتة البتة فتنه ای را بر ایشان که شخص بردبار با شکیبیا از آن در حیرت و سرگردان ماند، و می کند البتة خدا این کار را و ما از خدا گذشت از لغزش و بی خبری را درخواست می نمایم.

از این حدیث شریف چند نکته استفاده می شود: یکی باقی نماندن از قرآن در آخر زمان مگر نوشتن و نقشی (کنایه از این که در آن زمان غالباً قرآن خوانده نشود، و اگر بندرت هم بخوانند، در آن تدبیر و تفکر نکنند و به احکام آن عمل ننمایند).

**دوم:** از اسلام بجز اسم تنها باقی نماند و به اسم اقرار به مسلمانی کنند، ولی از آداب و رسوم آن برکنار و بی اطلاع باشند.

**سوم** آن که: در ساختن مسجد و تعمیر ظاهری آن از نظر ساختمانی و فرش و زینت بکوشند، ولی هادی و راهنمایی که مردم را به خدا و آداب خداشناسی و دینداری و روش مسلمانی راهنمایی کند در آنها نباشد.

**چهارم** آن که: کسانی که در آن مساجد جامی گیرند و در تعمیر ظاهر آنها می کوشند بدترین اهل زمین می باشند؛ به علت این که در اثر هواهای نفسانیه و شهوترانی هایی که در خاطر هاشان می باشد ایجاد فتنه می کنند و القای خلاف و نفاق می کنند و آتش عداوت و دشمنی را در میان همدیگر می افروزند و انواع گناه و معصیت را در خود جای می دهند و کسانی را که از فتنه و فساد دور و برکنارند آنها را از روشی که پیش گرفته اند بر می گردانند و با خود داخل در فتنه و فساد می نمایند و آنهایی را هم که عقب مانده اند از ایشان با خود همراه می کنند.

**پنجم** آن که: چون چنین صفاتی در ایشان ظاهر شد، خداوند پاک قسم یاد کرده که فتنه عظیمی بر ایشان انگیزد که هر چند شخص حلیم و بردبار باشد، در حیرت و سرگردانی بماند و راه نجات و رهایی برایشان نباشد و حضرت می فرماید که: چنین عملی را خدا با ایشان البتة خواهد کرد.

## ۲۸۲ / حدیث شصت و یکم

نهج البلاغه در ضمن کلمات قصار می فرماید:

يأتي على الناس زمان عضوض، يعضّ الموسر فيه على ما في يديه ولم يؤمر بذلك، قال الله - سبحانه -: ﴿ وَلَا تَنْسُوا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ ﴾<sup>۱</sup>. تنهد فيه الأشرار، وتستذلّ الأخيار، ويباع المضطرون، وقد نهى رسول الله ﷺ عن بيع المضطرين<sup>۲</sup>.

## لغات

عضّ: دندان گرفتن.

موسر: توانگر و ثروتمند و بی نیاز.

نهد: برخاستن و بلند شدن.

مضطّر: بیچاره شده.

بیع: خرید و فروش کردن.

یعنی: می آید بر مردمان زمانی دندان گیرنده که شخص ثروتمند و توانگر به دندان می گیرد آنچه را که به دو دست خود گرفته از مال و دارایی - یعنی: بخل می ورزد و در راه خدا بر بینوایان انفاق نمی کند و خیر او به آنها نمی رسد - و حال آن که خدای پاک و منزّه می فرماید: ﴿ فضل و احسان را در میان خود فراموش نکنید ﴾.

در آن زمان به پا خیزند و بلندی جویند مردمان شریر و بد - یعنی: ریاست کنند بر اهل آن زمان - و ذلیل و خوار می شوند نیکان و خوبان و با یکدیگر خرید و فروش می کنند

۱. سورة بقره، آیه ۲۳۷.

۲. نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۰۸، ح ۴۶۸، ونیز ر.ک: مسند احمد، ج ۱، ص ۱۱۶؛ سنن ابی داود، ج ۲، ص ۱۲۰، ح ۳۳۸۲؛ تفسیر ابن ابی حاتم، ج ۲، ص ۴۴۶، ح ۲۳۶۵؛ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۲۶-۱۲۷، ح ۴۱۴؛ کافی، ج ۵، ص ۳۱۰، ح ۲۸؛ عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۵۰، ح ۱۶۸؛ خصائص الأئمة، ص ۱۲۴؛ الاستبصار، ج ۳، ص ۷۱، ح ۲۳۷؛ تهذیب الأحکام، ج ۷، ص ۱۸-۱۹، ح ۸۰؛ وسائل الشیعة، ج ۱۲، ص ۳۳۰، ح ۲ و ۴؛ بحار الأنوار، ج ۷۰، ص ۳۰۴، ح ۱۹ و ج ۷۱، ص ۴۱۳ و ۴۱۸؛ ضمن حدیث ۳۹ و ج ۱۰۰، ص ۸۱-۸۲، ح ۹ و ۴.

بیچارگان - یا به اجبار و ادار به خرید و فروش با یکدیگر کرده می شوند بیچارگان - و حال آن که از روی تحقیق نهی فرموده است رسول خدا ﷺ از خرید و فروش کردن بیچارگان. پوشیده نماناد که در معنای فرموده حضرت: «وَبِیَاعِ الْمَضْطَّرِّونَ» چند وجه به نظر می رسد که بعد از تحقیق در اطراف لفظ «بیع» و «مبايعه» و معنای آن در این مقام شرح داده خواهد شد.

بدان که «بیع» در لغت به معنای خریدن و فروختن و از لغات اضداد است و به معنای سعایت و سخن چینی کردن نزد سلطان نیز آمده - چنان که در قاموس و منتهی الإرب گفته اند که: «باعه من السلطان» یعنی: سعایت وی کرد نزد سلطان، و نیز گفته اند که: «بائع» به معنای ساعی و نمّام و خریدار و فروشنده است و «مبايعه» به معنای خریدن و فروختن و بیعت کردن است با یکدیگر. <sup>۱</sup> قال الله تعالى: ﴿إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ﴾ <sup>۲</sup> یعنی: زمانی که بیعت کردند با تو در زیر درخت. پس:

وجه اول از معنای «وَبِیَاعِ الْمَضْطَّرِّونَ» یعنی: مردم را تحت فشار قرار دهند بنحوی که بیچاره شوند و از روی بیچارگی و اضطرار املاک و خانه و ضیاع <sup>۳</sup> و عقار <sup>۴</sup> خود را بفروشند. وجه دوم آن که: مبايعت به معنای سعایت کردن نزد سلطان باشد. در این صورت معنی چنین می شود که فشار و بیچارگی مردم بقدری شدت کند که امر اعاشه <sup>۵</sup> آنها سخت شود که از روی ناچاری خود را به سلطان فروخته - یعنی: حقوق از دولت بگیرند - و به ضرر مردم در نزد سلطان سعایت و نمّامی کنند.

وجه سوم آن که: مبايعت به معنای عهد و پیمان گرفتن باشد. بنا بر این معنی چنین می شود که: در آن زمان بر مردم چنان سخت گیری کنند که از راه اضطرار و بیچارگی عهد و پیمان بندند و یا رأی اعتماد دهند.

۱. القاموس المحيط، ج ۳، ص ۸: منتهی الإرب، ج ۱-۲، ص ۱۱۸-۱۱۹.

۲. سورة فتح، آیه ۱۸.

۳. ضیاع: جمع ضیعه - به معنی زمین زراعتی، زمین غله خیز.

۴. عقار: متاع و اسباب خانه، خانه، ملک، آب و زمین زراعتی.

۵. اعاشه: زندگانی کردن، روزی فراهم آوردن.

این وجوه سه گانه در صورتی است که «یبایع» به صیغه معلوم باشد.  
 و اما اگر به صیغه مجهول خوانده شود، نیز در آن چند وجه احتمال می رود و می گوئیم:  
 وجه چهارم آن که: معنی چنین باشد که: بیچارگی مردم به حدی رسد که در آن زمان  
 دندانگیر آنها را به اشرار و کفار بفروشد و برای شهوت پرستی و ترضیه<sup>۱</sup> خاطر بیگانگان  
 بیچارگان و مضطربین فروخته شوند و آنها را ذلیل دشمن های داخلی و خارجی کنند.  
 وجه پنجم آن که: مراد از مضطربین شیعیان و دوستان آل محمد و راهنمایان مردم  
 باشند که آنها را محدود و ملزم کنند و تحت شکنجه و فشار قرار دهند و از آنها عهد  
 و پیمان گرفته شود که ساکت باشند و بر ضرر عهد و پیمان گیرندگان و بر خلاف  
 خواهش ها و جور و جنایات و ظلم و تعدیات ایشان سخنی نگویند و قیامی نکنند.  
 وجه ششم آن که: مراد از مضطربین آل محمد علیهم السلام باشند که برای خاطر اشخاص  
 بی دین و معاندین هتک حرمت آنها را نموده و روش و مسلک و طریقه و منهاج ایشان  
 را به کفر و زندقه و الحاد بفروشدند.  
 و جای هیچ گونه تردید و شک و شبهه ای نیست که همه این وجوه مورد نهی  
 صریح حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله می باشد.

#### ۲۸۴ / حدیث شصت و دوم

سیزدهم بحار الأنوار، طبع تهران، صفحه ۱۷۴، مسنداً روایت کرده از کتاب کافی از  
 حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام که فرموده:  
 لِيَأْتِيَنَّ عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ يَظْرَفُ فِيهِ الْفَاجِرُ، وَيَقْرَبُ فِيهِ الْمَاجِنُ، وَيَضْعَفُ فِيهِ الْمُنْصَفُ.  
 قال: فقيل له: متى ذلك، يا أمير المؤمنين؟ فقال: إذا تسلطن النساء، وسلطن الإماء،  
 وأمر الصبيان؛<sup>۲</sup>

۱. ترضیه: راضی کردن، خشنود گرداندن.

۲. بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۶۵، ح ۱۵۱ و ج ۱۰۰، ص ۲۶۱-۲۶۲، ح ۲۳، و نیز ر.ک: کافی، ج ۸، ص ۶۹، ح ۲۵؛ خصائص الأئمة، ص ۹۶؛ أعلام الدين في صفات المؤمنين، ص ۲۲۲-۲۲۳.

یعنی: هرآینه می آید البتّه البتّه بر مردم زمانی که زیرک و دانا شمرده شود مرد بدزبان و بدعمل بی عفت و اهل فجور و تقرب یابد در آن زمان مرد شوخ بی باک در گفتار و کردار و رفتار و ناتوان گردد - یا ناتوان شمرده شود - در آن مرد با انصاف و تسلط در امور پیدا کنند زن ها و مسلط در کار شوند کنیزان یا دختران و ریاست و فرمانفرمایی کنند کودکان .

### ۲۸۵ / حدیث شصت و سوم

سیزدهم بحار، صفحه ۱۷۶، از کتاب عدد قویّه به سند خود از سلمان فارسی روایت کرده که گفت: در خلوت وارد شدم بر امیرالمؤمنین علیه السلام، پس عرض کردم: یا امیر المؤمنین، متى القائم من ولدك؟ فتتقّس الصعداء وقال: لا يظهر حتّى یکون أمور الصبیان، وتضییع حقوق الرحمن، ویتغنی بالقرآن. فإذا قتلت ملوک بني العباس أولی العمی والالتباس أصحاب الرمی عن الأقواس بوجه كالتراس وخریت البصره، هناك یقوم القائم من ولد الحسین!

یعنی: چه وقت قیام می کند قائم از فرزندان تو؟ پس آن حضرت نفس عمیق سردی کشید و فرمود: ظاهر نمی شود قائم تا وقتی که کارهای عامّه در دست کودکان افتد و حقوق خداوند رحمن ضایع شود و به آواز سرود و خوانندگی به قرآن تغنی شود - یا به قرآن سرزنش کرده شود، یا مردم از قرآن بی نیاز شوند و اعتنایی به آن نکنند و به احکام آن عمل ننمایند. پس وقتی که بکشند پادشاهان بنی عباس را صاحبان کوری و اشتباه کاری - یعنی: کوردلان گمراه و اشتباه کار که باطل را به صورت حق جلوه می دهند - و صاحبان کمان ها و انداختن تیرها - یعنی: دارای سلاح ها و قواهای جنگی می باشند - باروهای مانند سپرها - یعنی: باروهای پهن مانند سپر هستند - و وقتی که بصره خراب و ویران شود، در آن وقت قیام می کند قائمی که از فرزندان حسین است. توضیح آن که کلمه تغنی را معانی چند است. آنچه که در این مقام تناسب دارد،

۱. بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۷۵، ح ۱۶۸، و نیز ر.ک: دلائل الإمامة، ص ۴۷۳؛ العدد القویة، ص ۷۵ - ۷۶، ح ۱۲۶؛ نفس الرحمن فی فضائل سلمان، ص ۴۲۳ - ۴۲۴.

یکی به معنای سرودن و خوانندگی به لحن غناست و دیگر به معنای نکوهش و سرزنش کردن است و دیگر به معنای بی‌نیاز شدن است .  
و مراد از صاحبان کوری و التباس ترک‌های بنی‌قنطورا هستند که شرح حالات آنها در جزء اول این کتاب در بخش سوم در اخبار نبویّه و در این جزء که جزء دوم است قبلاً شرح داده شد، در همین بخش . لذا از تکرار آن صرف‌نظر شد، و اما خرابی بصره مراد خرابی اخیر آن است که اتصال دارد به خروج سفیانی ملعون .

#### ۲۸۶ / حدیث شصت و چهارم

منتخب كنز العمال في سنن الأقوال والأفعال تأليف علاء الدين علي بن حسام الدين الشهير بـ [ال] متقي الهندي موضوع در حاشیه کتاب مسند احمد بن حنبل، طبع مصر، جزء ششم، صفحه ۲۳، از علی رضی الله عنه روایت کرده که فرمود:  
لِيَأْتِيَنَّ عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ يُطْرَى فِيهِ الْفَاجِرُ، وَيَقْرَبُ فِيهِ الْمَاحِلُ، وَيَعْجُزُ فِيهِ الْمُنْصَفُ .  
فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ تَكُونُ الْأَمَانَةُ فِيهِ مَغْنَمًا، وَالزَّكَاةُ فِيهِ مَغْرَمًا، وَالصَّلَاةُ تَطَاوُلًا، وَالصَّدَقَةُ مَتًّا،  
وَفِي ذَلِكَ الزَّمَانِ اسْتِشَارَةُ الْإِمَاءِ، وَسُلْطَانُ النِّسَاءِ، وَإِمَارَةُ السُّفَهَاءِ؛<sup>۱</sup>

#### لغات

إطراء: نیکو ستودن و پرورش دادن .  
فاجر: کار زشت و ناروا کننده .  
ماحل: مکار و حيله‌ور و سخن‌چین و سعایت‌کننده و خبر برنده نزد سلطان .  
مغنم: مالی را گویند که از کفار حربی گرفته شود، یا مالی که بی‌دسترنج به دست آید .  
مغرم: تاوان دادن و آزمند چیزی شدن .  
تطاول: گردن دراز کردن و گردن‌کشی کردن و تکبر و بلندپروازی و فخر کردن  
بر دیگران .

۱. كنز العمال، ج ۱۴، ص ۵۷۵-۵۷۶- ح ۳۹۶۴۱ .

من: منت گذاردن .

سلطان: حجّت و قدرت، ملک و قهرمان .

سفیه: نادان، یا آن که قدر مال را نداند، یا مسرف تباه کار .

یعنی: هر آینه می آید البتّه البتّه بر مردمان زمانی که ستوده یا پرورش داده شود در آن زمان کار زشت و نارواکننده و تقرّب یابد مکار حيله‌ور و سخن‌چین و سعایت‌کننده و خبر برنده نزد سلطان و عاجز و ناتوان شود در آن انصاف دارنده . در آن زمان امانت مانند غنیمتی باشد که از کفّار حربی گرفته شود، یا مانند مالی باشد که بدون زحمت و دسترنج به دست آید و زکات تاوان و آزمندی شمرده شود و نماز برای تکبّر و فخر کردن و سربلندی بجا آورده شود و صدقه دادن برای منت گذاردن باشد . در آن زمان دختران مستشار امور شوند و زنان قدرت و تسلّط بر ملک پیدا کنند و نادانان و از حد تجاوزکنندگان تباه کار بر عامّه مردم امارت و فرمانفرمایی کنند .

### ۲۸۷ / حدیث شصت و پنجم

منتخب كنز العمال در همان صفحه از آن حضرت روایت کرده که فرمود:

والذي نفسي بيده، لا يذهب الليل والنهار حتى تجيء الرايات السود من قبل خراسان حتى يوثقوا خيولهم بنخلات بيسان والفرات<sup>۱</sup>.

لغت

رايات: جمع رایت - یعنی: پرچم .

ايثاق: بستن .

خيول: جمع خیل - یعنی: اسب .

نخلات: جمع نخل: درخت خرما .

۱. كنز العمال، ج ۱۴، ص ۵۷۶، ح ۳۹۶۴۲.

بیسان - به فتح با و سکون یا و سین بی نقطه - : شهری است در اردن در میان حوران و فلسطین .

یعنی : به حق آن کسی که جان من در دست اوست ، نمی رود هر شب و روزی تا این که بیاید پرچم های سیاه از طرف خراسان ، تا این که ببندند اسب های خود را به درخت های خرما ی شهر بیسان - در منطقه اردن میان حوران و فلسطین و فرات .

دانسته باد که این پرچم های سیاه که از طرف خراسان به بیسان می آید غیر از پرچم های سیاه حسنی است که از سمت طالقان به طرف کوفه می آید و بر طریق هدایت است . فتنه پرچم های سیاه خراسانی بسیار شدید و خرابی ایشان بسیار است .

#### ۲۸۸ / حدیث شصت و ششم

منتخب کنز العمال ، صفحه ۳۳ ، عن علی رضی الله عنه ، قال : لا یخرج المهدي حتى یقتل ثلث ویموت ثلث و یبقی ثلث ؛<sup>۱</sup>

یعنی : فرمود علی رضی الله عنه که : بیرون نمی آید مهدی تا این که ثلث مردم کشته شوند و ثلث مردم بمیرند و یک ثلث باقی بمانند .

#### ۲۸۹ / حدیث شصت و هفتم

منتخب کنز العمال ، صفحه ۳۳ ، از علی رضی الله عنه روایت کرده که فرمود :

لا یخرج المهدي حتى یبصق بعضکم فی وجه بعض ؛<sup>۲</sup>

یعنی : بیرون نمی آید مهدی تا وقتی که آب دهن بیندازد بعضی از شما بر روی بعض دیگر .

۱. کنز العمال ، ج ۱۴ ، ص ۵۸۷ ، ح ۳۹۶۶۲ ، و نیز ر.ک : کتاب الفتن ، ص ۲۰۶ ؛ ملاحم و فتن ، ص ۱۲۸ ، ح ۱۳۳ .

۲. کنز العمال ، ج ۱۴ ، ص ۵۸۷ - ۵۸۸ ، ح ۳۹۶۶۴ ، و نیز ر.ک : کتاب الفتن ، ص ۲۰۶ .

## ۲۹۰ / حدیث شصت و هشتم

منتخب کنز العمال، صفحه ۳۳، از آن حضرت روایت کرده که فرمود:  
 إذا نادى منادٍ من السماء: إن الحق في آل محمد، فعند ذلك يظهر المهديّ على أفواه  
 الناس [و] يشربون حبه، فلا يكون لهم ذكر غيره؛<sup>۱</sup>  
 یعنی: وقتی که منادی ندا کند از آسمان که: حق با آل محمد است، پس در آن وقت  
 ذکر این که «مهدی ظاهر می شود» در دهان مردم می افتد و آب محبت او را  
 می آشامند. پس هیچ ذکری غیر از ذکر مهدی در دهان مردم نمی باشد.

## ۲۹۱ / حدیث شصت و نهم

منتخب کنز العمال، صفحه ۳۳، نیز از آن حضرت روایت کرده که فرمود:  
 إذا خرجت خيل السفينائي في الكوفة، بعث في طلب أهل خراسان ويخرج أهل خراسان  
 في طلب المهديّ، فيلتقي هو والهاشميّ برايات سود على مقدّمته شعيب بن صالح، فيلتقي  
 هو والسفيناويّ بباب إصطخر، فتكون بينهم ملحمة عظيمة، فتظهر الرايات السود، وتهرب  
 خيل السفينائيّ. فعند ذلك يتمنى الناس المهديّ، فيطلبونه؛<sup>۲</sup>  
 یعنی: زمانی که بیرون آید لشکر سفیانی در کوفه، می فرستد در طلب اهل  
 خراسان و بیرون می آیند اهل خراسان در طلب مهدی. پس او با هاشمی - یعنی: سید  
 حسنی - به هم می رسند با پرچم های سیاه که پیشرو آنها شعیب بن صالح است. پس او  
 و سفیانی با هم تلاقی می کنند نزد دروازه اصطخر و بین ایشان جنگ عظیمی واقع  
 می شود. پس ظاهر می شود پرچم های سیاه و لشکر سفیانی فرار می کنند. در آن وقت  
 مردم تمنای ظهور مهدی را دارند و او را می طلبند.

۱. کنز العمال، ج ۱۴، ص ۵۸۸، ح ۳۹۶۶۵، و نیز ر.ک: ملاحم و فتن، ص ۱۲۹، ح ۱۳۶؛ صراط مستقیم،

ج ۲، ص ۲۵۹، ح ۴.

۲. کنز العمال، ج ۱۴، ص ۵۸۸، ح ۳۹۶۶۷، و نیز ر.ک: کتاب الفتن، ص ۱۹۲.

## ۲۹۲ / حدیث هفتادم

منتخب كنز العمال، صفحه ۳۳، نیز از آن حضرت روایت کرده که فرمود:  
 یبعث بجیش إلى المدینة، فیأخذون من قدروا علیه من آل محمد ﷺ، ویقتل من بنی  
 هاشم رجالاً ونساءً. فعند ذلك یهرب المهديّ والمنتصر<sup>۱</sup> من المدینة إلى مکة، فیبعث فی  
 طلبهما وقد لحقا بحرم الله وأمنه؛<sup>۲</sup>

یعنی: برمی انگیزاند و می فرستد - یعنی: سفیانی - لشکری را به سوی مدینه. پس  
 می گیرند کسانی را که توانایی بر او دارند از آل محمد ﷺ و می کشند از بنی هاشم  
 مردهایی و زنهایی را. پس در آن وقت فرار می کند مهدی با منتصر از مدینه به مکّه.  
 پس برمی انگیزاند در طلب ایشان لشکری را در حالتی که آنها رسیده اند به حرم و امن خدا.

## ۲۹۳ / حدیث هفتاد و یکم

منتخب كنز العمال، صفحه ۳۳، نیز از آن حضرت روایت کرده که فرمود:  
 إذا بعث السفیانیّ إلى المهديّ جيشاً فخسف بهم الیاء وبلغ ذلك أهل الشام، قال  
 طلیعتهم<sup>۳</sup>: قد خرج المهديّ، فبايعه وادخل فی طاعته وإلا قتلناک، فیرسل إليه بالبیعة،  
 ویسیر المهديّ حتّى ینزل بیت المقدس، وتنقل إليه خزائن، وتدخل العرب والعجم وأهل  
 الحرب والروم وغيرهم فی طاعته من غیر قتال، حتّى یبتنی المساجد بالقسطنطنیة وما  
 دونها، ویخرج قبله رجل من أهل بیته بالمشرق، ویحمل السیف علی عاتقه ثمانية أشهر،  
 یقتل ويمثل ویتوجّه إلى بیت المقدس، فلا یبلغه حتّى یموت؛<sup>۴</sup>  
 یعنی: وقتی که برمی انگیزاند و می فرستد به سوی مهدی لشکری را، پس زمین بیداء

۱. در مصادر: (والمبيض).

۲. كنز العمال، ج ۱۴، ص ۵۸۸-۵۸۹، ح ۳۹۶۶۸، ونیز ر.ک: کتاب الفتن، ص ۱۹۹؛ ملاحم وفتن، ص ۱۲۵،  
 ح ۱۲۶.

۳. در مصادر: (قالوا الخلیفتهم).

۴. كنز العمال، ج ۱۴، ص ۵۸۹، ح ۳۹۶۶۹، ونیز ر.ک: کتاب الفتن، ص ۲۱۶؛ ملاحم وفتن، ص ۱۲۹، ح ۱۶۱.

آنها را به خود فرو می برد و این خبر به اهل شام می رسد، سر لشکر سفیانی می گوید که: مهدی خروج کرده از روی تحقیق. پس بیعت کن با او و به طاعت او در آی و اگر نه تو را می کشیم. پس می فرستد سفیانی به نزد او و برای بیعت کردن او با مهدی و مهدی سیر می کند تا وقتی که در بیت المقدس فرود می آید و خزانه های آن به سوی او نقل کرده می شود و عرب و عجم و اهل حرب و روم و غیر ایشان طاعت او را به غیر جنگ می پذیرند، تا این که بنا می کند مسجدهایی در قسطنطنیه و غیر آن جا و بیرون می آید پیش از او مردی از اهل بیت او. بیرون می آید از طرف مشرق و حمل می کند شمشیر را بر دوش خود تا هشت ماه. می کشد و مثله می کند و به سمت بیت المقدس متوجه می شود و پیش از رسیدن بیت المقدس می میرد.

#### ۲۹۴ / حدیث هفتاد و دوم

منتخب کنز العمال، صفحه ۳۳، نیز از علی علیه السلام روایت کرده که فرمود:

تَفْرَجُ الْفِتْنَ بِرَجُلٍ مِنْهُمْ<sup>۱</sup> يَسُوْمُهُمْ خَمْسًا. لَا يُعْطِيهِمْ إِلَّا السِّيفَ. يَضَعُ السِّيفَ عَلَي عَاتِقِهِ ثَمَانِيَةَ أَشْهُرٍ حَتَّى يَقُولُوا: وَاللَّهِ، مَا هَذَا مِنْ وَلَدِ فَاطِمَةَ، وَلَوْ كَانَ مِنْ وَلَدِ فَاطِمَةَ لِرَحْمَانَا. يَغْزِيهِ اللَّهُ بَنِي الْعَبَّاسِ وَبَنِي أُمَّيَّةَ<sup>۲</sup>؛

یعنی: گشایش می دهد و دور می کند فتنه ها را - یا گشایش داده و دور کرده می شود فتنه ها - به مردی که از ایشان است و خواری و مذلت می دهد ایشان را. تا پنج ماه به ایشان عطایی و بخششی نمی دهد مگر شمشیر. می گذارد شمشیر را بر دوش خود تا هشت ماه، تا این که مردم می گویند که: به ذات خدا قسم است که این شخص از اولاد فاطمه نیست و اگر از اولاد فاطمه بود، هر آینه بر ما رحم می کرد. به جنگ می اندازد خدا او را با بنی عباس و بنی امیه.

۱. در کنز العمال: (يَفْرَجُ اللَّهُ الْفِتْنَ بِرَجُلٍ مِّنَّا).

۲. کنز العمال، ج ۱۴، ص ۵۸۹، ح ۳۹۶۷۰، و نیز ر. ک: کتاب الفتن، ص ۲۱۶: ملاحم و فتن، ص ۱۴۰، ح ۱۶۳.

## ٢٩٥ / حديث هفتاد و سوم

منتخب كنز العمال، صفحه ٣٤، عن عليؑ، قال: ويحاً للطالقان؛ فإنَّ الله فيها كنوزاً ليست من ذهب ولا فضة، ولكن بها رجال عرفوا الله حق معرفته، وهم أنصار المهدي في آخر الزمان؛<sup>١</sup>

از علیؑ روایت کرده که فرمود: رحمت و خوشی برای طالقان باد؛ زیرا که از برای خدا در آن گنج‌هایی است که نه از طلا باشد و نه از نقره، ولیکن در آن جا مردانی هستند که شناخته‌اند خدا را حق شناختن او و ایشان یاران مهدی هستند در آخر زمان.

## ٢٩٦ / حديث هفتاد و چهارم

منتخب كنز العمال، صفحه ٣٤، از سعد اسكاف از اصبع بن نباته روایت کرده است که گفت:

خطب علي بن أبي طالبؑ، فحمد الله وأثنى عليه، ثم قال: أيها الناس، إن قریشاً أئمة العرب، أبرارها لأبرارها وفجارها لفجارها. [ألا] ولا بد من رحى تطحن على ضلالة وتدور. فإذا قامت على قطبها، طحنت بحدتها. ألا، إن لطحينها روقاً، وروقها حدتها، وقلها على الله.

ألا، وإنني وأبرار عترتي وأهل بيتي أعلم الناس صغاراً، وأحلم الناس كباراً. معنا ركية الحق<sup>٢</sup>. من تقدمها مرق، ومن تخلف عنها محق، ومن لزمها لحق. إنا أهل الرحمة، وبنا فتحت [أبواب] الحكمة، وبحكم الله حكمنا، وبعلم الله علمنا، ومن صادق سمعنا. فإن تتبعونا تنجوا، وإن تتولوا يعذبكم الله بأيدينا. بنا فك [الله] ربق الذل من أعناقكم، وبنا يختم لا بكم، وبنا يلحق التالي، وإلينا يفيء الغالي. فلولا تستعجلوا وتستأخروا القدر لأمر قد سبق في البشر، لحدتكم بشباب من الموالي وأبناء العرب ونبذ من الشيوخ كالملاح

١. كنز العمال، ج ١٤، ص ٥٩١، ح ٣٩٦٧٧، ونيز ر. ك: كشف الغمّة، ج ٣، ص ٢٧٩؛ بحار الأنوار، ج ٥١،

ص ٨٧ و ج ٥٧، ص ٢٢٩، ح ٥٦؛ ينابيع المودة، ج ٣، ص ٣٩٣، ح ٣٨؛ غاية المرام، ج ٧، ص ١٠٨.

٢. در كنز العمال: (راية الحق).

في الزاد، وأقلّ الزاد الملح. فينا معتبر ولشيعتنا منتظر. إنا وشيعتنا نمضي إلى الله بالبطن والحمى والسيف. عدونا يهلك بالداء والديبيلة، وبما شاء الله من البليّة والنقمة.

وأيم الله الأعزّ الأكرم، أن لو حدّثتكم بكلّ ما أعلم، لقاتل طائفة: ما أكذب وأرجم! ولو انتقيت منكم مائة قلوبهم كالذهب، ثمّ انتخبت من المائة عشرة، ثمّ حدّثتهم فينا أهل البيت حديثاً لئناً لأقول فيه إلاّ حقّاً ولا أعتد فيه إلاّ صدقاً، لخرجوا وهم يقولون: عليّ من أكذب الناس، ولو اخترت من غيركم عشرة فحدّثتهم في عدونا وأهل البغي علينا أحاديث كثيرة، لخرجوا وهم يقولون: عليّ بن أبي طالب من أصدق الناس.

هلك حاطب الحطب، وحاصر صاحب القصب، وبقيت القلوب تقلّب. فمنها مشعب، ومنها مجدّب، و[منها] منصّب، ومنها مسبّب<sup>٢</sup>. يا بنيّ، ليبرّ صغاركم كباركم، وليرأف كباركم بصغاركم، ولا تكونوا كالغواة الجفافة الذين لم يتفقّوها في الدين، ولم يعطوا في الله محض اليقين كبيض بيض في أداحي.

ويح لفراخ فراخ آل محمّد من خليفة جبار عطريف<sup>٣</sup> مترف، مستخفّ بخلفي و خلف الخلف، وبالله لقد علمت تأويل الرسالات وإنجاز العادات وتمام الكلمات، وليكوننّ من يخلّفني في أهل بيتي رجل يأمر بأمر الله، قويّ يحكم بحكم الله، وذلك بعد زمان مكلم مفضح، يشتدّ فيه البلاء، وينقطع فيه الرجاء، ويقبل فيه الرشاء. فعند ذلك يبعث الله رجلاً من شاطئ دجلة لأمر حزيه. يحمله الحقد على سفك الدماء. قد كان في ستر وغطاء، فيقتل قوماً وهو عليهم غضبان، شديد الحقد حرّان، في سنّة بخت نصر. يسومهم خسفاً، ويسقيهم [كأساً، مصيره] سوط عذاب وسيف دمار، ثمّ يكون بعده هنات وأمر مشبهات.

ألا، من شطّ الفرات إلى النجفات ٧ (كذا في النسخة) باباً إلى القطقطانيات في آيات وآفات متواليات، يخدش<sup>٤</sup> شكاً بعد يقين. يقوم بعد حين. يبني المدائن، ويفتح الخزائن،

١. در كنز العمال: (وأرحم).

٢. در كنز العمال: (ومنها مسيب).

٣. در كنز العمال: (عتريف).

٤. در كنز العمال: (يخدش).

ويجمع الأمم، ينفذها شخص البصر، وطمح النظر، وعنت الوجوه، وكشف البال، حتى يرى مقبلاً مدبراً. فيالهي على ما أعلم. رجب شهر ذكر. رمضان تمام السنين. سؤال يشال فيه أمر القوم. ذوالقعدة يقعدون فيه. ذو الحجّة الفتح من أول العشر.

ألا، إنّ العجب كلّ العجب بعد جمادى والرجب. جمع أشتات، وبعث أموات، وحديثات هونات هونات، بينهنّ موتات، رافعة ذيلها، داعية<sup>١</sup> عولها، معلنة قولها، بدجلة أو حولها.

ألا، إنّ متاً قائماً عفيفة أحسابه، سادة أصحابه. ينادى عند اصطلام أعداء الله باسمه واسم أبيه في شهر رمضان ثلاثاً بعد هرج وقاتل، وضنك وخيال، وقيام من البلاء على ساق، وإني لأعلم إلى من تخرج الأرض ودائعها، وتسلم إليه خزائنها، ولو شئت أن أضرب برجلي فأقول: اخرجي من ههنا بيضاً ودرعاً. كيف أنتم - يا ابن هنات - إذا كانت سيوفكم بأيمانكم مصلتات، ثمّ رملهم<sup>٢</sup> مرمّلات<sup>٢</sup> ليلة البيات؟ ليستخلفنّ الله خليفة يثبت على الهدى، ولا يأخذ على حكمه الرشا، إذا دعا دعوات بعيادات المدى، دامغات للمناققين، فارجات عن المؤمنين.

ألا، إنّ ذلك كائن على رغم الراغمين، والحمد لله ربّ العالمين، وصلواته على سيّدنا محمّد خاتم النبيّين وآله وأصحابه أجمعين<sup>٣</sup>.

### لغات

- روق: شكست آوردن.  
 فلّ: رخنه يافتن و شكسته شدن.  
 ركية الحقّ: برپاداشتن حق.  
 مرق: از دين خارج شدن.  
 محق: باطل و ناچيز و محو شدن.

١. در كنز العمّال: (داية).

٢. در كنز العمّال: (رمّلات).

٣. كنز العمّال، ج ١٤، ص ٥٩٢-٥٩٥، ح ٣٩٦٧٩.

- فیء: برگشتن .
- غالی: غلو کننده .
- بطن: درون و حقیقت .
- حمی: نگاهداری .
- دبيلة: داهیه و سختی .
- حاصر: بخیل و تنگدل .
- قصب: عیب گفتن و دشنام دادن .
- مشعب: راه جدا کردن حق از باطل را یافته .
- مجدب: معیوب و زمینی که حاصلخیز نباشد .
- منصب: به تعب افتاده و آلوده به درد شده .
- مسبب: دشنام دهنده .
- بیض بیض: سفیده تخم مرغ .
- أداحی: جاهای تخم نهادن .
- فراخ: جوجه‌ها .
- عتریف - بر وزن زنبیل - : پلید بدکار بی باک دلاور کارگزار و زشت ستمکار سخت .
- مترف - بر وزن مکرم - : کسی است که اصرار در نافرمانی خدا و رسول دارد و بطور خودسری هرچه می خواهد می کند و به ناز و نعمت پرورده شده و ستمکار باشد .
- مکلیح: ترش رو و ترش رویی کننده .
- مفصح و مفضح: روشن و آشکار کننده .
- عول: بلند آوازی کردن در حال گریه .
- إرجاء: به تأخیر انداختن .
- یعنی: بدرستی که قریش پیشوایان عرب اند . نیکان ایشان برای نیکانشان و بدان ایشان برای بدانشان . آگاه باشید ناچار آسیای ضلالت و گمراهی به گردش خواهد افتاد . وقتی که بر قلب خود پایدار شد ، نرم می کند به حدّت و تیزی خود .

آگاه باشید که نرم شده آن شکست آورنده است و شکست آوردن آن برای حدت و تیزی ای است که دارد و رخنه انداختن و شکست آوردن آن برای دشمنی با خداست. آگاه باشید که من و نیکان از عترت من و اهل بیت من کوچک های ماها داناستر و بزرگان ماها بردبارتر از همه مردمانیم. با ما است بر پا داشتن حق. کسی که خود را بر ما پیش اندازد از دین خارج شده، و کسی که مخالفت کند مرا و عترت و اهل بیت مرا باطل و ناچیز و نابود شود، و کسی که ملازم ما باشد به ما ملحق شود. بدرستی که ماییم اهل رحمت و به ما گشوده شود در حکمت و به حکم خدا حکم می کنیم و به علم خدا داناییم و از راستگو - یعنی: پیغمبر ﷺ - شنیده ایم. پس اگر از ما پیروی کنید نجات می یابید، و اگر از ما رو بگردانید خدا شما را به دست های ما عذاب می کند. به سبب ما بند ذلت و خواری از گردن های شما برداشته می شود، و به ما ختم می شود نه به شما، و پیروی کنید از ما تا به ما ملحق شوید، و بازگشت غلو کننده به سوی ما است، و اگر شتاب نکنید و به تأخیر بیندازید متابعت ما را اندازه گیری کارهای شما برای امر سابقه داری است که در بشر بوده است، و هرآینه حدیث کردم شما را با جوانی از دوستان و غلامان و پسران عرب و پاره ای از پیران سال دیده به چیزی که مانند نمک است که در طعامی ریخته شود و آن را لذیذ و خوش طعم کند و کمتر چیزی که در طعام ریخته می شود نمک است.

در ما است چیزی که به آن عبرت گرفته شود و برای شیعیان ما است انتظار کشیدن. بدرستی که ما و شیعیان ما می رویم به سوی خدا با درون پر از حقیقت و در حمایت خدا - یا با حمایت کردن از دین با شمشیر - و بدرستی که دشمنان ما هلاک می شوند به درد گمراهی و داهیه و سختی و به آنچه از بلاها و عذاب ها که خدا خواهد، و سوگند یاد می کنم به ذات خدایی که از هر غلبه کننده ای غالب تر و از هر کریمی کریم تر است. اگر حدیث کنم برای شما آنچه را که می دانم، هرآینه طایفه ای خواهند گفت: چقدر دروغ می گوید و می پراند حرف را، و اگر انتخاب کنم از میان شما صد نفر را که دل های ایشان مانند طلا باشد، پس، از آن صد نفر ده نفر را انتخاب کنم و برای ایشان

حدیثی بگویم که در حق ما اهل بیت باشد، حدیثی که نرم و ملایم باشد که نگفته باشم مگر به حق و اعتماد نکنم مگر به راستی آن حدیث، هرآینه بیرون می‌روند ایشان و می‌گویند: علی دروغگوترین مردم است، و اگر اختیار کنم از غیر شما ده نفر را، پس حدیث کنم ایشان را در حق دشمنان ما و آنهایی که بر ما ظلم و ستم می‌کنند حدیث‌های بسیاری، می‌گویند: علی از راستگوترین مردم است.

هلاک می‌شود آورنده هیزم و بخیل و دل‌تنگ می‌شود عیب‌گو و دشنام‌دهنده و باقی می‌ماند دل‌ها در تغییر و تغیر. بعضی از آنها راه جدا کردن حق از باطل را یافته و بعضی از آنها مانند زمین خشک معیوبی است که دانه سبز نکند و بی‌فایده باشد و به تعب و درد آلوده باشد و بعضی از آنها سب‌کننده و دشنام‌دهنده و ناسزاگوینده است. ای پسران من! هرآینه باید نیکی کنید کوچک‌های شما درباره بزرگتران شما و مهربان باشید بزرگتران شما درباره کوچکتران شما و نباشید مانند گمراهان جفاکاری که تفقه در دین نکردند و آداب دین و دیانت را یاد نگرفتند و یقین خالص به خدا برای ایشان عطا نشده. مانند تخم مرغی که در آشیانه مانده باشد و فاسد شده باشد. خوشبانه حال جوجه‌ها، جوجه‌های آل محمد!

و ای بر ایشان از جبار ستمکار پلید بدکار بی‌باک درشتخویی که اصرار در نافرمانی خدا و رسول دارد و بطور خودسرانه هرچه می‌خواهد می‌کند و در ناز و نعمت پرورده شده و ستمکاری را پیشه خود کرده. استخفاف می‌کند فرزندان مرا و فرزندان فرزندان مرا و به ذات خدا قسم است که هرآینه من دانسته‌ام تاویل رسالت‌ها و وعده‌های منجز و تمام کلمات را و هرآینه می‌باشد البتّه البتّه کسی که جانشین من است در خانواده من و آن مردی است که امر می‌کند به امر خدا و صاحب قوتی است به حکم خدا حکم می‌کند و این پس از زمان ترش‌رویی است که ترش‌رویی خود را واضح و آشکار کننده است که در آن زمان بلا شدت کند و امیدها بریده شود و رشوه‌ها پذیرفته شود.

در آن هنگام برمی‌انگیزاند خدا مردی را از کنار دجله که فرمان دهد لشکر خود را

و وادار می‌کند او را کینه‌ای که در دل دارد به ریختن خون‌ها. هر آینه آن شخص در پوشش و پرده است. پس می‌کشد گروهی را در حالتی که بر ایشان سخت خشمگین است و کینه او گرم کننده و آتش جنگ را برافروزنده است. روش او روش بخت‌نصر است. عده او به زمین فرو رونده‌اند و بکشاند ایشان را زیر شکنجه تازیانه‌های عذاب و پس از آن واقعات مهمه‌ای رخ دهد و اشتباه کاری‌ها ظاهر شود.

آگاه باشید که از شط فرات تا نجف و اطراف آن هفت وقعه تا قطقطانه و اطراف آن روی خواهد داد و علامات و نشانه‌های پی در پی و آفت‌های بسیار ظاهر خواهد شد بنحوی که خدشه شک بعد از یقینی که در دل داشته‌اند در مردم ایجاد شود.

قیام می‌کند پس از آن که شهرها بنا شود و خزینه‌ها گشاده گردد و مردم را به نفوذی که دارد جمع می‌کند و چشم‌ها راست می‌ایستد و به بلندی نگاه می‌کند و روها قصد او کند و حال‌ها روشن شود تا اقبال کننده و پشت کننده شناخته شوند.

پس، ای دریغ و حسرت برای آنچه که می‌دانم در ماه رجب رخ دهد و رمضان ماه یادآوری است و در سؤال کار آن جماعت بالا گیرد و در ذیقعه متقاعد شود و در ذیحجه فتح روی دهد از اول دهه (شاید اول محرم باشد).

آگاه باشید که عجب و شگفتی تمام عجب و شگفتی بعد از جمادی و رجب است که پراکنندگان جمع شوند و مرده‌ها زنده شوند. تازه‌های رسواکننده و رسواکننده و خوار کننده‌ای که در میان آنها مرگ‌هایی واقع شود و جنگ‌ها و قتل‌هایی رو دهد که در عقب آنها صداهای ناله‌ها و فریادهای بلند شود و گفتگوها در دجله و اطراف آن زیاد شود.

آگاه باشید که در آن حال قیام کننده‌ای از ما که دارای حسب‌های با عفت است قیام کند و یاران او بزرگانی هستند که بعد از ستمگری بی‌اندازه دشمنان خدا با او باشند و ندا کرده شود به نام او [و] نام پدرش در ماه رمضان سه مرتبه بعد از خونریزی و کشتار و تنگی و فشار سواران و لشکریان و بلند شدن بلا بر روی دو پای خود و من می‌دانم و دایع و امانت‌هایی را که در زیر زمین پنهان است برای که بیرون خواهد آمد

و زمین خزینه‌های خود را به چه کسی تسلیم خواهد نمود و اگر بخواهم پای خود را بر زمین می‌زنم و می‌گویم به آن خزاین که: از این جا بیرون بیا که آنها عبارت است از شمشیرها و زره‌ها. چگونه است حال شماها، ای پسران صاحبان خصلت‌های ناپسند و بد زمانی که شمشیرهای کشیده شما در دست‌های راست شماها باشد و در شب بیتوته در روی رمل‌های خاک آلود باشید؟ در آن حال خدا باقی می‌گذارد خلیفه خود را که ثابت در هدایت است و در حکم کردن رشوه نمی‌گیرد برای خلافت که هرگاه دعا کند به دعاهایی که پایان و نهایت آن دور باشد، دعا‌های او هلاک کننده و شکننده سرهای منافقین و گشایش دهنده است برای مؤمنین و دفع شدن از آنهاست برای به خاک مالیدن بینی‌های آنهایی که بینی‌هایشان به خاک مالیده شونده است و ستایش مختص خدایی است که پروردگار جهانیان است و رحمت بی‌منتهای خدا بر آقای ما که تمام کننده دایره انبیا و پیغمبران است و بر آل و اصحاب او باد.

#### ۲۹۷ / حدیث هفتاد و پنجم

منتخب كنز العمال، صفحه ۳۶، مسنداً از محمد بن الحنفیه روایت کرده که گفت: روزی علی بن ابی طالب علیه السلام در مجلس خود فرمود:

والله لقد علمت لتقتلنني ولتخلفنني ولتكفونن أكفاء الإناء بما فيه. ما يمنع أشقاكم أن يخضب هذه - يعني: لحيته - بدم من فود هذه - يعني: هامته. فوالله إن ذلك لفي عهد رسول الله صلى الله عليه وآله [إلي] وليداولن، ولن عليكم هؤلاء [القوم] باجتماعهم على أهل باطلهم، وتفرقكم على أهل حقكم، حتى يملكوا الزمان الطويل، فيستحلوا الدم الحرام، والفرج الحرام، والخمر الحرام، والمال الحرام. فلا يبقى بيت من بيوت المسلمين إلا دخلت عليهم مظلمتهم.

فيا ويح بني أمية من ابن أمتهم! يقتل زنديقهم، ويسير خليفتهم في الأسواق. فإذا كان كذلك ضرب الله بعضهم ببعض. والذي فلق الحبة وبرأ النسمة، لا يزال ملك بني أمية ثابتاً لهم حتى يملك زنديقهم. فإذا قتلوه وملك ابن أمتهم خمسة أشهر، ألقى الله بأسهم بينهم،

فيخربون بيوتهم بأيديهم وأيدي المؤمنين، وتعطل الثغور، وتهراق الدماء، وتقع الشحنة في العالم والهرج سبعة أشهر. فإذا قتل زنديقهم، فالويل، ثم الويل للناس. في ذلك الزمان يسلط بعض بني هاشم على بعض، حتى من الغيرة تغير خمسة نفر على الملك كما يتغاير الفتيان على المرأة الحسنة. فمنهم الهارب والمشؤوم، ومنهم السناط الخليع. يبايعه جلّ أهل الشام، ثم يسير إلى حمار الجزيرة<sup>١</sup> من مدينة الأوثان، فيقاتله الخليع ويغلب على الخزائن، فيقاتله من دمشق إلى حرّان، ويعمل عمل الجبابرة الأولى، فيغضب الله من السماء لكلّ عمله.

فيبعث عليه فتى من المشرق يدعو إلى أهل بيت النبي ﷺ. هم أصحاب الرايات السود المستضعفون، فيعزّهم الله، وينزل عليهم النصر. فلا يقاتلهم أحد إلا هزموه، ويسير الجيش القحطانيّ حتى يستخرجوا [الخليفة] وهو كاره خائف، فيسير معه تسعة آلاف من الملائكة. معه راية النصر، وفتى اليمن في نحر حمار الجزيرة<sup>٢</sup> على شاطئ نهر، فيلتقي هو وسفّاح بني هاشم، فيهزمون الحمار<sup>٣</sup>، ويهزمون جيشه، ويغرقونهم في النهر.

فيسير الحمار<sup>٤</sup> حتى يبلغ حرّان فيتبعونه، فيهزم منهم، فيأخذ على المدائن التي بالشام على شاطئ البحر، حتى ينتهي إلى البحرين، ويسير السفّاح و[الفتى اليمنيّ] حتى ينزلوا دمشق، فيفتحونها أسرع من التماع البرق، ويهدمون سورها، ثم يبني ويعمر.

ويساعدهم عليها رجل من بني هاشم اسمه اسم نبيّ، فيفتحونها من الباب الشرقيّ قبل أن يمضي من اليوم الثاني أربع ساعات، فيدخلها سبعون ألف سيف مسلول بأيدي أصحاب الرايات السود. شعارهم: أمت أمت. أكثر قتلاها في ما يلي المشرق، والفتى في طلب الحمار<sup>٥</sup>، فيدركانه فيقتلانه من وراء البحرين من المعرّتين واليمن، ويكمل الله

١. در كنز العمال: (ثم يسير إليه حمار الجزيرة).

٢. در كنز العمال: (حمار الجزيرة).

٣. در كنز العمال: (فيهزمون الحمار).

٤. در كنز العمال: (فيسير الحمار).

٥. در كنز العمال: (في طلب الحمار).

للخليفة سلطانه، ثم يثور سميان أحدهما بالشام والآخر بمكة، فيهلك صاحب مسجد الحرام ويقبل حتى تلقى جموعه جموع صاحب الشام، فيهزمونه.<sup>۱</sup>

### لغات

إكفاء: خمانيدن و كج کردن.

إناء: به معنای ظرف.

فود: کرانه سر که آن را «هامه» نیز گویند.

تداول: فرا گرفتن نوبت به نوبت و گردانیدن روزگار در میانه مردم.

تهراق الدماء: ریختن خون‌ها.

شحناء: دشمنی.

هرج: کشتن.

زندیق - به کسر زاء - گروهی است از مجوس که قائل به دو خدا هستند، یا قائل به نور و ظلمت‌اند - یعنی: نور را مبدأ خیرات و ظلمت را مبدأ شرور دانند -، یا آن که به آخرت و ربوبیت رب ایمان ندارند، یا آن که به ظاهر مؤمن و به باطن کافر باشند، یا آن که آن معرّب زن دین است و آن مأخوذ از زند است که کتابی است به لغت پهلوی از زردشت مجوس و پس از آن استعمال شده برای هر ملحد در دینی.

سناط - به ضمّ و کسر سین - : مرد کوسه را گویند که ریش نداشته باشد، یا مرد تُنک ریش در رخسار، یا مردی که زنج<sup>۲</sup> او ریش داشته باشد و عارض او مو نداشته باشد. حمار الجزیره: خروج کننده‌ای است از جزیره که حضرت او را نظیر حمار شمرد که او مردی بوده از عاد که پدرش مالک - یا مویلع - نام داشته که تا مدت چهل سال مسلمان و صاحب کرم و جود بوده و او ده پسر داشته که همه برای شکار کردن بیرون رفتند و صاعقه آنها را یکمرتبه هلاک کرد. پس پدر ایشان، حمار، کافر شد

۱. کنز العمال، ج ۱۴، ص ۵۹۵-۵۹۸، ح ۳۹۶۸۰.

۲. زنج: چانه، ذقن.

و گفت: بندگی نمی‌کنم خدایی را که به این طور بچه‌های مرا هلاک کرد و او  
ضرب‌المثل به کفر شده.

حرّان: نام شهری است در شام.

معرّتین: دو قریه.

ثور و ثوران: برانگیخته شدن.

معنی: به ذات خدا قسم است که هر آینه از روی تحقیق دانسته‌ام که مرا می‌کشید  
البته البته و پس از من برای خود خلیفه‌ای قرار می‌دهید و کج و سرنگون می‌شوید  
مانند ظرفی که سرنگون شود و آنچه که در آن است ریخته گردد و منع کرده نمی‌شود  
بدبخت‌ترین شما از این که رنگ کند این را - یعنی: ریش آن حضرت را - به خون  
سرش. پس به ذات خدا قسم، هر آینه این در عهدی است که رسول خدا ﷺ خبر داده  
است مرا و هر آینه فرا می‌گیرند شما را نوبت به نوبت - یعنی: یکی پس از دیگری -  
این گروه با جمعیت‌هایشان - یعنی: بنی‌امیه - که اهل باطل ایشان‌اند و تفرقه  
می‌اندازند در میان اهل حقّ شما تا این که مالک می‌شوند ملک را زمانی طولانی. پس  
حلال می‌دانند ریختن خون حرام را و فرج حرام را و هر مست‌کننده حرام را و مال  
حرام را. پس باقی نمی‌ماند خانه‌ای از خانه‌های مسلمانان مگر این که ظلم و ستم آنها  
در آن خانه داخل می‌شود.

پس ای وای بر بنی‌امیه از پسر کنیزشان که می‌کشد کافر بی‌دین از ایشان را و  
می‌گرداند خلیفه ایشان را در بازارها! پس وقتی که چنین شد، خدا می‌اندازد بعضی از  
ایشان را به جان بعضی دیگر.

قسم به آن خدایی که شکافته و می‌شکافد دانه را و آفریده و می‌آفریند بندگان را،  
همیشه ملک بنی‌امیه ثابت و پابرجا خواهد بود تا وقتی که مالک شود کافر و بی‌دین  
از ایشان. پس چون آن زندیق را کشتند و مالک ملک شد پسر کنیز ایشان در مدّت  
پنج ماه، می‌اندازد خدا بیم و عذاب و سختی و قوت در حرب و دلیری را در میان  
خودشان، پس خراب و ویران، می‌کنند خانه‌های خود را به دست‌های خودشان

و دست‌های اهل ایمان و معطل می‌شود سرحدات و ریخته می‌شود خون‌ها و واقع می‌شود دشمنی‌ها در جهان و خونریزی‌ها تا هفت ماه. پس چون کافر و زندیق ایشان کشته شود، وای پس وای بر مردم در آن زمان! مسلط می‌شود بعضی از بنی‌هاشم - یعنی: بنی‌عباسی‌ها - بر بعض دیگر تا این که از روی غیرت پنج نفر از ایشان غیرت می‌کشند بر ملک مانند غیرت کشیدن جوانان بر زن خوبروی خوشگل. پس بعضی از ایشان فراری و بدبخت می‌شوند و بعضی از ایشان کوسه و بی‌ریش و خلع شده از خلافت است که بزرگان و بیشتر از اهل شام با او بیعت می‌کنند و می‌رود به سوی حمار جزیره که آن خروج‌کننده کافر است و آن اهل شهری است که مخصوص برای بت‌ها و بتخانه است. پس آن خلیفه خلع شده او مقاتله و کار و زار می‌کند و بر خزینه‌های آن جا غالب می‌شود و از دمشق تا حران - که یکی از شهرهای شام است - با او مقاتله می‌کند و به روش گردنکشان قرن‌های پیش از اسلام عمل می‌کند. پس خدا به غضب آسمانی بر او غضب کند.

پس برمی‌انگیزاند بر ضرر او جوانمردی را از طرف مشرق که مردم را به طریق اهل بیت دعوت کند و ایشان صاحبان پرچم‌های سیاه باشند و از ناتوان‌های شیعیان و دوستان آل محمد شمرده می‌شوند. پس عزت و غلبه می‌دهد خدا ایشان را و لشکر نصر و یاری را برای ایشان فرو فرستد. پس با ایشان احدی قتال نمی‌کند مگر این که او را شکست و فرار می‌دهند و در آن وقت سیر می‌کند لشکر قحطانی (مراد امام زمان علیه السلام است)، تا این که بیرون می‌آیند در حالتی که کراهت دارد و ترسان است. پس با او سیر می‌کنند نه هزار فرشته با پرچم نصر و جوان یمنی برای نحر کردن حمار جزیره در کنار نهر. پس تلاقی می‌کند او با سفاح بنی‌هاشم (یعنی: امیرالمؤمنین علیه السلام) - چنان که از اخبار دیگر مستفاد می‌شود -).

پس فرار می‌کند حمار و لشکر او هم فرار می‌کند و آنها را در نهر غرق می‌کنند و حمار می‌رود به حران - که یکی از شهرهای شام است. پس به دنبال او می‌روند. از آن جا هم فرار می‌کند از ایشان و می‌رود به طرف شهرهای شام در کنار دریا تا منتهی

می شود به بحرین، و سقاح و جوان می روند به طرف دمشق و در آن جا فرود می آیند و آن جا را به سرعتی برق آسا فتح می کنند و خراب می کنند باره ها و حصارها و پایگاه های آن را. پس از آن بنا و آباد می کنند.

و مردی از بنی هاشم که نام او نام پیغمبری است با ایشان مساعدت می کند و فتح می کنند آن جا را از سمت دروازه شرقی چهار ساعت قبل از روز دوم که در آن جا وارد شده اند. پس داخل می شوند در آن هفتاد هزار نفر با شمشیرهای کشیده ای که به دست های صاحبان پرچم های سیاه است و شعار ایشان گفتن «امت، امت» است و بیشتر کشتگان در سمت شرقی دمشق کشته می شوند و جوان یمنی در تعقیب حمار می رود و در طلب او. پس او را در میان دو قریه در پشت بحرین می یابند و می کشند و آن دو قریه در طرف یمن واقع است و تکمیل می فرماید خدا برای آن خلیفه سلطنت او را. پس بر می انگیزاند دو نفر همانم را، یکی از ایشان را در شام و دیگری را به مکه. پس هلاک می کنند. یا هلاک می شود. آن که صاحب مسجد الحرام است و لشکر و جمعیت های او می روند به طرف لشکر و جمعیت های صاحب شام. پس فرار می دهند او را.

#### ۲۹۸ / حدیث هفتاد و ششم

إلزام الناصب، صفحه ۱۷۸، از آن حضرت روایت کرده که:

إِنَّ عَلِيًّا عليه السلام قَالَ: إِذَا وَقَعَتِ النَّارُ فِي حِجَازِكُمْ وَجَرَى الْمَاءُ بِنَجْفِكُمْ، فَتَوَقَّعُوا ظَهْرَهُ؛<sup>۱</sup>

یعنی: بدرستی که علی عليه السلام فرمود: وقتی که واقع شد آتش در حجاز شما و جاری شد

آب در نجف شما، پس انتظار بکشید ظاهر شدن او. یعنی: قائم آل محمد عليه السلام را.

مؤلف گوید: ظهور آتش در حجاز بعضی از اخبار آن در جزء اول این کتاب در

بخش سوم شرح داده شد و بعضی دیگر از آن بعد از این به محل خود شرح داده

می شود. این شاء الله تعالی، و اما جریان آب در نجف نیز یکی از علامات قریب به

۱. إلزام الناصب، ج ۲، ص ۱۱۰، و نیز، ک: صراط مستقیم، ج ۲، ص ۲۵۸.

ظهور است، و باید دانست که بعضی راگمان این است که این علامت واقع شده و در این چند سال اخیر آب در نجف جاری شده بوسیله آلات و اسباب متداوله، لکن آنچه از بعض دیگر از اخبار مستفاد می شود مراد از جریان آب در نجف نه بوسیله آلات و اسباب است، بلکه در اثر طغیان فرات فرات منشق و شکافته می شود و بدون آلات و اسباب آب در نجف جاری می شود و این علامت در سال فتح - یعنی: ظهور - واقع خواهد شد - چنان که حدیث راجع به این موضوع در بخش های بعد به محل خود در این کتاب ذکر خواهد شد - و از کلمه «جری الماء» هم که فعل لازم است می توان این معنی را استدراک کرد که ظهور در جریان به خودی خود دارد، نه جاری کردن آن.

#### ۲۹۹ / حدیث هفتاد و هفتم

إلزام الناصب، صفحة ۱۸۸، از کتاب اربعین میر لوحی از علی علیه السلام روایت کرده که فرمود:  
 يقع التدابر والاختلاف بين آراء العرب والعجم، فلا يزالون يختلفون إلى أن يصير الأمر إلى رجل من ولد أبي سفيان، يخرج من [ال]وادي اليابس من دمشق، فيهرب حاكمها منه، ويجمع إليه قبائل العرب، ويخرج الربيع<sup>۱</sup> والجهمي والأصهب وغيرهم من أهل الفتن والشغب، فيغلب السفيناني على كل من يحاربه منهم.  
 فإذا قام القائم بخراسان إن الذي أتى من الصين وملتان وجه السفيناني في الجنود إليه، فلم يغلبوا عليه، ثم يقوم متًا قائم بجيلان، ويعينه المشرقي في دفع شيعة عثمان، ويجيبه الأبر و الديلم، ويجدون منه النوال والنعم، وترفع لولدي النود والرايات، ويفرقها في الأقطار والحرمات، ويأتي إلى البصرة ويخرّبها، ويعمر الكوفة ويورّيها. فيعزم السفيناني على قتاله، ويهمّ مع عساكره باستيصاله.  
 فإذا جهّزت الألوف، وصفت الصفوف، وقتل الكبش الخروف، فيموت الشائر ويقوم الآخر، ثم ينهض اليماني لمحاربة السفيناني ويقتل النصراني. فإذا هلك الكافر وابنه الفاجر،

۱. در مصدر: (الربيعي).

ومات الملك الصائب، ومضى لسبيله النائب، خرج الدجال، وبالغ في الإغواء والإضلال، ثم يظهر [أمر] الأمرة وقاتل الكفرة، السلطان المأمول، الذي تحير في غيبته العقول، وهو التاسع من ولدك، يا حسين.

يظهر بين الركنين. يظهر على الثقليين، ولا يترك في الأرض الأذنين. طوبى للمؤمنين الذين أدركوا زمانه، ولحقوا أوانه، وشهدوا أيامه، ولاقوا أقوامه.<sup>۱</sup>

### لغات

تدابیر: پشت کردن و بریده شدن از همدیگر.

شَغْب و شَعَب: برانگیختن فتنه و تباهی و خصومت و نزاع.

صین: چین.

ملتان - به ضم میم و سکون لام - : شهری است از نواحی هند نزدیک غزنه که اهل آن مسلمان اند (معجم البلدان).<sup>۲</sup>

جیلان: مراد جیلان است.

مراد از مشرقی دور نیست شعیب بن صالح باشد که از سمت سمرقند قیام می کند - چنان که از بعضی از اخبار دیگر استفاده می شود که بعضی از آنها در جزء اول این کتاب گذشت و بعضی در همین جزء و بعضی در جزءهای بعد خواهد آمد.

ابر و ابرشهر: منطقه ای است از خراسان.

دیلم: در قسمت شمالی قزوین واقع است و از شهرهای آن الموت است، و نیز گفته شده که: آنها طایفه ای هستند که نسبت آنها به زمینی است که در آن ساکن اند و آن زمین را ابر گویند و اسم پدران آنها ذکر نشده که از چه سلسله و طایفه ای می باشند.

نوال: عطا و بخشش.

نود: جمع نداء؛ یعنی: صداها.

۱. إلزام الناصب، ج ۲، ص ۱۳۹ - ۱۴۰.

۲. معجم البلدان، ج ۵، ص ۱۸۹.

- تورئی: خراب کردن و از نو ساختن .  
 کبش: سرلشکر و سردار و بزرگ قوم .  
 خروف: نر و دلیر .  
 نائر: خون خواه .  
 نهوض: قیام کردن بر روی دو پا .  
 صائب: درستکار، نقیض خطا کار .  
 آدنین: مردمان پست فرومایه .

معنی: واقع می شود پشت کردن و بریدن از یکدیگر و اختلاف در میان رأی های عرب و عجم . پس همیشه با همدیگر اختلاف کنند تا این که کار به دست مردی از اولاد ابی سفیان افتد که بیرون آید از وادی یابس - یعنی: بیابان خشک بی آب و علف - از دمشق . پس حاکم آن جا از او فرار کند و قبایل عرب در گرد او جمع شوند و بیرون آیند ربیعی و جرهمی و اصبه - یعنی: هر کدام از آنها پرچم مخالفت را بلند کنند و قیام نمایند - و غیر ایشان از اهل فتنه ها و دشمنی ها و نزاع ها . پس سفیانی غالب می شود بر هر که با او جنگ کند از ایشان . پس از آن قائمی از سمت خراسان قیام کند و او کسی است که از چین و مولتان می آید . پس سفیانی لشکرهای خود را به سوی او می فرستد و بر او غالب نمی شود . پس از آن قائمی از ما از گیلان قیام می کند و مشرقی به کمک او برمی خیزد برای دفع کردن پیروان عثمان - یعنی: سفیانی - و اجابت می کنند او را جمعی از اهل منطقه ای از منطقه های خراسان که آنها را ابر گویند و طایفه دیلم - که آن از مناطق کوهستانی مازندران است و یکی از شهرستان های آن الموت است - و می یابند از او عطاها و بخشش ها و نعمت ها و بلند کرده می شود به نفع فرزند من - یعنی: قائم آل محمد علیه السلام - صداها و پرچم ها و متفرق می شوند در اطراف جهان و حرم های مشرفه و می آید (قائم گیلانی) به جانب بصره و خراب و ویران می کند آن جا را و معمور و آباد می کند بعد از خرابی کوفه را . پس سفیانی عازم قتال با او می شود و همت می گمارد با لشکر خود برای بیچاره کردن او . پس چون تجهیز هزاران لشکر

شد و جبهه بندی ها و صف آراییی ها صورت گرفت و سر لشکری که مانند قوچ جنگی است کشته شد، پس می میرد شخص خونخواه و به جای او دیگری قیام کند. پس به پا خیزد یمانی برای جنگ کردن با سفیانی و می کشد شخص نصرانی را. پس چون آن کافر و پسر فاجر او هلاک شدند و پادشاه در ستکار مرد و نایب او راه او را پیش گرفت، بیرون می آید دجال و مبالغه می کند در گمراه کردن و از راه بیرون بردن. پس در آن وقت ظاهر می شود قائم به امر - یعنی: حضرت بقیة الله علیه السلام - که اوست کشنده کافران و سلطانی که آرزوی ظهور او داشته شده و او آنچنان کسی است که عقل ها در غیبت او متحیر و سرگردان است و او نهمین فرزند توست - یا حسین! - که ظاهر می شود در میان دو رکن - یعنی: رکن و مقام - در مسجد الحرام و آشکار می شود بر همه آدمیان و پریان و باقی نمی گذارد در روی زمین مردمان پست و فرومایه و بی دین را. خوشا به حال آن مؤمن هایی که درک می کنند زمان او را و به او پیوسته می شوند در اوقات ظهور او و می بینند روزهای او را و ملاقات می کنند خویشان و نزدیکان او را.

### ۳۰۰ / [حدیث] هفتاد و هشتم

ملاحم و فتن، صفحه ۱۵۱، به سند خود روایت کرده از حسن بن محبوب که گفته است: من خطبة لمولانا علی علیه السلام يقول في أواخرها ما هذا لفظه: وقد عهد إلي رسول الله صلی الله علیه و آله وقال لي: يا علي، لتقاتلن الفئة الباغية والفئة الناكثة والفئة المارقة. أما والله - يا معشر العرب -، لتملأن أيدىكم من الأعاجم، ولتتخذن منهم الأعبد، وأمّهات الأولاد، وضرائب النكاح حتى إذا امتلأت أيدىكم منهم عطفوا عليكم عطف الضراغم التي لا تبقي ولا تذر. ف ضربوا أعناقكم، وأكلوا ما أفاء الله عليكم، وورثوكم أرضكم وعقاركم، ولكن لن يكون ذلك منهم إلا عند تغيير من دينكم، وفساد من أنفسكم، واستخفاف بحق أئمتكم، وتهاون بالعلماء من أهل بيت نبيكم، فذوقوا بما كسبت أيدىكم وما الله بظلام للعبيد.<sup>۱</sup>

۱. ملاحم و فتن، ص ۲۵۱، ح ۵۱۷، و نیز ر. ک: مسند احمد، ج ۵، ص ۲۱: أخبار القضاة، ج ۳، ص ۵۲: معجم

## لغات

فئة: جمعیت .

باغیة: گمراه . مراد معاویه و صاحبان صفین است .

ناکثة: شکنندگان عهد و پیمان .

مارقة: بیرون روندگان از دین . از دوم مراد اصحاب جمل است و سوم مراد خوارج نهر روانند .

أعبد: جمع عبد است - یعنی: بنده .

ضرائب: جمع ضرب - به معنای قسم .

ضراغم: جمع ضرغام - به معنای شیر درنده .

وذر: نشتر فرو کردن و پاره کردن .

فيء: غنیمت .

عقار - به فتح عین ، بر وزن سحاب - : زمین و آب و رخت و اسباب خانه و مانند اینها .

معنی: بعضی از خطبة مولای ما علی عليه السلام است که در اواخر آن می فرماید آنچه را که لفظ آن این است: و بتحقیق عهد کرد با من رسول خدا صلى الله عليه وآله و به من فرمود: یا علی! هرآینه قتال خواهی کرد با گروه گمراه - یعنی: معاویه و اصحابش - و با گروهی که شکننده عهد و پیمان خود باشند بعد از عهد و پیمان بستن - یعنی: طلحه و زبیر و اصحاب جمل - و گروهی که از دین خارج شونده اند - یعنی: خوارج نهر روان .

آگاه باشید به ذات خدا قسم است - ای گروه عرب! - هرآینه روبه روی شما پر از عجم خواهد شد و از ایشان بندگان و غلامان و کنیزانی که صاحب فرزندان شوند خواهید گرفت و اقسام نکاحها با آنها خواهید کرد، تا این که پیش روی خود را پر کنید از ایشان تا اندازه ای که برگردند بر روی شما مانند برگشتن شیران شکاری که ندیده شما را باقی نگذارند . پس می زنند گردنهای شما را و می خورند آنچه را که

← اوسط طبرانی، ج ۵، ص ۲۴۶؛ ذکر اخبار اصبهان، ج ۱، ص ۱۳؛ الفردوس بمأثور الخطاب، ج ۵، ص ۲۶۴.

ح ۸۱۳۸؛ نفس الرحمن في فضائل سلمان، ص ۵۶۹.

خدا غنیمت داده است به شما و وارث می شوند زمین و آب و زراعات و اثاث البیت و خانه های شما را، و لیکن اینها وقتی می شود که دین خود را تغییر دهید و نفس های شما فاسد شود و در حق امام ها و پیشوایان خود استخفاف کنید و علمای خود را که از اهل بیت پیغمبر شمایند خوار و خفیف کنید، پس بچشید به سبب آنچه که کسب می کند دست های شما (کنایه از آن که سبب می شود که مبتلا به این بلاها شوید) و خدا ستمکار بر بندگان نیست.

### ۳۰۱ / [حدیث] هفتاد و نهم

ملاحم و فتن، صفحه ۱۴۵، به سند خود روایت کرده از ابی سالم حیّان که گفته است: با علی بن ابی طالب علیه السلام در کوفه بودیم. پس روزی از روزها که در نزد او بودیم فرمود:

أَيُّ سَبَطٍ مِنَ الْأَسْبَاطِ يُقَاتِلُ عَلِيَّ حَقَّ لِقَوْمٍ وَلَنْ يَقُومَ وَالْأَمْرُ لَهُمْ. فَإِذَا كَثُرُوا فَتَنَافَسُوا فَقْتَلُوا قَتِيلَهُمْ، بَعَثَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ أَقْوَامًا مِنْ أَهْلِ الْمَشْرِقِ، فَقَتَلَهُمْ بَدَدًا وَأَحْصَاهُمْ عَدَدًا. وَاللَّهُ لَا يَمْلِكُونَ سَنَةً إِلَّا مَلَكَنَا سَنَتَيْنِ، وَلَا يَمْلِكُونَ سَنَتَيْنِ إِلَّا مَلَكَنَا إِلَّا أَرْبَعِينَ يَوْمًا مِنْ ثَلَاثِمِائَةٍ<sup>۲</sup> تَخْرُجُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ. أَلَا، لَوْ شِئْتُ لَسَمَّيْتُ لَكُمْ سَاتِقَهَا وَنَاعِقَهَا<sup>۳</sup>؛

معنی: هر سبطی از سبطها که به حق قتال می کند، هر آینه قیام خواهد کرد و هرگز قیام نمی کند در حالتی که امر برای ایشان - یعنی: برای دشمنان - باشد. پس چون بسیار شدند و رغبت و هم نفسی کردند و کشتند کشته خودشان را، برانگیزاند خدا به ضرر ایشان گروه هایی را از طرف مشرق. پس می کشند ایشان را در حالتی که متفرق شده باشند و شمرده تر باشند از حیث عدد و شماره. به ذات خدا قسم است که مالک نمی شوند سالی را مگر آن که مالک می شویم ما دو سال را و مالک نمی شوند دو سال را

۱. در مصدر: (إِنِّي سَبَطٌ مِنَ الْأَسْبَاطِ أُقَاتِلُ).

۲. در مصدر: (وَلَا يَمْلِكُونَ سَنَتَيْنِ إِلَّا مَلَكَنَا أَرْبَعًا، وَمَا مِنْ ثَلَاثِمِائَةٍ).

۳. ملاحم و فتن، ص ۲۳۹، ح ۴۹۹، و نیز ر.ک: کتاب الفتن، ص ۱۱۰؛ شرح الأخبار، ج ۲، ص ۲۸۹ - ۲۹۰؛

کنز العمال، ج ۱۱، ص ۳۶۴، ح ۳۱۷۵۶.

مگر این که مالک می شویم ما سیصد سال الا چهل روز از سیصد سال را که به قیامت باقی مانده - یعنی: سلطنت ما تا چهل روز به قیامت مانده باقی خواهد بود. آگاه باشید که اگر بخواهم، هر آینه نام می برم برای شماراننده و فریاد کننده آن جمعیت ها را.

### ۳۰۲ / حدیث هشتادم

ملاحم و فتن، صفحه ۱۴۵، نیز به سند خود از آن حضرت روایت کرده که فرمود: ینقص الإسلام حتى لا یقال: لا إله إلا الله. فإذا فعل ذلك، ضرب یعسوب الدین بذنبه. فإذا فعل ذلك، بعث الله قوماً یجتمعون کما تجتمع قزع الخریف. والله إني لأعرف اسم أميرهم ومناخ رکابهم؛<sup>۱</sup>

معنی: کم می شود عمل به احکام اسلام تا این که «لا إله إلا الله» هم گفته نشود. پس وقتی که کار به این جا رسید، می زند پادشاه دین با زهر خود. وقتی که زهر خود را بزند، بر می انگیزاند خدا گروهی را که با هم جمع و پیوسته شوند همچنانی که پاره های ابر متفرق به یکدیگر پیوسته می شوند، و به ذات خدا قسم است که من هر آینه می شناسم نام امیر و فرمانفرمای ایشان را و خوابگاه مرکب های ایشان را.

### ۳۰۳ / حدیث هشتاد و یکم

ملاحم و فتن، صفحه ۱۰۱، به سند خود از حضرت علی بن ابی طالب رضی الله عنه روایت کرده که به ابن عباس فرمود: یابن عباس، قد سمعت أشياء مختلفة ولكن حدثت أنت - رضي الله عنك. قال: نعم. قال: أول فتنة من المائتين إماراة الصبيان وتجارات كثيرة وريح قليل، ثم موت العلماء والصالحين، ثم قحط شديد، ثم الجور وقتل أهل بيتي الظماء بالزوراء، ثم الشقاق ونفاق الملوك وملك العجم.

۱. ملاحم و فتن، ص ۳۴۰، ح ۵۰۰، و نیز ر.ک: مصنف ابن ابی شیبة، ج ۸، ص ۵۹۹، ح ۴۵.

۲. در مصدر: (بعد).

فإذا ملكتكم الترك، فعليكم بأطراف البلاد وسواحل البحار والهرب الهرب، ثم تكون في سنة خمسين ومائتين وخمس ثلاث فتن في البلاد. فتنة بمصر. الويل لمصر! والثانية بالكوفة، والثالثة بالبصرة، [فويل للبصرة] وهلاك البصرة من رجل ينتدب لها، لا أصل له ولا فرع، فيصير الناس فرقتين. فرقة معه رفرقة عليه<sup>۱</sup>، فيمكث، فيدوم عليهم سنين، ثم يوئي عليكم خليفة فظاً غليظ يسمّى في السماء القتال وفي الأرض الجبار، فيسفك الدماء، ثم يمزج الدماء بالماء، فلا يقدر على شربه ويهجم عليهم الأعراب. يقتل الخليفة<sup>۲</sup>، فيفشو الجور والفجور بين الناس، وتجيؤكم رايات متابعات كأنهنّ نظام منظومات انقطعن فتابعن. فإذا قتل الخليفة الذي عليكم، فتوقّعوا خروج آل أبي سفيان وإمارته عند هلاك مصر، وعند هلاك مصر خسف بالبصرة؛ خسف بكلاها وأرجاها، وخسفان آخران بسوقها ومسجدها معها<sup>۳</sup>، ثم بعد ذلك طوفان الماء. فمن نجا من السيف، لم ينج من الماء إلا من سكن ضواحيها وترك باطنها.

وبمصر ثلاث خسوف وست زلازل وقذف من السماء، ثم بعد ذلك الكوفة، ويكون السفيناني بالشام. فإذا صار جيشه بالكوفة، توقع لخير آل محمد - صلوات الله عليه وعليهم - تحت الكعبة، فيتمنى الأحياء عند ذلك أن أمواتهم في الحياة، يملأها عدلاً كما ملئت جوراً؛<sup>۴</sup>

معنى: ای ابن عباس! بتحقیق که شنیده‌ای چیزهای مختلفی را ولیکن حدیث کن تو، خدا از تو خشنود شود! گفتم: آری. فرمود: اول شروع فتنه از سال دویست هجری است و آن فرمانفرمایی کردن کودکان و بسیار شدن تجارت‌ها و کم شدن منفعت‌ها و سودهاست. پس از آن مردن علما و دانایان و شایستگان است و پس از آن قحطی سخت و پس از آن ظلم و جور و کشته شدن اهل بیت من است باللب تشنه در بغداد.

۱. در مصدر: (فرقة معه وفرقة عليه).

۲. در مصدر: (وعند هجوم الأعراب قتل الخليفة).

۳. در مصدر: (ومسجد جامعها).

۴. ملاحم وفتن، ص ۲۲-۲۵۳.

پس از آن خلاف و دشمنی کردن و ضرر رسانیدن به مردم و در مشقت انداختن و شکست دادن به یکدیگر و نفاق - یعنی: دورو و دوزبان بودن با همدیگر - است که در میان پادشاهان و پادشاه عجم واقع شود. پس وقتی که ترک‌ها مسلط بر شما و مالک رقاب شما شوند و بر شما پادشاهی کنند، بر شما باد که متفرق شوید در اطراف شهرها و کناره‌های دریاها و فرار کردن از مکان‌های خود. پس از آن در سال دویست و پنجاه و پنج و یاسه فتنه‌هایی در شهرها رو می‌دهد. یکی فتنه‌ای که در مصر واقع می‌شود. ای وای بر فتنه مصر! و دوم فتنه‌ای است که در کوفه واقع شود. سوم فتنه‌ای که در بصره واقع می‌شود و نابود شدن یا هلاک شدن اهل آن از مردی که بسرعت و شتاب اجابت کرده شود برای وقوع آن فتنه و آن مرد بی‌اصل و فرعی است که هیچ اصلی و فرعی ندارد.

پس در آن وقت مردم دو فرقه می‌شوند. یک فرقه با او همراه شوند و فرقه‌ای بر ضرر او قیام کنند. پس آن مرد سال‌هایی در میان ایشان درنگ و دوام پیدا می‌کند. پس از آن والی شود بر شما خلیفه‌ای که درشت‌خو و سنگدل باشد که در آسمان او را قتال - یعنی: بسیار کشنده - خوانند و در زمین او را جبار - یعنی: سرکش و ستمکار - خوانند. پس خون‌ها را می‌ریزد و با آب ممزوج می‌کند که کسی قادر بر آشامیدن آن نباشد و آنها بر عرب‌ها هجوم می‌آورند و خلیفه را می‌کشند.

پس آشکارا می‌شود ستمگری و کارهای زشت ناروا در میان مردم و می‌آید شما را پرچم‌های پی در پی - یعنی: خروج کنندگان از هر طرف - که گویا آنها به هم پیوسته و منظم و با هم یکی بوده‌اند و از هم بریده شدند و باز به هم پیوسته و یکی شده‌اند. پس چون آن که خلیفه شماست کشته شد، منتظر باشید خروج آل ابی‌سفیان را، و خروج و فرمانفرمایی کردن او وقتی است که مصر هلاک شود - یعنی: اهل آن نابود شوند - و وقت هلاک و نابود شدن مصر خسفی - یعنی: به زمین فرورفتنی - در بصره واقع می‌شود که زمین‌های حاصل‌خیز و کرانه‌های چاه‌های ایشان به زمین فرورود و دو خسف دیگر به بازار و مسجد آنها با همدیگر روی دهد. بعد از آن آب طوفان و طغیان کند که آنهایی که از شمشیر نجات یافته‌اند از غرق شدن در آب نجات نیابند

مگر کسانی که در اطراف خارج بصره باشند و در داخل آن نباشند.  
و در مصر سه مرتبه زمین فرورفتن و خسف واقع شود و شش مرتبه زلزله و سنگ  
باریدن از آسمان واقع گردد. پس از آن فتنه کوفه رخ دهد و سفیانی در آن وقت در شام  
خواهد بود. لشکر به کوفه می فرستد. زمانی که لشکر او به کوفه رسید، انتظار [ببر]  
ظهور بهترین آل محمد را - صلوات الله علیه وآله - از زیر کعبه. پس زنده ها آرزو  
می کنند که ای کاش زنده بودند مرده های ایشان! زمین را پر از عدل و داد می کند  
همچنانی که پر از ظلم و جور شده باشد.

مؤلف گوید: علاماتی که در این حدیث بیان فرموده، همه آنها واقع شده مگر  
هلاک مصر و خسف های بصره و غرق شدن آن در آب و خسف ها و زلزله های مصر  
که آنها خیلی نزدیک قیام سفیانی واقع خواهد شد و پس از آن فتنه کوفه رو خواهد داد  
و آن اتصال دارد به ظهور حضرت بقیة الله - عجل الله تعالی فرجه.

#### ۳۰۴ / حدیث هشتاد و دوم

ملاحم و فتن، صفحه ۱۰۹، به سند خود از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده  
که فرمود:

ويعود دار الملك إلى الزوراء، وتصير الأمور شوری. من غلب علی شیء، فعله.  
فعد ذلك خروج السفیانی، فیركب في الأرض تسعة أشهر يسومهم سوء العذاب. فویل  
لمصر، وویل للزوراء، وویل للكوفة، وویل لواسط! کأني أنظر إلى واسط وما فيها مخبر  
بخبر، وعند ذلك خروج السفیانی، ویقل الطعام، ویقحط الناس، ویقل المطر. فلا أرض  
تنبت، ولا سماء تنزل، ثم یرج المهدی الهادی المهتدی الذي یأخذ الراية من ید  
عیسی بن مریم، ثم خروج الدجال من بعد ذلك. یرج الدجال من میسان نواحي البصرة،  
فیأتي سفوان، ویأتي سنام، فیسحرهما ویسحر الناس، فیکونان کالثرید - وما هما بشرید -

۱. در مصدر: (فیمثلان).

من الجوع والقحط . إنَّ ذلك لشديد ، ثمَّ طلوع الشمس من مغربها إلى قيام الساعة  
أربعين عاماً؛<sup>۱</sup>

معنی : و بر می گردد دارالملک به بغداد - یعنی : مرکز حکومت بغداد می شود -  
و کارها به شورا - یعنی : به رأی دادن و مشورت کارگزاران - انجام گیرد . هر که  
غالب شد بر چیزی ، همان چیز را انجام می دهد - یعنی : مدار کارها بر پایه اکثریت آرا  
گذارده می شود .

پس در آن زمان سفیانی بیرون می آید و سوار کار می شود در روی زمین در مدّت  
نه ماه - یعنی : مدّت استیلا و ریاست او نه ماه است . حکومت و تکلیف می کند ایشان  
را به عذاب و شکنجه های بد .

پس وای بر مصر و وای بر بغداد و وای بر کوفه و وای بر واسط ! گویا می بینم  
واسط را در حالتی که خبر دهنده ای نیست که خبری را برساند - یعنی : روابط آن با  
جاهای دیگر قطع شود و خبر نرسد . در آن وقت سفیانی خروج می کند و خوردنی کم  
می شود و قحطی مردم را فرو می گیرد و باریدن باران کم می شود . پس گیاه از زمین  
نروید و آسمان باران نبارد .

پس در آن وقت بیرون آید مهدی آل محمد که راهنمایی کننده و راه یافته است و او  
آنچنان کسی است که پرچم را از دست عیسی پسر مریم می گیرد . پس از آن دجال  
خروج می کند از میسان - که ناحیه ای است از نواحی بصره . پس می آید به سفوان - که  
یک منزل است تا بصره - و می آید به سنام - که کوهی است نزدیک بصره . پس جادو  
می کند ایشان را و جادو می کند مردم را که دو کوه در نظرها مانند ترید نماید - و حال  
آن که ترید نیست - از جهت گرسنگی و قحطی . بدرستی که این هرآینه فتنه سختی  
است . پس از آن بیرون آمدن آفتاب است از مغرب خود . در آن وقت تا قیام قیامت  
چهل سال مانده است .

۱. ملاحم و فتن ، ص ۲۶۶ - ۲۶۷ .

## ۳۰۵ / [حدیث] هشتاد و سوم

ملاحم و فتن، به سند خود در صفحه ۱۸ روایت کرده از حضرت باقر علیه السلام که فرمود: دخل الحسين بن علي بن أبي طالب علیه السلام وعنده جساؤه، فقال: هذا سيدكم. سمّاه رسول الله صلی الله علیه و آله سيّداً، وليخرجنّ رجل من صلبه شبيهي شبهه في الخلق والخلق. يملأ الأرض عدلاً وقسطاً كما ملئت ظلماً وجوراً. قيل له: ومتى ذلك، يا أمير المؤمنين؟ فقال: هيهات! إذا خرجتم عن دينكم كما تخرج المرأة عن وركيها لبعليها!<sup>۱</sup>

معنی: داخل شد حسین پسر علی بر علی بن ابی طالب علیه السلام در حالی که نزد او بودند کسانی که در نزد او نشسته بودند. پس فرمود: این است آقای شما. نام گذارده است او را پیغمبر صلی الله علیه و آله به سیّد و هر آینه بیرون می آید مردی از صلب او که شبیه من است شباهت او در خلق و خلق. پر می کند زمین را از عدل و داد همچنانی که پر شده باشد از ظلم و جور. گفته شد که: او چه وقت ظاهر شود، یا امیرالمؤمنین؟ پس فرمود: دور است هنوز. وقتی است که بیرون روید شما از دین خودتان همچنان که بیرون رود زن از اندیشه برای شوهرش.

## ۳۰۶ / [حدیث] هشتاد و چهارم

ملاحم و فتن، صفحه ۱۱۰ از سلیلی روایت کرده از آن حضرت علیه السلام که: پانزده روز پیش از بیرون رفتن آن حضرت از بصره خطبه ای انشا فرمود که در آن یاد کرد پادشاهان بنی عباس و غیر ایشان را که بعد از ایشان می آیند و در آن مهدی علیه السلام را یاد فرموده. پس در آن خطبه فرمود بعد از نام بردن پادشاهان بنی عباس که: تمت<sup>۲</sup> الفتنة الغبراء والقلادة الحمراء، وفي عنقها قائم الحق، ثم يسفر<sup>۳</sup> عن وجهه بين

۱. ملاحم و فتن، ص ۲۸۵-۲۸۶، ح ۴۱۳.

۲. در مصدر: (وتمت).

۳. در مصدر: (ثم أسفر).

أجنحة الأقاليم كالقمر المضيء بين الكواكب الدراري. ألا، وإن لخروجه علامات عشر، فأولهنّ طلوع الكوكب المذنب، ويقارب من المجاري<sup>١</sup>، وأيّ قرب! ويتبع به هرج وشغب، فتلك أوّل علامات المغيب، ومن العلامة إلى العلامة عجب. فإذا انقضت العلامات العشر، فيها يظهر<sup>٢</sup> القمر الأزهر، و تمتّ كلمة الإخلاص [على التوحيد] بالله ربّ العالمين<sup>٣</sup>.

## لغات

- الغبراء: غبارآلود.  
 القلادة الحمراء: اشاره به فتنه مسيحيان است كه صاحبان گردن بندها (كرواتها) هستند.  
 عنق: زمان.  
 يسفر عن وجهه: سفر به معنای كشف است.  
 أجنحة: جمع جناح - به معنای طرف و جانب - است.  
 «دُرِّي» یعنی: درخشنده.  
 المذنب: دنباله دار.  
 مجاري: جمع مجرى - به معنای مدار.  
 هرج: قتل.  
 شغب: برانگیختن فتنه و تباهی و خصومت و نزاع.  
 مغيب: صفتی است برای مهدی عليه السلام.  
 معنی: تمام می شود فتنه غبارآلود و دوره فتنه کنندگان در آن زمان كه مسیحی ها و صاحبان قلاده های سرخ (كرواتها) هستند و در آن زمان است قیام کننده به حق.

١. در مصدر: (من المحاذي).

٢. در مصدر: (ظهر فيها).

٣. ملاحم و فتن، ص ٢٧٠، ح ٣٩٢، و نیز ر.ک: كفاية الأثر، ص ٢١٦-٢١٧.

پس پرده بردارد از روی خود در اطراف اقلیم‌ها مانند ماه نور دهنده در میان ستاره‌های درخشنده. آگاه باشید بدرستی که از برای آن ده نشانه است. اول از آنها طلوع ستاره دنباله‌دار است که در نزدیکی مدارها دیده شود و چه نزدیکی ای! که دنباله آن کشتن و کشته شدن زیاد شود و برانگیختن فتنه و تباهی و خصومت و نزاع افزون گردد.

پس این اول نشانه ظاهر شدن امامی است که از دیده‌ها پنهان شده و از نشانه‌ای تا نشانه دیگر شگفتی‌ها روی دهد. چون علامات دهگانه بگذرد، در آن زمان ظاهر شود ماه درخشنده و تمام شود کلمه اخلاص، به خدایی که پروردگار جهانیان است. مخفی نماند که علامت‌های دهگانه به روایت دیگر در اوایل بخش چهارم این کتاب در جزء اول شرح داده شد. مراجعه شود.

### ۳۰۷ / [حدیث] هشتاد و پنجم

ملاحم و فتن، صفحه ۱۱۱، نیز از سلیلی در عقب همین خطبه از خطبه دیگر از خطب آن حضرت روایت کرده و گفته است که: آن بزرگوار این خطبه را در کوفه بالای منبر انشا فرموده:

فقال ﷺ بعد التحميد العظيم والثناء على الرسول الكريم: سلوني. سلوني. في العشر الأواخر من شهر رمضان [قبل أن] تفقدوني، ثم ذكر الحوادث بعده وقتل الحسين - صلوات الله عليه - وقتل زيد بن علي - رضوان الله عليه - وإحراقه وتذريته في الرياح، ثم بكى ﷺ وذكر زوال [ملك] بني أمية وملك بني العباس، ثم ذكر ما يحدث بعدهم من الفتن وقال: أولها السفينائي وآخرها السفينائي. فقيل له: وما السفينائي والسفينائي؟ فقال: السفينائي صاحب هجر، والسفينائي صاحب الشام.

(و ذكر السليبي أن السفينائي الأول أبو طاهر سليمان بن الحسن القرمطي)

[ثم ذكر ملوك بني العباس] وذكر أن الذي يخبره عن النبي ﷺ، وذكر شيعته ومحبيه ومدحهم، وقال: إنهم عند الناس كفار، وعند الله أبرار، وعند الناس كاذبون، وعند الله

صادقون، وعند الناس أرجاس، وعند الله نظّاف، وعند الناس ملاعین، وعند الله بارّون، وعند الناس ظالمون، وعند الله عادلون. فازوا بالإيمان وخسر المنافقون (وهذا صورة ما جرى حال شيعته عليه).<sup>۱</sup>

معنی: پس فرمود آن حضرت - بر او باد سلام! - بعد از حمد کردن بر خدای بزرگ و ثنا گفتن بر رسول گرامی: بپرسید از من. بپرسید از من که در دهه آخر ماه رمضان گم خواهید کرد مرا.

پس یاد فرمود حوادثی را که بعد از آن حضرت واقع می شود و کشته شدن حسین - صلوات الله علیه - و کشته شدن زید بن علی - صلوات الله علیه - و سوزانیدن بدن او و بر باد دادن خاکستر او را.

پس گریه کرد آن حضرت علیه السلام و یاد کرد زوال دولت بنی امیه و ملک بنی عباس را. پس یاد فرمود از فتنه هایی که بعد از آن تازه و حادث می شود و فرمود: اول از آنها فتنه سفیانی است و آخر آنها هم فتنه سفیانی است.

پس از آن حضرت سؤال شد که: سفیانی اول کدام و سفیانی آخر کدام است؟ پس فرمود: سفیانی صاحب هجر و سفیانی صاحب شام.

(و یاد کرد سلیلی که سفیانی اول ابوطاهر سلیمان بن حسن قرمطی است).

و یاد کرد - یعنی: امیر المؤمنین علیه السلام - که آن که خبر داده است آن حضرت را به آنها پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله است و یاد کرد شیعیان و دوستان خود را و مدح فرمود ایشان را و فرمود: بدرستی که ایشان در نزد مردم کافرانند و در نزد خدا نیکانند و نزد مردم دروغ گویانند و در نزد خدا راست گویانند و نزد مردم پلیدی هاینند و نزد خدا پاک ترین هاینند و نزد مردم لعنت شدگانند و نزد خدا نیکی کنندگانند. نزد مردم ستمکارانند و نزد خدا دادخواهانند. رستگار شدند به سبب ایمانی که دارند و زیانکار شدند منافقین و دورویان و دوزبانان. (و این است ماجرای حال شیعیان او که بر آن اند).

۱. ملاحم و فتن، ص ۲۷۱، ح ۳۹۳.

## ۳۰۸ / [ حدیث ] هشتاد و ششم

ملاحم و فتن، صفحه ۱۱۹، از ابوصالح سلیمی در کتاب فتن نقل کرده به سند خود از اصبح بن نباته که گفت: خطبه‌ای خواند امیرالمؤمنین علیه السلام، پس یاد کرد مهدی علیه السلام و بیرون آمدن اصحاب او را با او و نام‌های ایشان را. پس ابو خالد حلبی عرض کرد: وصف کن او را برای ما، یا امیرالمؤمنین! پس فرمود علی علیه السلام:

ألا، إنَّه أشبه الناس خلقاً وخلقاً وحسناً برسول الله صلی الله علیه و آله.

ألا أدلکم علی رجاله وعددهم؟ قلنا: بلی، یا أمیر المؤمنین. قال: سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله: أولهم من البصرة وآخرهم من الیمامة.

وجعل علی علیه السلام یعدّ رجال المهدي علیه السلام والناس یکتبون، فقال: رجلان من البصرة، ورجل من الأهواز، ورجل من عسکر مکرّم، ورجل من مدینة تستر، ورجل من دورق، ورجل من الباستان<sup>۱</sup> واسمه علی، وثلاثة من قاشان<sup>۲</sup>: أحمد وعبد الله وجعفر، ورجلان من عمّان: محمّد والحسن، ورجلان من سیراف: شدّاد وشدید، وثلاثة من شیراز: حفص ویعقوب وعلی، وأربعة من إصفهان: موسى وعلی وعبد الله وغلفان، ورجل من أبدح<sup>۳</sup> واسمه یحیی، ورجل من المرج [العرج] واسمه داود، ورجل من الکرخ واسمه عبد الله، ورجل من بروجرد<sup>۴</sup> واسمه قدیم، ورجل من نهاوند واسمه عبد الرزاق، ورجلان من الدینور: عبد الله و عبد الصمد، وثلاثة من همدان: جعفر وإسحاق وموسی، وعشرة من قم أسماؤهم علی أسماء أهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله، ورجل من خراسان اسمه درید، وخمسة رجال من الدیر<sup>۵</sup> أسماؤهم علی أسماء أصحاب الکهف [ورجل من آمد]، ورجل من آمل، ورجل من جرجان، ورجل من هراة، ورجل من بلخ،

۱. در مصدر: (من الباسیان).

۲. در مصدر: (من بشم).

۳. در مصدر: (من ایذج).

۴. در مصدر: (من بروحس).

۵. در مصدر: (من الدتن).

ورجل من فراح<sup>١</sup>، ورجل من عانة، ورجل من دامغان، ورجل من سرخس<sup>٢</sup>، وثلاثة من  
السيار<sup>٣</sup>، ورجل من ساوة، ورجل من سمرقند، وأربعة وعشرون من الطالقان، وهم الذين  
ذكرهم رسول الله ﷺ: وفي طالقان<sup>٤</sup> كنوز، لا ذهب ولا فضة ولكن رجال يجمعهم الله ورسوله،  
ورجلان من قزوين، ورجل من فارس، ورجل من أبهر، ورجل من برجان من جموح،  
ورجل من شاخ<sup>٥</sup>، ورجل من صريح، ورجل من أردبيل، ورجل من مراد<sup>٦</sup>، ورجل من تدمر،  
ورجل من أرمنيّة، وثلاثة من المراغة، ورجل من خوي، ورجل من سلماش، [ورجل من  
ديبل] ورجل من تفليس<sup>٧</sup>، ورجل من نسور<sup>٨</sup>، ورجل من بركري، ورجل من سرخس<sup>٩</sup>،  
ورجل من منازجرد<sup>١٠</sup>، [ورجل من خلاط] ورجل من قلقلا<sup>١١</sup>، وثلاثة من واسط، وعشرة  
من الزوراء، وأربعة من الكوفة، ورجل من القادسيّة، ورجل من سروراء<sup>١٢</sup>، ورجل من  
السراة، ورجل من النيل، ورجل من صيداء، ورجل من جرجان، ورجل من القصور، ورجل  
من الأنبار، ورجل من عكبرى، ورجل من الحنّانة<sup>١٣</sup>، ورجل من تبوك، ورجل من الجامدة،  
وثلاثة من عبّادان، وستّة من حديثة الموصل، ورجل من الموصل، ورجل من مغلثايا<sup>١٤</sup>،

١. در مصدر: (من قراح).

٢. در مصدر: (حرخس).

٣. در مصدر: (من السمسار).

٤. در مصدر: (في خراسان).

٥. در مصدر: (من ساج).

٦. در مصدر: (من بريل).

٧. در مصدر: (من تدلس).

٨. در مصدر: (من نشور).

٩. در مصدر: (من أرجيش).

١٠. در مصدر: (من منازجرد).

١١. در مصدر: (من قاليقلا).

١٢. در مصدر: (من سورا).

١٣. در مصدر: (من حبار).

١٤. در مصدر: (من مغلثايا).

ورجل من نصيبين، ورجل من أردن، ورجل من فارقين، ورجل من آمد<sup>١</sup>، ورجل من رأس العين، ورجل من الرقة، ورجل من حرّان، ورجل من بالس، ورجل من قيح<sup>٢</sup>، وثلاثة من طرسوس، ورجل من القصر، ورجل من أذنة<sup>٣</sup>، ورجل من خمري، ورجل من عرار، ورجل من قورص، ورجل من أنطاكية، وثلاثة من حلب، ورجلان من حمص، وأربعة من دمشق، ورجل من سورية، ورجلان من قسوان، ورجل من قيموت<sup>٤</sup>، [ورجل من كرار، ورجل من أذرح، ورجل من عائر، ورجل من لاكار، ورجلان من بيت المقدس، ورجل من الرملة، ورجل من بالس، ورجل من عكار] ورجل من صور، ورجل من عرفات، ورجل من عسقلان، ورجل من غزة، وأربعة من الفسطاط، ورجل من قرميس<sup>٥</sup>، ورجل من دمياط، ورجل من الحلة<sup>٦</sup>، ورجل من الإسكندرية، ورجل من برقة، ورجل من طبخة<sup>٧</sup>، ورجل من أفرنجة، ورجل من القيروان، وخمسة من السوس الأقصى، ورجلان من قبرس، وثلاثة من حميم، ورجل من قوس<sup>٨</sup>، ورجل من عدن، ورجل من العلالى<sup>٩</sup>، وعشرة من مدينة الرسول ﷺ، وأربعة من مكة، ورجل من الطائف، ورجل من الدير، ورجل من [الـ]شيران، ورجل من زبيد، وعشرة من صرو<sup>١٠</sup>، ورجل من الأحساء، ورجل من القظيف، ورجل من هجر، ورجل من اليمامة.

مؤلف گوید: چون ترجمه عدد یاران آن حضرت چندان مورد اهمیت نبود، لذا از

١. در مصدر: (من لامد).

٢. در مصدر: (من منبج).

٣. در مصدر: (من أذنة).

٤. در مصدر: (من قيمون).

٥. در مصدر: (من بس).

٦. در مصدر: (من المحلة).

٧. در مصدر: (من طنجة).

٨. در مصدر: (من قوس).

٩. در مصدر: (من علاقى).

١٠. در مصدر: (من صبرا).

ترجمه آن صرف نظر شد و به نقل بقیه حدیث پرداختم.

قال عليؑ : أحصاهم لي رسول الله ﷺ ثلاثمائة وثلاثة عشر رجلاً بعدد أصحاب بدر. يجمعهم الله من مشرقها إلى مغربها في أقلّ ممّا يتمّ الرجل عيناه<sup>١</sup> عند بيت الله الحرام. فبينما أهل مكّة كذلك فيقولون أهل مكّة: قد كبسنا السفينائي، فيشرفون أهل مكّة، فينظرون إلى قوم حول بيت الله الحرام، وقد انجلى عنهم الظلام، ولاح لهم الصبح، وصاح بعضهم ببعض النجاة<sup>٢</sup>، وأشرف الناس ينظرون، وأمرؤهم يفكرون<sup>٣</sup>.

قال أمير المؤمنينؑ : وكأني أنظر إليهم والزيّ واحد والقّد واحد [والحسن واحد]. والجمال واحدة واللباس واحد. كأنما يطلبون شيئاً ضاع منهم، فهم متحيرون في أمرهم حتّى يخرج إليهم من تحت ستارة الكعبة في آخرها رجل أشبه الناس برسول الله ﷺ خلقاً وخلقاً وحسناً وجمالاً، فيقولون: أنت المهديّ؟ فيجيبهم ويقول: أنا المهديّ، فيقول: بايعوا علي أربعين خصلة واشترطوا عشر خصال.

قال الأحنف: يا مولاي<sup>٤</sup>، وما تلك الخصال؟ فقال أمير المؤمنين - عليه الصلاة والسلام -: يبايعون علي أن لا يسرقوا، ولا يزنوا، ولا يقتلوا، ولا يهتكوا حرماً محرّماً، ولا يسبّوا مسلماً، ولا يهجموا منزلاً، ولا يضربوا أحداً إلاّ بالحقّ، ولا يركبوا الخيل الهماليج، ولا يتمنطقوا بالذهب، ولا يلبسوا الخزّ، ولا يلبسوا الحرير، ولا يلبسوا النعال الصرارة، ولا يخرجوا مسجداً، ولا يقطعوا طريقاً، ولا يظلموا يتيماً، ولا يخيفوا سبيلاً، ولا يحتسبوا مكرأ<sup>٥</sup>، ولا يأكلوا مال اليتيم، ولا يفسقوا بغلام، ولا يشربوا الخمر، ولا يخونوا أمانة، ولا يخلفوا العهد، ولا يجسوا<sup>٦</sup> طعاماً من برّ أو شعير، ولا يقتلوا مستأمناً، ولا يتبعوا

١. در مصدر: (عشاء).

٢. در مصدر: (النجاح).

٣. در مصدر: (وأشرف الناس ينظرون، وقراؤهم يفكرون).

٤. در مصدر: (بأبينا).

٥. در مصدر: (ولا يجسوا بكرأ).

٦. در مصدر: (ولا يكسوا).

منهزماً، ولا يسفكوا دمأ، ولا يجهزوا على جريح، ويلبسون الخشن من الثياب، ويوسدون التراب على الخدود، ويأكلون الشعير، ويرضون بالقليل، ويجاهدون في الله حق جهاده، ويشمّون الطيب، ويكرهون النجاسة.

ويشروط لهم على نفسه أن لا يتخذ صاحباً، ويمشي حيث يمشون، ويكون من حيث يريدون، ويرضى بالقليل، ويملاً الأرض بعون الله عدلاً كما ملئت جوراً، يعبد الله حق عبادته. يفتح له خراسان، ويطيعه أهل اليمن، وتقبل الجيوش أمامه من اليمن فرسان همدان وخولان وحده<sup>١</sup> يمدّه بالأوس والخزرج، ويشدّ عضده بسليمان على مقدّمته عقيل، وعلى ساقته الحارث، ويكثر الله جمعه فيهم، ويشدّ ظهره بمضر. يسرون أمامه [الفتن]. ويخالف<sup>٢</sup> بجيلة وثقيف ومجمع وغداف<sup>٣</sup>، ويسير بالجيوش حتى يترك<sup>٤</sup> وادي الفتن، ويلحقه الحسنّي في اثني عشر ألفاً.

فيقول له: أنا أحقّ بهذا الأمر منك، فيقول له: هات علامة، هات دلالة، فيومي إلى الطير فيسقط على كفه، ويغرس القضيب الذي بيده، فيخضر ويعشوشب، فيسلم إليه الحسنّي الجيش، ويكون الحسنّي على مقدّمته، وتقع الصيحة بدمشق: إنّ أعراب الحجاز قد جمعوا لكم، فيقول السفيناني لأصحابه: ما يقول هؤلاء القوم؟ فيقال له: هؤلاء أصحاب ترك وإبل، ونحن أصحاب خيل وسلاح، فاخرج بنا إليهم.

قال الأخنف: ومن أيّ قوم السفيناني؟ قال أمير المؤمنين عليه السلام: هو من بني أمية وأخواله كلب و هو عنبسة بن مرّة بن كليب بن سلمة بن عبد الله بن عبد المقتدر بن عثمان بن معاوية بن أبي سفيان بن حرب بن أمية بن عبد شمس، أشدّ خلق الله شراً، وألعن خلق الله حيّاً<sup>٥</sup>، وأكثر خلق الله ظلماً. فيخرج بخيله وقومه ورجاله<sup>٦</sup> وجيشه ومعه مائة ألف وسبعون

١. در مصدر: (وجده).

٢. در مصدر: (وتحالفه).

٣. در مصدر: (ونخع وعلاف).

٤. در مصدر: (حتى ينزل).

٥. در مصدر: (حدّاً).

٦. در مصدر: (ورحله).

ألفاً، فينزل بُحيرة طبرية، ويسير إليه المهديّ، عن يمينه<sup>١</sup> وعن شماله [ميكائيل] وجبرئيل أمامه<sup>٢</sup>، فيسير بهم في الليل، ويكمن بالنهار، والناس يتبعونه [من الآفاق] حتى يواقع السفينانيّ على بُحيرة الطبرية، فيغضب الله على السفينانيّ، ويغضب خلق الله لغضب الله تعالى. فترشقهم الطير بأجنحتها، والجبال بصخورها، والملائكة بأصواتها، ولا تكون ساعة حتى يهلك الله أصحاب السفينانيّ كلّهم، ولا يبقى على الأرض غيره وحده، فيأخذه المهديّ ﷺ، فيذبحه تحت الشجرة التي أغصانها مدلاة على بُحيرة الطبرية، ويملك مدينة دمشق، ويخرج ملك الروم في مائة ألف صليب تحت كلّ صليب عشرة آلاف، فيفتح طرسوساً بأسنة الرماح، وينهب ما فيها من الأموال والناس، ويبعث الله جبرئيل ﷺ إلى المصيصة ومنازلها وجميع ما فيها، فيطلقها<sup>٣</sup> بين السماء والأرض، ويأتي ملك الروم بجيشه حتى ينزل تحت المصيصة، فيقول: أين المدينة التي كان يتخوف الروم منها والنصرانيّة؟ فيسمع فيها صوت الديوك، ونياح الكلاب، وصهيل الخيل فوق رؤوسهم - وذكر الحديث.

قال السيّد ﷺ: أقول أنا: وهذا لفظه ما ذكره السليبيّ، نقلناه كما وجدناه<sup>٤</sup>.

معنى: فرمود علی ﷺ که: شماره کرد ایشان را برای من رسول خدا ﷺ سیزده و سیزده نفر مرد را به عدد اصحاب بدر که جمع می کنند خدا ایشان را از مشرق زمین تا مغرب آن در کمتر از آن که مرد چشم های خود را به هم زند در نزد خانه محترم خدا - یعنی: مسجد الحرام.

پس در حالی که اهل مکّه می بینند آنها را، می گویند: پوشانید ما را سفینانی. پس اهل مکّه مشرف بر آنها می شوند و نظر می کنند. می بینند گروهی را در اطراف خانه خدا که محترم است در حالتی که بر طرف شده است تاریکی از ایشان و صبح بر آنها

۱. در مصدر: (عن يمينه جبرئيل).

۲. در مصدر: (وعزرائيل أمامه).

۳. در مصدر: (فيعلقها).

۴. ملاحم وفتن، ص ۲۸۸-۲۹۷، ح ۴۱۷.

درخشندگی دارد و بعضی بر بعض دیگر فریاد می زنند به شعار «النجاة» و مردم مشرف بر ایشان اند و نگاه می کنند و فرماندهان ایشان فکر می کنند.

فرمود امیرالمؤمنین علیه السلام: و گویا می بینم ایشان را که همه به یک زی و یک قد و یک جمال و یک لباس. گویا می طلبند چیزی را که از ایشان ضایع شده باشد. پس ایشان متحیرند در کار خودشان تا این که بیرون آید به سوی ایشان از زیر پرده کعبه که در طرف آخر آن است مردی که شبیه ترین مردم است به رسول خدا صلی الله علیه و آله از حیث خلق و خلق و حسن و جمال. پس می گویند: آیا تویی مهدی؟ پس جواب می دهد ایشان را و می فرماید: منم مهدی. پس فرماید که: بیعت کنید بر چهل خصلت و شرط بگیریده خصلت را. اخف گفت: ای مولای من! این خصلت ها کدام است؟ پس فرمود امیرالمؤمنین علیه السلام: با او بیعت کنند بر این که دزدی نکنند و زنا نکنند و کسی را نکشند و هتک حرمت کسی را نکنند و دشنام به مسلمانی ندهند و بر منزلی هجوم نیاورند و کسی را نزنند مگر به حق و سوار نشوند بر اسب های تندرو و کمر بند طلا بر کمر نبندند و جامه خز نپوشند و جامه حریر و ابریشمی نپوشند و کفش صدا دار نپوشند و از مسجد بیرون نروند و مال یتیم نخورند و با پسر فسق نکنند و مسکرات ننوشند و امانتی را خیانت نکنند و پیمان شکنی نکنند و خوردنی را - از گندم و جو - حبس نکنند و کسی را که امان خواسته است نکشند و کسی را که فرار کرده تعقیب او نکنند و خونی را بناحق نریزند. مجروحی را بشتاب نکشند و لباس خشن و زبر بپوشند و خاک را متکای صورت های خود قرار دهند - یعنی: روی خاک بخوابند - و نان جو بخورند و به کم راضی باشند و در راه خدا جهاد و کوشش کنند حق مجاهده و کوشش را و بوی خوش استشمام کنند و از پلیدی و نجاست کراهت داشته باشند.

و شرط کرده می شود بر ایشان - یعنی: شرط می کند مهدی علیه السلام بر ایشان بر نفس خود - که رفیقی غیر ایشان نگیرد و برود هر کجا که می روند و باشد هر کجا که می خواهند و به اندکی راضی شود و زمین را پر کند از عدل و داد به یاری خدا همچنان که پر شده باشد از جور و ظلم و بندگی کند خدای را حق بندگی کردن او.

گشوده شود خراسان برای او و اهل یمن از او فرمانبرداری کنند و رو آورند لشکرها در پیش روی او از طرف یمن سواران طایفه همدان و خولان بتنهایی و اوس و خزرج او را مدد کنند و پشت او به سلیمان محکم شود. عقیل در جلو او و بر ساقه لشکر او حارث باشد و خدا جمعیت او را زیاد کند در میان ایشان و محکم گرداند پشت او را به قبیله مضر که در پیش روی او می روند و با او مخالفت کنند قبیله بجیله و قبیله ثقیف و مجمع و غداف.

و بالشکرها سیر کند تا ترک گوید وادی فتنه ها را و حسنی به او ملحق شود با دوازده هزار نفر. پس به مهدی علیه السلام گوید: من سزاوارترم به این امر از تو. پس به آن حضرت گوید که: علامت و دلیل مهدویت خود را بیاور. پس اشاره می فرماید به مرغی، می افتد در کف - یا کتف - آن حضرت و عصایی که در دست دارد در زمین فرو می برد. فوراً سبز می شود و برگ می آورد. پس حسنی بالشکر خود تسلیم آن حضرت می شود و پیشرو لشکر او می شود.

و فریاد در دمشق بلند شود که: عرب های حجاز جمع شده اند برای شما. پس سفیانی به اصحاب خود می گوید: این گروه چه می گویند؟ پس به او گفته شود که: اینها صاحبان ترک و شترند و ما صاحبان اسب و اسلحه ایم. پس بیرون بیا با ما تا به سوی ایشان رویم.

اخنف عرض کرد: سفیانی از کدام گروه است؟ امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: او از بنی امیه است و قبیله کلب خویشاوندان مادری او هستند و او عنبسه پسر مرّة پسر کلیب پسر سلمه پسر عبدالله پسر عبدالمقتدر پسر عثمان پسر معاویه پسر ابی سفیان پسر حرب پسر امیه پسر عبدشمس است. سخت ترین خلق خداست از حیث شرارت و ملعون ترین خلق خداست از حیث حسب و بیشتر ظلم کننده بر خلق خداست از حیث ستمگری. پس بیرون آید بالشکر و قوم خود و مردان خود و با اوست صد و هفتاد هزار لشکر. در کنار دریاچه طبریّه فرود می آید و مهدی از سمت راست او سیر می کند و از جانب چپ او در حالتی که جبرئیل در پیش روی آن حضرت است. پس می رود با ایشان

در شب و کمین می‌کند در روز و مردم هم پیروی از آن حضرت می‌کنند، تا آن که در کنار دریاچه طبریّه با سفیانی جنگ می‌کند. پس خدا غضب می‌کند بر سفیانی و خلق خدا هم به غضب خدا بر او غضب می‌کنند؛ مرغ‌ها با بال‌های خود و کوه‌ها با صخره‌های خود و ملائکه با صداهای خود، و یک ساعت نکشد که خدا اصحاب سفیانی را هلاک می‌کند همه ایشان را و باقی نماند در روی زمین از لشکر او مگر خودش تنها.

پس مهدی او را می‌گیرد و در زیر درختی که شاخه‌های آن آویخته است کنار دریاچه طبریّه سر می‌برد و شهر دمشق را مالک می‌شود و بیرون می‌آید پادشاه روم با صد هزار صلیب که در زیر هر صلیبی ده هزار لشکر است. پس طرسوس را فتح می‌کند با سر نیزه‌ها و غارت می‌کند آنچه که از اموال در آن است با مردم آن و برمی‌انگیزاند خدا جبرئیل را به سوی مصیصه - که شهری است در شام - و خانه‌های آن و آنچه که در آن است. پس معلّق می‌کند آن شهر را در میان آسمان و زمین و پادشاه روم بالشکر او می‌آیند تا فرود می‌آیند در زیر مصیصه. پس می‌گوید: کو آن شهری که روم از آن ترسان بود و مسیحی‌ها از آن می‌ترسیدند؟ پس می‌شنود در آن جا صداهای خروس‌ها و فریاد کردن سگ‌ها و شیهه اسبان را بالای سر ایشان (و ذکر کرد حدیث را).

سید - علیه الرحمه - می‌فرماید: می‌گویم من: این است لفظ آنچه که ذکر کرده است آن را سلیلی. نقل کردیم آن را چنان که یافتیم.

### ۳۰۹ / [حدیث] هشتاد و هفتم

نیج البلاغه، جزء اول، طبع بمبئی، صفحه ۱۴۵، از خطبه‌ای از خطبه‌های آن حضرت است:

رایة ضلالة قد قامت علی قطبها، وتفرقت بشعبها، تکلیکم بصاعها، وتخبطکم بباعها. قائدها خارج من الملة، قائم علی الضلة. فلا یبقی یومئذ منکم إلا ثفالة کشفالة

۱. در مصدر: (رایت).

القدر، أو نفاضة كنفاضة العكم، تعرککم عرک الأديم، وتدوسکم دوس الحصيد، وتستخلص المؤمن من بينکم استخلاص الطير الحبة البطينة من بين هزيل الحبّ. أين تذهب بكم المذاهب، وتتيه بكم الغياهب، وتخدعكم الكواذب؟ ومن أين تؤتون، وأتى تؤفكون؟ فلكلّ أجل كتاب، ولكلّ غيبة إياب. فاستمعوا من ربّانيكم، وأحضروا قلوبكم، واستيقظوا إن هتف بكم. وليصدق رائد أهله، وليجمع شمله، وليحضر ذهنه، فلقد فلق لكم الأمر فلق الخرزة، وقرفه قرف الصمغة.

فعدن ذلك أخذ الباطل مأخذه، وركب الجهل مراكبه، وعظمت الطاغية، وقلّت الداعية، وصال الدهر صيال السبع العقور، وهدر فنيق الباطل بعد كظوم، وتواخى الناس على الفجور، وتهاجروا على الدين، وتحابّوا على الكذب، وتباغضوا على الصدق. فإذا كان ذلك كان الولد غيظاً، والمطر قيظاً، وتفيض اللثام فيضاً، وتغيض الكرام غيضاً، وكان أهل ذلك الزمان ذئاباً، وسلاطينه سباعاً، وأوساطه أكالاً، وفقراؤه أمواتاً، وغار الصدق، وفاض الكذب، واستعملت المودة باللسان، وتشاجر الناس بالقلوب، وصار الفسوق نسباً، والعفاف عجباً، ولبس الإسلام لبس القرو مقلوباً.<sup>۱</sup>

### لغات

كيل: پيمودن.

صاع: پيمانهای است که به آن می پیمایند.

خبط: ريختن برگ درخت است با عصا.

باع: مقداری است معین از سر انگشت میانه دست راست تا سر انگشت میانه

دست چپ، چون دست‌ها را از هم بگشایند.

ملة: اصول و اعتقاداتی است که در آن تغییر و نسخی راه نداده - مثل توحید و معاد.

و مذهب: اعم است از اصول و فروع.

۱. نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۰۷-۲۰۹، ضمن خطبه ۱۰۸، و نیز رک: بحار الأنوار، ج ۳۴، ص ۲۴۰-۲۴۱.

ضمن حدیث ۹۹۹.

و دین: عبارات است از مجموع ما جاء به النبي ﷺ در هر زمان.  
و منهاج: خصوصیات جزئیة فرعیة است که در دین پیغمبر و وصی او تغییر  
می یابد و آن هم به علم و تعلیم پیغمبر و الهام الهی است.  
ضلة: سراسیمگی و غیبت - به خیر باشد، یا شر و گمراهی.  
ثفالة: درد هر چیزی را گویند.  
نفاضة: تکانده شده.  
عکم: آن چیزی است که بار را به او می بندند و تنگ بار را گویند.  
عرك الأديم: مالیدن پوست.  
دوس: درو کردن و درویدن.  
حصید: درویده و بریده شده.  
بطینة: درشت پر مغز.  
هزیل: لاغر و ضعیف.  
غیهب: تاریکی و سیاهی.  
رائد: جوینده و خواهنده، و آن که او را به طلب آب و علف فرستاده باشند، و  
پیشرو قوم که علف و آب را به ایشان نشان دهد.  
خرزة: مهره و آنچه در رشته کشیده شود.  
قرف: پوست کنندن.  
صمغة: ریش و پاره ای از صمغ.  
صول: حمله کردن و کشتن.  
هدر: رد کردن صدا در حنجره.  
فنیق: اسب نر نجیبی را گویند که به جهت نجابت و کرامت نرنجانند آن را و سوار نشوند.  
کظوم: جری نشدن و نشخوار نکردن ستور.  
تواخی: برادری کردن.  
فجور: کار زشت ناروا.

غیظ: خشم، یا سخت‌ترین خشم.

قیظ: گرمای تابستان، و به معنای کثیر و بسیار نیز آمده.

غیض: به معنای قلت و کمی.

فیض: به معنای جاری شدن.

أکال: خورنده.

فرو: پوستین را گویند.

معنی: پرچم گمراهی محققاً بر روی قطب خود می‌ایستد و به شعبه‌های خود متفرق می‌شود. می‌پیماید شما را به پیمانۀ خود و می‌ریزد برگ‌های شما را به درازدستی خود. پیشرو آن پرچم خارج از ملت است - یعنی: اعتقاد به توحید و معاد ندارد. بر پای خود ایستنده است به گمراهی. پس باقی نماند در آن روز از شما مگر ثفاله و دُردی مانند دُردی که در ته دیگ بنشیند یا تکیده شده‌ای که از آنچه به آن بار را می‌بندند تکیده شده باشد که بمالد شما را مانند مالیدن پوست و درو کند شما را مانند درو کردن داس آنچه را که بریده شده و مستخلص شود مؤمن از میانۀ شماها مانند برچیدن مرغ دانه‌های چاق پر مغز را از میان دانه‌های لاغر بی مغز.

کجا می‌برد شما را این راه‌های باطل و سرگردان می‌کند شما را تاریکی‌ها و فتنه‌های تاریک و سیاه و فریب می‌دهد شما را این دروغ‌ها و از کجا آورده شدید و از کجا دروغ گفته شدید؟ پس برای هر مدّتی نوشته‌ای است و برای هر پنهان‌شدنی بازگشتی است. پس بشنوید آن را از مرد خدایی متعبّد عارف بالله دانشمند راسخ در علم و دین خودتان که با علم و عمل خدا را می‌طلبید، و آنچه را می‌شنوید حاضر در دل‌های خود نگاهدارید و اگر شما را صدا کرد بیدار شوید و باید راست بگویند جوینده و خواهنده و پیشرو و راهنما کسان خود را و جمع کند پراکندگی آنها را و حاضر کند ذهن خود را. پس هرآینه شکافت برای شما امر را مانند شکافتن مهره و پوست کنده را چسبانید مانند چسبانیدن صمغه ریش شده‌ها و پاره‌ها را.

پس در آن زمان می‌گیرد باطل راه‌های خود را که در پیش گرفته و سوار می‌شود  
 جهل و نادانی مرکب‌های خود را و بزرگ می‌شود سرکشی کننده و کم می‌شود داعیه  
 حق و حمله می‌کند و می‌کشد روزگار مانند حمله کردن و کشتن جانور درنده و صدا  
 در گلوی خود می‌گرداند باطل بعد از آن که جری و جسور نشده بود و برادری  
 می‌کنند مردم با یکدیگر در انجام کارهای زشت ناروا و منافی عفت و مهاجرت و  
 دوری می‌کنند بر ضرر دین و دوست یکدیگر می‌شوند بر دروغ گفتن و دشمن  
 یکدیگر می‌شوند بر راست گفتن.

پس وقتی که چنین زمانی شود پسر بر پدر خود خشمگین شود و باران بسیار  
 ببارد، یا این که فصلی که باید باران ببارد و هوا سرد شود، مانند فصل تابستان باشد.  
 باران نبارد و هوا سرد نشود و سرازیر و به حرکت درآیند مردمان لثیم پست مانند  
 سیل جاری و اشخاص کریم کم شوند کم شدنی و اهل آن زمان گرگ‌ها باشند و  
 پادشاهانشان درندگان باشند و مردمان میانه حال خورندگان باشند و بینوایانشان  
 مرده‌ها باشند و راستی فرورود و دروغ جوشش کند و دوستی‌ها زبانی باشد و در  
 دل‌هاشان تشاجر باشد و کارهای زشت کردن نسبشان باشد و عفت و پاکدامنی  
 عجب‌آور باشد و اسلام لباس وارونه بپوشد مانند پوشیدن پوستین وارونه که  
 پشم‌های آن بیرون باشد.

### ۳۱۰ / [حدیث] هشتاد و هشتم

نهج البلاغه، صفحه ۱۳۶، طبع بمبئی، از خطبه‌ای از خطبه‌های آن حضرت است  
 که فرموده:

وذلك زمان لا ینجو فیہ إلا کلّ مؤمن نُومَة، إن شهد لم یعرف، وإن غاب لم یفتقد.  
 أولئك مصابیح الهدی وأعلام السرى. لیسوا بالمساییح ولا المذایع البذر. أولئك یفتح الله  
 لهم أبواب رحمتہ، ویکشف عنهم ضرّاء نقتہ.  
 أيها الناس، سیأتی علیکم زمان یکفأ فیہ الإسلام، كما یکفأ الإناء بما فیہ.

أيتها الناس، إن الله تعالى قد أعاذكم من أن يجور عليكم، ولم يعذكم من أن يبتليكم، وقد قال -جل من قائل-: ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ وَإِن كُنَّا لَمُبْتَلِينَ﴾<sup>۱</sup>.

### لغات

نومه: اسم مصدر است برای نوم.<sup>۳</sup> اراده فرموده است از آن مرد گمنامی را که شرّ او اندک باشد.

أعلام السُّرى: نشانه‌های شب‌روی و شب‌بیداری.

مسییح: جمع مسیاح است و آن کسی است که در میان مردم فساد و سخن‌چینی کند.

مذایع: جمع مذیاع است و آن کسی است که هرگاه بشنود عمل زشتی را، آن را فاش کند و به آن اشاره کند.

بذر: جمع بذور است و آن کسی است که بسیار نادان باشد و زبان او لغوگو باشد. کفأ: به معنای سرنگون شدن است.

معنی: و آن زمان زمانی است که نجات نمی‌یابد در آن مگر هر مؤمنی که گمنام و شرّ او اندک باشد. اگر حاضر باشد شناخته نشود، و اگر غایب باشد جستجو کرده نشود. ایشان چراغ‌های هدایت‌اند و نشانه‌های شب‌بیداری و شب‌روی‌اند. در میان مردم فساد و سخن‌چینی نمی‌کنند و عمل زشت کسی را فاش نمی‌کنند و به آن اشاره نمی‌نمایند و نادانان نیستند و زبان‌هاشان لغوگو نیست. خدا می‌گشاید برای ایشان درهای رحمت خود را و برطرف می‌کند از ایشان سختی و بدحالی عذاب خود را.

۱. سوره مؤمنون، آیه ۳۰.

۲. نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۹۸، ضمن خطبه ۱۰۳، و نیز ر.ک: کتاب الفتن، ص ۱۵۲؛ ملاحم و فتن، ص ۱۱۲، ح ۹۵؛ التحصین، ص ۱۸، ح ۳۳؛ بحار الأنوار، ج ۲، ص ۷۳ و ج ۵۱، ص ۱۱۳ و ج ۶۶، ص ۲۷۳ و ج ۷۲، ص ۷۹؛ مکیال المکارم، ج ۲، ص ۲۷۹.

۳. وزن «فُعَلَة» - که «نُومَة» بر آن وزن است صیغه مبالغه بوده و در توصیف کسی به کار برده می‌شود که کار از او فراوان سر بزند و عادت وی گردد. بنابراین «نُومَة» به معنی انسانی است که زیاد می‌خوابد و طبعاً غافل و خموش است. [ر.ک: تفسیر مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۴۳۸ - ۴۳۹؛ المنجد، بخش لغات، ص ۸۴۸]

ای گروه مردمان! زود باشد که بیاید برای شما زمانی که سرنگون شود در آن اسلام  
همچنان که سرنگون شود در آن ظرف و بریزد آنچه که در آن است.

ای گروه مردمان! بدرستی که خدای تعالی پناه می دهد شما را از روی حقیقت از  
این که بر شما ستم کند و پناه نداده است شما را از این که شما را آزمایش و امتحان کند  
و بتحقیق که فرموده است و صاحب جلال است کسی که گوینده است - و یا بزرگ  
است کلام از گوینده :- ﴿ بدرستی که در آن است هر آینه نشانه هایی و بدرستی که  
می باشیم ما هر آینه آزموده و امتحان شدگان ﴾.

### ۳۱۱ / حدیث هشتاد و نهم

سیزده بحار، طبع تهران، صفحه ۱۸۵، از خصال صدوق از اربعمائة از امیر المؤمنین علیه السلام

روایت کرده که فرموده:

بنا یفتح الله، و بنا یختم الله، و بنا یمحو ما یشاء، و بنا یثبت، و بنا یدفع الله الزمان الکلب،  
و بنا ینزل الغیث، فلا یغترکم بالله الغرور. ما أنزلت السماء قطرة من ماء منذ حذبه الله  
- عز وجل -، ولو قد قام قائمنا لأنزلت السماء قطرها، ولأخرجت الأرض نباتها، ولذهبت  
الشحناء من قلوب العباد، واصطلحت السباع والبهائم، حتی تمشی المرأة بین العراق إلى  
الشام لاتضع قدمیها إلا على النبات، وعلى رأسها زینتها لایهیجها سبوع ولا تخافه؛<sup>۲</sup>

معنی: به سبب ما گشایش می دهد خدا و به سبب ما تمام می کند خدا و به ما محو  
می کند آنچه را که می خواهد و به ما ثابت می کند و به ما دفع می کند زمانی را که مانند  
سگ گیرنده است. پس فریب ندهد شما را البته به خدا شیطان فریب دهنده. نباریده  
آسمان قطره ای از آبی را از زمانی که محدب آفریده است آن را خدای - عز وجل -  
و چون قیام کند قائم ما هر آینه می بارد آسمان باران خود را و هر آینه بیرون می آورد

۱. در مصدر: (حبسه).

۲. بحار الأنوار، ج ۱۰، ص ۱۰۴. ضمن حدیث ۱ و ج ۵۲، ص ۳۱۶ ح ۱۱، و نیز ر.ک: خصال، ص ۶۲۶.

ضمن حدیث ۱۰: تحف العقول، ص ۱۱۵.

زمین رویدنی های خود را و هرآینه دشمنی کردن از دل های بندگان می رود و درندگان با چهارپایان سازش می کنند تا این که زن در میان عراق و شام که راه می رود نمی گذارد قدم خود را مگر بالای سبزه و رویدنی و زینت او روی سر اوست و درنده ای حمله به او نمی کند و آن زن از درنده نمی ترسد.

### ۳۱۲ / حدیث نودم

سیزدهم بحار الأنوار، طبع تهران، صفحه ۳۲۲، از کتاب مختصر البصائر که گفته است: واقف شدم بر کتاب خطب مولای ما امیر مؤمنان علیه السلام که بر او نوشته شده بود خط سید رضی الدین علی بن موسی بن طاوس آنچه که صورت آن این است که: این کتاب که ذکر شد و کاتب او ذکر کرده است به دو واسطه بعد از صادق علیه السلام است. پس ممکن است که تاریخ کتابت او بعد از سال دویست از هجرت باشد؛ زیرا که روح شریفش بعد از سال صد و چهل از هجرت انتقال یافته و بتحقیق که روایت شده است بعضی از آنچه در آن است از ابی روح فرج بن فروة از مسعدة بن صدقه از جعفر بن محمد علیه السلام و بعض آنچه در آن است از غیر ایشان.

ذکر کرده است در آن کتابی که به آن اشاره شد خطبه ای است از امیرالمؤمنین علیه السلام که مخزون نامیده شده و آن این است:

الحمد لله الأحد المحمود الذي توحد بملكه، وعلا بقدرته. أحمده على ما عرّف من سبيله، وألهم من طاعته، وعلم من مكنون حكمته؛ فإنه محمود بكل ما يولي، مشكور بكل ما يبلي، وأشهد أنّ قوله عدل وحكمه فصل، ولم ينطق فيه ناطق بكان إلا كان قبل كان. وأشهد أنّ محمداً عبد الله وسيد عباده، خير من أهل أولاً وخير من أهل آخراً. فكلما نسج الله الخلق فريقين جعله في خير الفريقين، لم يسهم فيه عائر ولا نكاح جاهليّة.

ثم إنّ الله قد بعث إليكم رسولاً من أنفسكم عزيز عليه ما عنتم حريص عليكم بالمؤمنين رؤوف رحيم، فاتبعوا ما أنزل الله إليكم من ربكم ولا تبغوا من دونه أولياء. قليلاً ما تذكرون؛ فإنّ الله جعل للخير أهلاً، وللحقّ دعائم، وللطاعة عصماً يعصم بهم وتقيم من حقّه

فیهم، علی ارتضاء من ذلك، وجعل لها رعاة وحفظة يحفظونها بقوة ويعينون عليها أولياء. ذلك بما ولّوا من حقّ الله فيها.<sup>۱</sup>

توضیح: قوله ﷺ: «لم ينطق فيه ناطق بكان» علامة مجلسی - أعلى الله مقامه - فرموده: یعنی: هرچه از او تعبیر به لفظ «کان» شده است. برای ضرورت است در عبارت؛ زیرا که کلمه «کان» دلالت بر زمان دارد و خدا معزاً و منزّه از زمان است و پیش از حدوث زمان خدا موجود بوده، وقوله ﷺ: «من أهل» یعنی: قرار داده است او را اهل برای نبوت و خلافت، و قوله ﷺ: «كلما نسج الله» تعبیر به لفظ «نسج» مجاز است - بمعنی: جمع -، و قوله: «لم يسهم» یعنی: لم يشرك فيه، والعاير من السهام: الذي لا يدري راميه - که کنایه باشد از زنا و اختلاط نسب -، و گفته است که: محتمل است مأخوذ از عار باشد و گویا تصحیف عاهر باشد.

معنی: کلّ حمد و ستایش مختصّ ذات خدایی است که یکتای ستوده شده است. آنچنان خدایی است که متّصف به صفت یکتایی است به سبب آفرینش ملک خود و بلند است شأن او به سبب قدرت و توانایی خود. ستایش می‌کنم او را بر آنچه که شناسانیده است راه خود را و الهام کرده است طاعت خود را و دانا کرده است از حکمت پنهان داشته خود؛ زیرا که او ستایش کرده شده است به سبب هر چیزی که به گردن انداخته است و ولایت داده است و شکر کرده شده است به سبب هر چیزی که امتحان می‌کند و گواهی می‌دهم به این که گفتار او عدل و راست است و حکم او قاطع و فاصل است و گوینده‌ای در حقّ او به لفظ «بود» زمانی نطق نکرده است مگر آن که پیش از زمان و زمانیات وجود داشته.

و گواهی می‌دهم که محمد ﷺ بنده خداست و آقا و بزرگ بندگان اوست و بهتر کسی است که در او اهلیت نبوت و خلافت قرار داده شده است در ابتدای خلقت او و بهتر کسی است که در او اهلیت قرار داده شده در رسالت و خاتمیت او. پس هر چند

۱. بحار الأنوار، ج ۵۳، ص ۷۸، ذیل - ۱، یث ۸۶، و نیز ر. ک: مختصر بصائر الدرجات، ص ۱۹۵ - ۱۹۶.

که جمع آوری کرده و آراسته است خلق را به دو دسته، او را در بهترین دو دسته قرار داده و او را در سهم زنا و نکاح اهل جاهلیت قرار نداده - یعنی: همه سلسله پدران و مادران او تا آدم ابوالبشر پاک و پاکیزه و موحد و خداپرست بوده‌اند و از اصلاب شامخه و ارحام مطهره بیرون آمده.

پس از آن بدرستی که خدا برانگیخت از روی حقیقت به سوی شما فرستاده‌ای را از خود شماها - یا از نفیس‌ترین شماها - که سخت است بر او مادامی که رنج بکشید شما. حریص است بر هدایت و راهنمایی شما و به مؤمنان رأفت دارنده مهربان است.

پس پیروی کنید آنچه را که فرو فرستاده است خدا به سوی شما که از جانب پروردگار شماست و میل نکنید دوستانی را غیر از او. چقدر کم متذکر می‌شوید!

پس بدرستی که خدا قرار داده است برای خیر اهلی را و برای حق ستون‌هایی را و برای طاعت حفظ‌کننده‌هایی را که به سبب ایشان حفظ کرده شوند و بر پا دارند حق خدا را در میان ایشان بر وجهی که باعث خشنود شدن از آن باشد و قرار داده از برای آن والی و امیر و نگاهدارنده‌هایی که نگاهداری و حفظ کنند آن را با توانایی‌ای که دارند و معین و کمک باشند بر آن دوستان آن را به سبب آنچه که ولایت دارند از جهت حق خدا در آن.

أما بعد، فإنّ روح البصيرة<sup>۱</sup> روح الحياة الذي لا ينفع إيمان إلا به، مع كلمة الله والتصديق بها. فالكلمة من الروح، والروح من النور، والنور نور السماوات، فبأيديكم سبب وصل إليكم منه إيثار واختيار. نعمة الله لا تبلغوا شكرها. خصصكم بها واختصكم لها، ﴿وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ﴾<sup>۲</sup>.

فابشروا بنصر من الله عاجل، وفتح يسير يقرّ الله به أعينكم، ويذهب بحزنكم. كفوا ما تنهى الناس عنكم؛ فإنّ ذلك لا يخفى عليكم. إنّ لكم عند كلّ طاعة عوناً من الله، يقول

۱. در مصدر: (روح البصر).

۲. سورة عنكبوت، آیه ۴۳.

على الألسن، ويثبت على الأفئدة، وذلك عون الله لأوليائه، يظهر في خفي نعمته لطيفاً، وقد أمرت لأهل التقوى. أغصان لشجرة الحياة وإن فرقاناً من الله بين أوليائه وأعدائه، فيه شفاء للصدور وظهور للنور. يعز الله به أهل طاعته، ويذل به أهل معصيته.

فليعدّ امرؤ لذلك عدته، ولا عدة له إلا بسبب بصيرة وصدق نية، وتسليم سلامة أهل الخفة في الطاعة ثقل الميزان، والميزان بالحكمة، والحكم فضاً للبصر، والشك والمعصية في النار، وليساً ممّاً ولا لنا ولا إلينا. قلوب المؤمنين مطوية على الإيمان. إذا أراد الله إظهار ما فيها فتحها بالوحي [وزرع] فيها الحكمة، ولكل شيء إناً يبلغه. لا يعجل الله بشيء حتى يبلغ إناه ومنتهاه. فاستبشروا ببشرى ما بشرتم، واعترفوا بقربان ما قرب لكم، وتنجزوا ما وعدكم. إن ممّاً دعوة خالصة يظهر الله بها حجته البالغة، ويتم بها نعمه السابعة، ويعطي بها الكرامة الفاضلة. من استمسك بها أخذ بحكمة. منها آتاكم الله رحمته، ومن رحمته نور القلوب، ووضع عنكم أوزار الذنوب، وعجل شفاء صدوركم وصلاح أموركم، وسلام ممّاً دائماً عليكم، تعلمون به في دول الأيام وقرار الأرحام.<sup>٢</sup>

### توضيح

قال المجلسي رحمته: قوله: «فإن روح البصيرة»<sup>٣</sup> لعلّ خبر «إن» «مع كلمة الله»، و«روح الحياة» بدل من «روح البصيرة»<sup>٤</sup>، أي: روح الإيمان الذي يكون مع المؤمن ربّه. يكون بصيراً وحيّاً حقيقة لا يكون إلا مع كلمة الله - أي: إمام الهدى -، فالكلمة من الروح - أي: معه -، أو هو أيضاً أخذ من الروح - أي: روح القدس -، والروح يأخذ من النور، والنور هو الله تعالى - كما قال الله: ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾<sup>٥</sup>، فبأيديكم سبب من كلمة الله

١. در مصدر: (والحكمة فضاء).

٢. بحار الأنوار، ح ٥٣، ص ٧٨-٧٩، ذيل حديث ٨٦، ونيز ر. ك: مختصر بصائر الدرجات، ص ١٩٦-١٩٧؛

بحار الأنوار، ج ٣٠، ص ٣٧-٣٨، ضمن حديث ٢.

٣. در مصدر: (روح البصر).

٤. همان.

٥. سورة نور، آية ٣٥.

وصل إليكم من الله ذلك السبب . آثرکم واختارکم وخصصکم به ، وهو نعمة من الله خصصکم بها ، لا يمكنکم أن تؤدّوا شکرها .

قوله ﷺ : « يظهر » أي : العون ، أو هو تعالى . قوله ﷺ : « وإن فرقاناً » خبر « إن » إمّا محذوف - أي : بين ظاهر - أو هو قوله : « يعز الله » أو قوله : « فليعدّ » بتأويل « مقول في حقّه » ، ومراده بالفرقان القرآن ، وقوله : « سلامة » مبتدأ و « ثقل الميزان » خبره - أي : سلامة من يخف في الطاعة ولا يكسل فيها إنّما يظهر عند ثقل الميزان في القيامة ، أو هو سبب لثقله - ، ويحتمل أن يكون التسليم مضافاً إلى السلامة - أي : التسليم الموجب للسلامة - و « أهل » مبتدأ و « ثقل » - بالتشديد على صيغة الجمع - خبره .

قوله : « والميزان بالحكمة » أي : ثقل الميزان بالعمل إنّما يكون إذا كان مقروناً بالحكمة ؛ فإنّ عمل الجاهل لا وزن له ، فتقديره : الميزان يثقل بالحكمة والحكمة فضاء للبصر - أي : بصر القلب يجول فيها . قوله : « إنّا » - بالكسر والقصر - أي : وقتاً .

قوله : « واعترفوا بقربان ما قرب لكم » أي : اعترفوا وصدّقوا بقرب ما أخبركم أنّه قريب منكم<sup>۱</sup> .

معنى : اما پس از ستایش و سپاس خدا و درود و تحیت بر پیغمبر ﷺ ، پس بدرستی که روح بینایی دل - یعنی : روح ایمانی که می باشد با مؤمن و به سبب آن چشم دل او بینا می شود و زندگانی حقیقی را می یابد - نمی باشد مگر با کلمه الهی و تصدیق کردن به ولایت و حجّیت . اوست - یعنی : وجود مبارک امام - هدایت کننده و آن کلمه الله از روح است - یعنی : با اوست روح ؛ یعنی : می گیرد از روح القدس - و روح القدس نیز می گیرد از نور و نور خدای تعالی است که روشن کننده آسمانها و زمین است یا هدایت کننده اهل آسمانها و زمین است - چنان که در کلام خود فرموده : ﴿ اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ﴾ . پس به دستهای خودتان است سببی که می رسد به سوی شما از او ایثار و اختیار - یعنی : به دستهای شماهاست سببی که آن کلمه خدا یعنی : وجود

حجّت و امام است . می رسد فیض از جانب خدا به سوی شما به سبب او . کرامت می کند و برمی گزیند شما را و این نعمتی است از جانب خدا که مخصوص کرده است شما را به آنچنان نعمتی که نمی توانید از عهده شکرگزاری آن برآیید و مخصوص گردانیده است شما را برای آن . ﴿ این مثل ها را می زنیم برای مردمان و تعقل نمی کنند و نمی فهمند آنها را مگر دانایان ﴾ .

پس مژده باد شما را به یاری کردنی با شتاب و سرعت از جانب خدا و گشایش آسانی که قرار و آرام دهد و سرد کند چشم های شما را که موجب روشنی چشم هایتان شود آن نصرت و یاری و گشایش با شتاب و ببرد حزن و اندوه شما را .

باز دارید خود را زمانی که مردم یکدیگر را باز می دارند از شما ؛ زیرا که آن یاری و گشایش بر شما مخفی نخواهد ماند . بدرستی که برای شما نزد هر طاعتی یاری کردنی است از خدا که به زبان ها می گوید و به دل ها ثابت می دارد . این است یاری کردن خدا دوستان خود را . ظاهر می شود این یاری در نعمت پنهان او در حالتی که از لطافت پیدا نیست و بتحقیق که میوه می آورد برای اهل تقوا و پرهیزکاری شاخه های درخت زندگانی و بدرستی که قرآنی که جدا کننده میان حقّ و باطل است از جانب خدا در میان دوستان او و دشمنان او می باشد که در آن است شفا برای سینه ها و پیدایش نور در دل ها که غلبه می دهد خدا به آن اهل اطاعت خود را و ذلیل و خوار می کند به آن اهل معصیت خود را .

پس باید مهیا کند هر مردی برای نصرت و فتح آمادگی خود را و این آمادگی برای او نیست مگر به سبب بینایی دل و راستی نیت و تن دادن به طاعت و بندگی و به قضای حق راضی بودن و سلامتی کسانی که فرمانبرداری کردن برای ایشان سبک و آسان است و در طاعت کسل نمی شوند . ظاهر می شود در قیامت هنگام سنگینی ترازوی عمل - یا این که مراد این است که نفس سلامتی سبب سنگینی ترازوی عمل است در قیامت . ( و سنگینی ترازو به عمل است در حالتی که مقرون به حکمت باشد ؛ زیرا که عمل جاهل وزنی ندارد ) . پس سنگین شود ترازوی عمل به حکمت و حکمت جولانگاه

چشم است، و شک و نافرمانی در آتش اند و این هر دو از ما نیست و برای ما نیست و به سوی ما نمی آید.

دل های مؤمنان پیچیده به ایمان است. هرگاه اراده کند خدا آشکار کردن آن را، می گشاید آن دل ها را به وحی و جا دهد در آنها حکمت را و بدرستی که برای هر چیزی وقتی است که به وقت خود می رساند آن را. شتاب نمی کند خدا به چیزی تا این که وقت آن برسد و مدت آن به آخر رسد. پس بپذیرید مژده ای را که به شما مژده داده شد و اعتراف و تصدیق کنید به نزدیکی آنچه که خبر می دهم شما را؛ زیرا که آن به شما نزدیک است و وفا کرده خواهید شد آنچه را که وعده داده شدید.

از ما است خواندن از روی خلوص که ظاهر می گرداند خدا به آن حجّت رسای خود را و به آن حجّت و خواندن تمام می کند نعمت های تمام خود را و عطا می کند به سبب آن کرامت های برتری دارنده را.

کسی که چنگ بزند به آن حجّت بالغه، می گیرد حکمت را از او و می دهد شما را خدا از رحمت خود و از رحمت او دل ها روشن و نورانی می شود و گناهان از شماها برداشته می شود و شتاب می کند شفا در سینه های شما و سازش یافتن کارهای شما و درود و تحیت همیشگی ما بر شما باد که به سبب آن خواهید دانست دور زدن روزها و آنچه را که در قرار رحم هاست.

قال ﷺ: فَإِنَّ اللَّهَ اخْتَارَ لِدِينِهِ أَقْوَامًا أَنْتَجِبُهُمْ<sup>۱</sup> لِلْقِيَامِ عَلَيْهِ وَالنَّصْرَةَ لَهُ. بِهِمْ ظَهَرَتْ كَلِمَةُ الْإِسْلَامِ وَأَوْحَاءُ<sup>۲</sup> مَفْتَرِضِ الْقُرْآنِ، وَالْعَمَلُ بِالطَّاعَةِ فِي مَشَارِقِ الْأَرْضِ وَمَغَارِبِهَا. ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ خَصَّصَكُمْ بِالْإِسْلَامِ، وَاسْتَخْلَصَكُمْ لَهُ؛ لِأَنَّهُ اسْمُ سَلَامَةٍ وَجَمَاعِ كَرَامَةٍ. اصْطَفَاهُ اللَّهُ، فَتَهَجَّجَهُ وَبَيَّنَّ حَجَّجَهُ، وَأَرْفَ أَرْفَهُ، وَحَدَّهُ وَوَصَفَهُ، وَجَعَلَهُ رَضَى كَمَا وَصَفَهُ وَوَصَفَ أَخْلَاقَهُ، وَبَيَّنَّ أَطْبَاقَهُ، وَوَكَّدَ مِيثَاقَهُ مِنْ ظَهْرِ وَبَطْنِ ذِي حَلَاوَةٍ وَأَمْنِ.

۱. در مصدر: (انتخبهم).

۲. در مصدر: (وأرجاء).

فمن ظفر بظاهره، رأى عجائب مناظره في موارده ومصادره، ومن فطن بما بطن، رأى مكنون الفطن، وعجائب الأمثال والسنن. فظاهره أنيق وباطنه عميق. لا تنقضي عجائبه ولا تنفى غرائبه. [فيه] ينابيع النعم ومصابيح الظلم. لا تفتح الخيرات إلا بمفاتيحه، ولا تنكشف الظلم إلا بمصابيحه. فيه تفصيل وتوصيل وبيان الاسميين الأعلىين اللذين جمعا فاجتمعا. لا يصلحان إلا معاً. يسميان فيعرفان، ويوصفان فيجتمعان. قيامهما في تمام أحدهما في منازلهما جرى بهما ولها نجوم، على نجومهما نجوم سواهما، تحمي حماه، وترعى مراعيه، وفي القرآن بيانه وحدوده وأركانه، ومواضع تقادير ما خزن بخزائنه ووزن بميزانه، ميزان العدل وحكم الفصل.

إن رعاة الدين فرقوا بين الشك واليقين، وجأؤوا بالحق المبين. قد بيّنوا الإسلام تبياناً، وأسسوا له أساساً وأركاناً، وجأؤوا على ذلك شهوداً وبرهاناً من علامات وأمارات، فيها كفاء لمكتفٍ، وشفاء لمشتفٍ. يحمون حماه، ويرعون مرعاه، ويصونون مصونه، ويهيجرون مهجوره، ويحبّون محبوبه بحكم الله وبرّه، ويعظم أمره وذكره بما يجب أن يذكر به. يتواصلون بالولاية، ويتلاقون بحسن اللهجة، ويتساقون بكأس الرؤية، ويتراعون بحسن الرعاية، بصدور بريّة، وأخلاق سنيّة، وبسلام رضيّة، لا يشرب فيه الدنيّة، ولا تشرع فيه الغيبة<sup>١</sup>. فمن استبطن من ذلك شيئاً استبطن خلقاً سيئاً<sup>٢</sup>، وقطع أصله، واستبدل منزله، بنقصه مبرماً، واستحلّله محرماً<sup>٣</sup>، من عهد معهود إليه، وعقد معقود عليه، بالبرّ والتقوى، وإيثار سبيل الهدى. على ذلك عهد خلقهم وأحباء<sup>٤</sup> ألفتهم. فعليه يتحابّون، وبه يتواصلون، وكانوا كالزرع وتفاضله. يبقى فيؤخذ منه، ويفنى ويبعته التخصيص، ويبلغ منه التخليص. فانتظر أمره في قصر أيامه وقلة مقامه في منزله، حتّى يستبدل منزلاً ليضع منحوله ومعارق<sup>٥</sup> منقلبه.

١. در مصدر: (فيه الغيبة).

٢. در مصدر: (خلقاً سيئاً).

٣. در مصدر: (مجرماً).

٤. در مصدر: (وآخى).

٥. در مصدر: (ومعارف).

فطوبى لذي قلب سليم أطاع من يهديه، وتجنّب ما يرديه، فيدخل مدخل الكرامة، فأصاب سبيل السلامة. سيبصر ببصره، وأطاع هادي أمره. دُلّ أفضل الدلالة، وكشف غطاء الجهالة المضلّة الملهية. فمن أراد تفكّراً وتذكّراً فليذكر رأيه وليبرز بالهدى ما لم تغلق أبوابه وتفتح أسبابه، وقبل نصيحة من نصح بخضوع وحسن خشوع، بسلامة الإسلام، ودعاء التمام، وسلام بسلام، تحية دائمة لخاضع متواضع يتنافس بالإيمان، ويتعارف عدل الميزان، فليقبل أمره [و] إكرامه بقبول حسن، وليحذر قارعة قبل حلولها.

إنّ أمرنا صعب مستصعب لا يحتمله إلا ملك مقرب، أو نبي مرسل، أو عبد امتحن الله قلبه للإيمان. لا يعي حديثنا إلا حصون حصينة وأصدور أمينة، أو أحلام رزينة.<sup>٣</sup>

## توضيح

قال المجلسي رحمته الله: «أرف أرفه» الأرف - كصرد -: جمع الآرفة وهي الحدّ - أي: حدّد حدوده وبينها -، ثمّ الظاهر أنّه قد سقط كلام مشتمل على ذكر القرآن قبل قوله: «من ظهر وبطن»؛ فإنّما ذكر بعده أوصاف القرآن وما ذكر قبله أوصاف الإسلام، لكنّ الظاهر على هذا السياق أن يكون جميع ذلك أوصاف الإسلام، وإنّ أمكن أن يستفاد ذكر القرآن من الوصف والتبيين والتحديد المذكورة في وصف الإسلام، والمراد بـ«الاسمين الأعلىين» محمّد وعليّ - صلوات الله عليهما.

«ولهما نجوم» أي: سائر أئمة الهدى.

«و على نجومهما نجوم» أي: على كلّ من تلك النجوم دلائل وبراهين من الكتاب والسنة والمعجزات الدالة على حقّيتهم، ويحتمل أن يكون المراد بـ«الاسمين» الكتاب والعترة. قوله: «تحمي» على بناء المعلوم، والفاعل النجوم أو المجهول، وعلى التقديرين

١. در مصدر: (أو).

٢. در مصدر: (أو).

٣. بحار الأنوار، ج ٥٣، ص ٧٩ - ٨١، ذيل حديث ٨٦، ونيز ر.ك: مختصر بصائر الدرجات، ص ١٩٦ - ١٩٨؛

بحار الأنوار، ج ٣٠، ص ٤٠ - ٤١، ضمن حديث ٢.

الضمير في « حماه ومراعيه » راجع إلى الإسلام، وكذا الضمائر بعدهما، وكان في الأصل بعد قوله: « وأخلاق سنّية » بياض.

والطرفة - بالفتح -: نقطة حمراء من الدم تحدث في العين من ضربة ونحوها.  
ثمّ قال - أعلى الله مقامه -: أقول: هكذا وجدتها في الأصل سقيمة محرّفة، وقد صحّحتُ بعض أجزاءها من بعض مؤلّفات بعض أصحابنا ومن الأخبار الأخر، وقد اعترف صاحب الكتاب بسقمها، ومع ذلك يمكن الانتفاع بأكثر فوائدها، ولذا أوردتها مع ما أرجو من فضله تعالى أن تيسّر نسخة يمكن تصحيحها بها، وقد سبق كثير من فقراتها في باب علامات ظهوره ﷺ، انتهى كلامه.

معنى: پس بدرستی که خدا اختیار کرده است برای دین خود گروه‌هایی را که برگزیده است ایشان را برای ایستادگی کردن برای دین و یاری کردن آن که به سبب ایشان ظاهر شود کلمه اسلام و دور زدن واجبات قرآن و عمل به طاعت و فرمانبرداری در مشارق و مغارب زمین. پس از آن خدا مخصوص گردانید شما را به دین اسلام و خالص گردانید شما را برای خودش؛ زیرا که آن - یعنی: اسلام - اسم سلامتی است و مجمع کرامت است که برگزیده است آن را خدا و آن را راه میان خود و بندگان قرار داده و حجّت‌های آن را هویدا و آشکار کرده و محدود کرده است حدود و اطراف آن را و وصف فرموده است آن را و آن را سبب خشنودی خود قرار داده - چنان که وصف کرده است آن را و وصف فرموده است خواها و طبیعت‌ها و مروّت‌های آن را و واضح کرده است پوشیده‌های آن را و محکم کرده است پیمان آن را از ظاهر و باطن آن که صاحب حلاوت و شیرینی و ایمنی است.

پس کسی که به ظاهر آن ظفر یابد و بر خورد کند می‌بیند عجایب منظره‌های آن را در محلّ ورود و صدور آن، و کسی که بزیرکی درک کند باطن آن را می‌فهمد پوشیده و تیزی نکات لطیفه آن را و عجایب مثال‌ها و حکمت‌ها و روش‌هایی که در آن است.

پس ظاهر آن نیکو عجب او راست و باطن آن دور تک و بی پایان از فهم بشر عادی است که عجایب آن تمام شدن ندارد و غرایب آن فناپذیر نیست. در آن است چشمه سارهای هر گونه نعمتی و چراغ‌هایی برای روشن کردن تاریکی‌ها و تیرگی‌ها. درهای خیر و خوبی باز نمی‌شود مگر به کلیدهای آن و تاریکی‌ها و تیرگی‌ها روشن نشود مگر به چراغ‌های آن. در آن است جدا کردن هر چیزی و چسبانیدن هر چیزی و بیان دو نام که بلند مرتبه و بلند قدر و مقام‌ترند از تمام نام‌ها - یعنی: محمد و علی صلوات الله علیهما و آلهما. آن دو نامی که با یکدیگر جمع شدند و قبول کردند جمع شدن با یکدیگر را و صلاحیت ندارند مگر این که هر دو با همدیگر باشند و با همدیگر نامبرده می‌شوند. پس شناخته شوند و وصف کرده می‌شوند. پس با همدیگرند - یعنی: اوصاف کمالیه هر دو یکی است.

مؤلف فقیر گوید: جمله «قیامهما فی تمام أحدهما فی منازلهما جری بهما» چون سقیم به نظر آمد و نسخه صحیحی هم در دست نبود و بعلاوه علامه مجلسی - علیه الرحمه - هم برای آن بیانی نفرموده، لذا از ترجمه و معنای آن خودداری کردم.

و از برای این دو ستاره‌هایی است و در آن ستاره‌ها ستاره‌هایی است؛ یعنی: برای ایشان ستاره‌هایی است که ائمه هدی - علیهم السلام - اند که ستاره‌های هدایت‌اند که برای هر یک از ایشان ستاره‌ها - یعنی: دلایل و براهینی - است در کتاب و سنت و معجزاتی است که دلیل بر حقیقت آنهاست که آن ستاره‌های هدایت حمایت می‌کنند حمایت کرده شدگان و حمایت‌کنندگان از ایشان را و رعایت می‌کنند رعایت‌کنندگان آن را و در قرآن است بیان اسلام و حدود آن و ارکان آن و جاهای اندازه‌گیری آنچه که پنهان شده است در گنجینه آن و سنجیده شده است ترازوی آن که ترازوی عدل و راستی و درستی و حکم قطعی است.

بدرستی که رعایت‌کنندگان دین فرق گذاردند میان شک و یقین و حق ثابت واضح و واضح‌کننده‌ای آوردند و از روی تحقیق واضح و روشن کردند اسلام را واضح و روشن کردنی و تأسیس کردند برای آن اساس و پایه‌هایی را و آوردند بر آن گواهانی

و دلیل هایی از علامات و نشانه هایی که در آنها کفایت است برای اکتفا کننده به آن و شفاست برای شفا طلبنده از آن که حمایت می کنند حمایت کرده او را و رعایت می کنند رعایت کرده او را و حفظ می کنند حفظ کرده او را و دوری می کنند از دور شده او و دوست می دارند دوست داشته او را به حکم خدا و فرمانبرداری از او و به بزرگ شمردن فرمان او و یاد کردن او به چیزی که واجب است به آن یاد کرده شود. وصل می کنند خود را به ولایت و دوستی و همدیگر را ملاقات می کنند به نیکویی و خوش گوئی و همدیگر را به کاسه دیدار یکدیگر به آب محبت و مهربانی سیراب می کنند و رعایت می کنند همدیگر را به نیکی و حسن رعایت با سینه های بی کینه و بخل و حسد و کبر و نخوت و با خلق های روشن و باز و خوش طبعی و خوش خویی و با تحیت و درودی خوش آینده که شربت دنائت و پستی از آن آشامیده نشود و راه نیابد گول زدن و یا غفلتی در آن.

پس کسی که در دل بگیرد از این صفات ذمیمه چیزی را، در دل گرفته است طبع و خوی بدی را و اصل و ریشه خود را قطع کرده و بدل کرده است رفعت منزلت و مقام خود را به پستی به سبب نقص به هم تابیده شده ای که در اوست و بواسطه حلال کردن او حرام را از جهت عهدی که از او گرفته شده و پیمانی که با او بسته شده به نیکی کردن و پرهیزکاری و ایثار راه هدایت. بر اینها پیمان گرفته است خالق و آفریننده ایشان زمانی که آفریده است ایشان را و برادری و الفت را به ایشان یاد داد.

پس بنا بر این عهد و پیمان همدیگر را دوست می دارند و به سبب آن با یکدیگر متصل می شوند. مانند زراعتی هستند که در زمین باقی می ماند و از تفاضل و زیادتی آن گرفته شود تا فانی شود و خالص آن باقی بماند. غربال کرده و انتظار کشیده شود امر آن در کوتاهی روزهای آن و کمی مقام آن در منزل و جایگاه خود تا این که تبدیل شود منزل آن که غربال شده و بیخته شده آن زرع در آن منزل جای داده شود.

پس خوشا به حال صاحب قلب سلیم - یا بهشت طوبی جایگاه صاحب قلب سلیمی است - که اطاعت کند کسی را که او را راهنمایی کند و دوری کند از آنچه که او را

پست کند. پس درآید در جایگاه کرامت و برسد به راه سلامت. زود باشد که به چشم خود می بیند و بینا می شود و اطاعت می کند هادی امر خود را و دلالت کرده شود به بالاترین دلالتی و پرده جهالت گمراه کننده بازی دهنده برداشته شود.

پس کسی که بخواهد متفکر و متذکر شود، باید یادآوری کند رأی خود را و مبارزه کند به شمشیر هدایت تا زمانی که درهای هدایت بسته نشده و درهای اسباب آن باز است و بپذیرد پند کسی را که او را پند دهد، با کمال فروتنی و نیکویی خشوع و ترس به سلامتی اسلام و دعوت تمام، و درود گفتن در مقابل تحیت همیشگی است برای شخص خاضع فروتنی کننده ای که هم نفسی کند با ایمان و بشناسد میزان عدل را - که عبارت از کتاب و سنت و قرآن و عترت است. پس باید بپذیرد امر او را و گرامی داشتن او را به پذیرفتنی نیکو و باید بترسد از سرکوبی پیش از وارد شدن آن.

بدرستی که امر ما دشوار و مشکل است. زیر بار نمی رود و نمی پذیرد آن را مگر ملک مقرب یا پیغمبر مرسل یا مؤمنی که قلب او امتحان ایمان خود را داده باشد. حفظ نمی کند حدیث ما را مگر حصارهای محکم دلها یا سینه های استوار امانت نگاهدار یا عقل های مرزن<sup>۱</sup> پا بر جا.

قال عليه السلام: يا عجباً كلّ العجب بين جمادى ورجب، فقال رجل من شرطة الخميس: ما هذا العجب، يا أمير المؤمنين؟ قال: وما لي، لأعجب؟ وسبق القضاء فيكم وما تفقهون الحديث. ألا صوتات بينهنّ موتات، حصد نبات ونشر أموات. وا عجباً كلّ العجب بين جمادى ورجب. قال أيضاً رجل: يا أمير المؤمنين، ما هذا العجب الذي لا تزال تعجب منه؟ قال: ثكلت الآخر أمّه، وأيّ عجب يكون أعجب منه؟ أموات يضربون هوام الأحياء. قال: أتى يكون ذلك، يا أمير المؤمنين؟ قال: والذي فلق الحبة وبرأ النسمة كأنّي أنظر قد تخلّلوا سكك الكوفة، وقد شهروا سيوفهم على مناكبهم. يضربون كلّ عدوّ لله ولرسوله

۱. رزین از همین ماده و به معنای با وقار، بردبار، گرانمایه، سنگین و استوار است.

۲. این تعبیر در بحار الأنوار به صورت «هام الأحياء» تصحیح شده است.

وللمؤمنين، وذلك قول الله تعالى: ﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ قَدْ يَبْسُوْا مِنَ الْآخِرَةِ كَمَا يَبْسُ الْكُفَّارُ مِنْ أَصْحَابِ الْقُبُورِ ﴾<sup>۱</sup>.

ألا، يا أيها الناس، سلوني قبل أن تفقدوني. إني بطرق السماء أعلم من العالم بطرق الأرض. أنا يعسوب الدين، وغاية السابقين، ولسان المتقين، وخاتم الوصيين، ووارث النبيين، وخليفة رب العالمين. أنا قسيم النار، وخازن الجنان، وصاحب الحوض، وصاحب الأعراف، وليس منّا أهل البيت إمام إلا عارف بجميع أهل ولايته، وذلك قول الله - تبارك وتعالى -: ﴿ إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ ﴾<sup>۲</sup>.

ألا، يا أيها الناس، سلوني قبل أن تشرع عليه السلام برجلها فتنة شرقية وتطأ في حطامها بعد موت وحياة، أو تشب نار بالحطب الجزل غربي الأرض ورافعة ذيلها تدعو: يا ويلها بذحلة أو مثلها. فإذا استدار الفلك، قلت: مات أو هلك؟ بأي وإد سلك؟ فيومئذ تأويل هذه الآية: ﴿ ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا ﴾<sup>۳، ۴، ۵</sup>.

معنى: ای عجب و تمام عجب است از هر گونه عجب که در میان ماه جمادی و ماه رجب روی خواهد داد! پس مردی از شرطة الخمیس<sup>۶</sup> عرض کرد: یا امیرالمؤمنین! این چه عجبی است؟ فرمود: چرا تعجب نکنم و چرا عجب نباشد و حال آن که قضای پیشین الهی در حق شما جاری شده است و نمی فهمید حدیث را مگر آن که صداهایی

۱. سورة ممتحنة، آیه ۱۳.

۲. سورة رعد، آیه ۷.

۳. در مصدر: (قبل أن تشغرو).

۴. سورة اسراء، آیه ۶.

۵. بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۷۲-۲۷۳، ضمن حدیث ۱۶۷ و ج ۵۳، ص ۸۱-۸۲، ضمن حدیث ۸۶، و نیز

ر.ک: مختصر بصائر الدرجات، ص ۱۹۸-۱۹۹.

۶. شرطة الخمیس بر اساس پاره‌ای روایات به عده‌ای از با اخلاص ترین اصحاب امیرالمؤمنین عليه السلام اطلاق

می شد که با خود شرط کرده بودند در رکاب آن حضرت عليه السلام قتال کنند و آن حضرت عليه السلام برای ایشان بهشت را

ضامن شده بود. در پاره‌ای نقلها عده آنها تا ۵ یا ۶ هزار نفر گفته شده است [اختیار معرفة الرجال، ج ۱،

ص ۲۴-۲۵، ج ۱۰ و ص ۲۲۱، ح ۱۶۵؛ الفوائد الرجالية، ج ۳، ص ۲۵].

است که در میان آنها مرگ‌هایی است و چیده و بریده شدن رویدنی‌هایی است و پراکنده و زنده شدن مرده‌هایی است. چقدر عجب است و هر گونه عجیبی در میان ماه جمادی و ماه رجب.

مرد دیگری عرض کرد: یا امیرالمؤمنین! این چه عجیبی است که همیشه از آن تعجب می‌کنی؟ فرمود: مادر آن دیگر به عزای او بنشیند! چه عجیبی است عجیب‌تر از این که مرده‌ها بر فرق‌های زنده‌ها زنند. عرض کرد: چه وقت این طور خواهد شد، یا امیرالمؤمنین؟ فرمود: قسم به آن کسی که دانه را می‌شکافد و بنده را آفریده و می‌آفریند، گویا می‌بینم که مرده‌ها در کوچه‌های کوفه گردش و کاوش می‌کنند در حالتی که شمشیرهای ایشان بالای دوش‌های ایشان است و می‌زنند هر کسی را که دشمن خدا و پیغمبر او و اهل ایمان است.

و این است معنای فرموده‌ی خدای تعالی که فرموده است: ﴿ای کسانی که ایمان آورده‌اند! دوستی نکنید با گروهی که غضب کرده است خدا بر ایشان که مایوس و ناامید از آخرت می‌باشند همچنانی که کفار از صاحبان قبرها مایوس و ناامیدند﴾.

ای گروه مردمان! پیرسید از من پیش از آن که از میان شما گم شوم و مرا نیابید. بدرستی که من داناتر به راه‌های آسمان و جهت بالا از کسی که دانا به راه‌های زمین است. منم پادشاه دین. منم پایان دهنده‌ی علوم پیشینیان و زبان پرهیزکاران و تمام کننده‌ی جان‌نشینان و وارث علوم و کمالات پیغمبران و خلیفه‌ی پروردگار جهانیان. منم قسمت کننده‌ی آتش دوزخ و خزینه‌دار بهشت‌ها و صاحب حوض کوثر و صاحب اعراف و نیست از ما اهل بیت نبوت امامی مگر این که می‌شناسد همه‌ی اهل ولایت خود را و این است معنای گفته‌ی خدای تعالی که فرموده است: ﴿ای پیغمبر! جز این نیست که تو ترساننده و بیم‌دهنده‌ای و از برای هر گروهی امامی است هدایت کننده و راه‌نماینده﴾.

آگاه باشید، ای گروه مردمان! پیرسید از من پیش از این که راه یابد به پای خود فتنه‌ی مشرقیه - یعنی: فتنه‌ای که در آخر زمان از سمت مشرق بلند شود و آتش آن مشتعل گردد و پایمال کند اندک اندوخته‌ی فناپذیر خود را بعد از مرگ و زندگی - یا برافروخته

شود آتش مغرب زمین به هیزم خشک و سطر فتنه و فسادى كه آتش آن دنباله دار است - و دعوت می کند اهل آن زمان را به گفتن ویل و وای به سبب دشمنی و کینه توزی و کشتن و کشته شدن و مانند آن . پس چون چرخ فتنه دور زند و صدای « کشته شد و مُرد » بلند شود و راه های بی دینی و اختلاف پیش گرفته شود، در آن روز و آن زمان تأویل این آیه ظاهر خواهد شد كه خداوند متعال فرموده: ﴿ پس برمی گردانیم برای ایشان بازگشت کردن به دنیا را و مدد می کنیم ایشان را به مالها و فرزندان و قرار می دهیم جمعیت نفرات ایشان را بیشتر ﴾ .

قال ﷺ: ولذلك آيات وعلامات. أولهن إحصار الكوفة بالرصد والخذق، وتخریق الزوايا في سكك الكوفة، وتعطيل المساجد أربعين ليلة، وتخفق رايات ثلاث حول المسجد الأكبر، يشبهن بالهدى. القاتل والمقتول في النار. وقتل كثير، وموت ذريع، وقتل النفس الزكية بظهر الكوفة في سبعين، والمذبوح بين الركن والمقام، وقتل الأسبع<sup>١</sup> (كذا في النسخة) المظفر صبراً في بيعة الأصنام مع كثير من شياطين الإنس وخروج السفيناني براية خضراء وصليب من ذهب، أميرها رجل من كلب واثني عشر ألف عنان من يحمل السفيناني متوجهاً إلى مكة والمدينة. أميرها أحد من بني أمية يقال له خزيمة. أطمس العين الشمال، على عينه طرفة تميل بالدنيا. فلا ترد له راية حتى ينزل المدينة، فيجمع رجالاً ونساءً من آل محمد ﷺ، فيحبسهم في دار بالمدينة يقال لها دار أبي الحسن الأموي.

ويبعث خيلاً في طلب رجل من آل محمد - صلوات الله عليهم. قد اجتمع عليه رجال من المستضعفين بمكة أميرهم رجل من غطفان، حتى إذا توسطوا [الصفائح] الأبيض بالبيداء يخسف بهم، فلا يتجو منهم أحد إلا رجل واحد يحول الله وجهه في قفاه لينذرهم، وليكون آية لمن خلفه، فيومئذ تأويل هذه الآية: ﴿ وَلَوْ تَرَى إِذْ فَرَعُوا فَلَا قُوَّةَ وَأُخِذُوا مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ ﴾<sup>٢</sup>، ويبعث السفيناني مائة وثلاثين ألفاً إلى الكوفة، فينزلون بالروحاء والفاروق،

١. در مصدر: (الأسبع).

٢. سورة سبأ، آية ٥١.

وموضع مريم وعيسى عليهما السلام بالقادسيّة، ويسير منهم ثمانون ألفاً حتّى ينزلوا الكوفة موضع قبر هود عليه السلام بالنخيلة، فيهجموا عليه يوم زينة، وأمير الناس جبار عنيد يقال له الكاهن الساحر، فيخرج من مدينة يقال له الزوراء في خمسة آلاف من الكهنة، ويقتل على جسرها سبعين ألفاً حتّى يحتمي الناس الفرات ثلاثة أيام من الدماء وتتن الأجساد، ويسبي من الكوفة أباكراً لا يكشف عنها كفّ ولا قناع، حتّى يوضعن في المحامل، يزلن بهنّ الثوية، وهي الغريين.

ثمّ يخرج من الكوفة مائة ألف بين مشرك و منافق، حتّى يضربون دمشق. لا يصدّهم عنها صادّ، وهي إرم ذات العماد، وتقبّل رايات شرقيّ الأرض، ليست بقطن ولا كتان ولا حرير، مختّمة في رؤوس القنا بخاتم السيّد الأكبر. يسوقها رجل من آل محمّد عليه السلام. يوم تطير بالمشرق يوجد ريحها بالمغرب كالمسك الأزفر. يسير الرعب أمامها شهراً.

ويخلف أبناء سعد السقا بالكوفة طالبين بدماء آبائهم، وهم أبناء الفسقة، حتّى يهجم عليهم خيل الحسيني<sup>١</sup>، يستبقان كأنّهما فرسا رهان شعث غير، أصحاب بواكي وفوادح<sup>٢</sup>، إذ يضرب أحدهم برجله باكية يقول: لاخير في مجلس بعد يومنا هذا. اللّهمّ فينا التائبون الخاشعون الراكعون الساجدون. فهم الأبدال الذين وصفهم الله - عزّ وجلّ -: ﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ﴾<sup>٣</sup>، والمظّهرون نظراؤهم من آل محمّد عليه السلام.

ويخرج رجل من أهل نجران راهب مستجيب الإمام، فيكون أوّل النصرارى إجابة، ويهدم صومعته، ويدقّ صليبها، ويخرج بالموالي وضعفاء الناس والخيل، فيسيرون إلى النخيلة بأعلام هدى، فيكون مجمع الناس جميعاً من الأرض كلّها بالفاروق، وهي محبّة أمير المؤمنين، وهي ما بين البرس والفرات. فيقتل يومئذٍ في ما بين المشرق والمغرب ثلاثة آلاف من اليهود والنصارى، فيقتل بعضهم بعضاً، فيومئذٍ تأويل هذه الآية: ﴿فَمَا زَالَتْ تِلْكَ دَعْوَاهُمْ حَتَّى جَعَلْنَاهُمْ حَصِيداً خَامِئِينَ﴾<sup>٤</sup> بالسيف وتحت ظلّ السيف.

١. در مصدر: (خيل الحسين عليه السلام).

٢. در مصدر: (وقوارح).

٣. سورة بقره، آية ٢٢٢.

٤. سورة انبياء، آية ١٥.

ويخلف من بني أشهب الزاجر اللحظ في أناس من غير أبيه هراباً، حتى يأتون سبطرى،  
 عوداً بالشجرة، فيومئذٍ تأويل هذه الآية: ﴿ فَلَمَّا أَحْسُوا بِأَسْنَا إِذَا هُمْ مِنْهَا يَرْكُضُونَ ﴾ لَا  
 تَرْكُضُوا وَارْجِعُوا إِلَىٰ مَا أُتْرِفْتُمْ فِيهِ وَمَسَاكِينِكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْأَلُونَ ﴿١﴾، ومساكنهم الكنوز التي  
 غلبوا من أموال المسلمين، ويأتيهم يومئذٍ الخسف والقذف والمسح، فيومئذٍ تأويل هذه  
 الآية: ﴿ وَمَا هِيَ مِنَ الظَّالِمِينَ بِبَعِيدٍ ﴾ ٢.٢

### شرح لغات

«رصد» - محزكه - یعنی: گروه چشم دارندگان. مفرد و جمع و مذکر و مؤنث در  
 آن مساوی است. در این جا مراد از «بالرصد» یعنی: با نقشه کشی و مهندسی  
 کارشناسان صاحب نظر.

خندق: معرّب کنده فارسی است و آن کویی است که گرداگرد حصار و قلعه و  
 لشکرگاه کنند.

تخریق: دریدن و قطعه قطعه کردن و بریدن و شکافتن.

زوايا: جمع زاویه است - به معنای کنج و بیغوله و کناره، و «تخریق الزوايا» اشاره  
 است به بریدن و خراب کردن گوشه و کنارها و سکوها و یا شکافتن کوچه های بن  
 بست و صاف و راست کردن کوچه ها و راه دادن به یکدیگر. به عبارت آخری یعنی:  
 خیابان کشی کردن.

سكك: جمع سكة و آن به معنای راه بسته و بن بست است - چنان که در منتهی  
 الارب گفته. ٤

و «خفق رایات» یعنی: جنبیدن پرچم ها.

١. سورة انبياء، آیه ١٢-١٣.

٢. سورة هود، آیه ٨٣.

٣. بحار الأنوار، ج ٥٢، ص ٢٧٣-٢٧٥، ضمن حدیث ١٦٧ و ج ٥٣، ص ٨٢-٨٤، ضمن حدیث ٨٦، و نیز  
 ر.ک: مختصر بصائر الدرجات، ص ١٩٩-٢٠٠.

٤. منتهی الارب، ج ١-٢، ص ٥٧٠-٥٧١.

مسجد اکبر: مراد مسجد جامع کوفه است.

«یشبهن بالهدی» یعنی: آن پرچم‌ها شباهت به پرچم هدایت دارند، ولی هیچ کدام از آنها پرچم هدایت نیست.

«موت ذریع» یعنی: مرگ بسیار سریع.

نفس زکیه‌ای که با هفتاد نفر در پشت کوفه کشته می‌شوند از اهل هدایت است و غیر از سید حسنی است، و نفس زکیه‌ای که در میان رکن و مقام کشته می‌شود محمد بن الحسن نام دارد و در بیست و پنجم ماه ذی‌حجه الحرام در آن جا کشته می‌شود و بدون تردید پانزده روز بعد از کشته شدن او حضرت بقیه‌الله در مکه ظاهر می‌شود.

و قتل الأسیع: ظاهراً تحریف ابقع است - چنان که در بیشتر از روایات خاصه و عامه «أبقع» روایت شده، و در بعضی «أشقع» است و آن نیز ظاهر این است که تحریف شده باشد.

عنان: به معنی پرچم و رایت است.

«أطمس العین الشمال» یعنی: چشم چپ او نابیناست.

طرفه: نقطه سرخی است از خون که در چشم حادث شود از ضربت و نحو آن.  
روحاء: نام موضعی است میان مکه و مدینه. سی یا چهل میل از مدینه دور است و نام دهی است از مضافات رحبه شام و نام دهی است از مضافات نهر عیسی و نام شهری است در عراق و در این جا مراد معنای آخر است.

فاروق: نام موضعی است در میان برس و فرات.

قادیسیه: از مضافات کوفه است.

زوراء: بغداد است.

یوم زینه: مراد روز عید است.

احتماء: پرهیز کردن.

ثویة: نزدیک نجف است که قبر کمیل بن زیاد رضی الله عنه در آن جاست.

رایات شرقی: مراد پرچم‌های سید حسنی است.

- سید اکبر: مراد خاتم الانبیاء ﷺ است .
- رجل من آل محمد: سید حسنی است .
- یطیر بالشرق: ظاهر این است که حرکت او از مشرق با هوای پیمایش باشد .
- « شقاء » یعنی: بدبخت ، و مراد از سعد ظاهرأ سعد وقاص باشد .
- شعث غبر: ژولیده مو و غبارآلود .
- فوادح: بارهای گران .
- خمود: بیهوشی و مردن .
- أشهب: به معنای سرخ و سفید برای علم و وصف هر دو اطلاق شده .
- زاجر: برانگیزنده کاری .
- لحظ: نگاه کننده به چشم .
- سبطری - به کسر سین و فتح باء و سکون طاء -: رفتن به تبختر و تکبر .
- رکض: دویدن .
- إتراف: اصرار بر نافرمانی کردن و بی راه گردانیدن .
- خسف: فرو رفتن به زمین .
- قذف: باریدن سنگ .
- مسخ: تغییر یافتن و تبدیل شدن صورت انسانیت به سبعت و حیوانیت .
- معنی: و از برای آن - یعنی: فتنه مشرقیه و مغربیه و غیر اینها که قبلاً در همین خطبه خبر داده - علامت‌ها و نشانه‌هایی است که اول آنها حصاربندی کردن کوفه است بانقشه کشی و مهندسی کارشناس و کندن خندق گرداگرد حصار آن یا گرداگرد لشکرگاه آن و بریدن و شکافتن کوچه‌های بن‌بست و صاف کردن و راه دادن به یکدیگر (کنایه است از خیابان کشی و مستقیم کردن آنها در کوفه و تعطیل کردن مسجدها تا چهل شب که کسی در آنها نرود، یا نماز و عبادت در آنها بجا آورده نشود، یا جماعت در آنها برپا نشود) و به جنبش و اهتزاز درآمدن سه پرچم در اطراف مسجد بزرگ‌تر کوفه که شبیه باشد به پرچم هدایت، ولی پرچم هدایت نباشد، بلکه پرچم‌های

ضلالت و گمراهی باشد که کشته و کشته شده آنها اهل آتش جهنم باشند و کشتار و کشته شدن بسیار و مردن زیاد و کشته شدن نفس زکیه با هفتاد نفر در پشت کوفه که همه آنها بر طریق حق باشند و سر بریده شدن نفس زکیه‌ای در مکه معظمه در مسجد الحرام در میان رکن حجر الاسود و مقام ابراهیم علیه السلام که پانزده روز بعد از آن امام زمان علیه السلام ظاهر شود و نام او محمد و نام پدر او حسن و از آل محمد است.

و کشته شدن شخص اسبع - یا ابع - که صاحب یکی از سه پرچم باطل است پس از ظفر یافتن به قتل صبر در راه بیعت کردن با بت‌ها با بسیاری از شیطان‌های آدم صورت و بیرون آمدن سفیانی با پرچم سبز (در بعضی از روایات با پرچم سرخ) و صلیبی از طلا که سر لشکر او مردی است از قبیله کلب با دوازده پرچم که در زیر هر پرچمی دوازده هزار مرد جنگی است که آنها را سفیانی به مکه می‌فرستد و مدینه که سر لشکر آنها شخصی است از بنی امیه به نام خزیمه که چشم چپ او نابیناست و در چشم راست او نقطه‌ای است از خون و مایل به دنیا است.

پس رد کرده نمی‌شود از برای او پرچمی - یعنی: کسی از او جلوگیری نکند - تا این که وارد مدینه می‌شود و در آن جا فرود می‌آید. پس جمع‌آوری می‌کند مردان و زنانی را از آل محمد علیهم السلام و آنها را زندانی می‌کند در خانه‌ای در مدینه که آن را خانه ابوالحسن اموی می‌گویند و برانگیزد مردها و سوارانی را در طلب مردی از آل محمد که در گرد او جمعی از مستضعفین - یعنی: از شیعیان و دوستان آل محمد علیهم السلام - جمع شده‌اند در مکه و امیر این لشکری که می‌فرستد مردی است از قبیله غطفان تا این که می‌رسند لشکر او در وسط بیابان که قطعات آن سفید رنگ است و آن بیابان را بیداء می‌گویند. آن زمین آنها را به خود فرو می‌برد. پس نجات نمی‌یابد از ایشان احدی مگر یک نفر که روی او را خدا به عقب برمی‌گرداند تا برگردد و بیم دهد سفیانی و تابعین او را و نشانه‌ای باشد برای کسانی که در پشت سر اویند.

پس در آن روز تاویل این آیه ظاهر می‌شود که می‌فرماید: ﴿و اگر ببینی هنگامی را که بترسند - یعنی: لشکر سفیانی -، پس نباشد هیچ گذشتی در آن و گرفته می‌شوند از

جایی که نزدیک است <sup>۱</sup> و می فرستد سفیانی یکصد و سی هزار لشکر به جانب کوفه که در روجاء - که از مضافات نهر عیسی و نام شهری است در عراق - و فاروق - که نیز موضعی است در میان شهر برس و فرات - فرود می آیند و فاروق موضع مریم و عیسی علیهما السلام است در قادیسیه .

و سیر می دهد هشتاد هزار نفر آنها را به کوفه . در موضع قبر هود پیغمبر علیه السلام در نخیله فرود می آیند . پس در روز عیدی است که هجوم می آورد بر این لشکر گردنکشی که اهل عناد و دشمنی است که او را کاهن و ساحر می گویند . پس بیرون می آید از شهر بغداد با پنج هزار نفر از کهنه <sup>۱</sup> و می کشد در کنار جسر آن هفتاد هزار نفر را تا این که مردم تا سه روز از آب فرات پرهیز می کنند از جهت خون‌هایی که در آن ریخته شده و گند و عفونت جسم‌های کشتگانی که در آن ریخته و اسیر می کند از کوفه دخترهای بکری را که ظاهر نمی شده است نه کف دستی و نه مقنعه‌ای از فرط حیا و عفت تا این که گذارده می شوند در محمل‌ها و آنها را می آورند در نزدیکی ثویه - که محلی است در بیرون نجف آخر وادی از سمت کوفه که قبر کمیل بن زیاد در آن جاست و آن جا را غریین گویند .

پس بیرون می آید از کوفه صد هزار نفر مابین مشرک و منافق تا این که می روند به طرف دمشق و کسی از آنها جلوگیری نمی کند و دمشق باغ ارم صاحب ستون‌هاست . و رو می آورد پرچم‌هایی از سمت شرقی زمین که آن پرچم‌ها نه از جنس پنبه است و نه کتان و نه ابریشم و بر سر نیزه‌های آن پرچم‌ها به مهر سید اکبر - یعنی : پیغمبر خاتم صلوات الله علیه - مهر زده شده که می کشد آن پرچم‌ها را مردی از آل محمد علیهم السلام - یعنی : سید حسنی - روزی که از سمت مشرق پرواز می کند در مغرب .

بوی آن پرچم‌ها مانند مشک از فر استشمام می شود . سیر می کند ترس در پیش روی او به یک ماه - یعنی : از هر کجا که سیر می کند ، بقدر یک ماه راه مانده که به مقصد برسد ترس او در دل‌ها جای گیرد - و پسران سعد سقا - یعنی : ذریه سعد و قاص ملعون -

۱. کهنه: کاهنان، جمع کاهن - به معنی غیب‌گو، مرد روحانی در نزد مصریان قدیم و یهود و نصارا.

خلافت می کنند در کوفه در حالی که طلب کنندگان خون های پدران خود هستند و ایشان پسران فاسقان اند، تا این که هجوم می آورد بر ایشان لشکر حسنی. سبقت می گیرند بر یکدیگر مانند دو سواری که با همدیگر مسابقه اسب دوانی گذارده باشند و اصحاب حسنی همه با موهای پریشان و غبار آلود و گریان و بارهای سنگین اندوه یکی از ایشان پای خود را به زمین می زند در حالی که گریان است و می گوید: دیگر خیری در نشستن نیست پس از این روز که ما در آنیم.

خدایا! بدرستی که ما توبه کنندگانیم که خاشع و ترسناکیم و رکوع کنندگان و سجده کنندگانیم. پس ایشان اند آن ابدالی که وصف کرده است ایشان را خدای - عزوجل - که فرموده: ﴿بدرستی که خدا دوست می دارد توبه کنندگان را و دوست می دارد پاکان و پاکیزگان را﴾ و پاکیزگان نظیرهای ایشان - یعنی: ابدال - اند از آل محمد ﷺ و بیرون می آید مردی از اهل نجران که آن راهبی است و اجابت می کند امام را. پس او اول نصرانی ای است که آن حضرت را اجابت می کند و صومعه خود را خراب می کند و نرم می کند صلیب صومعه را و بیرون می آید با موالی و دوستان وضعفای مردم و سواران. پس می روند به جانب نخيله با پرچم های هدایت. پس محل اجتماع همه مردم از زمین در فاروق است و آن جا محل احتجاج امیرالمؤمنین ﷺ است و آن در میانه برس و فرات است.

پس کشته می شود در آن روز در میانه مشرق و مغرب سه هزار نفر از یهود و نصارا. پس می کشند بعضی از ایشان در آن روز بعضی دیگر را. آن روز تاویل این آیه ظاهر می شود که فرموده است: ﴿پس همیشه این است دعوایشان، تا این که قرار دهیم ایشان را در حالی که مانند زرع بریده و درویده و مرده باشند﴾ با شمشیر و زیر سایه شمشیر و خلافت کند از پسران اشهب برانگیزنده فتنه و نگرانی در میان مردم که زنازاده است در حالی که ترسانند تا این که می آیند به تبختر و تکبر در حالی که پناهنده به درخت شوند. پس در آن روز تاویل این آیه ظاهر خواهد شد که می فرماید: ﴿پس چون احساس کردند عذاب ما را، در آن حال ایشان می دونند. ندوید و برگردید به سوی آنچه که

اصرار در نافرمانی کردید و دیگران را هم از راه بیرون بردید و برگردید به مسکن های خودتان . شاید شما سؤال کرده شوید ﴿ .

و مساکن ایشان گنج هایی است که به غلبه گرفته اند از مال های مسلمانان و می آید ایشان را در آن روز و آن زمان عذاب به زمین فرو رفتن و سنگ باریدن بر آنها و از صورت آدمیت بیرون رفتن و مسخ شدن .

پس در آن روز تأویل این آیه ظاهر شود که فرموده : ﴿ و نیست این عذاب ها دور برای ستمکاران ﴿ .

قال ﷺ : وينادي منادي في رمضان من ناحية المشرق عند طلوع الشمس : يا أهل الهدى ، اجتمعوا ، وينادي من ناحية المغرب بعد ما تغيب الشمس : يا أهل الهدى ، اجتمعوا ، ومن الغد عند الظهر بعد تكوّر الشمس ، فتكون سوداء مظلمة ، واليوم الثالث يفرق بين الحقّ والباطل بخروج دابة الأرض ، وتقتل الروم إلى قرية بساحل البحر عند كهف الفتية ، ويبعث الله الفتية من كهفهم إليهم رجل يقال له مليخا والآخر مكسلمينا ، وهما من الشهداء المسلمين<sup>۱</sup> للقائم<sup>۲</sup> ، فيبعث أحد الفتية إلى الروم فيرجع بغير حاجة ، ويبعث بالآخر فيرجع بالفتح ، فيومئذ تأويل هذه الآية : ﴿ وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعاً وَكَرْهاً ﴿<sup>۳</sup> ثمّ يبعث الله من كلّ أمة فوجاً ليريهم ما كانوا يوعدون ، فيومئذ تأويل هذه الآية : ﴿ وَيَوْمَ نَخْشِرُ مِنْ كُلِّ أمةٍ فَوْجاً مِمَّنْ يُكْذِبُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ ﴿<sup>۴</sup> والوزع خفقان أفئدتهم ، ويسير الصديق الأكبر براية الهدى والسيف ذي الفقار والمحضرة<sup>۵</sup> حتى ينزل أرض الهجرة مرتين وهي الكوفة ، فيهدم مسجدها ويبنيه على بنائه الأوّل ، ويهدم ما دونه من دور الجبابرة ، ويسير إلى البصرة حتى يُشرف على بحرهما ، ومعه التابوت وعصا موسى ، فيعزم عليه ،

۱. در مصدر : (وهما الشاهدان المسلمان).

۲. بحار الأنوار ، ج ۵۲ ، ص ۲۷۴ - ۲۷۵ ، ضمن حديث ۱۶۷ .

۳. سورة آل عمران ، آية ۸۳ .

۴. سورة نمل ، آية ۸۳ .

۵. در مصدر : (والمحضرة).

فيزفر في البصرة زفرة، فيصير بحراً ليجياً لا يبقى فيها غير مسجدتها كجوجؤ السفينة على ظهر الماء.

ثم يسير إلى حرورا حتى يحرقها، ويسير من باب بني أسد حتى يزفر زفرة في ثقيف وهم زرع فرعون، ثم يسير إلى مصر، فيصعد منبره، فيخطب الناس، فتستبشر الأرض بالعدل، و تعطي السماء قطرها، والشجر ثمرها، والأرض نباتها، وتزین لأهلها، وتأمّن الوحوش حتى ترتعي في طرف الأرض كأنعامهم، ويقذف في قلوب المؤمنين العلم، فلا يحتاج مؤمن إلى ما عند أخيه من علم، فيومئذ تأويل هذه الآية: ﴿يُغْنِ اللَّهُ كَلَّامًا مِنْ سَعَتِهِ﴾<sup>١</sup>، وتخرج لهم الأرض كنوزها، ويقول القائم: كلوا هنيئاً بما أسلفتم في الأيام الخالية، فالمسلمون يومئذ أهل صواب للدين. أذن لهم في الكلام، فيومئذ تأويل هذه الآية: ﴿وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا﴾<sup>٢</sup>.

فلا يقبل الله يومئذ إلا دينه الحق. ﴿أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الخَالِصُ﴾<sup>٣</sup>، فيومئذ تأويل هذه الآية: ﴿أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا نَسُوقُ المَاءَ إِلَى الأَرْضِ الجُرْزِ فَنُخْرِجُ بِهِ زَرْعاً تَأْكُلُ مِنْهُ أنْعَامُهُمْ وَأَنْفُسُهُمْ أَفَلَا يُبْصِرُونَ﴾<sup>٤</sup>، ﴿وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾<sup>٥</sup>، ﴿قُلْ يَوْمَ الفَتْحِ لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِيْمَانُهُمْ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ﴾<sup>٦</sup> فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَانْتَظِرْ إِنَّهُمْ مُنْتَظَرُونَ﴾<sup>٦</sup>.

فيمكث في ما بين خروجه إلى يوم موته ثلاثمائة سنة ونيّف، وعدة أصحابه ثلاثمائة وثلاثة عشر، منهم تسعة من بني إسرائيل وسبعون من الجن، ومائتان وأربعة وثلاثون، منهم سبعون الذين غضبوا للنبي ﷺ إذ هجمته مشركو قريش، فطلبوا إلى نبي الله أن يأذن لهم في إجابتهم، فأذن لهم حيث نزلت هذه الآية: ﴿إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ

١. سورة نساء، آية ١٣٠.

٢. سورة فجر، آية ٢٢.

٣. سورة زمر، آية ٣.

٤. سورة سجده، آية ٢٧.

٥. سورة يونس، آية ٤٨.

٦. سورة سجده، آية ٢٩ - ٣٠.

وَذَكَرُوا اللَّهَ كَثِيرًا وَانْتَصَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ ﴿۱﴾<sup>۱</sup>  
 وعشرون من أهل اليمن. منهم المقداد بن الأسود، ومائتان وأربعة عشر الذين كانوا  
 بساحل البحر ممّا يلي عدن، فبعث إليهم نبيّ الله برسالته، فأتوا مسلمين، ومن أفتاء الناس  
 ألفان وثمانمائة وسبعة عشر، ومن الملائكة أربعون ألفاً من ذلك، من المسومين ثلاثة  
 آلاف ومن المردين خمسة آلاف.

فجميع أصحابه سبعة وأربعون ألفاً، ومائة وثلاثون من ذلك تسعة رؤوس مع كل رأس  
 من الملائكة أربعة آلاف من الجنّ والإنس عدّة يوم بدر. فيهم يقاتل، وإياهم ينصر الله،  
 وبهم ينتصر، وبهم يقدم النصر، ومنهم نضرة الأرض.

قال المجلسي - أعلى الله مقامه -: كتبها كما وجدتها، وفيها نقص حروف.<sup>۲</sup> (انتهى كلامه).

### شرح لغات

إيزاع: به معنای برانگیختن و تحریر نمودن. وزع را در ضمن کلام آن حضرت  
 به خفقان قلب معنی فرموده.

محضرة: ظاهراً اسب مخصوص باشد.

دوور و دور: جمع دار است - به معنی خانه.

جبابرة: جمع جبّار است - به معنای گردنکش و ستم پیشه.

زفرة: بانگ کردن.

بحر لجّی: دریای بسیار آب.

جوّ جوّ السفینة - بر وزن هدهد -: سینة کشتی.

حروراء: دهی است در پشت کوفه بقدر دو میل راه فاصله، و نام شهری است.

[ال] أرض الجزر - به ضمّ جیم و راء و ضمّ جیم و سکون راء و به فتح هر دو و سکون

۱. سورة شعراء، آیه ۲۲۷.

۲. بحار الأنوار، ج ۵۳، ص ۸۵-۸۷، ضمن حدیث ۸۶، و نیز ر.ک: مختصر بصائر الدرجات، ص ۲۰۰-۲۰۲؛

البته عبارت اخیر در کتاب «مختصر بصائر الدرجات» و به احتمال بسیار قوی گفته مؤلف آن است.

دوم، به چهار لغت :- زمین بی نبات را گویند که هیچ نرویانند، یا آن که علف وی را چرانیده باشند، یا زمین باران نرسیده را گویند.

نیف - بر وزن کیس :- افزونی و زیادتی چیزی، و هر چه از ده زیادتر باشد آن را نیز نیف گفته‌اند، و نیز گفته شده که: هر چه از عقد<sup>۱</sup> اول بگذرد تا به عقد دوم رسد و هکذا از دوم بگذرد تا به سوم رسد و باقی را بر همین قیاس کن، آن را نیف گویند و از یک تا سه را نیز نیف گویند.

انقلاب: برگشتن.

و منقلب: برگردیدن و جای برگردیدن.

أفناء: جمع فناء است - به معنی گروه.

مسومین: ملائکه نشان‌داری هستند که در جنگ شناخته شوند.

مردفین: به کسر دال و فتح دال هر دو آمده. بنا بر اول یعنی: ملائکه‌ای که پیروی کننده‌اند بعضی از آنها بعض دیگر را، یا پیروی کننده برای مؤمنین که حفظ کنند ایشان را. و بنا بر دوم در حقّ آنهاست که چون دیگری سوار شود در عقب آنها، آنها را مردفین گویند - چنان که در مجمع البحرین گفته است.<sup>۲</sup>

معنی: و ندا می‌کند منادی‌ای در ماه رمضان از طرف مشرق و ندای او این است که: ای اهل هدایت! جمع شوید، و این ندا هنگام درآمدن و طالع شدن آفتاب خواهد بود، و ندا می‌کند ندا کننده دیگری از طرف فرو رفتن و غروب کردن آفتاب - یعنی: مغرب - که: ای اهل هدایت! جمع شوید، و این ندا بعد از غروب آفتاب اول شب خواهد بود و در فردای آن روز در وقت ظهر بعد از گرفته شدن نور آفتاب که رنگ آن سیاه و تاریک کننده باشد خواهد بود - یعنی: آفتاب می‌گیرد - و در روز سوم حقّ از باطل جدا می‌شود. بیرون می‌آید دابة الارض - یعنی: جنبنده زمین که مراد خود آن

۱. عقد: به اعداد ۲۰، ۳۰، ۴۰، ... و ۹۰ گفته می‌شود.

۲. مجمع البحرین، ج ۲، ص ۱۶۷-۱۶۸.

حضرت أعني أمير المؤمنين عليه السلام خواهد بود؛ چنان که از اخبار و احادیث صحیحه و معتبره فهمیده می شود.

و لشکر رومی ها رومی آورند به سوی شهری که در کنار دریا واقع است نزدیک کُهِف - یعنی: غار و شکاف کوهی - که جوانمردان - یعنی: اصحاب کُهِف - در آن جایند و برمی انگیزاند خدا آن جوانمردها را از کُهِف خودشان - یعنی: از آن غار و شکاف کوهی - که در آن خوابیده اند و می فرستند به سوی ایشان - یعنی: به سوی رومی ها - مردی را که آن را ملیخا می گویند و مرد دیگری را که آن را مکسلمینا می گویند و اینها - یعنی: این دو نفر - از شهیدان و تسلیم شوندگان به قائم - علیه السلام - اند. پس آن حضرت می فرستد یکی از این دو جوانمرد را به سوی رومی ها. پس آن جوان برمی گردد بدون این که حاجتی انجام داده باشد - یعنی: پیشرفتی در مقصد کرده باشد.

پس حضرت آن دیگر را می فرستد. پس آن شخص برمی گردد با گشایش و فیروزی. پس در آن روز تأویل این آیه ظاهر می شود که می فرماید: ﴿و خالص برای او - یعنی: برای خدا - اسلام می آورند - یا به قائم آل محمد صلوات الله علیهم تسلیم می شوند - همه کسانی که در آسمانها و زمین می باشند از روی رغبت و میل و از روی کراهت﴾. پس برانگیزاند خدا از هر گروهی فوجی - یعنی: دسته ای - را - یعنی: زنده می کند از هر امتی دسته ای از مردگان ایشان را - تا به آنها بنماید آنچه را که وعده داده شده بودند از ظهور دولت حقّه و پر شدن زمین از عدل و داد و انتقام کشیدن از اهل ظلم و جور و رجعت آل محمد علیهم السلام، و در آن روز تأویل این آیه ظاهر می شود که فرموده: ﴿و روزی که برانگیخته شود از هر امتی دسته ای از کسانی که تکذیب کردند و دروغ پنداشتند آیات و نشانه های قدرت و عظمت ما را. پس ایشان به طپش دل گرفته خواهند شد﴾، و کلمه وزع به معنای خفقان و طپشی است که در دل های ایشان می افتد و سیر می کند بسیار راستگوی بزرگ تر - یعنی: امیرالمؤمنین علیه السلام - با پرچم هدایت و شمشیر ذوالفقار و اسب خاصّه تا این که فرود می آید در محلّ هجرت خود و آن زمینی که در آن هجرت فرموده است دو مرتبه - یعنی: کوفه. پس خراب می کند مسجد آن را و بنا می کند به

بنایی که در اول بنا شده و آنچه غیر از بنای اول است خراب می‌کند و نیز خراب می‌کند غیر از آن خانه‌هایی که جبّاران و گردنکشان و ستمکاران در آن جا بنا کرده‌اند و می‌رود به جانب بصره تا این که مشرف بر دریای آن می‌شود و با اوست تابوت و عصای موسی. پس قصد می‌کند نابود کردن آن را. پس فریاد می‌کند به بانگ بلند فریاد کردن عجیبی در بصره. پس آن جا را آب می‌گیرد و دریای پر آبی می‌شود بنحوی که باقی نماند در آن غیر از مسجد او که آن مانند سینه کشتی بر روی آب است. پس، از آن جا می‌رود به جانب حرورا - که موضعی است در پشت کوفه به دو میل راه فاصله، یا نام شهری است - تا آن که می‌سوزاند آن جا را و می‌رود از دروازه بنی اسد تا این که فریاد می‌زند به بانگ بلند فریاد زدن عجیبی در قبیله ثقیف و حال آن که ایشان می‌شتابند به بدی و ترسند است دل‌های آنها.

پس از آن می‌رود به جانب مصر و بر منبر آن بالا می‌رود. پس به مردم آن جا خطاب می‌کند و بشارت می‌دهد ایشان را به عدل و داد در روی زمین و آسمان باران خود را می‌بارد و درخت‌ها میوه‌های خود را ظاهر می‌کنند و زمین رویدنی‌های خود را می‌رویاند و زینت‌های خود را برای اهل خود ظاهر می‌کند و نیست هیچ حیوان و حشی مگر این که چرا می‌کند در طرف زمین مانند چهارپایان بومی آنها و علم و دانایی در دل‌های مؤمنین انداخته می‌شود. پس محتاج نمی‌شود مؤمنی به یاد گرفتن علم از برادر مؤمن خود. پس در آن روز تاویل این آیه ظاهر می‌شود که فرموده است: ﴿بِی نِیَازِی مِی گِردانِند خِدا هِمهٔ مُؤمِنِین را از گِشایِش فَضْلِ خِود﴾ و بیرون می‌آورد زمین از برای ایشان گنج‌های خود را و قائم علیه السلام می‌فرماید: پس بخورید - یعنی: نعمت‌های خدا را. گوارا باد شما را به سبب آنچه که پیش فرستادید در روزهای گذشته. پس مسلمانان در آن روز از اهل صواب‌اند. هر آینه آن کسانی هستند که به آنها اذن داده می‌شود در سخن گفتن. پس در آن روز تاویل این آیه ظاهر می‌شود: ﴿وَ جِآءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا﴾؛ یعنی: و می‌آید

صاحب و پادشاه تو - یعنی: قائم آل محمد - و صفوف ملائکه پشت در پشت یکدیگرند . پس در آن روز نمی پذیرد خدا مگر دین حق خود را .

آگاه باشید که دین خالص مخصوص است برای خدا . پس در آن روز تأویل این آیه ظاهر خواهد شد: ﴿ آیا ندانسته اند که ما می کشانیم آب را در زمین بی آب و گیاه که باران به آن نباریده - یا گیاهی در آن روئیده نشده -؟ پس بیرون آید به سبب آن زراعتی که بخورند از آنها چهار پایانتان و خودتان . آیا پس نمی بینند؟ و می گویند: چه وقت است این فتح و گشایش ، اگر هستید شما راستگویان؟ بگو: روز فتح و گشایش نفع نمی دهد آن کسانی را که کافر شدند ایمان آوردنشان و نیستند ایشان کسانی که یاری کرده شوند . پس روگردان شو از ایشان و منتظر باش . بدرستی که ایشان هم انتظار کشندگان اند . ﴿

پس درنگ می نماید - یعنی: قائم ﷺ - از زمان بیرون آمدن و ظاهر شدنش تا روزی که می میرد سیصد سال و چیزی زیادتر که عبارت باشد زیادتی آن میان ده سال تا نود سال و عدد اصحاب او سیصد و سیزده نفرند . نه نفر ایشان از بنی اسرائیل اند و هفتاد هزار نفر از جنیان اند و دویست و سی و چهار نفر دیگر . هفتاد نفر از ایشان کسانی هستند که برای خاطر پیغمبر ﷺ غضب کردند و هجوم آوردند بر مشرکین قریش و از پیغمبر اذن خواستند ، پس آن حضرت اجابت فرمود و اذن داد ایشان را زمانی که این آیه نازل شد که فرموده: ﴿ مگر آنهایی که ایمان آوردند و عمل شایسته کردند و بسیار یاد خدا کردند و بعد از مظلوم واقع شدن یاری کرده شدند و زود باشد که بدانند آنهایی که ستم کردند کدام بازگشتنی است بازگشتن و جای برگشتن ایشان که به آن جا برمی گردند . ﴿

و ده نفر از اهل یمن اند که از ایشان است مقداد پسر اسود و دویست و چهارده نفر ایشان کسانی هستند که در کنار دریای عدن می باشند که برانگیخته شد به سوی ایشان پیغمبر خدا با رسالت از جانب خدا . پس آمدند و همه مسلمان شدند .

و از گروهها و جمعیت های سایر مردم دو هزار و هشتصد و هفده نفر و از ملائکه چهل هزار نفر که سه هزار نفر از آنها از ملائکه ای هستند که نشان های جنگی دارند و به آن نشان ها شناخته می شوند و پنج هزار نفر از آنها از ملائکه مردفین اند که بعضی از

آنها پیروی از بعض دیگر کنند - یا آنها پیروی از مؤمنین و نگاهداری از ایشان کنند، و یا این که بعضی از ایشان بعض دیگر را در ردیف خود سوار کنند.

پس همه اصحاب آن حضرت چهل و هفت هزار و یکصد و سی نفرند که نه نفر از آنها سرکردگان لشکر آن حضرت اند که با هر یک از آنها چهار هزار از جنّ و انس اند به عدد لشکر روز بدر. پس آن حضرت به مدد ایشان قتال می کند و به سبب ایشان نصر و یاری در پیش روی آن حضرت است و از ایشان است نعمت و زیست و توانگری زمین و خوبی و تازه رویی آن.

مجلسی - علیه الرحمه - می فرماید: نوشتم این خطبه را همچنانی که یافتم آن را و در آن است نقص حروف.

### بخش پنجم

#### در اخبار حسنیّه و حسینیّه و سجادیه

این بخش مشتمل بر سه قسمت است:

قسمت اول: در اخباری که از حضرت سبط اکبر، امام حسن مجتبی علیه السلام، روایت شده.

قسمت دوم: در اخباری که از سبط دوم، حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام، روایت شده.

قسمت سوم: در اخباری که از حضرت امام چهارم، علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام،

روایت شده.

#### ۳۱۳ / قسمت اول از بخش پنجم، حدیث اول

سیزدهم بحار الأنوار، طبع تهران، صفحه ۱۷۶، به سند خود از حضرت امام

حسن علیه السلام روایت کرده که فرموده:

ما متّا أحد إلا ويقع في عنقه بيعة لطاغية زمانه إلا القائم الذي يصلي خلفه روح الله

عیسی بن مریم علیه السلام، فإن الله - عزّ وجلّ - يُخفي ولادته ويغيب شخصه لئلا يكون لأحد في

عنقه بیعه إذا خرج . ذلك التاسع من ولد أخي الحسين عليه السلام ابن سيّدة الإمام ، يطيل الله عمره في غيبته ، ثم يظهر في صورة شاب [ابن] دون أربعين سنة . ذلك ليُعلم أنّ الله على كلّ شيء قدير؛<sup>۱</sup>

یعنی: نیست از مائمه احدی مگر این که واقع می شود در گردن او بیعت کردن با طاغیه زمانش - یعنی: خلیفه جور - مگر آن قیام کننده ای که نماز می گزارد در پشت سر او روح خدا، عیسی پسر مریم علیها السلام؛ زیرا که خدای - عزوجل - پنهان می کند ولادت او را و پنهان می گرداند شخص او را از دیده های مردم تا این که بیعت احدی در گردن او نباشد هنگامی که بیرون می آید - یعنی: ظاهر می شود - و آن نهم از فرزندان برادرم حسین علیه السلام است . پسر سیّده و بزرگ کنیزان - یعنی: علیا جناب نرجس خاتون قیصرزاده روم - که دراز می گرداند خدا عمر او را در غیبت و پنهانی او تا این که ظاهر شود در صورت جوانی چهل ساله تا دانسته شود که خدا بر هر چیزی تواناست .

مؤلف ناچیز گوید: از این حدیث شریف چند چیز مستفاد می شود:

اول آن که: چون ظاهر شود، بیعت احدی به گردن او نیست، بر خلاف سایر ائمه که در زمان خلفای جور بوده اند .

دوم آن که: چون ظاهر شود، حضرت عیسی علیه السلام به آن حضرت اقتدا کند و پشت سر او نماز بگزارد و این دلیل افضلیت آن حضرت است بر حضرت عیسی .

سوم: مخفی بودن ولادت آن حضرت بر مردم نظیر خفای ولادت حضرت ابراهیم خلیل الله و موسی کلیم الله علیهم السلام .

چهارم: غیبت کردن آن حضرت و مخفی بودن او در زمان غیبت از نظرها .

۱. بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۱۹، ضمن حدیث ۳ و ج ۵۱، ص ۱۳۲، ضمن حدیث ۱ و ج ۵۲، ص ۲۷۹، ضمن حدیث ۳، و نیز ر.ک: کمال الدین و تمام النعمة، ص ۳۱۶، ضمن حدیث ۲: کفایة الأثر، ص ۲۲۵ - ۲۲۶؛ إعلام الوری بأعلام الهدی، ج ۲، ص ۲۳۰؛ احتجاج، ج ۲، ص ۱۰؛ كشف الغمّة، ج ۳، ص ۳۲۹؛ صراط مستقیم، ج ۲، ص ۱۲۹؛ غایة المرام، ج ۲، ص ۲۸۵ - ۲۸۶؛ إلزام الناصب، ج ۱، ص ۱۹۴؛ مکیال المکارم، ج ۱، ص ۱۱۳ .

پنجم: طولانی و دراز شدن مدت غیبت آن بزرگوار.  
 ششم: تصرف نکردن گردش زمان و طول مدت غیبت در بنیہ آن حضرت و ظاهر شدن آن بزرگوار به سنّ جوانی چهل ساله یا کمتر از چهل سال - چنان که از احادیث بسیار دیگر فهمیده می شود.  
 هفتم آن که: آن بزرگوار از فرزندان حضرت امام حسین علیه السلام است و مادر بزرگوار او سیدۀ تمام کنیزان است.

### ۳۱۴ / حدیث دوم

سیزدهم بحار، صفحه ۱۷۷، به سند خود نیز از آن حضرت روایت کرده که فرمود:  
 یبعث الله رجلاً في آخر الزمان وکلب من الدهر و جهل من الناس، يؤيده الله بملائكته ويعصم أنصاره [و] ينصره بآياته، ويظهره على الأرض، حتى يدينوا طوعاً أو كرهاً. يملأ الأرض عدلاً وقسطاً ونوراً وبرهاناً. يدين له عرض البلاد وطولها. لا يبقى كافر إلا آمن، ولا طالع إلا صلح، وتصطليح في ملكه السباع، وتخرج الأرض نسبتها، وتنزل السماء بركتها، وتظهر له الكنوز. يملك ما بين الخافقين أربعين عاماً. فطوبى لمن أدرك أيامه وسمع كلامه.<sup>۲</sup>

(در جلد هفتم إثبات الهداة، صفحه ۴۹، طبع قم).<sup>۳</sup>

یعنی: برمی انگیزاند خدا در آخر زمان و سگ صفتی و دیوانگی اهل روزگار و سختی دوران و نادانی مردم مردی را که یاری کند او را به ملائکه خود و حفظ کند یاران او را بوسیله و سبب آیات و نشانه های خود و ظاهر کند او را بر اهل زمین و غلبه کند بر همه آنها تا خواه و ناخواه به دین حق بگردند و زمین را از عدل و داد و نور

۱. در إثبات الهداة: (برکاتها).

۲. بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۸۰، ح ۶، و نیز رک: احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۱۱؛ بحار الأنوار، ج ۴۴،

ص ۲۰-۲۱، ضمن حدیث ۴.

۳. إثبات الهداة، ج ۳، ص ۵۲۴، ح ۴۱۴.

و برهان پر کند و درازا و پهنای روی زمین به دین او متدین شوند، تا آن جا که هیچ کافری به روی زمین نماند مگر این که ایمان آورد و هیچ ناشایسته‌ای نماند جز این که شایسته شود و در دولت او درندگان صلح و سازش کنند و آزار نرسانند و زمین برکات خود را بیرون آورد و آسمان برکت‌های خود را فرو بارد و گنج‌ها برای او ظاهر گردد. چهل سال بر شرق و غرب زمین حکومت کند. ای خوشا به حال آن که دوران او را دریابد و سخنش را بشنود!

علامه مجلسی رحمته اللہ علیہ در ذیل این حدیث بیانی فرموده که مفاد و ترجمه آن این است: اخبار وارده در ایام ملک و سلطنت آن حضرت مختلف وارد شده. بعضی از آنها محمول است بر جمیع مدت ملک او و بعضی بر زمان استقرار دولت او و بعضی بر حساب سال‌های متداول در میان ما است و بعضی محمول بر سال‌ها و ماه‌های طولانی (ربوبی است) و خدا می‌داند و به حقایق دانایتر است.

### ۳۱۵ / حدیث سوم

إثبات الهداة، جزء هفتم، طبع قم، صفحه ۴۰۹، به سند خود از حسن بن علی رضی اللہ عنہ روایت کرده که فرمود:

لا يكون هذا الأمر الذي تنتظرون حتى يبرأ بعضكم من بعض، ويلعن بعضكم بعضاً، ويتفل بعضكم في وجه بعض، وحتى يشهد بعضكم بالكفر على بعض. قلت: ما في ذلك خير؟ قال: الخير كله في ذلك. يقوم قائمنا، ويرفع ذلك؛<sup>۱</sup>

یعنی: نمی‌باشد این امر - یعنی: ظهور قائم علیه السلام - که انتظار آن را می‌کشید تا این که بیزاری جوید بعضی از شماها از بعضی دیگر و لعن کند بعضی از شما بعضی دیگر را و آب دهن بیندازد بعضی از شما بر روی بعضی دیگر و تا این که شهادت دهد بعضی

۱. إثبات الهداة، ج ۳، ص ۷۲۶، ح ۴۸، و. ر. ک: غیبت شیخ طوسی، ص ۴۳۷-۴۳۸، ح ۴۲۹؛ الخرائج والجرائج، ج ۳، ص ۱۱۵۳، ح ۵۹؛ بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۱۱، ح ۵۸؛ إلزام الناصب، ج ۲، ص ۱۱۸؛ مکیال المکارم، ج ۲، ص ۳۱۷-۳۱۸.

از شما به کفر بر ضرر بعضی. (راوی گفت:) گفتم: در آن زمان خیری نیست؟  
فرمود: همه خیر در آن است. قیام می کند قائم ما و برمی دارد آن را.

### قسمت دوم از بخش پنجم

در بیان آنچه از حضرت سید الشهداء ابی عبدالله الحسین علیه السلام روایت شده.

#### ۳۱۶ / حدیث اول

سیزدهم بحار، صفحه ۱۹۳، طبع تهران، از غیبت نعمانی به سند خود از بشر بن  
غالب اسدی از آن حضرت روایت نموده که گفت:

قال لي الحسين بن علي عليه السلام: يا بشر، ما بقاء قریش إذا قدم القائم المهدي منهم  
خمسمائة رجل، فضرب أعناقهم صبراً، ثم قدم خمسمائة، فضرب أعناقهم صبراً [ثم  
خمسمائة فضرب أعناقهم صبراً]؟ قال: فقلت: أصلحك الله، أ يبلغون ذلك؟ فقال الحسين  
بن علي عليه السلام: إن مولى القوم منهم. قال: فقال بشير بن غالب أخو بشر بن غالب: أشهد أن  
الحسين بن علي عليه السلام عدّ ستّ عدّات؛<sup>۱</sup>

یعنی: گفت بشر بن غالب که: فرمود برای من حسین بن علی علیه السلام: ای بشر! چون  
قیام کند قائم علیه السلام، از ایشان - یعنی: از قریش - کسی باقی نخواهد ماند. پانصد نفر از  
ایشان زده می شود گردن هاشان و کشته می شوند به قتل صبر. پس پیش آیند پانصد نفر  
دیگر از ایشان و زده می شود گردن هایشان. پس پیش آورده شوند پانصد نفر دیگر.  
پس زده شود گردن هایشان. گفت: پس گفتم: أصلحك الله! آیا عدد ایشان به این اندازه  
می رسد؟ پس حضرت فرمود: غلام و دوست این گروه - یعنی: قریش - هم از ایشان  
محسوب شود. پس بشیر بن غالب برادر بشر بن غالب گفت که: گواهی می دهم که  
حسین بن علی علیه السلام شمرد تا شش مرتبه.

۱. بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۴۹، ح ۱۰۰، و نیز رک: غیبت نعمانی، ص ۲۴۰، ح ۲۳؛ إلیام الناصب، ج ۲، ص ۲۵۱.

مؤلف گوید: «قتل صبر» یعنی: بازداشتن و زندانی و حبس کردن کسی را برای کشتن، و ظاهر حدیث آن است که کشته شوندگان از قریش در شش مرتبه هر مرتبه پانصد نفر سه هزار نفر خواهند بود، و فرمایش آن حضرت که فرموده: «مولى القوم منهم» اشاره به این است که هواخواهان و موالی و تابعین قریش هر چند از قریش هم نباشند، جزء قریش محسوب می شوند.

### ۳۱۷ / حدیث دوم

سیزدهم بحار، صفحه ۲۱۸، به سند خود از حضرت باقر از حضرت سیدالشهداء علیه السلام روایت کرده که فرمود:

قال الحسين عليه السلام لأصحابه قبل أن يقتل: إن رسول الله صلى الله عليه وآله قال لي: يا بني، إنك ستساق إلى العراق، وهي أرض قد التقى بها النبيون وأوصياء النبيين، وهي أرض تدعى عمورا، وإنك تستشهد بها ويستشهد معك جماعة من أصحابك لا يجدون ألم مس الحديد وتلا: ﴿ قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ ﴾<sup>۱</sup>. يكون الحرب برداً وسلاماً عليك وعليهم، فابشروا، فوالله لئن قتلونا فإننا نرد على نبيتنا.

قال: ثم أمكث ما شاء الله، فأكون أول من ينشق الأرض عنه، فأخرج خرجة يوافق ذلك خرجة أمير المؤمنين وقيام قائمنا عليه السلام [وحياة رسول الله]، ثم لينزل عليّ وفد من السماء من عند الله لم ينزلوا إلى الأرض قط، ولينزلن إلى جبرئيل وميكائيل وإسرافيل وجنود من الملائكة، ولينزلن محمداً وعليّ وأنا وأخي وجميع من من الله عليه في حمولات من حمولات الربّ خيل بلق من نور لم يركبها مخلوق، ثم ليهزّن محمد لواءه وليسدفعنه إلى قائمنا مع سيفه، ثم إننا نمكث بعد ذلك ما شاء الله.

ثم إن الله يُخرج من أرض الكوفة<sup>۲</sup> عيناً من دهن وعيناً من ماء وعيناً من لبن، ثم إن أمير المؤمنين يدفع إليّ سيف رسول الله، ويبعثني إلى المشرق والمغرب. فلا أتى عليّ

۱. سورة انبياء، آية ۶۹.

۲. در مصدر: (من مسجد الكوفة).

عدو لله إلا أهرق دمه، ولا أذع صنماً إلا أحرقتة، حتى أقع إلى الهند فأفتحها، وإن دانيال ويوشع يخرجان إلى أمير المؤمنين يقولان: صدق الله ورسوله، ويبعث الله معهما إلى البصرة سبعين رجلاً، فيقتلون مقاتليهم ويبعث بعثاً إلى الروم، فيفتح الله لهم، ثم لأقتلن كل دابة حرم الله لحمها حتى لا يكون على وجه الأرض إلا الطيب، وأعرض على اليهود والنصارى وسائر الملل، ولأخيرتهم بين الإسلام والسيوف. فمن أسلم مننت عليه، ومن كره الإسلام أهرق الله دمه، ولا يبقى رجل من شيعتنا إلا أنزل الله إليه ملكاً يمسح عن وجهه التراب، ويعرفه أزواجه ومنزله (و منزلته خل) في الجنة، ولا يبقى على وجه الأرض أعمى ولا مقعد ولا مبتلى إلا كشف الله عنه بلاءه بنا أهل البيت.

ولينزلن البركة من السماء إلى الأرض حتى إن الشجرة لتقصف بما يريد الله فيها من الثمرة، ولتأكلن ثمرة الشتاء في الصيف وثمره الصيف في الشتاء، وذلك قوله تعالى: ﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾<sup>۱</sup>.

ثم أنزل الله ليهب لشيعتنا كرامة لا يخفى عليهم شيء في الأرض وما كان فيها، حتى إن الرجل منهم يريد أن يعلم علم أهل بيته، فيخبرهم بعلم ما يعلمون؛<sup>۲</sup>

يعنى: فرمود حسین علیه السلام به یاران خود پیش از آن که کشته شود که: رسول خدا صلی الله علیه و آله به من فرمود: ای پسرک من! بدرستی که تو زود باشد که رانده شوی به سوی عراق و آن زمینی است که رسیده اند به آن پیغمبران و اوصیای پیغمبران و آن زمینی است که آن را عمورا گویند و بدرستی که شهید می شوی در آن جا و شهید می شوند با تو گروهی از یاران تو که نمی یابند درد و شکنجه مالش آهن را و تلاوت فرمود این آیه را که خدا فرموده: ﴿گفتیم ما: ای آتش! سرد و سلامت باش بر ابراهیم﴾.

می باشد جنگ کردن سرد و سلامت بر تو و بر ایشان. پس مژده باد شما را! پس

۱. سورة اعراف، آیه ۹۶.

۲. بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۸۰-۸۲، ح ۶ و ج ۵۳، ص ۶۱-۶۳، ح ۵۲، و نیز ر.ک: الإيقاظ من الهجعة، ص ۳۲۴-۳۲۵.

به ذات خدا قسم است که هر آینه اگر ما را کشتند، وارد می شویم بر پیغمبر خود. فرمود: پس درنگ می کنم هر قدر از مدت که خدا می خواهد و می باشم اول کسی که شکافته می شود زمین از او. پس بیرون می آیم بیرون آمدنی. پس موافق شود بیرون آمدن من با بیرون آمدن امیر مؤمنان علیه السلام و قیام کردن قائم ما. پس هر آینه فرود می آید به نزد من گروهی از آسمان از جانب خدا که فرود نیامده اند به زمین هرگز و هر آینه فرود آیند بر من جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و لشکرهایی از فرشتگان و هر آینه فرود آیند محمّد و علی و من و برادرم و جمیع کسانی که منت گذاشته است خدا بر ایشان در محمل هایی از محمل های پروردگار که اسب های مخصوص و سوارانی که حکم آنها روان و نافذ است<sup>۱</sup> که آن اسب ها از نور است و مخلوقی بر آنها سوار نشده.

پس هر آینه به جنبش در آورد محمّد صلی الله علیه و آله پرچم خود را و می دهد آن را به دست قائم ما با شمشیر خود. پس ما درنگ می کنیم بعد از آن تا هر مقداری که خدا می خواهد. پس از آن بیرون می آورد خدا از مسجد کوفه چشمه ای را از روغن و چشمه ای را از آب و چشمه ای را از شیر. پس امیر المؤمنین علیه السلام شمشیر خود را به من می دهد که شمشیر رسول خدا صلی الله علیه و آله است و می فرستد مرا به جانب مشرق و مغرب. پس دشمنی از دشمنان خدا به نزد من آورده نشود مگر این که خون او را می ریزم و بتی را نمی گذارم مگر این که آن را می سوزانم، تا این که به هند می روم و آن جا را فتح می کنم و دانیال و یوشع بیرون می آیند به سوی امیر المؤمنین علیه السلام [و می گویند: راست گفت خدا و رسول او، و بر می انگیزاند خدا با ایشان هفتاد نفر را که به بصره روند. پس می کشند کسانی را که با ایشان مقاتله می کنند و می فرستد لشکری را به جانب روم. پس می گشاید خدا روم را به دست ایشان.

پس از آن هر آینه می کشم هر جنبنده ای را که حرام کرده است خدا گوشت آن را تا نباشد بر روی زمین مگر حلال گوشت پاکیزه و عرضه می دارم بر یهود و نصارا و سایر

۱. با توجه به متن حدیث جمله «که اسب های مخصوص ...» زاید است.

ملت‌ها دین اسلام را و آنها را مخیر می‌کنم به اسلام آوردن و یا شمشیر زدن به ایشان. پس هر که مسلمان شد، بر او منت می‌گذارم و هر که کراهت از مسلمان شدن دارد خدا خون او را به دست من می‌ریزد و باقی نمی‌ماند مردی از شیعیان ما مگر این که نازل گرداند خدا بر او فرشته‌ای را که پاک کند خاک را از روی او و بشناساند به او زن‌ها و منزلت و جایگاه او را در بهشت و باقی نماند بر روی زمین کوری و نه زمین‌گیری و نه مبتلا به مرضی مگر این که بر طرف می‌کند خدا از او بلای او را به سبب ما اهل بیت و هرآینه نازل گرداند خدا برکت را از آسمان به زمین تا این که درخت از زیادتی میوه‌ای که بر آن است بشکند و هرآینه می‌خورید البته میوه‌های فصل زمستان را در فصل بهار و تابستان و میوه‌های تابستانی را در فصل زمستان و این است تأویل قول خدای تعالی که می‌فرماید: ﴿و اگر چنین بود که اهل کتاب ایمان می‌آوردند و پرهیزکار می‌شدند، هرآینه می‌گشودیم برایشان درهای برکات را از آسمان و زمین و لیکن دروغ می‌گویند. پس می‌گیریم ایشان را به سبب آنچه که کسب می‌کنند - یا دست‌هایشان کسب می‌کند -﴾.

پس بدرستی که خدا هرآینه می‌بخشد برای شیعیان ما چنان کرامتی را که بر ایشان مخفی نماند بر روی زمین چیزی و نباشد در روی زمین چیزی تا این که هر مردی از ایشان که اراده کند، بداند علم اهل خانه خود را. به ایشان خبر می‌دهد به دانستن آنچه را که می‌دانند.

مؤلف گوید: از ظاهر این حدیث شریف مطلبی چند مستفاد می‌شود که بعضی از آنها مربوط به زمان قیام قائم علیه السلام است و بعضی مربوط به رجعت است و بعضی مشترک بین هر دو است.

اول: خبر از پیشگویی پیغمبر صلی الله علیه و آله به شهادت حسین علیه السلام و اصحاب او در عمو را - که زمین کربلا باشد.

دوم آن که: انبیا و اوصیا در آن زمین عبور کرده‌اند.  
سوم آن که: اصحاب آن حضرت از فرط شوق و محبتی که با خدا دارند الم و عذاب مس آهن را نمی‌فهمند.

- چهارم: پس از شهادت بر پیغمبر وارد شده اند.
- پنجم آن که: اول کسی که زمین بر او شکافته می شود و به دنیا بر می گردد حسین علیه السلام است.
- ششم آن که: زمان بیرون آمدن او حضرت امیر مؤمنان علیه السلام هم به دنیا بر می گردد.
- هفتم آن که: خروج ایشان موافق با قیام قائم علیه السلام است.
- هشتم آن که: زمان خروج حسین علیه السلام گروهی از ملائکه که تا آن زمان هرگز به زمین نیامده اند از نزد خدا بر او نازل می شوند.
- نهم: جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و لشکرهایی از فرشتگان در نزد او فرود می آیند.
- دهم آن که: آن حضرت با پیغمبر و علی و برادرش، حضرت مجتبی علیه السلام، همگی با همدیگر فرود می آیند.
- یازدهم: همه آنها بر اسب هایی از نور سوارند که بر آن اسب ها احدی از مخلوقات سوار نشده اند.
- دوازدهم: پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله پرچمی در دست دارد که در اهتزاز و جنبش است. آن را به دست قائم علیه السلام می دهد با شمشیر خود.
- سیزدهم: در آن زمان در مسجد کوفه سه چشمه ظاهر می شود: چشمه ای از روغن و چشمه ای از آب و چشمه ای از شیر.
- چهاردهم: در آن وقت امیرالمؤمنین شمشیر پیغمبر را به دست حسین علیه السلام می دهد.
- پانزدهم: رفتن حضرت سیدالشهداء علیه السلام به جانب مشرق و مغرب و جنگ کردن و کشتن دشمنان خدا را.
- شانزدهم: سوزانیدن آن حضرت هر بتی را.
- هفدهم: رفتن حسین علیه السلام به هند و فتح کردن او آن جا را.
- هجدهم: زنده شدن دانیال پیغمبر و یوشع و آمدن آنها در خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام و تصدیق کردن ایشان گفته خدا و رسول را.
- نوزدهم: برانگیختن و فرستادن خدا دانیال و یوشع را با هفتاد نفر به جانب بصره و کشتن ایشان مقاتلین خود را.

بیستم: برانگیختن لشکری به طرف روم و فتح دادن خدا به دست ایشان روم را.  
 بیست و یکم: کشتن حضرت سیدالشهداء علیه السلام هر جنبنده حرام گوشتی را در روی زمین که غیر از حیوانات حلال گوشت در روی زمین باقی نماند.  
 بیست و دوم: عرضه داشتن حضرت سیدالشهداء علیه السلام دین اسلام را بر یهود و نصارا و سایر ملت‌هایی که در روی زمین اند و مخیر کردن ایشان را به اختیار کردن دین اسلام، یا کشته شدن.  
 بیست و سوم: باقی نماندن شیعه‌ای از شیعیان آل محمد علیهم السلام مگر این که فرشته‌ای خدا بر او نازل کند که گرد و غبار و خاک را از روی او پاک کند.  
 بیست و چهارم: نمودن آن فرشته به آن شیعه زن‌ها و مقام و منزلتی که از برای او در بهشت می‌باشد.  
 بیست و پنجم: باقی نماندن در روی زمین کوری یا زمین‌گیری یا مبتلایی الا این که آن بلاها از او برداشته شود به برکت اهل بیت علیهم السلام.  
 بیست و ششم: آسمان برکات خود را بر زمین ببارد.  
 بیست و هفتم آن که: هر درختی بقدری میوه بیاورد که بسا از زیادتی و سنگینی میوه بشکند.  
 بیست و هشتم آن که: این اندازه میوه زیاد باشد که میوه‌های تابستانی در زمستان مصرف شود و میوه‌های زمستانی در تابستان خورده شود.  
 بیست و نهم: مخصوص گردانیدن و بخشیدن خدا به شیعیان کرامتی را در روی زمین و آنچه که در آن است.  
 سی‌ام: دانا شدن هر مردی به آنچه که در پنهانی خانواده او می‌دانند و می‌کنند.  
 این حدیث را علامه مجلسی - اعلی الله مقامه - در سیزدهم بحار الأنوار از کتاب خرائج<sup>۱</sup> و کتاب مختصر البصائر<sup>۲</sup> هر دو، نقل فرموده است.

۱. الخرائج والجرانج، ج ۲، ص ۸۴۸ - ۸۵۰، ح ۶۳.

۲. مختصر بصائر الدرجات، ص ۵۰ - ۵۱.

### قسمت سوم از بخش پنجم

در ذکر احادیث مأثوره از حضرت امام چهارم، زین العابدین، علی بن الحسین علیه السلام.

#### ۳۱۸ / حدیث اول

سیزدهم بحار، صفحه ۱۶۱، از کتاب مواعظ به سند خود از حضرت علی بن الحسین علیه السلام روایت کرده به روایت حذلم بن بشیر که گفت: گفتم به علی بن الحسین علیه السلام که: وصف فرما برای من خروج مهدی علیه السلام را و به من بشناسان دلیل های او و نشانه های او را. پس فرمود:

یکون قبل خروجه خروج رجل يقال له عوف السلمی بأرض الجزيرة، ویکون مأواه بکریت<sup>۱</sup> (بکویت) و قتله بمسجد دمشق، ثم یکون خروج شعيب بن صالح من سمرقند، ثم یخرج السفیانی الملعون من الوادي الیابس، وهو من ولد عتبة بن ابي سفیان. فإذا ظهر السفیانی اختفی المهدی، ثم یخرج بعد ذلك؛<sup>۲</sup>

یعنی: می باشد پیش از خروج او - یعنی: مهدی - خروج مردی که عوف سلمی گفته می شود در زمین جزیره و جایگاه او در کَریت - یا کویت - است و محل کشته شدن او در مسجد دمشق است. پس خروج می کند شعیب بن صالح از سمرقند. پس از آن بیرون می آید سفیانی ملعون از بیابان خشک بی آب و علف و او از فرزندان عتبه پسر ابی سفیان است. پس چون سفیانی ظاهر شود، مخفی می شود مهدی. پس بیرون می آید بعد از آن.

نگارنده گوید: از این حدیث نیز چند نکته استفاده می شود:

اول: خروج عوف نام سلمی که از زمین جزیره بیرون می آید و مراد از جزیره دور نیست جزیره اوال که از جزایر بحرین است باشد - چنان که از بعضی از اخبار دیگر

۱. در مصدر: (تکریت).

۲. بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۱۳، ح ۶۵، و نیز رک: غیبت شیخ طوسی، ص ۴۴۳-۴۴۴، ح ۴۳۷؛ الخرائج والجرانح، ج ۲، ص ۱۱۵۵، ح ۶۱؛ مکالمات، ج ۲، ص ۱۴۶.

مستفاد می شود که بعضی از آنها قبلاً ذکر شده و بعضی بعد از این خواهد آمد - و مأوای عوف در کریت - یا کویت - است و دوم اقرب و انسب است، فلذا بعید نیست کریت محرف کویت باشد.

دوم: کشته شدن عوف است در مسجد جامع دمشق.

سوم: خروج شعیب بن صالح است از سمرقند.

چهارم: خروج سفیانی که از علائم حتمیه ظهور مهدی است.

پنجم: ظاهر بودن مهدی است پیش از خروج سفیانی، امانه ظهور قیامی - چنان که از بعض احادیث دیگر نیز مستفاد می شود و ظاهر آنها ظهور دارد بر این که زمانی که لشکر سفیانی به مدینه می آیند، حضرت با اتباع خود از مدینه به مکه هجرت می کند و بعد در مکه ظاهر می شود به ظهور قیامی.

### ۳۱۹ / حدیث دوم

کمال الدین و تمام النعمه و سیزدهم بحار نیز از آن کتاب، صفحه ۱۸۷، به سند خود از ابی خالد کابلی از آن حضرت روایت کرده که فرمود:

المفقودون عن فرسهم ثلاثمائة وثلاثة عشر رجلاً عدة أهل بدر، فيصبحون بمكة وهو قول الله - عز وجل -: ﴿ أَيْنَمَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعاً ﴾<sup>۱</sup> وهم أصحاب القائم:<sup>۲</sup>

یعنی: گمشدگان از جامه های خواب خود سیصد و سیزده نفرند به شماره اهل بدر. پس صبح می کنند در حالتی که در مکه اند و این است معنای گفته خدای - عز وجل - که فرموده: ﴿ هر کجا باشید، می آورد خدا همه شماها را ﴾ و ایشان یاران قائم - علیه السلام - اند.

۱. سوره بقره، آیه ۱۴۸.

۲. کمال الدین و تمام النعمه، ص ۶۵۴، ح ۲۱، بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۲۳-۳۲۴، ح ۳۴، و نیز ر.ک: العدد القویة، ص ۶۵-۶۶، ح ۹۳؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۱، ص ۱۳۹، ح ۴۲۴ و ص ۲۸۷، ح ۳۴۰؛ تفسیر کنز الدقائق، ج ۱، ص ۳۷۱.

## ۲۲۰ / حدیث سوم

غیبت نعمانی، صفحه ۱۷۲، به سند خود از علی بن الحسین علیه السلام روایت کرده که فرمود:  
 إذا قام القائم أذهب الله عن كل مؤمن العاهة ورد الله قوته؛<sup>۱</sup>  
 یعنی: زمانی که قیام کند قائم علیه السلام، می برد خدا از هر مؤمنی کلیه آفت‌ها را  
 و برمی گرداند به او قوت و توانایی او را.

## ۲۲۱ / حدیث چهارم

سیزدهم بحار، صفحه ۳۶، از جامع الأخبار مسنداً از ابی خالد کابلی روایت کرده که  
 گفت: فرمود برای من علی بن الحسین علیه السلام:

يا أبا خالد، لتأتين فتن كقطع الليل المظلم. لا ينجو إلا من أخذ الله ميثاقه. أولئك  
 مصابيح الهدى وينايع العلم. ينجيهم الله من كل فتنة مظلمة. كأتى بصاحبكم، قد علا  
 فوق نجفكم بظهر كوفان في ثلاثمائة وبضعة عشر رجلاً. جبرئيل عن يمينه وميكائيل  
 عن شماله وإسرافيل أمامه. معه راية رسول الله، قد نشرها. لا يهوي بها إلى قوم إلا  
 أهلکهم الله - عز وجل -؛<sup>۲</sup>

یعنی: ای اباخالد! هر آینه می آید البته البته فتنه‌هایی مانند پاره‌های شب تیره  
 و تاریک کننده که نجات نیابد از آن مگر کسی که پیمان خود را از او گرفته. این گروه  
 چراغ‌های هدایت‌اند و چشمه‌های دانایی که نجات می دهد ایشان را خدا از هر فتنه  
 تاریک کننده.

گویا می بینم صاحب شما - یعنی: مهدی علیه السلام - را که بالا رفته است در بالای نجف  
 شما در پشت کوفه در میان سیصد و سیزده نفر مرد که جبرئیل از طرف راست او

۱. غیبت نعمانی، ص ۲۳۲، ح ۲، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۶۴، ح ۱۳۸؛ الزام الناصب، ج ۱،

ص ۴۲۲ و ج ۲، ص ۲۶۷؛ مکیال المکارم، ج ۱، ص ۲۲۵.

۲. بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۱۳۵، ح ۳، و نیز ر.ک: امالی شیخ مفید، ص ۴۵، ح ۵.

و میکائیل از طرف چپ او و اسرافیل در پیش روی اوست و با اوست پرچم رسول خدا ﷺ که پهن کرده است آن را که با آن به طرف قومی نمی رود مگر این که هلاک می کند خدای - عزوجل - ایشان را.

### ۳۲۲ / حدیث پنجم

إلزام الناصب، صفحه ۱۷۸، از کتاب [الاصراط المستقیم] از حضرت زین العابدین علیه السلام روایت کرده که فرمود:

إذا ملأ نجفكم هذا السيل والمطر، وظهرت النار في الحجاز والمدر، وملكتم بغداد التمر، فتوقّعوا ظهور القائم المنتظر؛<sup>۱</sup>

یعنی: زمانی که پر کند این نجف شما را سیل و باران و ظاهر شود آتش مخصوص در حجاز و مدر و مالک شد بغداد را ترک تاتار، پس انتظار بکشید ظهور قائم انتظار برده شده را.

مؤلف گوید: از این حدیث کوچک سه آیت بزرگ برای ظهور ولی عصر - عجل الله تعالی فرجه - شمرده شده:

یکی: پر شدن نجف است از سیل و باران - چنان که از احادیث دیگر نیز ظاهر می شود - و این علامت در همان سال است که حضرت علیه السلام قیام می کند در اثر باریدن بیست و چهار باران پی در پی که زمین را پاک و شسته کند و در همان سال در اثر طغیان سیل و آب فرات شکافته شود و آب به پای خود در نجف جریان پیدا می کند بدون اسباب و آلات - چنان که اخبار آن در این کتاب ذکر کرده خواهد شد.

دوم: ظاهر شدن آتش است در حجاز و مدر - که آن قریه ای است از قرای یمن که بیست میل تا شهر صنعاء فاصله دارد و در بخش سوم این کتاب در جزء اول بعضی از اخبار آن ذکر شد و بعد از این هم قسمت دیگر از آنها یاد کرده می شود.

۱. إلزام الناصب، ج ۲، ص ۱۱۰.

سوم: گرفتن ترک است بغداد را و هجوم آوردن ایشان به بغداد نیز در سال قبل از ظهور است تقریباً، و گرفتن ایشان بغداد را غیر از گرفتن مغول هاست به سرکردگی هلاکو و کشته شدن مستعصم عباسی؛ زیرا که آنچه از احادیث و اخبار خاصه و عامه استفاده می شود چندین مرتبه ترک باید به عراق حمله آورد. از ظاهر بعضی از اخبار تا سه مرتبه حمله ایشان اشاره - بلکه تنصیص - شده که یکی از آنها داستان هلاکو بوده و دیگری هجوم آل عثمان جوق و استیلای عثمانیه که آنها نیز از نژاد ترک اند بوده و در اخبار نبویه گذشت که برای ترک سه مرتبه خروج است و آخرین خروج آنها اتصال دارد به خروج سفیانی و قیام قائم آل محمد علیه السلام.

### بخش ششم

#### در احادیث باقریه

در بیان احادیثی که از حضرت باقر العلوم، امام محمد باقر علیه السلام، روایت شده.

#### ۳۲۳ / حدیث اول

غیبت نعمانی، صفحه ۱۳۵، به سند خود از آن حضرت روایت کرده که فرمود:  
 إذا رأيتم ناراً من المشرق شبه الهمديّ العظيم تطلع ثلاثة أيام أو سبعة، فتوقّعوا فرج آل محمد عليه السلام - إن شاء الله عزّ وجلّ، إن الله عزيز حكيم -، ثم قال: الصيحة لا تكون إلا في شهر رمضان؛ لأنّ شهر رمضان شهر الله و [الصيحة فيه] هي صيحة جبرئيل إلى هذا الخلق، ثم قال: ينادي منادٍ من السماء باسم القائم، فيسمع من المشرق ومن المغرب. لا يبقى راقد إلا استيقظ، ولا قائم إلا قعد، ولا قاعد إلا قام على رجليه فزعاً من ذلك الصوت، فرحم الله من اعتبر بذلك الصوت فأجاب، فإنّ الصوت صوت جبرئيل الروح الأمين.  
 وقال عليه السلام: [يكون] الصوت في شهر رمضان في ليلة جمعة ليلة ثلاث وعشرين. فلا تشكّوا في ذلك، واسمعوا وأطيعوا، وفي آخر النهار صوت [الملعون] إبليس اللعين. ينادي: إن فلاناً قتل مظلوماً ليشكك الناس ويفتنهم، فكم [في] ذلك اليوم من شاكّ متحير

قد هوى في النار. فإذا سمعتم الصوت في شهر رمضان، فلا تشكروا فيه. إنه صوت جبرئيل، وعلامة ذلك أنه ينادي باسم القائم واسم أبيه ﷺ حتى تسمعه العذراء في خدرها، فتحرّض أباها وأخاها على الخروج، ولا بدّ من هذين الصوتين قبل خروج القائم: صوت من السماء وهو صوت جبرئيل باسم صاحب هذا الأمر واسم أبيه، والصوت الذي (الثاني خل) من الأرض هو صوت إبليس اللعين ينادي باسم فلان: إنه قتل مظلوماً. يريد بذلك الفتنة. فاتّبِعوا الصوت الأوّل، وإيّاكم والأخير أن تفتنوا به.

وقال ﷺ: لا يقوم القائم ﷺ إلا على خوف شديد من الناس، وزلازل (زلزال خل) وفتنة وبلاء يصيب الناس، وطاعون قبل ذلك، وسيف قاطع بين العرب، واختلاف شديد في الناس، وتشّتت في دينهم، وتغيّر من حالهم، حتى يتمنى المتمني الموت صباحاً ومساءً من عظم ما يرى من كلب الناس وأكل بعضهم بعضاً، فخروجه ﷺ إذا خرج يكون عند اليأس والقنوط من أن يروا فرحاً. فيا طويبي لمن أدركه وكان من أنصاره! والويل كلّ الويل لمن ناواه وخالفه وخالف أمره وكان من أعدائه!

وقال ﷺ: [إذا خرج] يقوم بأمر جديد، وكتاب جديد، وسنة جديدة، وقضاء جديد، على العرب شديد، وليس شأنه إلا القتل. لا يستبقي أحداً، ولا تأخذه في الله لومة لائم. ثم قال ﷺ: إذا اختلف بنو فلان في ما بينهم، فعند ذلك فانتظروا الفرج، وليس فرجكم إلا في اختلاف بني فلان. فإذا اختلفوا، فتوقّعوا الصيحة في شهر رمضان وخروج القائم. إن الله يفعل ما يشاء، ولن يخرج القائم ولا ترون ما تحبّون حتى يختلف بنو فلان في ما بينهم، فإذا كان طمع الناس فيهم واختلف الكلمة وخرج السفينائي.

وقال: لا بدّ لبني فلان من أن يملكوا. فإذا ملكوا ثم اختلفوا تفرّق ملكهم، وتشّتت أمرهم، حتى يخرج عليهم الخراسانيّ والسفيناويّ، هذا من المشرق وهذا من المغرب، يستبقان إلى الكوفة كفرسي رهان، هذا من هنا وهذا من هنا، حتى يكون هلاك بني فلان على أيديهما. أما إنهم لا يبقون منهم أحداً.

ثم قال: خروج السفينائيّ واليمانيّ والخراسانيّ في سنة واحدة في شهر واحد في يوم واحد. نظام كنظام الخرز. يتبع بعضه بعضاً، فيكون البأس من كلّ وجه. ويل لمن ناواهم!

وليس في الرايات راية أهدى من راية اليماني. هي راية هدى؛ لأنه يدعو إلى صاحبكم. فإذا خرج اليماني حرم بيع السلاح على الناس وكلّ مسلم، وإذا خرج اليماني فانهض إليه؛ فإنّ رايته راية هدى، ولا يحلّ لمسلم أن يلتوي عليه. فمن فعل ذلك فهو من أهل النار؛ لأنه يدعو إلى الحقّ وإلى طريق مستقيم.

ثمّ قال لي: إنّ ذهاب ملك بني فلان كقصع الفخار وكرجل كانت في يده فخارة وهو يمشي إذ سقطت من يده وهو ساہ [عنها]، فانكسرت، فقال حين سقطت: هاه! شبه الفزع، فذهاب ملكهم هكذا. أغفل ما كانوا عن ذهابه<sup>۱</sup>.

### لغات

هُرْدِيّ: منسوب به هُرد - به ضمّ هاء - است - به معنای زعفران و گل سرخ و بیخ درختی است که به آن رنگ کنند -، و هُرْدِيّ به معنای «از هُرد» و رنگ کرده و هُرْدِيَّة - به ضمّ هاء و تشدید یاء - دستۀ نی را گویند که گیاه بر آن پیچیده باشد و حضرت تشبیه فرموده آتش را به دستۀ نی که بر آن گیاه پیچیده باشند، یا رنگ آن زعفرانی رنگ و گلی رنگ باشد.

راقد: به معنای خوابیده.

و مراد از فلان عثمان است.

تحریض: به معنای تحریص.

کَلْب - محرّ که - : دیوانه گردیده و خشمناک شده و فرومایگی کردن و سخت شدن زمانه.

یأس و قنوط: مترادف اند، به معنای ناامیدی.

أمر جدید: فرمان تازه‌ای است که به آن حضرت می‌رسد از طرف خدا بوسیله

پیغمبر ﷺ، یا امیر المؤمنین (علیه السلام)، یا جبرئیل امین - چنان که از بعضی اخبار مستفاد می‌شود.

۱. غیبت نعمانی، ص ۲۶۲ - ۲۶۴، ح ۱۳، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۳۰ - ۲۳۲، ح ۹۶؛ نفس الرحمن

في فضائل سلمان، ص ۲۸۶؛ إلزام الناصب، ج ۲، ص ۱۴۰ - ۱۴۱؛ مکیال المکارم، ج ۱، ص ۲۵۵ - ۲۵۶

و ج ۲، ص ۱۷۱ - ۱۷۲.

و کتاب جدید: عبارت است از آن صحیفه‌ای که مخصوص به خود آن حضرت بوده از دوازده صحیفه‌ای که جبرئیل از جانب ربّ جلیل در مرض الموت پیغمبر ﷺ به نزد آن حضرت آورد که در هر یک از آن صحیفه‌ها تکلیف هر یک از ائمه علیهم السلام خصوصاً ثبت بوده و مأمور بوده که در انتقال امر امامت به او به مفاد آن عمل نماید، نه این که مراد این باشد که آن حضرت کتاب تازه و شریعت و سنت تازه‌ای بیاورد بر خلاف قرآن و شریعت و سنت جدّش حضرت خاتم پیغمبران ﷺ. چنان که بعضی از ضالین مضلین و ملحدین گمراه و گمراه کننده بر آن رفته‌اند؛ زیرا که امام حقّ تشریح شریعت و تبدیل سنت را ندارد، بلکه او حافظ شریعت و سنت پیغمبر است و به نصّ قرآن و سنت و به حکم عقل و ضرورت ثابت شده که بعد از وجود مقدّس خاتم الانبیاء ﷺ پیغمبری نیامده و تا قیامت نخواهد آمد.

بنو فلان: اشاره به بنی عباس است.

خرز: به معنای مهره.

التواء: بلند کردن لواء - یعنی: پرچم.

قصع: کاسه.

فخار: خزف - یعنی: گِل پخته شده.

هاه: لفظی است که برای وعید و ترسانیدن استعمال می‌شود.

معنی: زمانی که دیدی آتشی را که از سمت مشرق ظاهر شود به شکل دسته نی بزرگی که بر دور آن گیاهی پیچیده باشد سرخ رنگ که سه روز یا هفت روز نمایان باشد، پس منتظر باشید فرج آل محمد ﷺ را، اگر بخواهد خدای - عزّوجل - که غالب و درستکار است. پس فرمود که: صدای آسمانی نمی‌باشد مگر در ماه رمضان که ماه خداست و آن صدای جبرئیل است به سوی این خلق.

پس فرمود که: منادی از آسمان ندا می‌کند به نام قائم. پس می‌شنود آن ندا را هر که در مشرق باشد و هر که در مغرب باشد. نماند خوابیده‌ای مگر آن که از آن ندا بیدار شود و نه ایستاده‌ای مگر آن که بنشیند و نه نشسته‌ای مگر آن که به پایستد ترسناک از

این ندا. پس خدا رحمت کند کسی را که از این ندا عبرت گیرد، پس جواب گوید؛ زیرا که صدا صدای جبرئیل است که روح الامین باشد.

و فرمود ﷺ که: صدا در ماه رمضان در شب جمعه بیست و سوم خواهد بود. پس شک نکنید در آن و بشنوید و فرمانبرداری کنید و در آخر همان روز صدای شیطان لعنت کرده شده بلند شود. ندا می‌کند که: آگاه باشید که فلان - یعنی: عثمان - مظلوم کشته شد، تا این که مردم را به شک بیندازد و به فتنه بیندازد ایشان را. پس چه بسیار در آن روز شک کننده‌ای که متحیر و سرگردان شود و به آتش جهنم میل کند. پس چون شنیدید صدا را در ماه رمضان، شک نکنید در آن صدای اول که صدای جبرئیل است و نشانه آن این است که ندا می‌کند به نام قائم و نام پدر او ﷺ تا این که می‌شنوند آن ندا را دختران باکره‌ای که در سراپرده‌های خود هستند. پس تحریص می‌کنند پدران و برادران خود را بر بیرون آمدن.

و فرمود: ناچار است از این که این دو صدا بلند شود پیش از خروج قائم ﷺ: صدایی از آسمان که آن صدای جبرئیل است به اسم صاحب این امر و اسم پدر او و صدای دوم که از زمین است و آن صدای شیطان لعین است که ندا می‌کند به اسم فلان - یعنی: عثمان - که: مظلوم کشته شد، و مراد او از این صدا فتنه انداختن است. پس پیروی کنید صدای اول را و بر شما باد اجتناب و دوری کردن از صدای دوم که بواسطه آن در فتنه خواهید افتاد.

و فرمود ﷺ که: قیام نمی‌کند قائم مگر با ترس سختی از مردم و لغزش‌ها - یا زلزله‌ها - و فتنه و بلایی که به مردم می‌رسد و واقع شدن طاعونی پیش از آن و شمشیر بران در میان قبایل عرب و اختلاف شدید در مردم و پراکندگی در دینشان و تغییر یافتن حالاتشان به بدی بنحوی که در هر صبح و شامی شخص آرزوی مردن کند از بزرگی آنچه که می‌بیند - از دیوانگی‌های مردم و خشمگینی و فرومایگی ایشان و سختی زمانه و خوردن بعضی از ایشان بعض دیگر را. پس خروج آن حضرت ﷺ وقتی خواهد بود که مردم مأیوس و ناامید شوند از این که فرج را ببینند. پس خوشا به

حال کسی که درک کند او را و از یاران او باشد و وای بر کسی که قصد بدی به او کند و مخالفت کند او را و فرمان او را و از دشمنان او باشد!

و فرمود آن حضرت علیه السلام که: چون قائم علیه السلام بیرون آید، قیام می کند به فرمان تازه ای و با کتاب تازه ای که دستور عمل حضرت در آن است و سنت و روش تازه و حکم تازه که تحمل آن بر عرب سخت است و کار او نیست مگر کشتن. باقی نمی گذارد احدی از کفار و مشرکین و منافقین را و ملامت و سرزنش ملامت و سرزنش کنندگان او را نخواهد گرفت.

پس فرمود: وقتی که بنی فلان - یعنی: بنی عباس - با یکدیگر اختلاف پیدا کردند و در میانشان اختلاف واقع شد، منتظر صیحه آسمانی در ماه رمضان و خروج قائم باشید و نمی بینید آنچه را که دوست می دارید - یعنی: ظهور آن حضرت و خوشی و راحتی را - تا وقتی که در میان بنی عباس اختلاف واقع شود. پس چون در میانشان اختلاف واقع شود، مردم در مُلک ایشان طمع کنند و اختلاف کلمه در میانشان افتد و سفیانی بیرون آید.

و فرمود: ناچار است از این که بنی عباس مالک ملک شوند - یعنی: بعد از خلع شدن ملک از ایشان و انقراض خلفای مشهور از ایشان؛ چنان که از اخبار و احادیث دیگر مستفاد می شود. پس چون اختلاف ملکی پیدا کردند، کار مملکت ایشان و سلطنت ایشان به تفرقه و پراکندگی کشد، تا این که خراسانی بر ایشان خروج کند و سفیانی. این از مشرق و دیگری از مغرب - یعنی: خراسانی از مشرق و سفیانی از مغرب و مراد از این دو مشرق و مغرب عراق است که سمت شام طرف مغرب آن است و سمت خراسان طرف مشرق آن است - و گویا این هر دو در خروج با هم مسابقه گذارده اند مانند دو سواری که با یکدیگر در مسابقه گرو بندی کنند. هر دو رو به کوفه می آیند تا این که هلاکت بنی عباس به دست این دو دسته واقع شود و ایشان باقی نمی گذارند از بنی عباس احدی را.

پس فرمود: خروج سفیانی و یمانی و خراسانی هر سه در یک سال و در یک ماه و در یک روز واقع شود که هر کدام از محل خود خروج کنند مانند نظام مهره ای که

در یک رشته فکیده باشد هر کدام دنباله دیگری. پس از هر طرفی جنگ واقع شود. وای بر کسی که به قصد جنگ کردن با ایشان بیرون آید! و در میان این پرچم‌ها پرچمی هدایت کننده تر از پرچم یمانی نیست که پرچم او پرچم هدایت است؛ زیرا که می‌خواند مردم را به سوی صاحب شما - یعنی: قائم آل محمد علیه السلام.

پس چون یمانی خروج کند، حرام است فروختن اسلحه بر مردم و هر مسلمانی. پس چون یمانی خروج کند، قیام کن و برو به سوی او؛ زیرا که پرچم او پرچم هدایت است و حلال نیست برای مسلمانی که در مقابل پرچم او به ضرر و مخالفت با او پرچمی بلند کند. پس کسی که این کار را بکند، از اهل آتش جهنم خواهد بود؛ زیرا که او - یعنی: یمانی - مردم را به حق دعوت می‌کند و به راه راست هدایت می‌نماید.

پس از آن فرمود که: رفتن ملک بنی عباس مانند کاسه‌ای است که از گل پخته ساخته شده باشد و مانند مردی است که در دست او کوزه‌ای که از گل ساخته شده است باشد. در حالتی که راه می‌رود از دست او بیفتد و بشکند و او غفلت داشته باشد. پس چون ببیند که کوزه او شکست و از دست او افتاد، اندوهگین شود و آهی از دل بیرون کشد. پس رفتن ملک از دست بنی عباس همچنین خواهد بود که غفلتاً ملک از دستشان برود.

### ۳۲۴ / حدیث دوم

غیبت نعمانی، صفحه ۱۴۱، به سند خود از حضرت صادق از پدر بزرگوارش حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود:

قال أبي - يعني: الباقر علیه السلام - : لا بد لنا<sup>۱</sup> من آذربيجان. لا يقوم لها شيء. فإذا كان ذلك فكونوا من أحلاس بيوتكم، وألبدوا ما ألبدنا، والنداء (خسف خل) بالبيداء<sup>۲</sup>. فإذا تحرك متحرك<sup>۳</sup> فاسعوا إليه ولو حبواً. والله لكأني أنظر إليه بين الركن والمقام، يبائع الناس على

۱. در مصدر: (لا بد لنا).

۲. عبارت «والنداء بالبيداء» در مصدر نیامده است.

۳. در مصدر: (متحركنا).

کتاب جدید، علی العرب شدید. قال: وویل للعرب<sup>۱</sup> من شرّ قد اقترب؛<sup>۲</sup>  
یعنی: فرمود پدرم - یعنی: حضرت باقر علیه السلام - : ناچار است به نفع ما از فتنه آذربایجان  
که بر پا نمی شود برای آن چیزی - یعنی: چیزی از آن جلوگیری نمی کند. پس چون  
چنین شد - یعنی: آن فتنه ظاهر شد -، باشید از پلاس پاره های خانه های خود و مقیم  
خانه های خود باشید همچنان که ما مقیم خانه های خود شدیم - یعنی: ساکت ماندیم و  
از جای خود حرکت نکردیم - و ناچار است برای ما از ندای بیداء که آن ندای جبرئیل  
است بر لشکر سفیانی - یا به زمین فرو رفتن ایشان.

پس چون حرکت کرد حرکت کننده - یعنی: یمانی؛ چنان که از اخبار دیگر مستفاد  
می شود -، بروید به سوی او و اگر چه خود را مانند کودکان به زمین بکشید تا راه را طی  
کنید و نزدیک شوید، و قسم است به ذات خدا که هر آینه می بینم او را - یعنی: قائم علیه السلام  
را - در میان رکن حجر الاسود و مقام ابراهیم که بیعت می گیرد از مردم بر کتاب تازه ای  
که در آن است دستور العمل آن حضرت که آنچه در آن است به آن عمل کند که عمل  
کردن آن حضرت به آنچه در آن است بر عرب سخت است. فرمود: وای بر عرب از  
شری که از روی تحقیق به آنها نزدیک شود.

### ۳۲۵ / حدیث سوم

غیبت نعمانی، صفحه ۱۴۱، به سند خود از ناجیه عطار روایت کرده که گفته است  
که: شنیده از ابی جعفر علیه السلام که می فرمود:  
إِنَّ الْمَنَادِي يَنَادِي: «إِنَّ الْمَهْدِيَّ فُلَانُ بْنُ فُلَانٍ» بِاسْمِهِ وَاسْمِ أَبِيهِ، فَيَنَادِي الشَّيْطَانُ: إِنَّ  
فُلَانًا وَشِيعَتَهُ عَلَى الْحَقِّ - یعنی: رجلاً من بني أمية؛<sup>۳</sup>

۱. در مصدر: (لطفة العرب).

۲. غیبت نعمانی، ص ۲۰۰، ح ۱ و ص ۲۷۱، ح ۲۴، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۱۳۵، ح ۴۰

و ص ۲۹۳-۲۹۴، ح ۴۲؛ إلزام الناصب، ج ۱، ص ۴۱۲ و ج ۲، ص ۱۱۲.

۳. غیبت نعمانی، ص ۲۷۲، ح ۲۷، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۹۴، ح ۴۵.

یعنی: بدرستی که منادی ندا می کند که: «مهدی فلان پسر فلان است» به نام او و نام پدرش. پس ندا می کند شیطان که فلان و شیعیان او برحق اند - یعنی: مردی از بنی امیه.

مؤلف گوید: مراد از فلان پسر فلان حضرت بقیة الله محمد بن الحسن علیه السلام [است] و حضرت باقر علیه السلام از باب تقیة از طاغیة زمان خود به فلان پسر فلان تعبیر فرموده و «رجلاً من بنی امیة» مراد سفیانی معلون است.

#### ۳۲۶ / حدیث چهارم

غیبت نعمانی، صفحه ۱۴۵، مسنداً از آن حضرت روایت کرده که فرمود:

إِنَّ بَيْنَ يَدَيِ هَذَا الْأَمْرِ انْكَسَافَ الْقَمَرِ لْخَمْسِ تَبْقِي وَالشَّمْسِ لْخَمْسِ عَشْرَةَ، وَذَلِكَ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ، وَعِنْدَهُ يَسْقُطُ حِسَابُ الْمَنْجَمِينَ؛<sup>۱</sup>

یعنی: بدرستی که پیش از این امر - یعنی: پیش از قیام قائم علیه السلام - گرفتن ماه است در پنج روز باقی مانده و گرفتن آفتاب است در پانزدهم و این هر دو در ماه رمضان واقع شود. در آن وقت حساب منجمین ساقط می شود.

(این دو آیت برخلاف عادت است).

#### ۳۲۷ / حدیث پنجم

غیبت نعمانی، صفحه ۱۴۶، مسنداً از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود:

كَيْفَ تَقْرَءُونَ هَذِهِ السُّورَةَ؟ قُلْتُ: وَأَيُّ سُوْرَةٍ؟ قَالَ: سُوْرَةُ «سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ»، فَقَالَ: لَيْسَ هُوَ «سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ». <sup>۲</sup> إِنَّمَا هُوَ «سَالٌ سَيْلٌ»، وَهِيَ نَارٌ تَقَعُ فِي الثُّوْبَةِ، ثُمَّ تَمْضِي إِلَى كِنَاسَةِ بَنِي أَسَدٍ، ثُمَّ تَمْضِي إِلَى ثَقِيفٍ، فَلَا تَدْعُ وَتَرَأَى لآلَ مُحَمَّدٍ إِلَّا أَحْرَقَتْهُ. <sup>۳</sup>

۱. غیبت نعمانی، ص ۲۸۰، ح ۴۶، و نیز ر.ک: مکیال المکارم، ج ۲، ص ۱۷۵.

۲. سوره معارج، آیه ۱.

۳. غیبت نعمانی، ص ۲۸۱، ح ۴۹، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۴۳، ح ۱۱۵؛ نفس الرحمن فی

فضائل سلمان، ص ۲۸۵؛ إلزام الناصب، ج ۲، ص ۱۰۶-۱۰۷.

## لغات

تُؤَيَّة: مراد غریبین است و آن در نجف است و قبر کمیل بن زیاد در آن جاست.  
و کناسه: نام جایی است در کوفه. از اعلام است.  
ثقیف: قبیله‌ای است از هوازن.  
وتر: خون کشته و کینه‌دار.

یعنی: فرمود: چگونه می‌خوانید این سوره را؟ (جابر که راوی حدیث است می‌گوید:) گفتم: کدام سوره؟ فرمود: سوره «سأل سائل بعذاب واقع».  
پس فرمود: آن «سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ» نیست، بلکه آن «سأل سائل» است و آن آتشی است که در تُؤَيَّة - که نام موضعی است در نجف که در آن جاست قبر کمیل بن زیاد ظاهر می‌شود - و می‌رود به طرف کناسه بنی اسد - که محلی است در کوفه - و پس از آن جا می‌رود در قبیله ثقیف از قبیله هوازن و زنده نمی‌گذارد احدی از کینه‌جویان را که با آل محمد دشمنی دارند برای خاطر آل محمد علیهم‌السلام.  
مؤلف گوید: قرائت حضرت آیه مبارکه را به این کیفیت از باب تأویل است، نه تنزیل، و این یکی از تأویلات آیه شریفه است.

## ۳۲۸ / حدیث ششم

غیبت نعمانی، صفحه ۱۴۶، مسنداً از آن حضرت روایت کرده که فرمود:  
كَأَنِّي بِقَوْمٍ قَدْ خَرَجُوا بِالْمَشْرِقِ يَطْلُبُونَ الْحَقَّ فَلَا يُعْطُونَهُ، ثُمَّ يَطْلُبُونَهُ فَلَا يُعْطُونَهُ. فَإِذَا رَأَوْا ذَلِكَ، وَضَعُوا سِيوفَهُمْ عَلَى عَوَاتِقِهِمْ، فَيُعْطُونَ مَا سَأَلُوا، فَلَا يَقْبَلُونَهُ حَتَّى يَقُومُوا، وَلَا يَدْفَعُونَهَا إِلَّا إِلَى صَاحِبِكُمْ. قَتَلَاهُمْ شُهَدَاءَ. أَمَا إِنِّي لَوْ أَدْرَكَتُ ذَلِكَ لَأَسْتَبْقِيَتِ نَفْسِي لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ!

یعنی: گویا می‌بینم گروهی را که بیرون می‌آیند در مشرق و مطالبه می‌کنند حق را.

۱. غیبت نعمانی، ص ۲۸۱ - ۲۸۲، ح ۵۰، و نیز رک: بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۲۴۳، ح ۱۱۶؛ إلزام الناصب، ج ۲، ص ۱۳۹.

پس به ایشان نمی دهند. پس از آن طلب می کنند آن را. پس به ایشان نمی دهند. چون چنین دیدند، شمشیرهای خود را به گردن های ایشان می گذارند - یعنی: آنها را می کشند. پس می دهند حق را به ایشان. پس نمی پذیرند آن را تا این که قیام می کنند و واگذار نمی کنند آن را - یعنی: ملک را - مگر به صاحب شما - یعنی: امام زمان. کشته های ایشان شهیدان اند.

آگاه باش که اگر من درک می کردم آن زمان را، هرآینه می خواستم که باقی گذارم نفس خود را برای صاحب این امر.

مؤلف حقیر گوید: دور نیست که مراد از خروج کنندگان در مشرق سید حسنی و یاران او باشند و مراد از حقی که طلب می کنند سلطنت و حکومت باشد بر طریق حق و استبقای آن حضرت نفس خود را برای صاحب الامر یا برای تابعیت از آن حضرت است یا مراد حمایت و نصرت از آن بزرگوار است و نیز از فرمایش حضرت مستفاد می شود که مشرقی ها قیام می کنند و ملک را می گیرند و پس از گرفتن به قائم علیه السلام واگذار می کنند.

### ۳۲۹ / حدیث هفتم

غیبت نعمانی، صفحه ۱۴۷، نیز مسنداً از معروف بن خربوذ روایت کرده که گفت: ما دخلنا علی ابي جعفر الباقر علیه السلام قطاً إلا قال: خراسان، خراسان. سجستان، سجستان. کانه بیشترنا بذلك؛<sup>۱</sup>

یعنی: هرگز داخل نشدیم بر ابي جعفر باقر علیه السلام مگر این که می فرمود: خراسان، خراسان. سیستان، سیستان. گویا بشارت می داد ما را به آن - یعنی: قیام قائم علیه السلام.

### ۳۳۰ / حدیث هشتم

غیبت نعمانی، صفحه ۱۴۷، به سند خود از ابي الجارود روایت کرده که گفت: شنیدم

۱. غیبت نعمانی، ص ۲۸۲، ح ۵۱، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۴۳ - ۲۴۴، ح ۱۱۷؛ إلزام الناصب، ج ۲، ص ۱۰۹.

از ابی جعفر علیه السلام که می فرمود:

إِذَا ظَهَرَتْ بَيْعَةُ الصَّبِيِّ قَامَ كُلُّ ذِي صَيْصِيَّةٍ بِصَيْصِيَّتِهِ؛<sup>۱</sup>

یعنی: زمانی که آشکار شد بیعت کردن با کودک، قیام می کند هر صاحب قدرتی با قدرت خود.

صَيْصِيَّةٌ وَصَيْصِيَّةٌ: خار خروس و شاخ گاو و حصار و هر چیزی که بدان باز دارند چیزی را و پناه گیرند به وی.

### ۳۳۱ / حدیث نهم

غیبت نعمانی، صفحه ۱۵۰، مسنداً از جابر از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود:  
یا جابر، لا یظهر القائم حتی یشمل (الناس خل) الشام<sup>۲</sup> فتنة یطلبون المخرج منها فلا یجدونه، ویکون قتل بالكوفة والحيرة. قتلاهم علی سواء، وینادی منادی من السماء؛<sup>۳</sup>  
یعنی: ای جابر! ظاهر نمی شود قائم تا وقتی که شامل شود شام - یا مردم شام - را  
فتنه ای که راه بیرون رفتن از آن را می طلبند و نمی یابند آن راه را و وقتی که قتلی در  
کوفه و حیره - که یکی از شهرهای عراق است - واقع شود که قاتل و مقتول اهل باطل  
باشند و کشته های هر دو طرف مساوی باشند - یعنی: اهل آتش باشند -؛ زیرا که قیام  
هر دو دسته بر باطل و خلاف حق خواهد بود.

### ۳۳۲ / حدیث دهم

غیبت نعمانی، صفحه ۱۵۰، به سند خود از آن حضرت روایت کرده که فرمود:  
توقعوا الصوت یا تیکم بغتة من قِبَل دمشق. فیه لکم فرج عظیم؛<sup>۴</sup>

۱. غیبت نعمانی، ص ۲۸۲، ح ۵۲، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۴۴، ح ۱۱۸؛ إلزام الناصب، ج ۲، ص ۱۰۹.

۲. در مصدر: (بالشام).

۳. غیبت نعمانی، ص ۲۸۸، ح ۶۵، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۹۷-۲۹۸، ح ۵۷.

۴. غیبت نعمانی، ص ۲۸۸، ح ۶۶، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۹۸، ح ۵۸؛ إلزام الناصب، ج ۲، ص ۱۰۹.

يعنى: انتظار بكشيد صدای مخصوصى را که بيايد شما را بناگاه از طرف دمشق که در آن است برای شما فرج بزرگى.

### ٣٣٣ / حديث يازدهم

غيث نعمانى، صفحه ١٥٠، به سند خود از جابر بن يزيد جعفى از آن حضرت روايت کرده که فرمود:

يا جابر، الزم الأرض ولا تحرك يداً ولا رجلاً حتى ترى علامات أذكريها لك، إن أدركتها. أولها اختلاف بني العباس، وما أراك تدرك ذلك، ولكن حدث به من بعدي عني، ومنادٍ ينادي من السماء، ويجيؤكم صوت من ناحية دمشق بالفتح، وتخسف قرية من قرى الشام تسمى الجابية، وتسقط طائفة من مسجد دمشق الأيمن، ومارقة تمرق من ناحية الترك، ويعقبها فوج (خروج ل) الروم<sup>١</sup>، وسيقبل إخوان الترك حتى ينزلوا الجزيرة، وسيقبل مارقة الروم حتى تنزل الرملة.

فتلك السنة - يا جابر - فيها اختلاف كثير في كل أرض من ناحية المغرب. فأول أرض المغرب (تخرّب ل) أرض الشام. [ثم] يختلفون عند ذلك على ثلاث رايات: راية الأصهب وراية الأبقع وراية السفيناني، فيلتقي السفيناني بالأبقع، فيقتلون فيقتله السفيناني ومن تبعه، و(ثم ل) يقتل الأصهب، ثم لا يكون له همّة إلا الإقبال نحو العراق، ويمرّ جيشه بقرقيسيا، فيقتلون بها، فيقتل بها من الجبارين مائة ألف، ويبعث السفيناني جيشاً إلى الكوفة، وعدّتهم سبعون ألفاً، فيصيبون من أهل الكوفة قتلاً وصلباً وسيياً، فبينما هم كذلك إذ أقبلت رايات من قبّل (ناحية ل) خراسان، وتطوى المنازل طياً حثيثاً (عنيفاً ل)، ومعهم نفر من أصحاب القائم.

ثم يخرج رجل من موالي أهل الكوفة في ضعفاء، فيقتله أمير جيش السفيناني بين الحيرة والكوفة، ويبعث السفيناني بعثاً إلى المدينة، فينفر المهديّ منها إلى مكّة، فيبلغ أمير جيش

١. در مصدر: (هرج الروم).

السفياني أن المهدي قد خرج إلى مكة، فبيعت جيشاً على إثره، فلا يدركه حتى يدخل مكة خائفاً يترقب على سنة موسى بن عمران عليه السلام.

قال: وينزل أمير جيش السفياني البيداء، فينادي منادٍ من السماء: يا بيداء، بيدي بالقوم، فيخسف بهم، فلا يفلت منهم إلا ثلاثة نفر، يحول الله وجوههم إلى أفتيتهم، وهم من كلب، وفيهم نزلت هذه الآية: ﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ آمِنُوا بِمَا نَزَّلْنَا مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَطْمِسَ وُجُوهًا فَنَرُدَّهَا عَلَىٰ أَدْبَارِهَا ﴾<sup>١</sup>.

قال: والقائم يومئذ بمكة قد أسند ظهره إلى البيت الحرام مستجيراً [به]، فينادي: يا أيها الناس، إنا نستنصر الله ومن أجابنا من الناس، وإننا (فإننا) أهل بيت نبيكم محمد صلى الله عليه وآله ونحن أولى الناس بالله وبمحمد صلى الله عليه وآله. فمن حاجني في آدم فأنا أولى الناس بآدم، ومن حاجني في نوح فأنا أولى الناس بنوح، ومن حاجني في إبراهيم فأنا أولى الناس بإبراهيم، ومن حاجني في محمد فأنا أولى الناس بمحمد، ومن حاجني في النبيين فأنا أولى الناس بالنبيين.

أليس الله يقول في محكم كتابه: ﴿ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ ﴾ ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ<sup>٢</sup>؟ فأنا بقية من آدم وذخيرة من نوح ومصطفى من إبراهيم وصفوة من محمد - صلى الله عليه وسلم - أجمعين.

ألا، ومن حاجني في كتاب الله فأنا أولى الناس بكتاب الله. ألا، ومن حاجني في سنة رسول الله فأنا أولى الناس بسنة رسول الله. فأنشد الله من سمع كلامي اليوم لِمَا أبلغ الشاهد منكم الغائب، وأسألكم بحق الله وبرسوله وبحقي؛ فإن لي عليكم حق القربى من رسول الله إلا أعنتمونا ومنعتمونا ممن يظلمنا، فقد أخفنا وظلمنا وطردنا من ديارنا وأبنائنا، وبُغِيَ علينا ودُفِعنا عن حقنا، فافتري أهل الباطل علينا. فالله، الله فينا. لا تخذلونا وانصرونا، ينصركم الله.

قال: فيجمع الله عليه (له) أصحابه ثلاثمائة وثلاثة عشر رجلاً، ويجمعهم الله له

١. سورة نساء، آية ٤٧.

٢. سورة آل عمران، آية ٣٣-٣٤.

على غير ميعاد قزعاً كقزع الخريف، وهي - يا جابر - الآية التي ذكره الله في كتابه: ﴿ أَيَنْمَأ تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعاً إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴾<sup>۱</sup>.

فببایعونه بین الرکن والمقام، ومعه عهد [من] رسول الله ﷺ قد توارثته الأبناء عن الآباء، والقائم - يا جابر - رجل من ولد الحسين، يصلح الله له أمره في ليلة. فما أشكل على الناس من ذلك - يا جابر - فلا يشكل (يشكلن خل) عليهم ولادته من رسول الله ﷺ ووراثته العلماء عالماً بعد عالم. فإن أشكل هذا كله عليهم، فإن الصوت من السماء لا يشكل عليهم إذا نودي باسمه واسم أبيه وأمه<sup>۲</sup>.

### لغات و شرح

جایبه: قریه ای است از قریه های دمشق و باب جایبه در دمشق معروف است.  
 مارقة: گروه خوارج را به این نام نامیده اند - یعنی: بیرون روندگان از دین.  
 روم: در عرف عرب در سابق اطلاق بر بریتانیا می شده و امروز بر مسیحیین شرقی کاتولیکی و اراو ذکس اطلاق می شود.  
 وروما - یارومیة -: مرکز آن ایتالیاست.  
 جزيرة: شهرهایی است میان دجله و فرات که آنها را بین النهرین گویند که شمالی غربی آن را جزیره و جنوبی شرقی آن را عراق گویند.  
 ترك: قبیله هایی هستند که نسب آنها به اوغوزخان بن قره خان می رسد که عبارت باشند از قره خانی ها و مغول ها و غزنوی ها و سلجوقی ها و غزها - یا اغزها - که دسته های مهم ایشان در آسیای وسطی شمال کوه های آلتایی زندگانی می کردند. در میان سبیریا و دریای قزوین و ایران و افغانستان و روسیه و چین و هند و ترکیه هستند.

۱. سورة بقره، آیه ۱۴۸.

۲. غیبت نعمانی، ص ۲۸۸ - ۲۹۱، ح ۶۷، و نیز ر. ک: تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۴۴ - ۲۴۵، ح ۱۴۷؛ اختصاص،

ص ۲۵۵ - ۲۵۷؛ بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۳۷ - ۲۳۹، ح ۱۰۵؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۱، ص ۴۸۵ - ۴۸۶،

ح ۲۷۷؛ تفسیر کنز الدقائق، ج ۲، ص ۴۷۱؛ مکیال المکارم، ج ۱، ص ۱۸۷ و ۲۵۷.

رمله: شهری است در فلسطین شمالی شرقی بیت المقدس و نام قریه‌ای است در سوریا.  
 أصهب: صفت یکی از صاحب پرچم‌های سه گانه است که از شامات بلند می‌شود  
 - چنان که ابقع هم صاحب پرچم مصری است.

قرقیسیا: شهری است در کنار فرات نزدیک نهر خابور که به نام قرقیسیا پسر  
 طهمورث دیوبند ساخته شده.

طمس: ناپدید شدن.

قزع: پاره‌های ابر تُنک.

خریف: فصل پاییز و سه ماه میان تابستان و زمستان را گویند.

معنی: ای جابر! ملازم زمین باش - یعنی: از جای خود بر مخیز و حرکت مده  
 دست را و نه پا را - تا وقتی که ببینی نشانه‌هایی را که برای تو ذکر می‌کنم، اگر دریابی  
 آن را. اول آنها مخالفت بنی عباس است با یکدیگر و نمی‌بینم تو را که درک کنی آن  
 زمان را ولیکن حدیث کن بعد از من از من.

و منادی‌ای است که ندا می‌کند از آسمان و صدا از ناحیه دمشق به گوش شما  
 می‌رسد و آن صدای فتح و گشایش است و فرو می‌رود به زمین دهکده‌ای از  
 دهکده‌های شام که آن را جابیه گویند و آن در نزدیکی دمشق واقع است و افتادن  
 قسمتی از دیوار مسجد دمشق است که مسجد اموی باشد از سمت راست آن و بیرون  
 آمدن خارجی‌های از دین است از طرف ترک‌ها و در پی آن است خروج رومی‌ها.

و برادران ترک زود باشد که رو آورند تا این که در جزیره - یعنی: جایی که در  
 سمت شمال غربی جزیره است - فرود آیند - یعنی: فرودگاه و پایگاه خود را در آن جا  
 قرار دهند - و زود باشد که خارجیان روم هم عده خود را در رمله - که شهری است  
 واقع در فلسطین شمالی در سمت شرقی بیت المقدس، یا قریه‌ای از سوریا - پیاده  
 کنند و آن جا را فرودگاه و پایگاه خود قرار دهند.

پس در آن سال - ای جابر! - اختلاف بسیار در هر زمینی از ناحیه مغرب واقع  
 خواهد شد. پس اول زمین مغرب یا اول جایی که خراب می‌شود شام خواهد بود.

در آن وقت اختلاف در میان اهل شام خواهد افتاد و در آن وقت سه پرچم مخالف یکدیگر بلند می شود: پرچم اصفه و پرچم ابقع و پرچم سفیانی. پس سفیانی با ابقع - که پرچم مصری ها باشد - با هم تلاقی کنند و مقاتله نمایند. سفیانی بر ابقع غالب شود و او را با تابعین او می کشد. پس از آن بر اصفه غالب می شود و او را نیز می کشد. در آن وقت سفیانی هیچ همی و فکری ندارد مگر این که به جانب عراق رو آورد. پس لشکر او به قرقیسیا - که شهری در کنار فرات نزدیک نهر خابور است - [می گذرند]، پس در آن جا قتال می کنند و لشکر سفیانی صد هزار نفر از جباران و گردن کشان را می کشند. بعد از آن سفیانی لشکری را به کوفه می فرستد که شماره آنها هفتاد هزار نفرند. پس از اهل کوفه بسیاری را می کشند و بر دار می زنند و اسیر می کنند.

پس در آن میانه همچنان که مشغول اند پرچم های خراسانی افراشته شود و از خراسان رو به عراق می آورند و به سرعتی شدید و سخت طی منازل و مراحل می کنند طی کردنی با شتاب و عجله تمام و با ایشان اند گروهی از اصحاب قائم علیه السلام.

پس بیرون می آید مردی از دوستان آل محمد علیه السلام از کوفه با جمعی از ضعفا و ناتوانان. پس سر لشکر سفیانی آنها را می کشد در میان کوفه و سفیانی لشکری به مدینه می فرستد و حضرت مهدی علیه السلام در آن وقت در مدینه است. از آن جا کوچ می کند به طرف مکه. خیر به سر لشکر سفیانی می رسد که مهدی علیه السلام از مدینه بیرون رفت به جانب مکه. پس آن ملعون لشکری به دنبال آن حضرت می فرستد. آنها حضرت را نمی یابند و آن جناب وارد مکه می شود در حالی که ترسان و منتظر فرمان الهی است به روش موسی بن عمران.

فرمود: و فرود می آید سر لشکر سفیانی با قوم خود در سرزمین بیداء. پس ندا کننده ای از آسمان ندا می کند که: ای زمین بیداء! به خود فرو گیر این گروه را. پس زمین آنها را به خود فرو می برد و باقی نمی گذارد از آنها مگر سه نفر را که خدا روهای ایشان را به عقب بر می گرداند و ایشان از قبیله کلب اند و این آیه درباره ایشان نازل شده (که خدا می فرماید: ﴿ای کسانی که کتاب به آنها آورده شد! ایمان بیاورید به آنچه که فرو فرستادیم در حالی که تصدیق کننده باشید مر آنچه را که با شما هست

پیش از این که محو و نابود کنیم روهای را و آنها را به عقب ایشان برگردانیم ﴿ .  
 فرمود حضرت باقر علیه السلام: قائم علیه السلام در آن روز در مکه تکیه می دهد پشت خود را به  
 خانه خدا در حالتی که پناهنده شده است. پس ندا می کند که: ای گروه مردمان! ما  
 طلب یاری می کنیم خدای را و کسانی که اجابت کنند ما را از مردمان و ماییم اهل بیت  
 پیغمبر شما محمد صلی الله علیه و آله و ماییم سزاوارترین مردم به خدا و به محمد صلی الله علیه و آله.

پس کسی که با من محاجّه کند در آدم من سزاوارترم از مردم به آدم، و کسی که با  
 من محاجّه کند در نوح پس من سزاوارترم از مردم به نوح، و کسی که با من محاجّه کند  
 در ابراهیم پس من سزاوارترم به ابراهیم از مردم، و کسی که با من محاجّه کند به  
 محمد صلی الله علیه و آله پس من سزاوارترم از مردم به محمد صلی الله علیه و آله، و کسی که با من محاجّه کند در  
 پیغمبران پس من سزاوارترم از مردم به پیغمبران.

آیا نمی گوید خدا در محکم کتاب خود: ﴿ بدرستی که خدا برگزید آدم و نوح و آل  
 ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان. ذریّه ای هستند که بعضی از آنها از بعضی دیگرند و  
 خدا شنوای داناست ﴿؟ پس من باقی مانده ای هستم از آدم و ذخیره ای هستم از نوح و  
 برگزیده شده ای هستم از ابراهیم و مصفا شده ای هستم از محمد - درود متصل فرستد  
 خدا بر ایشان همگی.

آگاه باشید! کسی که با من محاجّه کند در کتاب خدا پس من سزاوارترم از مردم به  
 کتاب خدا. آگاه باشید! کسی که محاجّه کند با من به سنت پیغمبر پس من سزاوارترم  
 از مردم به سنت رسول خدا. پس شما را قسم می دهم به خدا! کسی که کلام مرا امروز  
 می شنود، باید برساند حاضر از شما به آن که غایب است و سؤال می کنم از شما به حق  
 خدا و به حق فرستاده او و به حق خودم؛ زیرا که از برای من بر شما حق خویشاوندی  
 من است از رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، و مخواستہ از شما مگر این که یاری کنید ما را و منع  
 کنید از ما ظلم کسانی را که به ما ظلم می کنند.

پس از روی تحقیق خفت داده شدیم ما و ستم کرده شدیم ما و دور شدیم ما از  
 خانه های خودمان و فرزندان خودمان و تعدی کرده شد بر ما و حق ما از ما دفع کرده

شد و اهل باطل بر ما دروغ بستند. پس خدا را در نظر داشته باشید در حق ما و خوار نکنید ما را و یاری کنید ما را که یاری می کند خدا شما را.

فرمود - یعنی: حضرت باقر علیه السلام: - پس جمع می کند خدا برای او یارانش را که سیصد و سیزده نفرند، بدون این که با همدیگر وعده کرده باشند، مانند پاره های ابر نازک که در فصل پاییز در هوا متفرق اند و به یکدیگر می پیوندند و این است - ای جابر! - معنای آیه ای که ذکر کرده است خدا در کتاب خود (که می فرماید: ﴿هر کجا باشید، می آورد خدا همه شماها را. بدرستی که خدا بر هر چیزی تواناست﴾).

پس بیعت می کنند با او در میان رکن و مقام و با اوست عهدی از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله که وارث شده اند آن را پسرها از پدرها.

پس قائم - ای جابر! - مردی است از فرزندان حسین که اصلاح می کند خدا برای او کار او را در یک شب. پس چقدر مشکل می شود بر مردم از این جهت! پس اشکال نمی کنند - ای جابر! - و مشکل نمی شود برایشان ولادت او از پیغمبر صلی الله علیه و آله و وارث بودن او علم را از دانایان، هر کدام بعد از دیگری. پس اگر همه اینها مشکل باشد بر ایشان، صدایی که از آسمان شنیده می شود مشکل نمی شود بر ایشان؛ زیرا که ندا کرده می شود به نام او و نام پدر او و مادر او.

(در اختصاص شیخ مفید، طبع تهران، مکتبه صدوق، صفحه ۲۵۵ نیز همین حدیث را روایت کرده از عمرو بن ابی المقدم از جابر جعفی از آن حضرت).<sup>۱</sup>

#### ۳۳۴ / حدیث دوازدهم

سیزدهم بحار، صفحه ۱۷۴، از کتاب امامت و تبصره، تألیف علی بن بابویه به سند خود نقل کرده از ابی عبیده حذاء که گفت:

سألت أبا جعفر علیه السلام عن هذا الأمر: متى يكون؟ قال: إن كنتم تؤمنون أن يجيئكم

۱. اختصاص، ص ۲۵۵-۲۵۷.

من وجه فلا تنکرونه؛<sup>۱</sup>

معنی: پرسیدم از ابی جعفر - یعنی: حضرت باقر علیه السلام - از این امر - یعنی: فرج - که چه وقت می‌باشد؟ فرمود: اگر شما کسانی هستید که آروز دارید که بیاید شما را از جهتی، پس انکار نمی‌کنید او را - یعنی: انکار وجود او را و یا این که دعوت او را منکر نمی‌شوید.

### ۳۳۵ / حدیث سیزدهم

سیزدهم بحار، صفحه ۱۷۵، از کتاب سرور أهل الإیمان به سند خود از برید از ابی جعفر علیه السلام روایت کرده که فرمود:

یا برید، اتق جمع الأصهب. قلت: وما الأصهب؟ قال: الأبقع. قلت: وما الأبقع؟ قال: الأبرص، واتق السفیانی، واتق الشریذین من ولد فلان، یأتیان مکة، یقسمان بها الأموال. یتشبهان بالقائم علیه السلام، واتق الشذاذ من آل محمد.

قلت: ویرید بالشذاذ الزیدیة؛ لضعف مقالتهم. أما کونهم من آل محمد، فإنهم من بنی فاطمة؛<sup>۲</sup>

معنی: ای برید! پرهیز از جمعیت اصهب. گفتم: اصهب چیست؟ فرمود: ابقع. گفتم: ابقع چیست؟ فرمود: ابرص - یعنی: صاحب لک و پیسه - و پرهیز از سفیانی و پرهیز از رانده و آواره شده از پسران فلان - یعنی: عباس - که می‌آیند به مکة و در آن جا تقسیم اموال می‌کنند و خود را شبیه قائم می‌نمایند و پرهیز از شذاذ<sup>۳</sup> از آل محمد. گفتم: اراده می‌کند از شذاذ فرقه زیدیة را به جهت ضعف در گفتارشان و اما بودن ایشان از آل محمد برای این است که ایشان از فرزندان فاطمه - علیها السلام - اند.

۱. بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۶۸، ح ۱۵۷، ونیز ر.ک: الإمامة والتبصرة، ص ۹۴، ح ۸۵.

۲. بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۶۹ - ۲۷۰، ح ۱۶۰، ونیز ر.ک: سرور أهل الإیمان، ص ۳۱ - ۳۲، ح ۳.

۳. شذاذ: کسانی که در میان عده‌ای باشند، اما از ایشان نباشند، عده اندک.

## ۳۳۶ / حدیث چهاردهم

سیزدهم بحار، صفحه ۱۷۵، از همان کتاب مسنداً از ابی حمزه ثمالی روایت کرده که گفت: شنیدم از ابی جعفر علیه السلام که می فرمود:

إذا سمعتم باختلاف الشام في ما بينهم فالهرب من الشام؛ فإنَّ القتل بها والفتنة. قلت: إلى أيِّ البلاد؟ فقال: [إلى] مكة؛ فإنَّها خير بلاد يهرب الناس إليها. قلت: فالكوفة؟ قال: الكوفة ماذا يلقون؟ تقتل الرجال إلا شامي، ولكنَّ الويل لمن كان في أطرافها. ماذا يسمّر عليهم من أذى بهم، وتسبى بها رجال ونساء، وأحسنهم حالاً من يعبر الفرات ومن لا يكون شاهداً بها.

قال: فما ترى في سگان سوادها؟ فقال بيده يعني: لا، ثم قال: الخروج منها خير من المقام فيها. قلت: كم يكون ذلك؟ قال: ساعة واحدة من نهار. قلت: ما حال من يؤخذ منهم؟ قال: ليس عليهم بأس. أما إنَّهم سينقذهم أقوام ما لهم عند أهل الكوفة يومئذٍ قدر ما لا يجوزون<sup>۱</sup> بهم الكوفة؛<sup>۲</sup>

یعنی: وقتی که شنیدید اختلافی را که در شام واقع می شود در میان خودهاشان، پس وقت فرار کردن از شام است؛ زیرا کشتن و فتنه در آن جا خواهد بود. گفتم: به کدام از شهرها فرار کنند؟ فرمود: به مکه که آن بهترین شهرهاست که مردم به آن جا فرار می کنند. گفتم: پس کوفه در چه حال خواهد بود؟ فرمود: اهل کوفه چه بلاهایی که خواهند دید؟! کشته می شوند مردان مگر آن کسی که از اهل شام است ولیکن وای برای کسانی که در اطراف کوفه ساکن اند که چه می گذرد بر آنها از اذیتی که به ایشان وارد آید و اسیر می شوند در آن جا مردان و زنانی و نیکوترین حال از ایشان کسی است [که] از فرات عبور کند و کسی که در آن جا حاضر نباشد.

گفت راوی: پس حال ساکنین سواد کوفه را چگونه می بینی؟ به دست اشاره فرمود

۱. در مصدر: (أما لا يجوزون).

۲. بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۷۱، ح ۱۶۴، ونیز ر. ک: سرور أهل الإيمان، ص ۴۴-۴۵، ح ۲۰.

که: نه. بیرون رفتن از آن جاها بهتر است از ماندن در آن جاها. گفتم: تا چقدر طول می کشد؟ فرمود: بقدر یک ساعت از روز. گفتم: حال آنهایی که گرفته شده اند - یعنی: اسیر شده اند - چگونه خواهد بود؟ فرمود: برای آنها باکی نیست - یعنی: آنها کشته نمی شوند. آگاه باش که زود باشد که آنها را از کشته شدن نجات دهند و دستگیری کنند گروه هایی که در آن روز نزد اهل کوفه کوچک تر قدر و منزلتی ندارند و آنها را به کوفه راه نمی دهند.

## ۳۲۷ / حدیث پانزدهم

تفسیر قمی، صفحه ۲۸۶، سوره یونس، مسنداً از فضیل روایت کرده که گفت: گفتم به حضرت ابی جعفر علیه السلام: فدایت شوم! به ما خبری رسیده که برای آل جعفر پرچمی است و برای آل عباس دو پرچم خواهد بود. آیا به شما در علم به این موضوع چیزی منتهی شده است؟ فرمود:

أما آل جعفر فليس بشيء ولا إلى شيء، وأما آل العباس فإن لهم ملكاً مبطناً يقربون فيه البعيد ويبعدون فيه القريب، وسلطانهم عسر ليس فيه يسر، حتى إذا أمنوا مكر الله وأمنوا عقابه صيح فيهم صيحة لا يبقی لهم منال يجمعهم ولا آذان يسمعهم، وهو قول الله - عز وجل -: ﴿ حَتَّى إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا ﴾<sup>۱</sup> الآية. قلت: جعلت فداك، فمتى يكون ذلك؟ قال: أما إنه لا يوقت لنا فيه وقت، ولكن إذا حدثناكم بشيء، فكان كما تقول، فقولوا: صدق الله ورسوله، وإن كان بخلاف ذلك فقولوا: صدق الله ورسوله، توجروا مرتين، ولكن إذا اشتدت الحاجة والفاقة وأنكر الناس بعضهم بعضاً، فعند ذلك توقعوا هذا الأمر صباحاً أو مساءً.

قلت: جعلت فداك، الحاجة والفاقة قد عرفناهما، فما إنكار الناس بعضهم بعضاً؟ قال: يأتي الرجل أخاه في حاجة فيلقاه بغير الوجه الذي كان يلقاه فيه، ويكلم بغير الكلام الذي كان يكلمه.<sup>۲</sup>

۱. سوره یونس، آیه ۲۴.

۲. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۱۰-۳۱۱.

تمام آیه که در حدیث بعضی از آن ذکر شده این است:

﴿ إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ مِمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ وَالْأَنْعَامُ حَتَّى إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازَّيَّنَتْ وَظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَادِرُونَ عَلَيْهَا أَتَاهَا أَمْرُنَا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا كَأَنْ لَمْ تَغْنَبِ بِالْأَمْسِ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ﴾<sup>۱</sup>.

### معنای حدیث

اما آل جعفر چیزی نیستند و نه به سوی چیزی راه می یابند - یعنی: صاحب ریاست و خلافت و سلطنت نمی شوند - و اما آل عباس پس برای ایشان است ملک جمع با فراغت بالی که نزدیک می کنند دور را و دور می کنند نزدیک را و پادشاهی ایشان سخت است و در آن آسانی نیست تا زمانی که ایمن شوند از معامله مکر کردن خدا و ایمن شوند از عقاب او - آن وقت در میان ایشان صیحه ای زده می شود که باقی نماند برای ایشان ملکی که جمع آوری کنند و نه گوش هایی که بشنوند و این است فرموده خدای - عزوجل - که فرموده است: ﴿ تا این که به خود گیرد زمین پیرایه و آرایش خود را و زینت خود را ظاهر کند و چنین گمان کنند اهل آن که قدرت بر آن دارند که ناگهان در شب یا روز عذاب ما بر آنها بیاید، پس قرار دهیم آنها را چیده و درویده شده و نابود بنحوی که گویا در روز گذشته بی نیاز نبوده و هیچ زینتی و پیرایه ای نداشته ﴾.

گفتم: فدایت شوم! چه وقت این حادثه بر آنها رو خواهد داد؟ فرمود: وقتی برای ما قرار داده نشده در وقوع آن، و لیکن هر وقت چیزی را برای شما حدیث کردیم و واقع شد بر شما همچنان که گفته ایم، بگویید: راست گفت خدا و پیغمبر او، و اگر خلاف آن شد، باز بگویید: راست گفت خدا و پیغمبر او، تا دو مرتبه مزد ببرید.

ولیکن هرگاه احتیاج و فقر و تنگدستی سخت شد و بعضی از مردم بعضی دیگر را منکر شدند، پس در آن وقت هر صبح و شامی انتظار این امر را بکشید. پس گفتم: فدایت شوم! احتیاج و فقر و تنگدستی را دانستیم، اما مراد از انکار بعضی از مردم

۱. سوره یونس، آیه ۲۴.

بعض دیگر را چیست؟ فرمود: این است که مرد بیاید نزد برادر خود برای حاجتی که دارد، پس آن برادر به چشمی که سابق به او نگاه می کرده نگاه نکند و طوری با او سخن گوید که پیش تر از اظهار احتیاج با او سخن نمی گفته - یعنی: پیش از اظهار احتیاج به نظر عزت و احترام به او نگاه می کرده و به زبان لطف و مهربانی و دوستی با او سخن می گفته و در هنگام اظهار احتیاج به چشم حقارت و خواری و ذلت به او نگاه کند و به بی اعتنایی و تندخویی و سخنان خشونت آمیز با او سخن گوید.

### ۳۳۸ / حدیث شانزدهم

تفسیر قمی، صفحه ۲۸۸ گفته است:

وفي رواية أبي الجارود عن أبي جعفر عليه السلام في قوله تعالى: ﴿ قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ آتَاكُمْ عَذَابُهُ بَيِّنَاتًا ﴾ يعني: ليلاً ﴿ أَوْ نَهَارًا مَّاذَا يَسْتَعْجِلُ مِنْهُ الْمُجْرِمُونَ ﴾<sup>۱</sup> فهذا عذاب ينزل في آخر الزمان على فسقة أهل القبلة، وهم يجحدون نزول العذاب عليهم؛<sup>۲</sup>

یعنی: در روایت ابی الجارود از ابی جعفر علیه السلام روایت کرده در قول خدای تعالی که فرموده (در سوره یونس): ﴿ بگو - ای پیغمبر! -: آیا دانسته اید که می آید شما را عذاب او - یعنی: خدا - در شب یا روز؟ چیست آن چیزی که تعجیل از آن می کنند گناهکاران؟ ﴾ پس این عذابی است که نازل می شود در آخر الزمان بر فاسق های اهل قبله و حال آن که انکار می کنند نازل شدن عذاب را بر ایشان.

### ۳۳۹ / حدیث هفدهم

كمال الدين و تمام النعمة به سند خود از محمد بن مسلم روایت کرده که گفت: شنیدم

۱. سوره یونس، آیه ۵۰.

۲. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۱۲، و نیز ر.ک: تفسیر مجمع البیان، ج ۵، ص ۱۹۷؛ بحار الأنوار، ج ۹، ص ۱۰۱-۱۰۲.

و ص ۲۱۳، ذیل حدیث ۹۱ و ج ۵۲، ص ۱۸۵، ح ۱۰؛ تفسیر اصفی، ج ۱، ص ۵۱۴؛ تفسیر صافی، ج ۲، ص ۴۰۵.

ذیل آیه ۵۰؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۲، ص ۳۰۶، ح ۷۳؛ إلزام الناصب، ج ۱، ص ۶۲ و ج ۲، ص ۹۸-۹۹.

از ابی جعفر علیه السلام که می فرمود:

القائم [منا] منصور بالرعب، مؤید بالنصر، تطوی له الأرض، وتظهر له الكنوز. يبلغ سلطانه المشرق والمغرب، ويظهر الله - عز وجل - به دينه ولو كره المشركون، فلا يبقى في الأرض خراب إلا عمر، وينزل روح الله عيسى بن مريم عليه السلام فيصلي خلفه.

فقلت: يا بن رسول الله، متى يخرج قائمكم؟ قال: إذا تشبه الرجال بالنساء والنساء بالرجال، واكتفى الرجال بالرجال والنساء بالنساء، وركب ذوات الفروج السروج، وقُبلت شهادات الزور، وزُدت شهادات العدل، واستخف الناس بالدماء، وارتكاب الزنا، وأكل الربا، واتقى الأشرار مخافة ألسنتهم، وخرج السفينائي من الشام واليماني من اليمن، وخسف بالبيداء، وقتل غلام من آل محمد بين الركن والمقام اسمه محمد بن الحسن النفس الزكية، وجاءت صيحة من السماء بأن الحق فيه وفي شيعته، فعند ذلك خروج قائمنا.

فإذا خرج أسند ظهره إلى الكعبة، واجتمع إليه ثلاثمائة وثلاثة عشر رجلاً، وأول ما ينطق به هذه الآية: ﴿بَقِيَّتُ اللَّهُ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾<sup>۱</sup> ثم يقول: أنا بقية الله في أرضه [وخليفته وحجته عليكم، فلا يسلم عليه مسلم إلا قال: السلام عليك يا بقية الله في أرضه]. فإذا اجتمع إليه العقد - وهو عشرة آلاف رجل -، خرج، فلا يبقى في الأرض معبود دون الله - عز وجل - من صنم وغيره إلا وقعت فيه نار فاحترق، وذلك بعد غيبة طويلة ليعلم الله من يطيعه بالغيب ويؤمن به؛<sup>۲</sup>

يعنى: قائم علیه السلام یاری کرده شده است به ترسی که از او در دلها می افتد و تأیید کرده شده است به یاری کردنی مخصوص از جانب خدا - یا ملائکه نصر، یا یاران خاص، یا همه اینها. پیچیده می شود از برای او زمین و ظاهر می شود برای او گنج ها. پادشاهی و سلطنت او به مشرق و مغرب جهان می رسد و آشکار می گرداند خدا به شخص او

۱. سورة هود، آیه ۸۶.

۲. کمال الدین و تمام النعمه، ص ۲۳۰ - ۲۳۱، ح ۱۶، و نیز رک: إعلام الوری بأعلام الهدی، ج ۲، ص ۲۹۱ - ۲۹۲؛ کشف النعمه، ج ۳، ص ۲۴۲ - ۲۴۳؛ الفصول المهمة، ج ۲، ص ۱۱۲۳ - ۱۱۲۵؛ بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۱۹۱ - ۱۹۲، ح ۲۴؛ تفسیر صافی، ج ۲، ص ۳۳۹، ذیل آیه ۳۳؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۲، ص ۲۱۲، ح ۱۲۴.

دین خود را و اگرچه مکروه خاطر مشرکان باشد. پس باقی نمی ماند در زمین جای خرابی مگر این که آباد شود و فرود می آید عیسای روح الله پسر مریم علیها السلام، پس نماز می گزارد در پشت سر او.

پس به آن حضرت عرض کردم که: ای پسر رسول خدا! چه وقت بیرون می آید قائم شما؟ فرمود: وقتی که شبیه شدند مردها به زنها و زنها به مردها و اکتفا کردند در فجور مردها به مردها و زنها به زنها و سوار شدند زنها بر زینها و پذیرفته شود شهادت های دروغ و رد شود شهادت های راست و سبک شمارند مردم ریختن خون های ناحق را و مرتکب شدن زنا را و خوردن ربا را و از مردمان شریر تقیه کنند از ترس زبان های ایشان و بیرون بیاید سفیانی از شام و یمانی از یمن و فرو روند لشکر سفیانی در بیداء و کشته شود پسری از آل محمد در میان رکن و مقام که نام او محمد بن الحسن نفس زکّیه باشد و بیاید صدای آسمانی به این که حق در او - یعنی: قائم - و شیعیان اوست، در آن وقت زمان بیرون آمدن قائم ما است.

پس چون بیرون آید، پشت خود را به کعبه می دهد و نزد او جمع می شود سیصد و سیزده مرد و اول چیزی که به آن سخن گوید، این آیه است (که خدا فرموده: ﴿بِاقِي مَا نَدَةُ خِذَا نِي كُو وَ نِي كُو تَرَا سْتِ بَرَاي شَمَا، اَگَر مِي بَاشِيد مُؤْمِنَان﴾. پس می فرماید: منم باقی مانده خدا در زمین او. پس چون جمع شود در نزد او یک عقد - که عبارت از ده هزار نفر مرد باشد -، خروج می کند. پس باقی نمی ماند پرستیده شده ای غیر از خدای - عزوجل - از بت و غیر آن مگر این که آتشی در آن می افتد و می سوزد و اینها بعد از آنی است که غیبت طولانی کند تا بداند خدا کی فرمانبرداری می کند او را در غیبت او و ایمان می آورد به او.

#### ۳۴۰ / حدیث هجدهم

سیزدهم بحار، صفحه ۱۷۰، از غیبت نعمانی به سند خود از زرارة بن اعین از حضرت ابی جعفر علیه السلام روایت کرده در تفسیر قول خدای تعالی: ﴿قَضَىٰ أَجَلًا وَأَجَلًا

مُسَمَّى عِنْدَهُ<sup>۱</sup> فرمود:

إِنَّمَا أَجْلَان: أَجَلٌ مَحْتَمٌ وَأَجَلٌ مَوْقُوفٌ. قَالَ لَهُ حَمْرَانٌ: مَا الْمَحْتَمُ؟ قَالَ: الَّذِي لَا يَكُونُ غَيْرَهُ. قَالَ: وَمَا الْمَوْقُوفُ؟ قَالَ: هُوَ الَّذِي لَلَّهِ فِيهِ الْمَشِيَّةُ. قَالَ حَمْرَانٌ: إِنِّي لِأَرْجُو أَنْ يَكُونَ أَجَلُ السَّفِيَانِيِّ مِنَ الْمَوْقُوفِ، فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ<sup>۲</sup>: لَا وَاللَّهِ، إِنَّهُ مِنَ الْمَحْتَمِ؛<sup>۳</sup> يَعْنِي: فَرَمُودٌ: أَيْنَ مَدَّتِي كَمَا خَلَا فِي أَيْنَ آيَةٍ فَرَمُودَةٌ دُو مَدَّتِ اسْتِ: مَدَّتِي كَمَا حَتَمَ شَدَّةً وَمَدَّتِي كَمَا مَوْقُوفٌ اسْتِ. حَمْرَانٌ بِيهِ أَنَّ حَضْرَتَ عَرَضَ كَرَدَ: مَحْتَمٌ كَدَامَ اسْتِ؟ فَرَمُودٌ: أَنْ اسْتِ كَمَا غَيْرَ مِنْ أَنْ نَيْسَتْ. عَرَضَ كَرَدَ: مَوْقُوفٌ كَدَامَ اسْتِ؟ فَرَمُودٌ: أَنْ اسْتِ كَمَا بَرَايَ خَلَا فِي أَنَّ مَشِيَّتِ اسْتِ - يَعْنِي: مَوْقُوفٌ اسْتِ بِيهِ مَشِيَّتِ خَلَا. إِنْ بَخَوَاهِدُ مِي شُودُ وَ إِنْ نَخَوَاهِدُ نَمِي شُودُ. حَمْرَانٌ كَفَتَ كَمَا: مِنْ هَرَايْنَه أَمِيدُ وَارَمَ كَمَا مَدَّتِ سَفِيَانِيٍّ مِنْ مَوْقُوفٌ بَاشُدُ.

پس حضرت ابی جعفر<sup>۲</sup> فرمود: نه به ذات خدا قسم است که آن از مدت محتوم است - یعنی: حتماً باید واقع شود و واقع شدنی است. (غیبت نعمانی، صفحه ۱۶۲)

### ۳۴۱ / حدیث نوزدهم

غیبت نعمانی، صفحه ۱۶۱، به سند خود از محمد بن مسلم روایت کرده که گفت: شنیدم از ابی جعفر<sup>۲</sup> که می فرمود:

اتَّقُوا اللَّهَ، وَاسْتَعِينُوا عَلَيَّ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ بِالْوَرَعِ وَالْاجْتِهَادِ فِي طَاعَةِ اللَّهِ؛ فَإِنَّ أَشَدَّ مَا يَكُونُ أَحَدَكُمْ اغْتِبَاطًا بِمَا هُوَ فِيهِ مِنَ الدِّينِ لَوْ قَدْ صَارَ فِي حَدِّ الْآخِرَةِ وَانْقَطَعَتِ الدُّنْيَا عَنْهُ. فَإِذَا صَارَ فِي ذَلِكَ الْحَدِّ، عَرَفَ أَنَّهُ قَدْ اسْتَقْبَلَ النِّعَمَ وَالْكَرَامَةَ مِنَ اللَّهِ وَالْبُشْرَى بِالْجَنَّةِ.

۱. سورة انعام، آية ۲.

۲. بحار الأنوار، ج ۴، ص ۱۱۶-۱۱۷، ج ۴۶ و ج ۵۲، ص ۲۴۹، ح ۱۳۳؛ غیبت نعمانی، ص ۳۱۲-۲۱۳، ج ۵، و نیز ر. ک: تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۵۴-۳۵۵، ح ۷؛ کافی، ج ۱، ص ۱۴۷، ح ۴؛ الفصول المهمة، ج ۱، ص ۲۲۰-۲۲۱، ح ۱۹۲؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۱، ص ۷۰۴، ح ۱۸؛ إلزام الناصب، ج ۲، ص ۹۸؛ مکیال المکارم، ج ۱، ص ۳۵۸ و ج ۲، ص ۱۷۵.

وأمن مما كان يخاف، وأيقن أنّ الذي كان عليه هو الحقّ، وأنّ من خالف دينه على باطل وأنه هالك. فابشروا، ثمّ ابشروا بالذي تريدون. أ لستم ترون أعداءكم يقتلون في معاصي الله ويقتل بعضهم بعضاً على الدنيا دونكم، وأنتم في بيوتكم آمنون في عزلة عنهم؟ وكفى بالسفیانیّ نعمة لكم من عدوكم وهو من العلامات لكم مع أنّ الفاسق لو [قد] خرج لمكثتم شهراً أو شهرين بعد خروجه لم يكن عليكم بأس حتى يقتل خلقاً كثيراً دونكم.

فقال له بعض أصحابه: فكيف يصنع بالعيال، إذا كان ذلك؟ قال: يتغيّب الرجل منكم عنه. فإن خنقه وشرهه فإنما هي على شيعتنا، وأما النساء فليس عليهنّ بأس - إن شاء الله تعالى. قيل: فإلى أين يخرج (مخرج خ ل) الرجال و يهربون منه؟ [فقال:] من أراد منهم أن يخرج [يخرج] إلى المدينة أو [إلى] مكّة أو إلى بعض البلدان.

ثمّ قال: ما تصنعون بالمدينة وإنّما يقصد جيش الفاسق إليها؟ ولكن عليكم بمكّة؛ فإنّها مجمعكم، وإنّما فتنته حمل امرأة تسعة أشهر، فلا يجوزها - إن شاء الله -؛<sup>۱</sup>

یعنی: پرهیزید خدای را و یاری بخواهید از او بر آنچه که بر آن هستید - یعنی: محفوظ ماندن دین و ایمانتان به سبب پرهیزکاری و کوشش کردن در فرمانبرداری خدا؛ زیرا که سخت تر چیزی که می باشد یکی از شما را از حیث غبطه خوردن به چیزی است که آن در دین و مربوط به دین است که در دنیا به آن عمل کرده باشد تا به حدّ آخرت رسد و رشته دنیا بریده شود از او - یعنی: بمیرد. پس چون به این حد رسید، می داند که نعمت ها و کرامت های خدا روی آورد و مژده بهشت و ایمنی از آنچه که ترسیده شود داده می شود و یقین می کند به این که این راهی که می رفته راه حق بوده.

و بدرستی که کسی که با دین خود مخالفت کرده و راه باطل را پیموده، هلاک خواهد بود. پس مژده باد شما را و پس از آن مژده باد شما را به آنچه که می خواهید! آیا نمی بینید - یا نمی دانید - که دشمنان شما کشته می شوند - یا می کشند - در معصیت های خدا و می کشند بعضی از ایشان بعضی دیگر را بر سر دنیا در پیش روی شما و شما در

۱. غیبت نعمانی، ص ۳۱۱-۳۱۲، ح ۲، و نیز ر.ک: محاسن، ج ۱، ص ۱۷۷-۱۷۸، ح ۱۶۲؛ بحار الأنوار، ج ۶، ص ۱۸۷، ح ۲۲ و ج ۵۲، ص ۱۴۰-۱۴۱، ح ۵۱ و ج ۶۸، ص ۱۸۳، ح ۴۲.

خانه‌های خود در گوشه‌ای ایمن هستید از شرّ ایشان؟! و کفایت می‌کند که سفیانی عذابی باشد برای شما از دشمنان شما و بیرون آمدن او از نشانه‌هاست برای شما با این که آن فاسق اگر بیرون آید هرآینه بعد از خروج او یک ماه یا دو ماه درنگ خواهید کرد و بر شما باکی نخواهد بود تا این که می‌کشد خلق بسیاری را غیر از شما.

پس بعضی از اصحاب عرض کردند که: آن ملعون بازن‌ها چه خواهد کرد، وقتی که این طور شد؟ فرمود: غایب و پنهان شود هر مردی از شما از او؛ زیرا غیظ و حرص او مخصوص است برای شیعیان ما و اما زن‌ها پس برای ایشان باکی نیست - اگر خدای تعالی بخواهد.

به آن حضرت گفته شد: پس مردها که بیرون روند به کجا فرار کنند از شرّ او؟ [فرمود: ] کسی که می‌خواهد از ایشان که فرار کند، بیرون رود به جانب مدینه یا مکه یا به بعض از شهرهای دیگر.

پس فرمود: به مدینه چکار دارید؟ زیرا که لشکر آن فاسق به آن جا می‌رود ولیکن شما به مکه بروید؛ زیرا که محلّ جمع شدن شما در آن جا خواهد بود و غیر از این نیست که فتنه او بقدر مدّت حمل یک زن - که نه ماه است - زیادتر نمی‌شود - اگر بخواهد خدا.

#### ۳۴۲ / حدیث بیستم

غیبت نعمانی، صفحه ۱۶۳، به سند خود از جابر بن یزید جعفی روایت کرده که گفت: از ابی جعفر علیه السلام سؤال کردم از سفیانی، فرمود: کجا می‌پرسید شما از سفیانی؟ - یعنی: زود است تا خروج او. بیرون می‌آید پیش از او شیصبانی.

وَأْتَى لَكُمْ بِالسَّفِيَانِيِّ حَتَّى يَخْرُجَ قَبْلَهُ الشَّيْبَانِيُّ؟ يَخْرُجُ مِنْ أَرْضِ كُوفَانَ. يَنْبَغُ كَمَا يَنْبَغُ الْمَاءُ. يَقْتَلُ وَفَدَكُمْ، فَتَوَقَّعُوا بَعْدَ ذَلِكَ السَّفِيَانِيِّ وَخُرُوجَ الْقَائِمِ عليه السلام؛<sup>۱</sup>

۱. غیبت نعمانی، ص ۳۱۴، ح ۸، ونیز ر. ک: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۵۰، ح ۱۲۶.

یعنی: شیصبانی - که آخر خلیفه بنی عباس است و نام او عبدالله است طبق بعضی از اخبار دیگر - از کوفه بیرون می آید. جوشش می کند همچنان که آب جوشش کند. می کشد و اردین بر شمارا. پس انتظار بکشید پس از آن سفیانی و خروج قائم عجله را.

### ۳۴۲ / حدیث بیست و یکم

غیبت نعمانی، صفحه ۱۶۲، به سند خود از ابن ابی یعفور روایت کرده از حضرت باقر عجله که فرمود:

إِنَّ لَوْلِدَ الْعَبَّاسِ وَالْمُرَوَّانِيِّ لَوْقَعَةَ بَقْرَقِيسَا، يَشِيبُ فِيهَا الْغَلَامُ الْحَزُورُ، وَيَرْفَعُ اللَّهُ عَنْهُمْ النُّصْرَ، وَيُوحِي إِلَى طَيْرِ السَّمَاءِ وَسَبَاعِ الْأَرْضِ: اشْبَعِي مِنْ لَحُومِ الْجَبَّارِينَ، ثُمَّ يَخْرُجُ السَّفِيَانِيُّ؛<sup>۲</sup>

یعنی: برای پسران عباس و مروانی هرآینه جنگی است در قرقیسا که پیر شوند در آن پسران تازه به جوانی رسیده با قوت و توانا. برمی دارد خدا از ایشان نصر و یاری را و الهام می فرماید مرغان هوا و درندگان زمین را که: بخورید از گوشت های ستمکاران. پس از آن بیرون می آید سفیانی.  
(قرقیسا شهری است در کناره فرات نزدیک خابور).

### ۳۴۴ / حدیث بیست و دوم

غیبت نعمانی، صفحه ۱۶۳، به سند خود از مغیره بن سعید از آن حضرت روایت کرده که فرمود:

إِذَا اخْتَلَفَتِ الرَّمَحَانُ بِالشَّامِ لَمْ تَنْجَلْ إِلَّا عَنْ آيَةٍ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ. قِيلَ: وَمَا هِيَ، يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟ قَالَ: رَجْفَةٌ تَكُونُ بِالشَّامِ، يَهْلِكُ فِيهَا أَكْثَرُ مِنْ مِائَةِ أَلْفٍ، يَجْعَلُهَا اللَّهُ رَحْمَةً لِلْمُؤْمِنِينَ وَعَذَابًا عَلَى الْكَافِرِينَ. فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ، فَانظُرُوا إِلَى أَصْحَابِ الْبِرَازِيزِ الشَّهْبِ

۱. در مصدر: (بقرقیسیاء).

۲. غیبت نعمانی، ص ۳۱۵-۳۱۶، ح ۱۲، ونیز ر. ک: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۵۱، ح ۱۴.

المحذوفة، والرايات الصُّفْر تُقْبِل من المغرب حتَّى تحلَّ بالشام، وذلك عند الجزع الأكبر والموت الأحمر. فإذا كان ذلك، فانتظروا خسف قرية من دمشق يقال لها ممرسا (خريشاغل). فإذا كان ذلك، خرج ابن آكلة الأكباد من الوادي اليابس، حتَّى يستوي على منبر دمشق. فإذا كان ذلك، فانتظروا خروج المهديّ؛<sup>۲</sup>

یعنی: وقتی که اختلاف افتاد میان دو صاحب سرنیزه در شام، این تیرگی و ظلمت و اختلاف روشن و برداشته نمی شود مگر از نشانه‌ای از نشانه‌های خدا. گفته شد که: چیست آن نشانه، یا امیرالمؤمنین؟ فرمود: زمین لرزه‌ای رو می دهد در شام که هلاک می شود در آن بیشتر از صد هزار نفر که آن آیت را رحمت قرار می دهد خدا برای مؤمنان و عذاب قرار می دهد برای کفار. پس چون چنین آیت و نشانه‌ای رخ داد، نظر کنید - یا منتظر باشید - صاحبان اسب‌های سرخ‌نک بومی - یا اسب‌هایی که سفیدی و سیاهی آنها به هم آمیخته باشد، یا اسب‌های لشکری قوی که موهای دم آنها را چیده باشند - و پرچم‌های زرد را که از طرف مغرب رو آورد تا این که وارد شام شود و این وقتی است که ناشکیبایی بزرگ‌تری رخ دهد و مرگ سرخ در آنها واقع شود - یعنی: جنگ خونینی. پس چون این طور شد، منتظر باشید فرو رفتن قریه‌ای از قریه‌های دمشق را که آن را ممرسا - یا خريشا، یا بنا بر بعضی از روایات خرشنا - گویند. پس در آن وقت پسر خورنده جگرها - یعنی: سفیانی ملعون که از ذرّیه هند جگر خوار و نسل ابی سفیان لعین است - خروج می کند از بیابان خشک بی آب و علف تا این که می آید در دمشق و بر منبر می نشیند. پس چون این قضایا واقع شد، انتظار خروج مهدی را بکشید.

### ۳۴۵ / حدیث بیست و سوم

غیبت نعمانی، صفحه ۱۶۵، به سند خود از محمد بن مسلم از آن حضرت روایت کرده

۱. در مصدر: (حرستا).

۲. غیبت نعمانی، ص ۳۱۷، ح ۱۶، و نیز ر. ک: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۵۳، ح ۱۴۴.

که فرمود:

السفیانی أحمر أصفر<sup>۱</sup> أزرق. لم یعبد الله قط، ولم یر مکة ولا المدینة قط. یقول: یا رب، ثاری والنار؛<sup>۲</sup>

یعنی: سفیانی سرخ رو و زرد مو و زاغ چشم است. بندگی نکرده است خدا را هرگز و ندیده است مکه و مدینه را هرگز. می گوید: پروردگارا! خونخواهی می کنم و در آتش جهنم می روم.

#### ۳۴۶ / حدیث بیست و چهارم

غیبت نعمانی، صفحه ۱۶۷، به سند خود از ابی حمزه ثمالی از آن حضرت روایت کرده که فرمود:

یا ثابت، کأنتی بقائم أهل بیتی قد أشرف علی نجفکم هذا، وأومی بیده إلی ناحية الكوفة. فإذا هو أشرف علی نجفکم، نشر رایة رسول الله ﷺ. فإذا هو نشرها، انحطت علیه ملائكة بدر.

فقلت: وما رایة رسول الله ﷺ؟ قال: عمودها من عمد عرش الله ورحمته وسائرهما من نصر الله. لا یهوی بها إلی شیء إلا أهلکه الله. قلت: فمخبوءة هی عندکم حتی یقوم القائم فیجدها، أم یؤتی بها؟ قال: لا، بل یؤتی بها. قلت: من یأتیها بها؟ قال: جبرئیل علیه السلام؛<sup>۳</sup>

یعنی: ای ثابت! گویا می بینم قائم اهل بیتم را که مشرف شده است بر نجف شما، این نجف - و اشاره فرمود به دست خود به طرف کوفه. پس چون مشرف شد بر نجف شما، باز می کند پرچم رسول خدا ﷺ را. دور آن را می گیرند فرشتگانی که در روز بدر به یاری و مدد پیغمبر ﷺ آمدند.

۱. در مصدر: (أشقر).

۲. غیبت نعمانی، ص ۳۱۸، ح ۱۸، و نیز ر. ک: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۵۳-۲۵۴، ح ۱۴۶؛ مکیال المکارم، ج ۲، ص ۱۷۵.

۳. غیبت نعمانی، ص ۳۲۱، ح ۳، و نیز ر. ک: تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۰۳، ح ۳۰۲؛ بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۶۱-۳۶۲، ح ۱۳۰؛ تفسیر صافی، ج ۱، ص ۲۴۳، ذیل شماره ۲۱۰.

گفتم: چیست پرچم پیغمبر ﷺ؟ فرمود: چوب آن از پایه‌های عرش خدا و رحمت اوست و سایر چیزهای آن از نصر و یاری خداست. میل نمی‌کند با آن پرچم به سوی چیزی مگر این که نابود می‌کند آن را خدا. گفتم: پس آن پرچم پنهان است نزد شما تا قیام کند قائم و بیابد آن را، یا آن که آورده می‌شود به سوی او؟ فرمود: نه، بلکه آورده می‌شود آن پرچم. گفتم: کی می‌آورد؟ فرمود: جبرئیل علیه السلام.

### ۲۴۷ / حدیث بیست و پنجم

غیبت نعمانی، صفحه ۱۷۱، به سند خود از ابی الجارود رضی الله عنه روایت کرده که گفت:  
ابی عبدالله جعفر بن محمد رضی الله عنه فرمود:

أصحاب القائم ثلاثمائة وثلاثة عشر رجلاً أولاد العجم. بعضهم يحمل في السحاب نهاراً. يعرف باسمه واسم أبيه ونسبه وحليته، وبعضهم نائم على فراشه، فيوافيه (فیبری خل) في مكة (فیوفونه بمكة خل) على غير ميعاد؛<sup>۱</sup>

یعنی: اصحاب قائم سیصد و سیزده نفرند فرزندان عجم. بعضی از ایشان بر ابر حمل کرده می‌شوند در روز که شناخته می‌شود به نام و نسب و شمشیر آراسته خود و بعضی از ایشان خوابیده است بالای فراش خود. پس گذارده می‌شود و می‌بیند خود را در مکه بدون این که با هم وعده‌ای گذارده باشند.

### ۲۴۸ / حدیث بیست و ششم

اربعین میرلوحی و الزام الناصب، صفحه ۱۸۸، مسنداً از حضرت باقر رضی الله عنه روایت کرده که فرمود:

كأني بقوم قد خرجوا من أقصى بلاد المشرق من بلدة يقال لها شيلا، يطلبون حقهم من أهل الصين فلا يعطون، ثم يطلبون فلا يعطون. فإذا رأوا ذلك وضعوا سيوفهم على

۱. غیبت نعمانی، ص ۳۲۹، ح ۸، ونیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۶۹-۲۷۰، ح ۱۵۷؛ نفس الرحمن فی فضائل سلمان، ص ۱۳۱؛ الزام الناصب، ج ۲، ص ۲۴۷.

عواتقهم، فرضوا بإعطاء ما سألوهم فلم يقبلوا، وقتلوا منهم خلقاً كثيراً، ثم يسخرون بلاد الترك والهند كلها، ويتوجهون إلى خراسان، ويطلبونها من أهلها فلا يعطون، فيأخذونها قهراً ويريدون أن لا يدفعوا الملك إلا إلى صاحبكم مع الذين قتلوهم، فانتقموا منهم وتعيشوا في سلطانه إلى آخر الدنيا!

(شیلا در بعضی نسخ سیلان نوشته شده و بی مناسبت نیست).

یعنی: گویا می بینم گروهی را که بیرون می آیند از دورترین شهرهای مشرق از شهری که آن را شیلا می گویند و می خواهند حق خود را از اهل چین و آنها حقیقتاً را نمی دهند. پس از آن باز مطالبه می کنند و آنها نمی دهند. پس چون چنین دیدند، شمشیرهای خود را به گردن های ایشان می گذارند. پس آنها راضی می شوند به دادن حق ایشان آنچه را که ایشان خواسته اند از آنها. پس ایشان دیگر نمی پذیرند و می کشند از آنها خلق بسیاری را و مسخر خود می گردانند شهرهای ترک و هند را همه آنها را و رو می آورند به جانب خراسان و آن جا را از اهلش مطالبه می کنند. پس آنها حاضر به دادن نمی شوند. پس به قهر و غلبه آن جا را می گیرند و قصدی از گرفتن آن جا ندارند مگر این که آن جا و آن ملک را به صاحب شما - یعنی: قائم آل محمد علیه السلام - واگذار کنند با کسانی که از ایشان کشته اند تا انتقام بکشند از ایشان و تعیش و زندگی می کنند در دوره سلطنت آن حضرت تا آخر دنیا.

مؤلف ناچیز گوید: دور نیست خروج کنندگان از دورترین بلاد شرق عدّه خراسانی باشند - چنان که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام هم به آن اشاره فرموده و فرمایش آن حضرت در حدیث هفتاد و هفتم از احادیث علویّه در همین جزء از کتاب گذشت در صفحه ۶۹۴ که خراسانی از چین و ملتان می آید و خروج آنها به نفع آل محمد علیه السلام است.

۱. الزام الناصب، ج ۲، ص ۱۳۹. علی رغم جستجوی فراوان در کتاب «کفایة المهتدي في معرفة المهدي» - عجل الله فرجه - (اربعین میر لوحی) یافت نشد.

## ۳۴۹ / حدیث بیست و هفتم

غیبت طوسی، صفحه ۲۸۹، به سند خود از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود:  
تنزل الرايات السود التي تخرج من خراسان إلى الكوفة. فإذا ظهر المهدي علیه السلام، بعث  
إليه بالبيعة؛<sup>۱</sup>

یعنی: فرود می آید پرچم های سیاهی که از خراسان بیرون می آید در کوفه و چون  
ظاهر شد مهدی علیه السلام، می فرستد به نزد او و او را دعوت به بیعت کردن فرماید.

## ۳۵۰ / حدیث بیست و هشتم

غیبت طوسی، صفحه ۲۸۹، به سند خود از آن حضرت علیه السلام روایت کرده که فرمود:  
كأنني بالقائم يوم عاشوراء يوم السبت قائماً بين الركن والمقام، بين يديه جبرئيل علیه السلام،  
ينادي: البيعة لله، فيملأها عدلاً كما ملئت ظلماً وجوراً؛<sup>۲</sup>

یعنی: گویا می بینم قائم علیه السلام را در روز عاشورایی که روز شنبه باشد در میان رکن  
و مقام ایستاده و جبرئیل در مقابل او ندا می کند که: بیعت کنید برای خدا. پس پر  
می کند زمین را از عدل همچنان که پر از ظلم و جور شده باشد.

## ۳۵۱ / حدیث بیست و نهم

غیبت طوسی، صفحه ۲۹۵، به سند خود از آن حضرت روایت کرده در حدیث طویلی  
که فرمود:

يدخل المهدي الكوفة وبها ثلاث رايات قد اضطربت بينها، فتصقق له<sup>۳</sup>، فيدخل حتى

۱. غیبت شیخ طوسی، ص ۴۵۲، ح ۴۵۷، ونیز ر.ک: کتاب الفتن، ص ۱۹۰ و ۱۹۸: الخرائج والبرائج، ج ۳، ص ۱۱۵۸: ملاحم و فتن، ص ۱۲۳، ح ۱۲۲: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۱۷، ح ۷۷: نفس الرحمن في فضائل سلمان، ص ۳۰۴: إلزام الناصب، ج ۲، ص ۱۳۸.

۲. غیبت شیخ طوسی، ص ۴۵۳، ح ۴۵۹، ونیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۹۰، ح ۱۳۰،: کتبات المرکات، ج ۱، ص ۲۵۷.

۳. در مصدر: (فتصفوا له).

یأتي المنبر ويخطب، ولا يدري الناس ما يقول من البكاء، وهو قول رسول الله ﷺ. كَأَنِّي  
بِالْحُسَيْنِيِّ وَالْحُسَيْنِيِّ، وَقَدْ قَادَاهَا، فَيَسْلَمُهَا إِلَى الْحُسَيْنِيِّ، فَيُبَايِعُونَهُ.

فَإِذَا كَانَتْ الْجُمُعَةُ الثَّانِيَةَ قَالَ النَّاسُ: يَا بَنَ رَسُولَ اللَّهِ، الصَّلَاةُ خَلْفَكَ تَضَاهِي الصَّلَاةِ خَلْفَ  
رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَالْمَسْجِدَ لَا يَسْعُنَا، فَيَقُولُ: أَنَا مَرْتَادٌ لَكُمْ، فَيُخْرِجُ إِلَى الْغُرِيِّ، فَيُخِطُّ مَسْجِدًا  
لَهُ أَلْفَ بَابٍ يَسْعُ النَّاسَ، عَلَيْهِ أُصَيْصٌ، وَيَبْعَثُ فَيُحْفِرُ مِنْ خَلْفِ قَبْرِ الْحُسَيْنِيِّ ﷺ لَهُمْ نَهْرًا  
يَجْرِي إِلَى الْغُرِيِّ حَتَّى يَنْبِذَ فِي النَّجْفِ، وَيَعْمَلُ عَلَى فَوْهَتِهِ قَنَاطِرَ وَأَرْحَاءَ فِي السَّبِيلِ،  
وَكَأَنِّي بِالْعَجُوزِ وَعَلَى رَأْسِهَا مَكْتَلٌ فِيهِ بَرٌّ حَتَّى تَطْحَنَهُ بِلَاكِرًا؛<sup>۲</sup>

(روضه الواعظین ابن فثال، طبع قم، صفحه ۳۱۲).<sup>۳</sup>

### لغات

تصفيق: دست برد دست زدن.

مضاهاة: مانند بودن به یکدیگر.

رود و ارتیاد: به معنای طلب کردن، و راند و مرتاد کسی است که پیشروی کند بر

گروهی برای طلب کردن منزلی که در آن است، یا دنبال آب و علف پیشروی کند.

أصيص - بر وزن امیر -: بنای محکم.

فوهة: به معنای دهن و دهنه.

أرحاء: جمع رحي - به معنای آسیا.

مکتل - بر وزن منبر -: زنبیلی است که ظرفیت گرفتن پانزده صاع گندم داشته باشد.

یعنی: مهدی ﷺ داخل کوفه می شود در حالتی که در آن جاسه پرچم در جنبش

است. پس دست به دست زده می شود برای او و آن حضرت وارد می شود تا این که بر

۱. در مصدر: (بکربلاء).

۲. غیبت شیخ طوسی، ص ۴۶۸ - ۴۶۹، ح ۴۸۵، و نیز ر.ک: ارشاد، ج ۲، ص ۳۸۰؛ إعلام الوری بأعلام

الهدی، ج ۲، ص ۲۸۷؛ كشف الغمة، ج ۳، ص ۲۶۲؛ بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۳۰ - ۳۳۱، ح ۵۳، و ج ۹۷،

ص ۳۸۵، ح ۴؛ إلیزام الناصب، ج ۲، ص ۲۴۴.

۳. روضه الواعظین، ص ۲۶۳ - ۲۶۴.

منبر می‌رود و خطبه می‌خواند و از شدت گریه آن حضرت مردم نمی‌فهمند که چه می‌گوید و این گفته رسول خدا ﷺ است.

گویا می‌بینم حسنی و حسینی را که می‌کشند پرچم‌ها را. پس حسنی پرچم را به حسینی می‌دهد و عده او با آن حضرت بیعت می‌کنند و چون جمعه دوم شود مردم عرض می‌کنند: ای پسر پیغمبر! نماز گزاردن در پشت سر تو برابر است با نماز گزاردن در پشت سر پیغمبر خدا ﷺ و این مسجد گنجایش جمعیت ما را ندارد. پس می‌فرماید که: من پیشروی می‌کنم که جایی را فراهم کنم و می‌رود به طرف غری - که نجف اشرف باشد - و خط مسجدی را می‌کشد که از برای آن هزار در باشد که گنجایش همه مردمان را داشته باشد و بنای محکمی بنا می‌کند و می‌فرستد که از پشت قبر حسین ﷺ از کربلا نهری حفر و جاری می‌کنند به طرف غریین که به نجف جاری شود و در دهنه آن نهر پل‌هایی بنا کنند و در راه آسیاها ساخته شود و کانه می‌بینم پیرزن را بر که سر خود زنبیل گندم گذارده، برای آرد کردن می‌رود. آرد می‌کند بدون مزد.

### ۲۵۲ / حدیث سی‌ام

غیبت طوسی، صفحه ۲۹۷، به سند خود از آن حضرت روایت کرده که فرمود:  
 إِنَّ الْقَائِمَ يَمْلِكُ ثَلَاثِمِائَةَ وَ تِسْعَ سَنِينَ كَمَا لَبِثَ أَهْلُ الْكَهْفِ فِي كَهْفِهِمْ. يَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا  
 وَقِسْطًا كَمَا مَلَأَتْ ظُلْمًا وَجورًا، ويفتح الله [له] شرق الأرض وغربها، ويقتل الناس حتى  
 لا يبقى إلا دين محمد ﷺ. يسير بسيرة سليمان بن داود (تمام الخبر)؛<sup>۱</sup>

یعنی: بدرستی که قائم سیصد و نه سال پادشاهی می‌کند همچنانی که اصحاب کهف در کهف خودشان درنگ کردند و زمین را پر از عدل و داد می‌کند همچنان که پر از ظلم و جور شده باشد و می‌گشاید خدا مشرق و مغرب زمین را برای او و می‌کشد مردمان را تا این که باقی نماند مگر دین محمد ﷺ و سیر می‌کند به روش سلیمان پسر داود (علیه السلام).

۱. غیبت شیخ طوسی، ص ۴۷۴، ح ۴۹۶، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۹۱، ح ۲۴.

## ۳۵۳ / حدیث سی و یکم

ملاحم و فتن، صفحه ۳۴، به سند خود از جابر جعفی از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود:

إِذَا بَلَغَ الْعَبَّاسِيُّ خِرَاسَانَ طَلَعَ مِنَ الْمَشْرِقِ كَالْقَرْنِ ذُو الشَّقَا، وَكَانَ أَوَّلَ مَا طَلَعَ أَمْرَ اللَّهِ بِهَلَاكِ قَوْمِ نُوحٍ حِينَ غَرَقَهُمُ اللَّهُ، وَطَلَعَ فِي زَمَنِ إِبْرَاهِيمَ حَيْثُ أَلْقَوْهُ فِي النَّارِ، وَحِينَ أَهْلَكَ اللَّهُ فِرْعَوْنَ وَمَنْ مَعَهُ، وَحِينَ قَتَلَ يَحْيَى بْنَ زَكَرِيَّا.

فَإِذَا رَأَيْتُمْ ذَلِكَ، فَاسْتَعِيدُوا بِاللَّهِ مِنْ شَرِّ الْفِتَنِ، وَيَكُونُ طُلُوعُهُ بَعْدَ انْكَسَافِ الشَّمْسِ وَالْقَمَرِ، ثُمَّ لَا يَلْبَثُونَ حَتَّى يَظْهَرَ الْأَبْقَعُ بِمِصْرَ؛<sup>۱</sup>

یعنی: زمانی که عباسی به خراسان رسید، از سمت مشرق ستاره‌ای طالع شود مانند شاخ صاحب روشنی و نمایانی و این ستاره اول مرتبه‌ای که طلوع کرد امر فرمود خدا هلاکت قوم نوح را - یعنی: وقتی که طالع شد، قوم نوح هلاک شدند و طوفان آنها را غرق کرد - و مرتبه دیگر در زمان ابراهیم طالع شد، وقتی که او را در آتش انداختند و مرتبه دیگر در زمان فرعون طالع شد و او و قومش هلاک شدند و مرتبه دیگر وقتی طالع شد، یحیی بن زکریا کشته شد.

پس چون دیدید که آن ستاره طالع شد، پناه ببرید به خدا از شرّ فتنه‌ها و طلوع آن بعد از گرفتن آفتاب و ماه است. پس چون طالع شود، طول نمی‌کشد که ابقع در مصر ظاهر می‌شود (و ابقع مردی است ابرص، مبتلا به مرض لک و پیسه).

## ۳۵۴ / حدیث سی و دوم

ملاحم و فتن، صفحه ۴۳، به سند خود از آن حضرت علیه السلام روایت کرده که فرمود:

خَرَجَ شَابٌ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ بِكَفَّةِ الْيَمَنِ خَالٍ، وَيَأْتِي مِنْ خِرَاسَانَ بِرَايَاتٍ سَوْدَ بَيْنِ يَدَيْهِ

۱. در مصدر: (القرن ذو الشفا).

۲. ملاحم و فتن، ص ۱۰۳، ح ۷۵، و نیز ر.ک: کتاب الفتن، ص ۱۳۰.

شعيب بن صالح. يقاتل أصحاب السفينائي فيهمهم؛<sup>۱</sup>

یعنی: بیرون می آید جوانی از بنی هاشم که در کف دست راست او خالی است و می آید از خراسان با پرچم های سیاه و در پیش روی اوست شعيب بن صالح که مقاتله می کند با اصحاب سفینائی و آنها را فرار می دهد.

### ۳۵۵ / حدیث سی و سوم

ملاحم و فتن، صفحه ۵۱، به سند خود از آن حضرت علیه السلام روایت کرده که فرمود:  
ثم يظهر المهدي بمكة عند العشاء، ومعه راية رسول الله صلى الله عليه وآله وقميصه وسيفه  
وعلامات ونور وبيان. فإذا صلى العشاء الآخرة نادى بأعلى صوته، يقول: أذكركم الله  
- أيها الناس - ومقامكم بين يدي ربكم، وقد أكد الحجّة<sup>۲</sup>، وبعث الأنبياء، وأنزل الكتاب.  
يأمركم أن لا تشركوا به شيئاً، وأن تحافظوا على طاعته وطاعة رسوله صلى الله عليه وآله، وأن تُحيوا ما  
أحيى القرآن، وتُمتتوا ما أَمات، وتكونوا أعواناً على الهدى، ووازرُوا على التقوى؛ فإنَّ  
الدنيا قد دنى فناؤها وزوالها، وأذنت بالوداع، وإني لأدعوكم إلى الله وإلى رسوله صلى الله عليه وآله  
والعمل بكتابه وإماتة الباطل وإحياء السنّة، فيظهر في ثلاثمائة وثلاثة عشر رجلاً عدّة  
أهل بدر على غير ميعاد فزعاً كقزع الخريف. رهبان بالليل، أسد بالنهار. فيفتح الله أرض  
الحجاز ويخرج من كان في السجن من بني هاشم، وتنزل الرايات السود الكوفة، فيبعث  
بالبيعة إلى المهديّ جنوده إلى الآفاق، ويميت الجور وأهله، وتستقيم له البلدان، ويفتح الله  
على يديه القسطنطينيّة؛<sup>۳</sup>

یعنی: پس ظاهر می شود مهدی علیه السلام در مکه در اوّل شب و با اوست پرچم  
رسول خدا صلى الله عليه وآله و پیراهن او و شمشیر او و نشانه ها و نوری و بیانی. پس چون نماز  
عشای آخر را بجا آورد، به بلندترین صدای خود ندا می کند و می فرماید: یادآوری

۱. ملاحم و فتن ص ۱۲۰، ح ۱۱۵، ونیز ر.ک: کتاب الفتن، ص ۱۸۹.

۲. در مصدر: (فقد اتخذ للحجّة).

۳. ملاحم و فتن، ص ۱۲۷، ح ۱۵۷، ونیز ر.ک: کتاب الفتن، ص ۲۱۳.

می‌کنم به شما خدا را و ایستادن شما را در مقابل پروردگار شما، ای گروه مردمان! خدا حجت خود را بر شما تأکید فرمود و برانگیخت پیغمبران را و فرستاد کتاب‌هایی را و شما را امر می‌کند به این که چیزی را بر او شریک قرار ندهید و نگاه دارید فرمانبرداری او و فرمانبرداری پیغمبر فرستاده او ﷺ را و زنده بدارید چیزی را که قرآن زنده داشته و بمیرانید چیزی را که قرآن میرانیده است و کمک‌ها باشید قرآن و حجت را که هادی و راهنمایند و پشتیبان یکدیگر باشید بر تقوا و پرهیزکاری؛ زیرا که نزدیک شده است فانی شدن این جهان و نابود شدن آن و اعلام می‌کند شما را به وداع کردن با او و من شما را می‌خوانم که به سوی خدا و رسول او رو آورید و به کتاب خدا عمل کنید و باطل را بمیرانید و سنت پیغمبر را زنده کنید.

پس ظاهر می‌شود با سیصد و سیزده مرد که به شماره اصحاب پیغمبر ﷺ در روز بدرند که بدون وعده و بی‌خبر از یکدیگر مانند پاره‌های ابر نازک که در فصل پاییز در آسمان ظاهر می‌شود و به هم پیوسته می‌شوند به یکدیگر پیوسته خواهند شد و آنها کسانی هستند که در شب از خوف خدا ترسان‌اند و در روز مانند شیر خشمناک‌اند. پس فتح می‌کند خدا برای ایشان زمین حجاز را و بیرون می‌آورند همه زندانیان بنی‌هاشم را و فرود می‌آید پرچم‌های سیاه که پرچم‌های خراسانی باشد در کوفه و با مهدی بیعت می‌کنند و لشکر خود را به اطراف جهان می‌فرستد و جور و ستم و اهل آن را می‌میراند و تمام شهرها را به تصرف خود درآورد و به دست او خدا قسطنطنیه را می‌گشاید.

#### ۳۵۶ / حدیث سی و چهارم

اختصاص شیخ مفید، طبع تهران، مکتبه صدوق، صفحه ۲۵۷، به سند خود از جابر روایت کرده که گفت: شنیدم از ابی جعفر علیه السلام که می‌فرمود:  
 والله، لیملکنّ رجل منّا أهل البیت بعد موته ثلاثمائة سنة ویزداد تسعاً. قال: فقلت: فمتی یکون ذلك؟ قال: فقال: بعد موت القائم. قلت له: وکم یقوم القائم فی عالمه حتی یموت؟ قال: فقال: تسعة عشر سنة من یوم قیامه إلى یوم موته.

قال: قلت له: فيكون بعد موته الهرج؟ قال: نعم. خمسين سنة، ثم يخرج المنتصر إلى الدنيا، فيطلب بدمه ودماء أصحابه، فيقتل ويسبي حتى يقال: لو كان هذا من ذرية الأنبياء ما قتل الناس كل هذا القتل.

فيجتمع عليه الناس أبيضهم وأسودهم، فيكثرون عليه حتى يلجئوه إلى حرم الله. فإذا اشتد البلاء عليه وقتل المنتصر، خرج السقّاح إلى الدنيا غضباً للمنتصر، فيقتل كل عدو لنا، وهل تدري من المنتصر ومن السقّاح، يا جابر؟ المنتصر الحسين بن علي، والسقّاح علي بن أبي طالب عليه السلام؛

يعنى: به ذات خدا قسم است که هر آینه مالک می شود البته مردی از ما اهل بیت بعد از مردنش سیصد و نه سال. جابر گفت: پس عرض کردم: مالک شدن او چه وقت است؟ فرمود: بعد از مردن قائم عجل الله فرجه.

عرض کردم به آن حضرت: چقدر وقت است از مدت قیام قائم تا وقتی که بمیرد؟ گفت: حضرت فرمود: نوزده سال از روز قیام او تا روز مردن اوست. عرض کردم خدمت آن حضرت: بعد از مردن او خونریزی بناحق هست؟ فرمود: آری، تا پنجاه سال خونریزی هست. پس از آن بیرون می آید منتصر و برمی گردد به دنیا و خون خود و خون های یاران خود را مطالبه می کند. پس می کشد و اسیر می کند به اندازه ای که در حق او می گویند که: اگر این از ذریه پیغمبران بود، این همه مردم را نمی کشت.

پس جمع می شوند همه مردم از سفید پوست و سیاه پوست ایشان به طرفیت با آن حضرت و جمعیت بسیاری بر او حمله می کنند تا این که آن حضرت پناهنده به حرم خدا می شود. چون بلا بر آن حضرت شدت کرد، آن حضرت کشته می شود. در آن حال سقّاح بیرون می آید و برمی گردد به دنیا در حالتی که غضب آلوده است از جهت

۱. اختصاص. ص ۲۵۷-۲۵۸، و نیز ر.ک: تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۲۶، ح ۲۴؛ غیبت نعمانی، ص ۲۵۴، ح ۳؛ مختصر بصائر الدرجات، ص ۲۱۴؛ بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۹۸-۲۹۹، ح ۶۱ و ج ۵۳، ص ۱۰۰-۱۰۱، ح ۱۲۲ و ص ۱۴۶-۱۴۷، ح ۵؛ إلزام الناصب، ج ۲، ص ۳۲۲.

کشته شدن منتصر. پس می‌کشد هر دشمنی که از برای ما هست و آیا می‌دانی منتصر کیست و سَفَاح کیست، ای جابر؟ منتصر حسین بن علی است و سَفَاح علی بن ابی طالب - علیهما السلام - اند.

### ۳۵۷ / حدیث سی و پنجم

[الانوار النعمانیة، تألیف عالم نبیل و محدث جلیل سید نعمت الله جزائری - اعلی الله مقامه الشریف -، طبع تبریز، مطبعة شرکت چاپ، جزء دوم، صفحه ۷۳، در نور علامات ظهور از حضرت باقر روایت کرده در تفسیر قول خدای تعالی: ﴿إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ﴾<sup>۱</sup> قال: سيفعل الله ذلك بهم. قال: فقلت: من هم؟ قال: بنو أمية وشيعتهم. قلت: وما الآية؟ قال: ركود الشمس ما بين زوال الشمس إلى وقت العصر وخروج صدر رجل ووجهه في عين الشمس، يعرف بحسبه ونسبه، وذلك في زمان السفيناني، وعندها يكون بواره وبوار قومه؛<sup>۲</sup>

یعنی: خداوند متعال می‌فرماید: ﴿اگر بخواهیم، فرو می‌فرستیم بر ایشان نشانه‌ای را که گردن‌های ایشان برای آن خاضع و ذلیل شود﴾.

فرمود: زود باشد که بکند خدا با ایشان این کار را. (راوی) گفت: پس عرض کردم: اینها که مشمول این آیه‌اند کیان‌اند؟ فرمود: بنی‌امیه و شیعیان ایشان‌اند. گفتم: آیت و نشانه‌ای که خدا در این آیه فرموده است کدام است؟ فرمود: ایستادن آفتاب است از حرکت از وقت زوال آفتاب از خط نصف‌النهار - یعنی: از اول ظهر - تا وقت عصر و بیرون آمدن سینه‌مردی و روی اوست در چشمه آفتاب که شناخته شود به حسب و نسب خود و این نشانه در زمان خروج سفینانی واقع می‌شود. در آن وقت وقت هلاک شدن او و هلاک شدن قوم اوست.

۱. سورة شعراء، آیه ۴.

۲. انوار نعمانیة، ج ۲، ص ۷۳، ونیز ر.ک: إعلام الوری بأعلام الهدی، ج ۲، ص ۲۸۲-۲۸۳.

## ۲۵۸ / حدیث سی و ششم

روضه الواعظین، تألیف ابن فثال نیشابوری، صفحه ۳۱۳، طبع قم، از حضرت  
باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود:

إذا قام المهديّ سار إلى الكوفة. يهدم بها أربعة مساجد، ولم يبق على وجه الأرض  
مسجد له شرف إلا هدمها وجعلها جماً، ووسّع الطريق الأعظم، وكسر كلّ جناح خارج في  
الطريق، وأبطل الكنف والميازيب إلى الطرقات، ولا يترك بدعة إلا أزالها، ولا سنّة إلا  
أقامها، ويفتح قسطنطينيّة والصين وجمال ديلم، فيمكث على ذلك سبع سنين، مقدار كلّ سنة  
عشرين سنين من سنينكم هذه، ثمّ يفعل الله ما يشاء.

قيل له: جعلت فداك، فكيف يطول السنون؟ قال: يأمر الله الفلك باللبوث وقلة  
الحركة، فتطول الأيام لذلك والسنون. قال: قلت له: إنهم يقولون: إنّ الفلك إن تغیر  
فسد، قال: ذلك قول الزنادقة، فأما المسلمون فلا سبيل لهم إلى ذلك، وقد شقّ الله القمر  
لنبيّه صلی الله علیه و آله وردّ الشمس من قبله ليوشع بن نون، وأخبر بطول يوم القيامة وقال: ﴿كَأَلْفِ سَنَةٍ  
مِمَّا تَعُدُّونَ﴾ ۲.۱

یعنی: چون قیام کند مهدی علیه السلام، می رود به کوفه و در آن جا خراب می کند چهار  
مسجد را و باقی نمی گذارد در روی زمین مسجدی را که بناهای بلند و کنگره ای داشته  
باشد مگر این که خراب می کند آنها را و صاف و هموار می کند و راه های بزرگ را  
وسعت و گشایش می دهد و گوشه و کنارها و اطراف خانه هایی را که بیرون از حدّ  
آنهاست و در راه واقع شده آنها را می شکند و راه را صاف می کند و پوشش خانه ها  
و مستراح ها و ناودان ها را که در راه واقع است همه را نابود می کند و بدعتی را باقی  
نمی گذارد مگر این که زایل نماید و سنتی را نگذارد مگر این که آن را بر پا می دارد

۱. سورة حج، آیه ۴۷.

۲. روضة الواعظین، ص ۲۶۴ و نیز ر.ک: ارشاد، ج ۲، ص ۳۸۵: كشف الغمّة، ج ۳، ص ۲۶۵: الفصول  
المهمّة، ج ۳، ص ۱۱۳۳: بحار الأنوار، ج ۵۵، ص ۹۱-۹۲، ح ۱۱ و ج ۸۰، ص ۳۶۹، ح ۲۸: تفسیر صافی،  
ج ۳، ص ۳۸۴: تفسیر نور الثقلین، ج ۵، ص ۱۷۵-۱۷۶، ح ۵: إلزام الناصب، ج ۲، ص ۲۴۶.

و قسطنطنیه و چین و کوهستان های دیلم را فتح می کند و به همین حال تا هفت سال که هر سالی بقدر بیست سال از سال های شما باشد در میان مردم می ماند. پس از آن خدا آنچه را که می خواهد می کند.

به آن حضرت گفته شد که: فدایت شوم! چگونه سال ها طولانی و دراز می شود؟ فرمود: امر می فرماید خدا فلک را تا به کندی حرکت کند و گردش او کم شود. پس به این جهت روزها و سال ها دراز می شود.

راوی گفت: به آن حضرت عرض کردم که: ایشان می گویند - یعنی: طبیعیین و فلاسفه - که: هرگاه فلک تغییر کند، فاسد می شود. فرمود: این سخن زنادقه و بی دین هاست و اما مسلمانان راهی به این سخنان ندارند و حال آن که خدا ماه را برای پیغمبرش ﷺ شکافت و برگردانید آفتاب را پیش از آن برای یوشع بن نون و خبر داده به دراز بودن روز قیامت که: ﴿آن بقدر هزار سال شماهاست که شماره کنید﴾.

### ۳۵۹ / حدیث سی و هفتم

روضة الواعظین، صفحه ۳۱۴، از آن حضرت روایت کرده که فرمود باقر علیه السلام در حدیث طویلی:

إذا قام القائم سار إلى الكوفة، فيخرج منها بضعة عشر ألف يدعون البترية عليهم السلاح، فيقولون له: ارجع من حيث جئت، فلا حاجة لنا في بني فاطمة، فيضع فيهم السيف حتى يأتي على آخرهم، ثم يدخل الكوفة فيقتل بها كل منافق مرتاب، ويهدم قصرها، وتقبل مقاتليها (مقاتلها غل) حتى يرضى الله - عز وجل -!

یعنی: چون قیام کند قائم (علیه السلام)، می رود به کوفه. پس، از آن جا بیرون می آیند ده

۱. روضة الواعظین، ص ۲۶۵، و نیز رک: ارشاد، ج ۲، ص ۳۸۴؛ إعلام الوری بأعلام الهدی، ج ۲، ص ۲۸۹؛ كشف الغمة، ج ۳، ص ۲۶۴؛ بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۳۸، ح ۸۱؛ إلیزام الناصب، ج ۲، ص ۲۴۵؛ مکیال المکارم، ج ۱، ص ۱۲۳.

هزار و کسری که آنها را بتریه گویند ( و آنها گروهی هستند از زیدی مذهب ها که منسوب اند به مغیره بن ابتر بن سعد ) با اسلحه . پس به آن حضرت می گویند : از جایی که آمده ای برگرد . ما حاجتی به فرزندان فاطمه نداریم . پس حضرت شمشیر می گذارد در میانه ایشان و تا آخر آنها را می کشد .

پس داخل کوفه می شود و در آن جا هر منافقی که هست که اهل شک و ریب اند همه را می کشد و خراب می کند قصر حکومتی کوفه را و می کشد کسانی را که با او قتال می کنند تا این که خدای - عزوجل - خشنود شود .

#### ۳۶۰ / حدیث سی و هشتم

روضة الواعظین ، صفحه ۳۱۴ ، از آن حضرت روایت کرده که فرمود :

إِذَا قَامَ الْقَائِمُ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ ﷺ ضُرِبَ فِسَاطِيطٌ لِمَنْ يَعْلَمُ النَّاسَ الْقُرْآنَ عَلَيَّ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ - عَزَّوَجَلَّ - ، فَأَصْعَبُ مَا يَكُونُ عَلَيَّ مِنْ حِفْظِهِ الْيَوْمَ ؛ لِأَنَّهُ يَخَالِفُ فِيهِ التَّأْلِيفَ ؛<sup>۱</sup>

یعنی : وقتی که قیام کند قائم از آل محمد ﷺ خیمه هایی زده می شود برای کسانی که تعلیم می دهند به مردم قرآن را بنحوی که نازل فرموده است خدای - عزوجل - پس دشوارتر است حفظ کردن آن در آن روز از هر چیزی ؛ زیرا که تألیف و ارتباط عبارات و کلمات آن مخالف با قرآنی است که فعلاً در دست مردم است .

#### ۳۶۱ / حدیث سی و نهم

روضة الواعظین ، صفحه ۵۵۷ ، از آن حضرت روایت کرده که فرمود :

إِنَّ الزَّلَازِلَ وَالْكَسُوفِينَ وَالرِّيَّاحَ الْهَائِلَةَ مِنْ عِلَامَاتِ السَّاعَةِ . فَإِذَا رَأَيْتُمْ مِنْ ذَلِكَ ،

۱ . روضة الواعظین ، ص ۲۶۵ ، و نیز ر . ک : ارشاد ، ج ۲ ، ص ۳۸۶ ؛ كشف الغمة ، ج ۳ ، ص ۲۶۵ ؛ بحار الأنوار ، ج ۵۲ ، ص ۳۳۹ ، ح ۸۵ ؛ تفسير نور الثقلين ، ج ۵ ، ص ۲۷ ، ح ۱۱ ؛ إلزام الناصب ، ج ۲ ، ص ۲۴۷ ؛ مکیال المکارم ، ج ۱ ، ص ۶۰ .

فتذکروا قیام الساعة، وافزعوا إلى مساجدکم؛<sup>۱</sup>

یعنی: بدرستی که زلزله‌ها و گرفتن آفتاب و ماه و وزیدن بادهای هولناک از علامات ساعت است. پس چون دیدید اینها را، یاد کنید قیام قیامت را و بترسید و بروید به مسجدهای خودتان و به خدا پناهنده شوید.

### ۳۶۲ / حدیث چهلم

تفسیر عیاشی، جزء اول، طبع قم، صفحه ۱۰۳، از جابر از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود در تفسیر قول خدای تعالی: ﴿فِي ظُلَلٍ مِنَ الْعَمَامِ وَالْمَلَانِكَةِ وَقُضِيَ الْأَمْرُ﴾<sup>۲</sup> فرمود: ينزل في سبع قباب من نور، لا يُعَلَّم في أيها هو حين ينزل في ظهر الكوفة، فهذا حين ينزل؛<sup>۳</sup>

یعنی: فرود می‌آید - یعنی: قائم علیه السلام - در هفت قبه‌ای از نور که زمانی که فرود می‌آید دانسته نمی‌شود که آن حضرت در کدام یک از آن قبه‌هاست وقتی که فرود می‌آید در پشت کوفه.

(و بنا بر خبر دیگر در همان کتاب و همان جزء و همان صفحه: در فاروق). پس آن وقت این ملائکه نازل می‌شوند.

و ذیل خبر دیگر فرمود: وَأَمَّا ﴿قُضِيَ الْأَمْرُ﴾ فهو الوسم على الخرطوم يوم يوسم الكافر؛<sup>۴</sup> یعنی: و اما معنای ﴿قُضِيَ الْأَمْرُ﴾ پس آن داغ گذاردن است بر بینی روزی که بر شخص کافر داغ گذارده شود - که آن آیتی است برای جدا شدن خبیث از طیب.

۱. روضة الواعظین، ص ۴۸۴، و نیز ر.ک: امالی شیخ صدوق، ص ۵۵۱، ح ۷۳۵؛ وسائل الشیعة، ج ۵.

ص ۱۴۵، ح ۴؛ بحار الأنوار، ج ۸۸، ص ۱۴۷، ذیل حدیث ۴.

۲. سورة بقره، آیه ۲۱۰.

۳. تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۰۳، ح ۳۰۱، و نیز ر.ک: تفسیر صافی، ج ۱، ص ۲۴۳؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۱.

ص ۲۰۶، ح ۷۷۲؛ تفسیر کنز الدقائق، ج ۱، ص ۵۰۷.

۴. ر.ک: تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۰۳؛ تفسیر صافی، ج ۱، ص ۲۴۳؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۱، ص ۲۰۶، ح ۷۷۳؛

تفسیر کنز الدقائق، ج ۱، ص ۵۰۷.

## ۳۶۲ / حدیث جهل و یکم

تفسیر عیاشی، صفحه ۳، جزء دوم، طبع قدیم، از ابی لبید مخزومی روایت کرده که: قال أبو جعفر: یا أبا لبید، إنّه یملک من ولد العباس اثنا عشر، یقتل بعد الثامن منهم أربعة، فتصیب أحدهم الذبحة فتذبحه. هم فئة قصيرة أعمارهم، قليلة مدّتهم، خبیثة سیرتهم. منهم الفویسق الملقّب بالهادی والناطق والغاوی.

یا أبا لبید، إنّ فی حروف القرآن المقطّعة لعلماً جمّاً. إنّ الله - تبارک وتعالی - أنزل ﴿آلَمَ﴾ ذلك الكتاب ﴿﴾ فقام محمّد حتّى ظهر نوره، وثبتت کلمته، وولد یوم ولد، وقد مضى من الألف السابع مائة سنة وثلاث سنین، ثمّ قال: وتبیانه فی کتاب الله فی الحروف المقطّعة إذا عدّتها من غیر تکراره، ولس من حروف مقطّعة حرف ینقضی آیام (الآیام غل) إلاّ وقائم من بنی هاشم عدد انقضائه. قال: الألف واحد واللام ثلاثون والمیم أربعون والصاد تسعون، فذلك مائة وإحدى وستون، ثمّ کان بدو خروج الحسین بن علیّ علیه السلام آلَمَ الله. فلما بلغت مدّته قام قائم ولد العباس عند المصّ و یقوم قائمنا عند انقضائها بد «آلَمَ»، فافهم ذلك وعه واکنمه!

یعنی: فرمود ابو جعفر - یعنی: حضرت باقر علیه السلام -: ای ابالبید! مالک می شوند از اولاد عباس دوازده نفر که بعد از هشتمین آنها چهار نفر آنها کشته شوند. پس یکی از ایشان مبتلا می شود به گلو درد که قرحه ای در گلوی او عارض شود که از آن خون آید و یا مبتلا به خناق شود (دیفتری) که نفس او قطع شود و بمیرد.

ایشان گروهی هستند که عمرهای ایشان کوتاه است و مدّشان کم است و باطن ایشان خبیث و پلید است. از جمله ایشان است فویسق - که لقب هادی عباسی است - و ناطق و گمراه. ای ابالبید! در حرف های قرآن - یعنی: حروف مقطّعة قرآن - هر آینه علم های بسیاری است.

۱. تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳، ح ۳، و نیز رک: بحار الأنوار، ج ۸۹، ص ۲۸۳-۲۸۴، ح ۲۳؛ تفسیر صافی، ج ۱، ص ۹۰-۹۱؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۱، ص ۳۰۹-۳۱۰، ح ۳ و ج ۲، ص ۲-۳، ح ۵؛ تفسیر کنز الدقائق، ج ۲، ص ۹-۱۰؛ الزام الناصب، ج ۱، ص ۵۵.

بدرستی که خدای تعالی ﴿ اَلَمْ ذَلِك الْكِتَاب ﴾ را که فرستاد، محمد ﷺ قیام کرد تا این که نور او آشکار و کلمه او ثابت شد و زاییده شد در روزی که زاییده شد زمانی که از هزار سال هفتم از هبوط آدم صد و سه سال گذشته بود.

پس فرمود - یعنی: حضرت باقر علیه السلام - که: توضیح این معنی در حروف مقطعه‌ای است که در کتاب خداست، هرگاه آنها را بشماری و مکررات آنها را بیندازی. نیست حرفی از حروف مقطعه که به عدد آن ایام بگذرد - یعنی: سال‌ها - مگر این که عدد انقضای قیام کننده‌ای از قیام کنندگان بنی‌هاشم است.

پس «الف» یک و «لام» سی و «میم» چهل و «صاد» نود می‌شود که مجموع آنها صد و شصت و یک می‌شود. پس ابتدای خروج حسین بن علی علیه السلام «اَلَمْ» الله بوده. وقتی که مدت آن به سر رسید، قائمی از پسران عباس نزد «المص» قیام کرد و قائم ما وقت منقضی شدن مدت به «الر» قیام می‌کند. پس بفهم این را و حفظ و کتمان کن این را.

مؤلف ناچیز گوید که: این حدیث شریف از اسرار و معضلات احادیث و اخبار اهل بیت اطهار - علیهم صلوات الله الملك الجبار - است و از متشابهات آثار به شمار می‌رود. علامه مجلسی - اعلی الله مقامه - در کتاب اربعین و سیزدهم بحار الأنوار از روی حدس و تخمین و جوهری برای حل آن احتمال داده، اما از باب استحسان و تأویل نه بر وجه حکومت و تسجیل<sup>۱</sup> و اقتفای<sup>۲</sup> به آن جناب فرموده است تلمیذ محقق آن بزرگوار عالم جلیل و محدث نبیل مولی ابوالحسن بن محمد طاهر عاملی - عامله الله بلطفه الخفی والجلی - از باب تفأل به خیر - چنان که در پاورقی تفسیر عیاشی توجیهاتی از ایشان نقل کرده است -، ولی چون توجیهات این دو بزرگوار مسکن خاطر نبود و غبار حجاب را از چهره دوشیزه حدیث بنحوی که باید دور نمی‌نمود، لذا از ذکر

۱. تسجیل: مسجل کردن، ثابت و محکم کردن، حکم دادن.

۲. اقتفاء: پیروی کردن، از پی کسی یا چیزی رفتن.

آن در این کتاب صرف نظر نمودم و به فرموده حبر نحیر و ناقد بصیر و محدث خبیر سید نعمت الله جزائری در کتاب انوار نعمانیة در نور تعیین وقت ظهور که فرموده آنچه را که معنای آن این است که: ما تحقیق نکرده ایم، بلکه گمان هم نداریم اراده این معنی را از خبر و حق این است که این خبر از قبیل اخبار متشابهه است که ممکن نیست رسیدن به حقیقت آن و بیان واقع کردن؛ چه که وظیفه شیعیان است که در هر صبح و شام - بلکه در هر لحظه و آن - انتظار فرج داشتن و آن منافی با این قبیل توجیهاست<sup>۱</sup>.

لذا از شرح و بیان که در خاطر خلجان می نمود خودداری کرده و تأویل آن را به عهده راسخین در علم گذاردم؛ زیرا که توقف در متشابهات مأمور به و احتیاط طریق نجات است.

ندانند خارجی کو چیست در بیت      که اهل البیت ادرایند بالبیت

### پایان سخن

المنة لله و له الحمد که جزء دوم کتاب نواب الدهور في علائم الظهور پایان یافت و دنباله آن شروع به جزء سوم خواهم نمود که از بخش هفتم در اخبار صادقیه علیه السلام افتتاح می شود و از خداوند متعال یاری می طلبم و از باطن ولایت کلیه لاسیما قطب دایره امکان و محور کون و مکان، اعلا حضرت، خلیفه الرحمن، صاحب العصر و الزمان - عجل الله تعالی فرجه - مدد می خواهم که به توفیق اتمام آن نائل گردم و این بضاعت مزجاة در پیشگاه اقدسش پذیرفته شود.

هذي بضاعة مزجاة بحضرت      یابن الحسن فتقبلها من الحسن

و چون اعتصام این جزء به قصیده میلادیة حضرت مولی الكونین و امام الخافقین، سید جوانان بهشت، ابی عبدالله الحسین، که از نتایج فکر فاتر این بنده قاصر بود افتتاح

یافت، خوش داشتم که اختتام آن نیز به مخمس رائیه‌ای که از اثر طبع بنده شرمسار  
است و در تولد قلب عالم امکان حضرت صاحب الزمان - روحی و ارواح العالمین له  
الفداء - انشا کرده‌ام از خود در خاتمه این جزء به یادگار گذارم، ﴿وما توفیقی إلا بالله  
علیه توکلت وإلیه أنیب﴾ ۱.

### قصیده تخمیسیه رائیه

#### للمؤلف المتخلص بحیران

حق باز تجلی کرد از غیب دگر بار      بی‌پرده برون آورد از پرده رخ یار  
تا چند به غم مدغم؟ هان ای دل بیمار!      عید است ز جا برخیز بین جلوه دلدار  
دادار جهانی به جهان داد جهان‌دار  
بنوشت قلم سرخط تقدیس به عشاق      بگرفت بفرمانبریش از همه میثاق  
افراشت قضا پرچم توحید به نه طاق      برچید قدر رایت تثلیث ز آفاق  
کز غیب عیان گشته، زند نار به زَنار  
هان نیمه شعبان است در عیش بکوشید      در جسم جهان جان است خیزید و خروشید  
کالای غم و غصه به شادی بفروشید      بر قامت دل جامه‌ای از وجد بپوشید  
کامروز بشد مهد زمین مهبط انوار  
از مشرق سامرا خورشید علم زد      بر صفحه مهر و ماه از نور قلم زد  
چون از افق غیب در این دار قدم زد      لاهوت بر ناسوت خود دم ز عدم زد  
شرمنده شد از نور رخس ثابت و سیار  
میلاذ ولی عصر فخر بشر آمد      مولود مدار کون کان گهر آمد  
گویی به جهان ظاهر سر قدر آمد      خورشید جلال حق از پرده درآمد  
تایید به هر بحر و بر و درّه و گه‌سار

از آمدنش خالق جبّار خبر داد      بر لوح و قلم عالم اسرار خبر داد  
 جبیریل به نه گنبد دوّار خبر داد      بر مقدم او سیّد مختار خبر داد  
 کردند به میلادش مُلک و ملّک اقرار  
 از پرده برون آمد و در پرده نهان شد      در پرده غیب اندر از چشم خسان شد  
 چون کنز خفی مخفی از خلق جهان شد      بر غیب خدا مظهر آن دُخر زمان شد  
 تا وقت معین که شود ظاهر اسرار  
 از فیض دمش گیتی اندر دوران است      منظومه هستی هست زان روح روان است  
 از بهر قیامش کون هر دم نگران است      املاک در افلاک از منتظران است  
 کز قامت زیباش قیامت کند اظهار  
 خیل رسلش یک یک از قادر مطلق      دادند خبر بر خلق کین قائم بر حق  
 از مشرق غیب آید منصور و موفّق      آفاق پر از داد کند بدهد رونق  
 وز تیغ عدالت ببرد دست ستمکار  
 دانا بنیوشید که این ماه در آید      نادان همه کوشید که او رخ نماید  
 حق از حقد بپوشید می گفت که شاید      خاموش کند این نور کز غیب نیاید  
 غافل که خدایش بود همراه و نگهدار  
 قیس و سطیح و شق و زرقا همه گفتند      وین در سخن قس و بحیراش بسفتند  
 احبار چوربّیون این سر ننهفتند      از پادریان نیز هزاران بشنفتند  
 ناکرده عداس ویشع و باهله انکار  
 از صلب حسن عسکری آن حجّت کبرا      وز اختر شمعون صفا دخت یشوعا  
 خورشید رخ قائم بر حق شده پیدا      در چرخ چهارم به طرب آمده عیسی  
 در عرش برین ختم رسل سیّد ابرار  
 هندوش به باتنگل از او داد نشانه      هم ناسک و جوک و وید از اهل کپانه  
 کوموسب و جوموسب و پیمان مهانه      گفتا به دساتیر چو زردشت یگانه  
 کیست شاه شود ظاهر در آخر ادوار

هم مؤبد آر دا گفت در دوره بابک  
دیگر به وسیناد که بد مصحف مزدک  
در زُمزُم زردشت و گَهَنبار اتابک  
جاماس به اسرار عجم گفت بلاشک  
از دخت پسین و خشور شاهی آید در کار

آن پور پسین و خشور از مگه در آید  
با داد و دهش باشد هم دادگر آید  
با اهرمنان قهرش از حد به در آید  
پایان شهی او دنیا به سر آید  
بیداد براندازد با داد شود یار

مشحون کتب عهد عتیق از خبر او  
در سفر پِراشیت ز تورات اثر او  
هم هوشع و شعیا گفت نام و سیر او  
حَبقوق و مَلاخِی نبی راه بر او  
دادند خبر ز آمدنش بی حد و بسیار

داده است نوید قدمش صفحه انجیل  
در چاردهم فصل ز یوحنا تفصیل  
هم مُرُقُس و هم لوقا گفتند به تسجیل  
مئی به عباراتی آراسته تنزیل  
در کشف به یوحنا ظاهر شده اسرار

آمد به زبور از حق اوصاف ظهورش  
داود نبی برخواند ز آیات زبورش  
بنمود خبردار به مِزمار سرورش  
از مولد و از آمدن و غیب و حضورش  
کز غیب شود ظاهر با تیغ شرربار

دادند رسولان همه بر خلق بشارت  
از مقدم پاکش به صراحت و اشارت  
مخصوص رسول دو جهان میر امارت  
با سلسله آل رسالت و طهارت  
کز پرده در آید چو جهان شد چو شب تار

نزدیک شد از اهرمنان باج بگیرد  
هم زندقه و کفر به آماج بگیرد  
وز تارک شاهان جهان تاج بگیرد  
ز نّار و چلیپا و بت و خاج بگیرد  
بر ملحد و کافر بدهد کیفر کردار

افسوس که چشم همه را خواب گرفته  
وز جور و جفا مزرع دین آب گرفته  
ظلم و بدع و کینه ز دل تاب گرفته  
بیگانه ره صحبت احباب گرفته  
ای کاش از این خواب شدندی همه بیدار

وقت است که عنقا ز حجابات در آید خورشید جمالش ز افق رخ بنماید  
زنگ غم و اندوه ز دلها بزداید ابواب فرح را به روی خلق گشاید

بر گرد جهان دور زند چون خط پرگار

آثار و علامات ظهور ار چه زیاد است معیار در آن پر شدن جور و فساد است  
هر چند که حق وقت مصرح ننهاده است باری نکشد طول که عالم به مراد است

از غیب شود ظاهر و بنماید دیدار

تعین ننموده است نبی وقت ظهورش تصریح نفرموده است ایام و شهورش  
لکن به نبی<sup>۱</sup> مضمرا از جلوۀ نورش داده است نشان بسیار ز آیات و زبورش

اما نشود واقف از سرّ نهران اغیار

آن قدر که شاید به تو ز اسرار بگویم وز آمدن و جلوۀ دلدار بگویم  
فی الجملة از آن مطلع انوار بگویم اندک سخنی ز آن همه بسیار بگویم

از آنچه دل از فیض شد زنده و سرشار

در پرده سخن گفت سخنگوی یگانه بی پرده نشاید داد ز آن گفته نشانه  
ترسم که رقیب آرد ذکرش به میانه وین دانه به دزدی ببرد دزد شبانه

وز بی خردی دم زند از سخره و انکار

تا باد شمالی سوی مغرب نبرد راه وز شرق به مغرب نزید خیمه و خرگاه  
وز جای نجبنند دول یکدل و همراه وز راست نتازند به چپ یکسره ناگاه

بگشوده نخواهد شدن این عقده دشوار

از خاور دور آن دم خیزد بنی الاصرر چنین را بشود فاتح و منصور و مظفر  
پس روی نهد ز آن جا بر جانب دیگر از راه خراسان او ناگاه کشد سر

آن جا که رسد جلوه گر آید رخ دلدار

۱. نبی: قرآن، مصحف.

دور آنچه که من گفتمت از پيش نباشد مهلت دگر افزون به جفاکيش نباشد  
 تافته سه و چار دگر بيش نباشد کاسايشی از بهر بدانديش نباشد  
 بيدار شو و پاره کن اين پرده پندار  
 تا آخر عشر از تسع دلها همه خون است اوضاع جهان يکسر چون بوقلمون است  
 ظلم و ستم و جور و جنايات فزون است بنياد روی حيله و نيرنگ و فسون است  
 آن گاه شود منعكس آثار به يکبار  
 شاهها من حيران که ثناخوان تو باشم دانی که به هر جمع پریشان تو باشم  
 کن گوشه چشمی که زياران تو باشم اندر دو جهان ریزه خور خوان تو باشم  
 مگذار مرا زار و پریشان و گرفتار

\*\*\*

وقد وقع الفراغ من تسويد هذه الأوراق بعد الجمع والتأليف والتصنيف والترصيف  
 بيمناي الدائرة في اليوم الثامن من شهر ذي قعدة الحرام سنة ١٣٨٣ ألف و ثلاثمائة  
 وثلاث وثمانين من الهجرة المقدسة النبوية - عليه وآله آلاف الصلوات والتحيات -،  
 ويتلوه الجزء الثالث بحول الله تعالى و قوته - إن شاء الله -، وأنا العبد الفاني الجاني  
 محمد حسن المير جهاني الطباطبائي الجرقوئي الإصفهاني .

### اشعار التجانيّة مؤلف

سادتي روعي فداكم  
طال ما اشتقت لفاكم  
منكمو جزئي وكلي  
فبيكم يذفع ذلي  
إنكم عين حياتي  
وبكم أزجو نجاتي  
خير خلق الله أنتم  
سر غيب الله أنتم  
عندكم علم المنايا  
إنكم بخر العطايا  
كعبة الآمال أنتم  
معدن الإفضال أنتم  
عثرة الأمجاد أنتم  
شافع الميغاد أنتم  
محور الإمكان أنتم  
جعلت نفسي وقاكم  
طاش لبي في هواكم  
لا من الشح العتل  
وبقائي في بقاكم  
في حياتي ومماتي  
ونجاتي في ولاكم  
كنز سر الله أنتم  
قد أذاه من أذاكم  
وبكم تمحو الخطايا  
ربي الله اضطفاكم  
معرض الأغمال أنتم  
لأهدى الأهداكم  
علة الإيجاد أنتم  
لن يخب من قد أتاكم  
مضد الإيمان أنتم

مَنَّبَعُ الْإِحْسَانِ أَنْتُمْ      لُطْفُ رَبِّي اجْتِنَابَكُمْ  
 مُخَكَّمُ التَّنْزِيلِ أَنْتُمْ      عَالِمُ التَّأْوِيلِ أَنْتُمْ  
 بَاطِنُ التَّهْلِيلِ أَنْتُمْ      مَا نَجَى مِنْ قَدْ عَصَاكُمْ  
 أَنْتُمْ أَرْكَانُ الْبِلَادِ      أَمَّنَاءُ لِلْعِبَادِ  
 شُفَعَاءُ فِي الْمَغَادِ      وَرِضَا اللَّهِ رِضَاكُمْ  
 حُبُّكُمْ زَاخَةُ رُوحِي      وَذُكُومُ عَيْنِي فُتُوحِي  
 لَنْتُمْ إِلَّا قُلُوكَ نُوحِ      مَنْ يُسَجِّبُنِي عَذَاكُمْ  
 حُبُّكُمْ زَادُ مَغَادِي      زَاخَتِي يَوْمَ التَّنَادِ  
 ذِكْرُكُمْ رُوحُ قُودِي      لَيْسَ فِي قَلْبِي سِوَاكُمْ  
 وَأَنَا الْغَاصِي الدَّلِيلُ      مِنْ خَطَايَايَ عَالِي  
 إِنَّ رُوحِي لَكَلِيلُ      فَاشْفَعُوا لِي فِي دُعَاكُمْ  
 أَثَقَلْتُ ظَهْرِي دُئُوبِي      سَوَدَّتْ وَجْهِي عُيُوبِي  
 فَاشْفَعُوا عَنِّي كُروبي      وَأَجِيبُوا مَنْ دَعَاكُمْ  
 بِشِقْوَتِي قَدْ غَلَبَتِي      وَذُنُوبِي خَذَلْتَنِي  
 وَعُيُوبِي فَضَحَّتَنِي      قُبْحُ أَعْمَالِي جَفَاكُمْ  
 غَشَّيْتُ نَفْسِي هَوَاهَا      ضَاعَ عُمْرِي فِي مُنَاهَا  
 وَيْلَهَا تَبَّتْ يَدَاهَا      كَيْفَ لَا أَرْجُو حَمَاكُمْ  
 أَنَا حَيْرَانٌ ضَعِيفُ      مُذْنِبٌ غَاصٍ لَهْفُ  
 مُسْتَعِينٌ مُسْتَضِيفُ      مُسْتَجِيرٌ بِفِنَاكُمْ

❖

در انتظار ولی منتظر (عج)

للمؤلف الفقير

منتظر من می‌نشینم، شه بیاید یا نیاید

بلکه رخارش بینم، شه بیاید یا نیاید

هجر او آتش به دل زد، گر بسوزم یا نسوزم

روز و شب با غم قرینم، شه بیاید یا نیاید

رنج خار از چیدن گل، گر بینم یا نبینم

می‌کنم صبر و تحمل، شه بیاید یا نیاید

اشک غم با یاد رویش من بریزم یا نریزم

می‌کشم بار فراقش، شه بیاید یا نیاید

با جفا و جور دشمن گر بسازم یا نسازم

دوست خواهد اینچنینم، شه بیاید یا نیاید

غرقه در غرقاب هجرم، او بخواد یا نخواد

بر گذشته از سراپم، شه بیاید یا نیاید

کاش می‌مردم به یادش، او بخواند یا نخواند

می‌شدم قربان کویش، شه بیاید یا نیاید

نه توانم صبر کردن ، گر بنالم یا ننالم  
 نه مرا تاب جدایی ، شه بیاید یا نیاید  
 خاطرش افسرده حیران ، کس بداند یا نداند  
 سوخت مغز استخوانش ، شه بیاید یا نیاید  
 جَدَبَاتِ نَارِ فِرَاقِ تُو بَه دَلَمِ فِکَنده شَراره‌ای  
 نظری شها که غمِ مرا نکند بغير تو چاره‌ای  
 همه شب ستاره بی شُمر ز غمت فشانی از بصر  
 چه کنم که از تو نمی دهد خبرم مهی و ستاره‌ای  
 ز فراق روی تو خون دل شب و روز گشته نصیب من  
 که برای شرح و بیان آن نه حدی بود نه شماره‌ای  
 تو بیا برای خدا شبی بنشان مرا به کنار خود  
 بزدای زنگ غم از دلم به اشاره‌ای و بشاره‌ای  
 من و انتظار لقای تو تو و بازجویی حال من  
 بنشسته‌ام به امید آن که کنی ز لطف اشاره‌ای  
 به خیال صبح وصال تو به شبان تیره فغان کنم  
 که مگر به گوش دلم رسد ز سروش غیب اماره‌ای  
 به جهان چو میرجهان تویی ، بنموده خود به تو منتسب  
 به امید آن که مرانیم ز کنار خود به کناره‌ای  
 در دل کشدم آتش هجر تو زبانه  
 آخر کشدم از غمت این آه شبانه  
 خونم چکد از دیده ز دوری تو تا کی  
 تا چند روم در طلبت خانه به خانه  
 هر سو نگرم مهر دل آرای تو جویم  
 هر جا گذرم می طلبم از تو نشانه

دل بر سر آن شد که به پای تو دهد جان  
 گر دست دهد وصل تو ای در یگانه  
 آیا رسد آن طالع فیروز که روزی  
 روزی شودم دولت دیدار تو یانه  
 سخت است به هر جمع پریشان تو بیند  
 یاران همه مشغول و تو غایب ز میانه  
 برخیز بساط ستم و جور تو برچین  
 برهان همه یاران خود از جور زمانه  
 حیران به امید است که دیدار تو بیند  
 روزی که زنی تکیه به اورنگ شهانه  
 سلسله پای دل طره گیسوی تو  
 قاتل دلدادگان خنجر ابروی تو  
 این دل تنهای من نیست گرفتار دام  
 فزون دل از صد هزار بسته به یک موی تو  
 تا به کی از دوریت ساختن و سوختن  
 خیز و زرخ پرده گیر تا نگریم روی تو  
 نیستی از دل بیرون ز دیده گر غایبی  
 می گذرم هر کجا، می وزدم بوی تو  
 قائم بر حق تویی، مصدر مشتق تویی  
 روی دل عاشقان جمله بود سوی تو  
 منتظران را رسید جان به لب از دوریت  
 کاش که بیند آن قامت دلجوی تو  
 تشنه دیدار تو با غم و محنت قرین  
 هست تمنای او جرعه ای از جوی تو  
 حاجی اگر در حجاز سعی صفا می کند  
 کعبه حیران بود خاک سرکوی تو

من که از آتش هجران تو دلسوخته‌ام  
 آتش عشق به کانون دل افروخته‌ام  
 به تمنای وصال تو من ای مهر مثال  
 روز و شب دیده‌امید به ره دوخته‌ام  
 به یکی جلوه رویت همه دادم از دست  
 سود و سرمایه یک عمر که اندوخته‌ام  
 خسروا نیست متاعی دگرم جز تن و جان  
 که به سودای لقایت همه بفروخته‌ام  
 دفتر و سُبحه و سجاده بدادم از دست  
 تاکه در مدرس عشقت ادب آموخته‌ام  
 جامه طاعت و تقوا همه را چاک زدم  
 تاکه پیراهن عشق تو به تن دوخته‌ام  
 سر به زانوی غم آورده به کنجی حیران  
 تا مگر رحم نمایی به دل سوخته‌ام  
 این دل داغ دیده را حالت انتظار نی  
 بار جفا کشیده را طاقت و اختیار نی  
 نار فراق روی شه سوخته استخوان من  
 صبر و قرار از کفم رفت و دگر قرار نی  
 هر چه بگویم از غم هجر چه ها کشیده‌ام  
 شرح نمی‌توان دهم گفته یک از هزار نی  
 فصل بهار دوستان جمله به طرف بوستان  
 من چه کنم که بی‌رخ یار مرا بهار نی  
 بوالهوسان به کام دل شادی و عیش کارشان  
 چون من مبتلا کسی با غم دل دچار نی

وعده وصل دم به دم می رسدم به گوش دل  
 لیک مرا تحمل فرقت روی یار نی  
 آتش شوق تیزتر می شود و نمی شود  
 ساخت به سوختن ولی، چاره دگر به کار نی  
 بهر نثار مقدمت نقد روان مرا به کف  
 حیران را جز این شها مایه و اعتبار نی  
 من که روز و شب از شوق می کنم غزلخوانی  
 نعمت لقای شه خواهدم شد ارزانی  
 وعده وصالم داد یار گل عذار من  
 چون که کردم از اخلاص بر درش ثناخوانی  
 دوش کلبه ما را از کرم منور کرد  
 از در آمدم ناگه با جمال نورانی  
 پرده برفکند از رخ مات حسن خویشم کرد  
 زد بر آتشم آبی از شراب روحانی  
 گفتمش: شها تاکی دیده بر رخت دوزم  
 تاکه پرده برگیری وارهی ز پنهانی  
 گفتمش: گفتمت از پیش مدتی تحمل کن  
 تا به دست خود گیرم خاتم سلیمانی  
 گفتمش: مگر تا چند صبر بایدم کردن  
 تاکه آفتاب از غیب سرزند به آسانی  
 گفتمش: چون زحل را شد حال رجعتی حاصل  
 در گه وصال او یاب فیض رحمانی  
 رمز دیگری فرمود باز با من حیران  
 گفتمش: رو بروی کن زود حرف های ظلمانی

ز بصر تا چند گهر بارم که مگر آید ز سفر یارم؟  
 غم دل تا کی نتوان گفتن که ز هجر کیست گرفتارم؟  
 نه بهار آمد نه به سر شد دی به فراق شه شده عمرم طئی  
 ز غمش بگیرم فلکا تا کی به کجا کردم به که رو آرم؟  
 نظری شاها به گدایت کن به گدای خود تو عنایت کن  
 سوی خود او را تو هدایت کن که ز غم نه روز و نه شب دارم  
 ز نظر هر چند نهانی تو، شوم کز غم برهانی تو؟  
 به کنار خود بنشانی تو بنهی مرهم به دل زارم  
 زده نار هجر شرر بردل شده کار دل ز غمت مشکل  
 من سرگردان شده پا در گِل بنما درمان دل بیمارم  
 نه مرا یاری، نه مددکاری که ز پای دل کشدم خاری  
 بکنند احسان به گرفتاری نگذارد زار در آزارم  
 نه مرا یارای غم حرمان نه کسی دردم بکند درمان  
 نه کند شایم نظر احسان کشد آخر این غم بسیارم  
 بُری از حیران تو شهاگر سر نبرد حیران ز تو هرگز دل  
 سر آن دارم که تو را بینم سر و جان آن گه به تو بسپارم  
 من که جانسوز از فراق خسرو دنیا و دینم  
 اشک غم در دامن و سوزنده آه آتشیتم  
 از سر شب تا سحر جاری سرشکم از دو دیده  
 تا مگر بار دگر روی دلارایش ببینم  
 پیچ و تاب گیسویش افکنده اندر پیچ و تابم  
 در خیال خال رویش با غم و محنت قرینم  
 آفتاب آسمان را طعنه زن شد آفتابم  
 پرتو مهرش ربوده تاب از قلب حزینم

در هوای وصل رویش روز و شب تا کی بنالم؟  
 در پس زانوی غم از هجر او تا کی نشینم؟  
 سوزم و سازم به یادش اشک غم از دیده ریزم  
 تا مگر از خرمن حسنش توانم خوشه چینم  
 زد شرر نار فراق او به مغز استخوانم  
 برده صبر و تا بم از دل وجه ربّ العالمینم  
 تا به کی شاهان حیران در این آتش بسوزم؟  
 خود تو می دانی که من لب تشنه ماء معینم  
 خیل خیال روی شه در دل من کشیده صف  
 مُلک دلی که داشتم شد به فراق شه ز کف  
 بر سر آنم آن که من سوزم و ریزم اشک غم  
 عمر عزیز خویش را در ره او کنم تلف  
 قبله گه ملازمان مشتری ار شود به جان  
 جان بلا کشیده را من بفروشم سلف  
 پیش که شرح غم برم کز ستم مخالفان  
 مهر جمال شاه را پرده غیب شد کلف  
 خون چکدم ز دیدگان صبح و پسین شب و سحر  
 تا که مگر بینمش با جلوات مختلف  
 کآید و خاک پای او سرمه دیدگان کنم  
 بهر نثار مقدمش جان سپرم من از شعف  
 بار جفای هجر را سوختگان همی کشند  
 بی خبرند ابلهان گاو و خران خوش علف  
 حیران با خیال شه خوش بنشین به گوشه ای  
 ناله ز هجر زن که تا دامنش آوری به کف

قـربان مـاد رویت ای مـهر عالم آرا  
 شوق لقاییت از دل برده شها قرارا  
 تا کی در انتظارت روز و شبان بنالم  
 رحمی به این بلاکش کن از کرم خدا را  
 در حال بینوایی از نی کشم نوایی  
 گویم : شها ! کجایی ؟ دریاب بینوارا  
 با یاد خال رویت تا چند اشک ریزم  
 حتّی مَتّی أنادی یا مُطلق الأَساری  
 دلدادگان عشقت در سوز و ساز تا کی  
 مُستوحِشین هـجراً مُستوقِدين نارا ؟  
 تا چند پرده داری ؟ بی پرده چهره بنما  
 دل های عاشقان بر زان چهره دل آرا  
 تا عکس روی ماهت در شیشه دل افتاد  
 درهم شکسته گردید بُد گرچه سنگ خارا  
 حیران ز نار هجران آتش گرفته جانش  
 آیا شود که بیند روی تو آشکارا ؟

\*

﴿ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ ﴾ .

تَمَّتِ النسخة بالخیر بمنه .

## فهرست مندرجات جلد دوم

- دیباچه کتاب ..... ۳
- مولودیة حضرت سیدالشهداء علیه السلام ..... ۴
- خطبة تطنجیه منسوبه به امیرالمؤمنین و مصادر نقل آن ..... ۵-۶
- قسمتی از خطبه و شرح لغات آن ..... ۶-۷
- صیحه زدن ناقوس و شایع شدن مرض کابوس و سخن گفتن گاو میش و ظهور آتش در نصیبین و حرکت لشکر خراسان و خروج شعیب بن صالح از سمرقند به طالقان و بیعت کردن با سعید سوسی در خوزستان و قیام عده‌ای از کردها و غلبه عرب بر بلاد ارمن و فروتنی پادشاه قسطنطنیه نسبت به لشکر سفیانی و ظهور مکلم موسی از شجره ..... ۹
- استنباطات مؤلف از جملات این قسمت از خطبه و اشاره حضرت علیه السلام به رجعت نمودن در آن و اخبار از خروج مشرقی‌ها پیش از قیام قائم علیه السلام و سلطنت نمودن بیست و چهار نفر از خلفای بنی عباسی و بیان اوصاف ایشان و افتادن زمام کار به دست کودکان و زنان و بروز فتنه و فساد و ننگ و عار در مردمان در روی زمین ..... ۱۳-۱۴
- قسمتی از خطبه و بلند شدن پرچم‌های بنی‌کنده از عقبه شام و پرچم‌های بنی‌عبه و بنی‌کنانه و آمدن آنها به جانب ابله بصره و بروز عجایب و فتنه بنی‌قنطورا - که چینی‌ها یا شرقی‌ها باشند - و مالک شدن ایشان عراق و اطراف آن را و غیر اینها ..... ۱۴
- قسمتی از خطبه مشعر بر گرفتن نبطی‌ها بصره را با عرب‌های ناصبی تا این که بیایند در واسط

- و اطراف آن تا اهواز و اوّل خرابی عراق و بروز بلاهای بزرگ و عجایی در قرن یازدهم و ظهور دیلم و گیلانی و گروهی از خراسان و مالک شدن ایشان تبریز را و نصب امیر کردن بر ایشان و اضطراب عراق و وقوع جنگها در میان همدان و حلوان و زوال ملک دیلم به عرب عجمی زبانی و آمدن پرچمهایی از شطّ جیحون به فارس و نصیبین و بلند شدن پرچمهای عرب و غیر اینها..... ۱۵
- بیان مؤلف در نکتههایی که از این قسمت از خطبه استنباط می شود و تحقیقی در باب قرن.. ۱۹
  - ارشاد و امر فرمودن امیرالمؤمنین علیه السلام مردم را به رجوع کردن به ائمه علیهم السلام و احتیاجات خود را از ایشان تعلیم گرفتن و توصیه حضرت به آنها و رفع تهمت غلو از خود نمودن و تعلیم دادن آن حضرت دعایی را برای رفع بلاها..... ۲۱
  - در پیرامون خطبه البیان منسوبه به امیرمؤمنان علیه السلام و نقل روایاتی از کتاب اختصاص شیخ مفید و شرح کردن حضرت بعضی از کلمات خود را که شنیدن و تحمّل کردن آن بر آنهايي که شنیدند دشوار آمد..... ۲۳
  - مصادر نقل خطبه..... ۲۳
  - در بیان سند خطبه و این که حضرت بنا به وصیت پیغمبر صلی الله علیه و آله این خطبه را انشا فرمودند و در آن اشاره فرموده به بسیاری علم خود..... ۲۴
  - قسمتی از خطبه و درخواست نمودن مالک اشتر تعیین وقت قیام مهدی علیه السلام را و بیان آن حضرت جمله ای از علامات آن را بطور رمز و لغز و بیان شرح لغات و معنای آن و در آن است بعضی از مطالب و اشارات مهمه..... ۳۰
  - شطری از خطبه و اظهار اندوه و تأسف کردن آن حضرت..... ۴۲
  - اعتراض سوید بن نوفل که یکی از خوارج بوده بر حضرت و نظر کردن آن حضرت بر او به نظر غضب و فریاد زدن و مردن او در همان ساعت و بیرون بردن جسد او از مسجد و پاره پاره شدن آن و قسمتی از سخنان حضرت..... ۴۳
  - درخواست نمودن صعصعه و میثم و ابراهیم بن مالک اشتر و عمرو بن صالح که آن حضرت وقایع و علامات ظهور حضرت را در طول زمان تا زمان قیام آن بزرگوار بیان فرماید و خبر دادن آن جناب به ظهور صد خصلت در مردمان آخرالزمان به فرموده پیغمبر صلی الله علیه و آله و درخواست بزرگان و علما از آن حضرت بیان صد خصلت را..... ۴۴

- در بیان صد خصلت که از علامات عامه است و در ضمن آن است بعضی از علائم مهمه - از قبیل بنا گذاردن پایگاه‌ها و فرودگاه‌ها در شهرها و غیر آنها ..... ۴۵
- طبقه‌بندی حضرت مردم را از بعد هجرت تا زمان ظهور قائم عج و اجمال بیان حالات هر طبقه و پایان طبقه هفتم را به خروج هجری و رقطی و سفیانی و ظهور قائم عج تمام نموده ..... ۵۲
- اظهار تأسف سادات و اکابر عرب از وقوع این علامات ..... ۵۴
- قسمتی از خطبه و شرح لغات آن و در آن است فتنه‌هایی که در بصره و کوفه رخ داده می‌شود و اخبار آن حضرت از فتنه بنی‌امیه و بنی‌عباس و جنگ‌هایی که در بصره واقع می‌شود و غیر اینها ..... ۵۵
- قسمتی از خطبه و شرح لغات آن و اخبار از فتنه‌های بصره و بغداد و دیلم و شاهون - که مراد شاهی از اعمال مازندران است - و همدست شدن دیلم با کردهای همدان و دو قبیله حمزه و عدوان که از سمت خراسان به بلاد عجم آیند از سمرقند تا برسند به قزوین و کاشان و کشتن ایشان ذریه پیغمبر را از سادات در شیراز و حمله نمودن عرب‌ها به بلاد جبل ..... ۵۹
- قسمتی از خطبه و لغات و معنای آن و در آن است اخبار از وقایع و جنگ‌های مهمه که در مکان‌های مختلفه رخ می‌دهد ..... ۶۱
- قسمتی از خطبه راجع به این که اول علامات تغییر از زمان خلع مقتدر بالله عباسی است و این که فرموده است: که من می‌دانم نام‌های پادشاهان را تا آن زمان یعنی زمان ظهور ..... ۷۰
- قسمتی از خطبه و لغات آن و بیان فرمودن حضرت عج صفات پادشاهانی که بعد از خلع مقتدر تا زمان ظهور سلطنت می‌کنند ..... ۷۰
- در بیان تحقیقی از مؤلف ..... ۷۴
- قسمتی از خطبه و بیان آن حضرت زیادتی علم خود را و مأخذ علم خود را و بیان فرمودن صفاتی چند از اهل آخرالزمان ..... ۷۵
- در بیان قسمتی از خطبه و معنای آن و دستور تقیه و نهی از بیزاری جستن از آل محمد عج و مذمت از کسانی که در حق او غلو می‌کنند ..... ۷۶
- قسمتی از خطبه و شرح لغات، آن و فتنه‌های مختلفه آخرالزمان ..... ۷۸
- قسمتی از خطبه و شرح لغات آن و معنای خطبه، و در آن است بیان فتنه‌های مختلفه و ندای آسمانی و فتنه سفیانی و شعیب و کردها ..... ۸۲

- قسمتی از خطبه ..... ۸۵
- لغات و معنای خطبه حاکی از بیرون آمدن شخص اصغر با نشانه‌هایی که در اوست و خرابی در روم و فتنه بغداد و جنگ بابل و کشته شدن خلق بسیار و کشته شدن پنجاه هزار نفر در جزایر و شامات و هلاکت دو خلیفه در یک روز و قطع راه مکه و وقایع دیگر ..... ۸۵
- قسمتی از خطبه ..... ۸۹
- لغات خطبه و معنای آن و در آن است علامات خروج سفیانی و بلند شدن سه پرچم و وقایع مصر و خروج یک نفر از بنی عبّاس و اضطراب اهل شام و فلسطین و درخواست نمودن اهل شام از سفیانی قیام او را و رأی اعتماد گرفتن سفیانی از ایشان و قیام او و فتنه گری او در شامات و عراق و مدینه و فرورفتن لشکر او به زمین در بیداء و فرار کردن گروهی از بنی هاشم به طرف روم و درخواست سفیانی از پادشاه روم رجوع دادن آنها را به شام و کشتن او ایشان را در شام ..... ۸۹
- قسمتی از خطبه ..... ۹۵
- شرح لغات و معنای خطبه و بیانی از مؤلف راجع به پایگاه‌ها که در این خطبه حضرت از ساخته شدن آنها خبر داده ..... ۹۵-۹۸
- قسمتی از خطبه ..... ۹۸
- معنای خطبه و خروج سفیانی و جنگ‌های او در شامات و کوفه و قتل عام کردن او شیعیان را در کوفه و فرار کردن سفیانی از کوفه به شام و فسق و فجور و جور و تعدی او در دمشق ..... ۹۹
- قسمتی از خطبه و اشعار آن حضرت در علائم ظهور مهدی علیه السلام و اشاره به هجوم آوردن ترک‌ها و ذلیل شدن ملوک روی زمین که از بنی هاشم‌اند و بیعت با کودک مشعر بر اذن دادن خدا به قیام مهدی علیه السلام و ندای جبرئیل در مکه ..... ۱۰۰
- قسمتی از خطبه ..... ۱۰۱
- معنای خطبه مشعر بر بعضی از آثار ولایتی و حاضر شدن یاران خاص حضرت در مکه و صفات ایشان ..... ۱۰۱-۱۰۲
- اسامی سیصد و سیزده نفر و شهرهای ایشان ..... ۱۰۳
- حاضر شدن یاران حضرت در مکه به مدت کمتر از نصف شب و امتحان کردن حضرت ایشان را سه مرتبه و بیعت گرفتن از ایشان به سی شرط و عهد بستن حضرت با ایشان به چند امر ..... ۱۱۲

- قیام حضرت و لشکر آرایی او و ملاقات آن جناب با سید حسنی و احتجاج سید با آن حضرت و ظاهر کردن قائم معجزاتی را برای او و تسلیم شدن سید حسنی بالشکرش و رفتن ایشان به جنگ با سفیانی و بیان نسب سفیانی و جنگ اصحاب آن حضرت بالشکر سفیانی و کشته شدن لشکر سفیانی به دست ایشان و فرار کردن سفیانی و گرفتار شدن او و کشته شدن او..... ۱۱۵
- قیام بنی کلاب به خونخواهی سفیانی و حمایت کردن رومیان از ایشان و قیام کردن آنها به مدد ایشان و فرستادن لشکر به جنگ با حضرت و اصحاب آن جناب و هجوم آوردن ایشان به طرسوس که از شهرهای حضرت است و غارت کردن اموال شیعیان و اسیر کردن زنان ایشان و لشکر فرستادن حضرت به جنگ با آنها و کشتن ایشان بنی کلاب و رومیان را و فرار کردن پادشاه روم و پس از آن تسلیم شدن پادشاه روم به حضرت و خراج دادن او به آن جناب و برگرداندن او اسیران مسلمانان را به سوی آن حضرت و در تحت فرمان آن حضرت درآمدن او ..... ۱۱۹
- رفتن حضرت در قبیله بنی کلاب و کشتن بیشتر از مردان آنها را و اسیر کردن زنان ایشان و ایمان آوردن ایشان و بیعت کردن آنها با آن جناب و رفتن حضرت به بلاد روم و فتح کردن او آنجا را و بیرون آوردن آن جناب گنج‌های جواهر و طلا و نقره را و تقسیم فرمودن آنها را به یاران و لشکریان خود و آمدن راهبی از نصارابه خدمت آن جناب و احتجاج کردن او با حضرت و اسلام آوردن او و ممانعت کردن اهل ارمینیه از آن حضرت و جنگیدن حضرت با آنها ..... ۱۲۰
- کشتن اصحاب حضرت پانصد نفر مرد جنگی از مسیحیین را و از جا کندن حضرت به قدرت خدا شهر آنها را و معلق داشتن شهر را در هوا و فرار کردن آنها و حمله کردن شیری بر ایشان و غنیمت بسیار به دست مسلمانان آمدن و قسمت کردن آنها را در میان لشکر و رفتن مهدی علیه السلام به مدینه الزنج و فتح نمودن او آنجا را و رفتن حضرت از آنجا به قاطع در کنار بحر اخضر و کشتن حضرت در آنجا صد هزار مرد جنگی را و غالب شدن حضرت بر ایشان ..... ۱۲۱
- قسمتی از خطبه و معنای آن مشعر بر ماندن مهدی علیه السلام مدت هفت سال در قاطع کنار بحر اخضر و ده برابر آنچه از رومیان غنیمت برده‌اند غنیمت برند و بیرون آمدن آن حضرت از آنجا با صد هزار مرکب - یا موکب - که هر مرکب - یا موکبی - زیاده بر بیست هزار مرد جنگی است و فرود آمدن آن جناب در ساحل فلسطین در میان عکا و پایگاه غزه و عسقلان و رسیدن خبر خروج دجال و فتنه او به آن حضرت علیه السلام و نابود کردن او حرث و نسل را ..... ۱۲۳

- برگشتن حضرت به بیت المقدس و نزول عیسی از آسمان و فرستادن حضرت عیسی را بالشکر به جنگ دجال و فتنه های دجال و کشتن عیسی دجال را و طلوع آفتاب از مغرب و مالک شدن حضرت مشارق و مغارب زمین را از جابرقا تا جابرسا..... ۱۲۴
- امن شدن زمین و چریدن گوسفند با گرگ در یک جا و بازی کردن بچه ها با مار و عقرب و اذیت نرسانیدن آنها به ایشان و ظاهر شدن برکات در زراعات و مرتفع شدن محرمات و کشتن مهدی عج مرتکبین آنها را و معتکف شدن مردم بر عبادات و طاعات و دیانت و دراز شدن عمرها و بسیار شدن میوه درختان و در سالی دو مرتبه میوه دادن و باقی نماندن دشمنان آل محمد ص و فرستادن حضرت اصحاب خود را در شهرهای روی زمین به حکومت کردن و تعمیر شهرهای جهان به عدل و باقی ماندن حضرت در دنیا تا چهل سال..... ۱۲۶
- مردن مهدی عج و وزیران او و برگشتن اهل دنیا به جهالت و گمراهی و کفر و خراب کردن خدا شهرها را به انواع بلاها..... ۱۲۷
- بیرون آمدن یاجوج و ماجوج و دابة الارض و ظهور صیحه آسمانی و ستاره دنباله داری در مغرب و دو ستاره در سمت مشرق و ظاهر شدن خط سفیدی در آسمان که از آن نور به زمین تابد و گرفتن ماه و طلوع آفتاب از مغرب و ظاهر شدن آتشی از آسمان و سوزانیدن دشمنان آل محمد را..... ۱۲۹
- ظاهر شدن کف دستی بدون زند که در آن قلمی باشد که در هوا می نویسد و مردم صدای نوشتن قلم آن را می شنوند و اینها از مقدمات قیامت کبراست و آفتاب و ماه گرفته طلوع می کنند و نور ندارند و ظاهر شدن صیحه ای و مردن مردم و دمیده شده صور و آیات قیامت..... ۱۳۱
- بیانات مؤلف در اطراف این علامات..... ۱۳۳
- در پیرامون دجال..... ۱۳۴
- کلمات جاماسب حکیم در موضوع دجال و زایجه طالع او از روی علم نجوم و زایجه طالع آن که صفت عیسی دارد..... ۱۳۶
- بیان مؤلف و خلاصه سخن در پیرامون حالات دجال لعین..... ۱۳۹
- نسخه دیگر خطبه البیان به روایت دیگر و کلام مؤلف در اطراف آن و نکته جالب توجه از مؤلف حقیر..... ۱۴۰

- قسمتی از خطبه و شرح لغات آن و در آن است خبر دادن از فتنه بنی قنطورا در بصره و قتل عام کردن ایشان و خرابی حصار شامات غیر از دمشق و وارد شدن ایشان در بعلبک و بلاهای ایشان و قیام شخصی بر ضرر بنی قنطورا و وقایع مهمه دیگر ..... ۱۴۳
- قسمتی از خطبه و شرح لغات آن و خروج مرد بی باکی در بصره و رفتن او به شام و بیعت کردن مرد بد دلی از روی خدعه با او و رفتن مرد بی باک با عده اش به جانب عراق و کشته شدن او در انبار پیش از رسیدن به مقصود خود و خروج جوانی ملقب به حاکم و وقایع سخت دیگری ..... ۱۴۸
- قسمتی از خطبه و شرح لغات آن و قیام بنی قنطورا در دفعه سوم در ماه رمضان و قتال ابوالفوارس با ایشان و انتقال ملک هند از خانواده ای به خانواده دیگر و خونریزی در شامات و خرابی راه های نوبه و حبشه و قطع ارتباطات و اختلاف در مملکت اندلس و جنگ و خونریزی در مراکش و رفتن لشکریان به طرف بزرگ ترین ساحل های فارس که سیراف باشد و کشته شدن پادشاه قسطنطنیه و خرابی ساحل های روم و ایجاد فتنه در میان چینی ها و بربری ها و ظاهر شدن فتنه های سخت در خراسان و قسمتی از خطبه ..... ۱۵۱
- قسمتی از خطبه و شرح لغات آن ..... ۱۵۴
- اختلاف افتادن میان ترک ها و چینی ها و خراب شدن محل تجارت طلا و زلزله ها و نزاع ها و زد و خورد هایی در منطقه جاوه و شدت جنگ و خونریزی در زمین فارس و وقوع جنگ در مشرق و ظهور زلزله ها در خراسان و فرود آمدن نازله ها در همدان و کار به جنگ کشیدن و ظهور فتنه در عراق و حمله آوردن شخص کوتاه قدی به ساحل ها و سرحدات بصره و تجدید و ساخته شدن بناهای جنگی در حجاز و اختلاف لشکریان با اهل یمن در ملک و شدت فتنه ها در اطراف جهان ..... ۱۵۴
- قسمتی از خطبه و لغات آن ..... ۱۵۷
- معنای خطبه و در آن است اخبار از ظهور فتنه های شدید در قرن یازدهم و به مضیقه و تنگی افتادن دین اسلام بواسطه مرد بی دینی که در شام ظاهر می شود و واگذار شدن شامات به اهل شرک و کشته شدن هفتمین اولاد ترک و تفرقه افتادن در عرب ها و فرقه فرقه شدن ایشان و قطع شدن راه ها و اسباب و محجوب شدن قصر سلطنتی و قیام مردی ناراحت و ناشکیبا و بلند شدن پرچم ها و شدت بلا در بابل و زیاد شدن بلاها و فتنه ها و جنگ ها و ظاهر شدن گرانی در شام و کشته شدن شخص جلیلی و قیام عبدالله نامی که آخر پادشاهان بنی عباسی است و کشته شدن او ..... ۱۵۸

- شرح لغات و معنای خطبه و بیان صفات مذمومه اهل آخرالزمان و بیرون آمدن سفیانی و جهینه پسر وهب از جزیره کشمیر و با او باشند شیاطین سرسختی و کشتن یکی از آنها سعیدنامی را و گرفتن او دختر سعید ولیده را برای خود و وقایع دیگر ..... ۱۶۰
- قسمتی از خطبه و شرح لغات آن و در آن است تحقیقی از مؤلف در اطراف لغت سلعین یا شلغین و این که محتمل است اگر لغت شلغین باشد رمز تاریخی باشد برای خروج شخص علجی که در خطبه خیر داده که مراد سال هزار و سیصد و نود باشد ..... ۱۶۱
- در معنای خطبه و در آن است خبر از ظهور شخص بی دین سرسختی که در خلقت او کجی باشد با جمعیت زیادی که از زیادی و بسیاری آنها عدد آنها به شماره در نیاید و کسی نتواند آنها را برگرداند و با آنها فیل و کرگدن باشد و آنها احاطه می کنند دمشق و اطراف آن را یا اسکندریه و اطراف آن را و این جماعت از فرزندان حام بن نوح اند که عبارت از سودانی ها و حبشی ها - یا چینی ها، یا بربری ها، یا ترک ها - باشند و وقوع خونریزی شدید در فلسطین و بیت المقدس و فساد در مصر ..... ۱۶۴
- قسمتی از خطبه و معنای آن و در آن است اخبار از رسیدن فرج و قیام حضرت بقیة الله - عجل الله تعالی فرجه - ..... ۱۶۵
- قسمتی از خطبه که مشتمل است بر ذکر نام های حکامی که آن حضرت به شهرهای روی زمین می فرستد و خبر دادن به مکان های هر یک از ایشان ..... ۱۶۶
- قسمتی از خطبه مشتمل بر بلند شدن پرچم های حق و هدایت و ظهور حضرت و بعضی از وقایع هنگام ظهور و پس از آن ..... ۱۷۶
- سؤال صعصعه از حضرت امیر از وقت خروج دجال و بیان فرمودن آن حضرت علامات خروج او را و صفات و حالات او را و بیان مؤلف در این مقام ..... ۱۸۲
- داستان مراجعت حضرت امیر علیه السلام از نهروان و شرفیاب شدن راهب حباب نام به خدمت آن جناب و بروز اعجاز از آن حضرت و دستور دادن حضرت ساختن مسجدی را و به نام بنای او نام گذاردن و این که خراب شدن از علامات ظهور قائم علیه السلام است ..... ۱۸۹
- راجع به صفات زن های آخرالزمان و بیانات مؤلف در شرح حدیث ..... ۱۹۳
- حدیث بیستم بحار و شرح لغات آن و در آن است اخبار از صفات ذمیمه مردمان آخرالزمان و بلند دیده شدن ماه ها که ماه شب اول دو شبهه به نظر آید یا ماه در شب اول دیده نشود تا این که روزه

- روز اول ماه رمضان گرفته نشود و روز عید در آخر ماه گرفته شود و اخبار به این که در آن زمان بگفته عذاب مردم را فروگیرد بنحوی که آنها را مهلت نداده، هلاک کند ..... ۱۹۴
- آزمایش و امتحان شدن مردمان آخرالزمان ..... ۱۹۹
  - ظهور حضرت در وقتی خواهد بود که در میان شیعیان اختلاف واقع شود و بیان لغات حدیث و معنای آن و در ضمن آن اخبار راجع به زنان ..... ۲۰۱
  - اول ضعف اسلام و صفات مردم آخرالزمان و تکلم کردن مردمان پست خسیس در امور عامه و اشعاری از مؤلف ناچیز ..... ۲۰۶
  - فتنه و فساد صاحبان پرچم‌های سیاه و زئی و لباس و صفات صاحبان آن پرچم‌ها و آمدن ایشان به عراق و فتنه‌هایی که از ایشان رخ می‌دهد و بیان لغات و معنای حدیث ..... ۲۰۸
  - انتهای ملک بنی عباس به کشته شدن نفس زکیه و صیحه آسمانی است در ماه رمضان و بیان مؤلف ..... ۲۱۰
  - راکب ذعلیبه - یعنی: ناقه‌سوار - محمد بن الحسن، نفس زکیه است ..... ۲۱۳
  - پیش از قیام قائم موت ایض و موت احمر و آمدن ملخ در وقت و غیر وقت آن است به رنگ خون و صفات مردم آخرالزمان و تکلم رویضه - یعنی: مرد خسیس - نیست در امور عامه ..... ۲۱۳
  - بعضی از صفات قائم عج و قیام سفیانی و قیام قائم از سمت مشرق ..... ۲۱۵
  - خروج زندیقی از قزوین و فتنه او و بیانی از مؤلف در این باب ..... ۲۱۷
  - نجات نیابند در آخرالزمان مگر مردمان گمنام که کسی ایشان را نشناسد و مستشار امور شدن زنها و فرمانفرمایی کردن کودکان و تدبیر امور کردن نامردها ..... ۲۱۸
  - صفات اهل آخرالزمان و بیان مؤلف در اطراف حدیث ..... ۲۲۰
  - تحقیق و توجیحات مؤلف در معنای جمله «ویبایع المضطرون» فرمایش امیر ع و بیان شش وجه در آن ..... ۲۲۲
  - تسلط یافتن زنها و کنیزان و فرمان دادن کودکان و ضایع کردن حقوق رحمن و تغنی کردن به قرآن و خراب شدن بصره به دست ترک‌ها ..... ۲۲۵
  - پرورش دادن صاحبان فسق و فجور و کارهای زشت (هنرپیشگی) و مقرب شدن سخن‌چین‌ها و سعایت کنندگان نزد سلطان و امارت کردن کنیزان و مسلط شدن زنان و فرمانداری کردن اشخاص نادان ..... ۲۲۶

- پرچم‌های سیاه خراسان غیر از پرچم‌های سیاه حسنی است..... ۲۲۷
- کشته شدن و مردن دو ثلث مردم و باقی ماندن یک ثلث، و چون ندای آسمانی بلند شود محبت مهدی علیه السلام در دل‌های مردم جای گیرد..... ۲۲۸
- فرستادن سفیانی به طلب اهل خراسان و بیرون آمدن اهل خراسان به طلب مهدی علیه السلام و ملاقات آنها با حسنی هاشمی صاحبان پرچم‌های سیاه که پیشرو لشکر او شعیب بن صالح است و تلاقی ایشان با لشکر سفیانی در دروازه اصطخر و وقوع جنگ شدیدی در میانه ایشان و فرار کردن لشکر سفیانی و رفتن مردم به طلب مهدی..... ۲۲۹
- فرار کردن حضرت مهدی علیه السلام با منتصر از مدینه به مکه بعد از ورود لشکر سفیانی به مدینه و لشکر فرستادن سرلشکر سفیانی در تعقیب ایشان و نرسیدن لشکر به ایشان..... ۲۳۰
- فرورفتن لشکر سفیانی در بیداء و خبر ایشان و خبر قیام مهدی به اهل شام رسیدن و گفتن پیشرو لشکر سفیانی به سفیانی که: مهدی خروج کرده. یا با او بیعت کن و اگر نه تو را می‌کشیم، و واسطه فرستادن آن لعین برای بیعت کردن با آن حضرت و در آن وقت حضرت به بیت‌المقدس می‌رود و خزاین آن جا را برمی‌دارد و عرب و عجم و جنگجویان و رومیان و غیر ایشان مطیع مهدی علیه السلام می‌شوند بدون جنگ کردن و آن حضرت مسجدهایی در قسطنطنیه و غیر آن بنا می‌کنند و پیش از قیام آن حضرت خروج می‌کند مردی از اهل بیت او در مشرق و هشت ماه جنگ می‌کند تا این که کشته می‌شود و حضرت را در بیت‌المقدس درک نمی‌کند..... ۲۳۰
- تعریف طالقان و گنج‌های آن که از طلا و نقره نیست، بلکه از مردان شجاعی هستند عارف به خدا که از یاران مهدی‌اند..... ۲۳۲
- خطبه امیرالمؤمنین علیه السلام در ولایت و علامات قیام و شرح لغات خطبه و معنای آن که محتوی بسیاری از علائم مهمه است..... ۲۳۲
- فرمایش علی علیه السلام راجع به فتن و محن آخرالزمان و فتنه و فساد در تمام روی زمین و جنگ‌ها و وقایع مهمه و قیام جمعی از قیام‌کنندگان و شرح لغات و معنای حدیث..... ۲۳۹
- افتادن آتش در حجاز و جاری شدن آب در نجف از علامات ظهور است..... ۲۴۴
- اختلاف میان عرب و عجم ادامه دارد تا خروج سفیانی و چون خروج کند، حاکم دمشق فراری شود و ربیعی و جرهمی و أصهب و غیر ایشان قیام کنند و سفیانی بر همه غالب شود

و قیام کننده‌ای از خراسان قیام کند که او از چین و ملتان آمده باشد و بر سفیانی غالب شود. پس از آن قائمی از گیلان قیام کند که مشرقی او را یاری کند برای دفاع از شیعیان عثمان، و گیلانی را آبر و دیلم اجابت کنند و نداها و پرچم‌ها به نفع امام زمان بلند شود و می‌آیند به بصره و آن جا را خراب کنند و کوفه را آباد می‌کنند و سفیانی تجهیز لشکر کند و آن سرلشکر کشته شود. آن گاه یمانی قیام کند برای جنگ با سفیانی و می‌کشد نصرانی را. چون او با پسر فاجرش کشته شوند و پادشاه صائب کشته شود و نائب او به جای او برخیزد، دجال قیام کند و پس از آن قائم ع قیام کند..... ۲۴۵

● شرح لغات و معنای حدیث ..... ۲۴۶

● قیام مشرقی‌ها و طولانی شدن ملک آل محمد ع تا سیصد سال چهل روز کم و معنای حدیث. ۲۵۰

● کم شدن رونق اسلام تا این که این قدر ضعیف شود که «لا اله الا الله» گفته نشود. چون چنین شود، برانگیزاند خدا جماعتی را که مانند قطعات ابر در فصل پاییز که در هوا متفرق‌اند و به همدیگر متصل می‌شوند آن جماعت نیز در اطراف جهان متفرق‌اند از یکدیگر، همه با هم جمع و یکی شوند..... ۲۵۱

● واقع شدن وقایع غریبه و عجیبه و ظاهر شدن علامات بعیده و قریبه از حکومت کردن کودکان و زیاد شدن تجارت‌ها و گم شدن نفع‌ها و مردن علما و شایستگان و قحطی شدید و زیادتى جور و کشته شدن اهل بیت پیغمبر ع در بغداد با لب‌های تشنه و نفاق ملوک با پادشاه عجم و مالک شدن ترک و فتنه مصر و کوفه و بصره و نابود شدن بصره از مردبی نام و نسب بی‌اصل و فرعی و دو فرقه شدن مردم و ریخته شدن خون‌های زیاد که تا سه روز آب فرات خون و متعفن شود که مردم قادر بر آشامیدن آن نباشند و هجوم عرب‌ها و کشتن خلیفه خود را و بلند شدن پرچم‌های بی در پی و خروج سفیانی و آن بعد از هلاک شدن اهل مصر و وقوع دو خسف در بصره و دو خسف دیگر در بصره در بازار و مسجد آن و وقوع طوفان آب در بصره و ظاهر شدن سه خسف در مصر و شش مرتبه زلزله و سنگ باریدن از آسمان و بعد از آن واقعه کوفه و بیرون آمدن سفیانی از شام. پس از آن قیام مهدی ع و بیان مختصری از مؤلف ..... ۲۵۱

● دو مرتبه دارالخلافه شدن بغداد بعد از آن که مرکز خلافت از آن جا منتقل شود و کارها به شورا و رأی دادن و رأی گرفتن برقرار شود و به آنچه رأی غالب شد عمل شود و آن مقدمه خروج

- سفیانی است و وقایع دیگر از خروج سفیانی و قیام قائم و آمدن عیسی و خروج دجال از میسان بصره و آمدن او به سیفوان و سنام و طلوع آفتاب از مغرب تا چهل سال به قیامت کبرا مانده ۲۵۴
- بیرون رفتن مردم از دین همچنان که زن از اطاعت شوهر خود بیرون رود..... ۲۵۶
  - فتنه از سفیانی [ای] شروع می شود و به سفیانی دیگر ختم می شود. سفیانی اول ابوطاهر سلیمان بن حسن قرمطی است و سفیانی دوم عثمان بن عنبسه است و بیان حال شیعیان در نزد مردم و در نزد خدا..... ۲۵۸
  - نام های سیصد و سیزده نفر یاران حضرت بنا به روایت سید ابن طاوس در کتاب ملاحم و فتن و بعضی از وقایع زمان ظهور و عهد و بیعت گرفتن امام زمان از اصحاب خود به سی شرط زیاده تر و کیفیت قیام آن حضرت و عده لشکریان و اصحاب حضرت از ملائکه و جن و انس و وقایع مهمه زمان ظهور امام علیه السلام و سیره و رفتار و اخلاق حضرت..... ۲۶۰
  - خطبه امیر علیه السلام از نهج البلاغه راجع به صفات اهل آخر الزمان..... ۲۶۸
  - شرح لغات خطبه و معنای آن..... ۲۶۹
  - از خطبه های امیر علیه السلام در بیان اخبار از آمدن زمانی که در آن زمان نجات نیابد مگر مؤمنی که گمنام باشد و کسی او را نشناسد و در آن زمان دین سرنگون شود همچنان که ظرف آب سرنگون شود و بیان شرح لغات خطبه و معنای آن..... ۲۷۲
  - به ظهور قائم علیه السلام برکات آسمان و زمین ظاهر شود و عداوت و دشمنی ها از میان مردم برداشته شود و بهائم با یکدیگر سازش کنند و امنیت واقعی در روی زمین ظاهر شود..... ۲۷۴
  - خطبه مخزون امیرالمؤمنین علیه السلام مشتمل بر حمد و ثنای الهی و شهادت و درود بر حضرت رسالت پناهی علیه السلام و بعضی از اوصاف آن حضرت و شرح لغات و معنای آن..... ۲۷۵
  - قسمتی از خطبه و شرح لغات و معنای آن..... ۲۷۷
  - قسمتی از خطبه در ملاحم و وقایع مهمه آخر الزمان و زنده شدن بعضی از مرده ها و بیان برخی از شؤون ولایتی و ظهور فتنه شرقی ها و غربی ها و بیان معنای خطبه..... ۲۸۷
  - قسمتی از خطبه در علائم آخر الزمان و حصاربندی و خیابان کشی در کوفه و تعطیل مساجد تا چهل شب و بلند شدن سه پرچم در اطراف مسجد کوفه و خونریزی در میان دو دسته که قاتل و مقتول آن هر دو از اهل آتش اند و خونریزی بسیار و موت سریع و کشته شدن نفس زکیه ای در

پشت کوفه با هفتاد نفر از همراهان او و کشته شدن نفس زکیه‌ای در میان رکن و مقام و کشته شدن شخصی دارای مرض لک و بیس به قتل صبر در راه بیعت کردن با بت‌ها با بسیاری از شیاطین انسی و خروج سفیانی با پرچم سبز - یا سرخ - و صلیب طلا و صفات سرلشکر او و فتنه‌های او در مدینه و زندانی کردن گروهی از بنی‌هاشم را در مدینه در خانه ابوالحسن اموی و فرستادن او لشکری را در طلب مردی از آل محمد که با جمعی از مستضعفین از شیعیان به مکه رفته باشند و فرستادن سفیانی یکصد و سی هزار لشکر به کوفه و فرود آمدن آنها در فاروق و روحا و موضع مریم و عیسی علیهما السلام در قادیسیه و فرستادن هشتاد هزار نفر از آنها را به کوفه در نخيله در موضع قبر هود و هجوم آوردن امیر بغداد که جادوگر و کاهن است با پنج هزار کاهن و جادوگر بر ایشان و کشته شدن هفتاد هزار نفر کنار جسر که تا سه روز آب خون و متعفن شود و اسیر نمودن بسیاری از دختران با عفت را که از فرط حیا و عفت کف دست‌ها و کنار مقنعه‌های آنها را کسى ندیده و آوردن آنها را به ثویبه و غریبن و بیرون آمدن صد هزار منافق و مشرک از کوفه و متوجه شام شدن ایشان و رو آوردن پرچم‌های شرقی که نه از پنبه است و نه از کتان و نه حریر و سرنیزه آن پرچم‌ها مختوم به مهر خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله باشد و بکشد آنها را مردی از آل محمد صلی الله علیه و آله و قیام پسران سعد ملعون و هجوم آوردن حسنی بر ایشان و بیرون آمدن مردی از نصارای نجران و اجابت کردن او امام صلی الله علیه و آله را و اسلام آوردن او و شکستن او صلیب صومعه خود را و خراب کردن صومعه و کشته شدن سه هزار نفر یهودی و نصارا و فرار کردن بنی‌اشهب و واقع شدن خسف و قذف در آن روز و وقایع دیگر..... ۲۹۰

- شرح لغات خطبه..... ۲۹۲
- معنای خطبه..... ۲۹۴
- قسمتی از خطبه مشتمل بر صیحه آسمانی و وقایع مهمه و قیام حضرت و گرفتن آفتاب و خروج دابة الارض و آمدن رومی‌ها در ساحل دریا کنار کهف اصحاب کهف و رجعت امیرالمؤمنین علیه السلام و قضایای مهمه عجیبه دیگر..... ۲۹۸
- شرح لغات خطبه..... ۳۰۰
- معنای خطبه..... ۳۰۱
- در بیان بخش پنجم کتاب در اخبار حسنیه و حسینیه..... ۳۰۵

- زمان ظهور قائم بیعت احدی به گردن آن حضرت نیست و حضرت عیسی از آسمان بیاید به زمین و با آن حضرت نماز بگزارد و در هنگام ظهور بعد از غیبت طولانی در صورت جوانی ظاهر شود و قیافه آن حضرت از چهل سال کمتر نماید..... ۳۰۵
- قیام حضرت در سخت ترین زمان هاست و چون قیام کند، تأیید کند خدا او را به ملائکه و حفظ کند یاران او را و همه روی زمین از روی رغبت و کراهت به او ایمان آورند و روی زمین را پر از عدل و داد کند و در زمان آن حضرت در تمام روی زمین عدالت واقعی حکمفرما شود..... ۳۰۷
- تحقیقی از علامه مجلسی رحمته الله..... ۳۰۸
- حضرت وقتی ظاهر شود که مردمان از همدیگر بیزار باشند و بر یکدیگر لعن کنند و آب دهان به صورت یکدیگر اندازند و شهادت به کفر یکدیگر دهند..... ۳۰۸
- باقی نگذاردن حضرت قریش را و کشتن آن حضرت ایشان را در دو دفعه، هر دفعه ای پانصد نفر به قتل صبر و معنای قتل صبر..... ۳۰۹
- نقل حدیثی از حضرت سید الشهداء علیه السلام که در آن است خبر از فضیلت اصحاب آن حضرت و شهادت آن بزرگوار و رجعت آن جناب با پدر بزرگوارش مصادف با قیام قائم علیه السلام و فرود آمدن گروهی از ملائکه که تا آن زمان به زمین نیامده باشند و نزول جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و فرود آمدن پیغمبر و امیرالمؤمنین و حضرت مجتبی با حضرت در حالتی که بر اسب های نور سوار باشند که بر آن اسب ها احدی از مخلوقات سوار نشده باشند و بسیاری از وقایع غریبه و عجیبه و قضایای بسیار مهمه دیگر..... ۳۱۰
- تشریح مؤلف حقیر از حدیث شریف سی امر را..... ۳۱۳
- خروج عوف سلمی از جزیره که جای او در کویت - یا کریت - باشد و کشته شدن او در مسجد دمشق و خروج شعیب بن صالح از سمرقند و بیانی از مؤلف..... ۳۱۶
- گمشدگان از جامه های خواب خود سیصد و سیزده نفرند به شماره اصحاب بدر که صبح می کنند در حالتی که همه ایشان در مکه حاضرند و در زمان قیام قائم کلیه آفات از هر مؤمنی رفع شود و همه قوی گردند..... ۳۱۷
- از فتنه های آخرالزمان کسی نجات نمی یابد مگر آن که خدا از او پیمان ولایتی گرفته باشد..... ۳۱۸

- سیل جاری شدن در نجف و ظاهر شدن آتش در حجاز و مالک شدن ترک‌های تاتار بغداد را و بیان مؤلف در ذیل آن ..... ۳۱۹
- ظاهر شدن آتشی از سمت مشرق به شکل دسته بنی بزرگ که تا سه روز - یا هفت - روز ظاهر باشد و بلند شدن صیحه آسمانی در شب جمعه بیست و سوم ماه رمضان و ظهور فتنه‌های سخت و اختلاف در دین و بروز علامات زیاد دیگر ..... ۳۲۰
- شرح لغات و معنای حدیث شریف ..... ۳۲۲
- فتنه آذربایجان وقتی ظاهر شود، در خانه‌های خود بنشینید و از جای خود حرکت نکنید و منتظر ندای آسمانی باشید و بعد از آن خسف و ظهور مهدی عج است ..... ۳۲۶
- گرفتن ماه پنجم ماه رمضان و گرفتن آفتاب در پانزدهم آن و ساقط شدن حساب منجمین ..... ۳۲۸
- ظاهر شدن آتشی در تُوَیَه که برود به کناسه بنی آسد و از آن جا در قبیله ثقیف و باقی نگذارد احدی از دشمنان آل محمد را مگر این که بسوزاند ایشان را ..... ۳۲۸
- قیام مشرقی‌ها به طلب حق خود و حق ایشان را ندادن و قیام کردن و شمشیر زدن و ملک را متصرف شدن و تحویل امام زمان عج دادن و بیانی از مؤلف ..... ۳۲۹
- فتنه خراسان و سیستان و بیعت کودک و فتنه شامات و غیره ..... ۳۳۰
- بلند شدن صدا به ناگاه از طرف دمشق و اختلاف بنی عباس و ندای آسمانی از طرف دمشق به فتح و فرورفتن قریه جابیه در شام به زمین و افتادن قسمتی از دیوار مسجد جامع اموی در دمشق از سمت راست مسجد و خروج بی‌دینی از ناحیه ترک و تعقیب کردن رومیان از آنها و رو آوردن ترک در جزیره و بی‌دینی‌های رومی در رمله و اختلاف بسیار در هر سرزمینی از زمین‌های مغرب و خراب شدن شام و بلند شدن سه پرچم اصبه و ابقع و سفیانی و بلند شدن پرچم‌های خراسانی و وقایع مهمه دیگر و قیام و رفتار و سلوک آن حضرت عج ..... ۳۳۲
- شرح لغات و معانی حدیث ..... ۳۳۴
- پرهیزید از فتنه اصبه - یعنی: ابقع - صاحب لک و پیس و فتنه سفیانی و عباسی و زیدی مذهب‌ها ..... ۳۳۹
- هنگام ظهور اختلاف در شامات و قتل و خونریزی در آن بروید به مکه که آن جا بهترین شهر است در آن زمان که به آن جا پناه برند ..... ۳۴۰

- ۳۴۱ ..... فتنه بنی عباس
- ۳۴۳ ..... وارد شدن عذاب در آخرالزمان بر فسقه اهل قبله؛ کسانی که منکر نزول عذاب اند
- ۳۴۳ ..... فتن و محن و اوصاف مردم آخرالزمان و بعضی از رفتار و سلوک قائم علیه السلام بعد از ظهور
- ۳۴۶ ..... خروج سفیانی از محتومات است
- ۳۴۸ ..... در فتنه های سفیانی و بیان این که سیصبانی پیش از سفیانی خروج کند و جنگ شدید مروانی با بنی عباسی در قریسا
- ۳۴۹ ..... وقوع زمین لرزه ای در شام که صد هزار نفر هلاک شوند و فرورفتن قریه ای از دمشق به زمین
- ۳۵۰ ..... سفیانی هرگز خدا را نپرستیده و مکه و مدینه را ندیده
- ۳۵۱ ..... باز کردن قائم علیه السلام پرچم رسول الله صلی الله علیه و آله را در نجف و بیان این که اصحاب حضرت بر ابر سوار شوند
- ۳۵۴ ..... قیام قائم علیه السلام در روز عاشورا و روز شنبه است و در بیان این که وقت دخول مهدی علیه السلام در کوفه پرچم هایی که در کوفه است مضطرب شود و مردم برای حضرت کف زنند و سید حسنی با حضرت بیعت کند و حضرت در آن جا مسجدی بنا کند که هزار در داشته باشد و نهری از پشت قبر امام حسین علیه السلام به نجف کشیده شود که آسیاهایی در راه آن ساخته گردد
- ۳۵۶ - ۳۵۷ ..... دوره سلطنت قائم سیصد و نه سال است و در بیان ظهور ستاره ای در سمت مشرق مانند شاخی و طلوع آن بعد از گرفتن آفتاب و ماه است و از علامات جوان هاشمی خالی است در کف دست او
- ۳۵۸ ..... ظهور حضرت در مکه وقت نماز عشاء است و موعظه و نصیحت آن جناب در مجمع اصحاب و بیرون آوردن آن حضرت زندانیان بنی هاشم را و فرود آمدن پرچم های سیاه در کوفه
- ۳۵۹ ..... رجعت منتصر و سقاح به دنیا
- ۳۶۱ ..... رکود آفتاب مابین زوال تا وقت عصر و ظاهر شدن سر و سینه ای در آفتاب که به حسب و نسب شناخته شود و آن در زمان سفیانی است
- ۳۶۲ ..... خراب کردن آن جناب چهار مسجد را و بعضی از کارهایی که انجام می دهد و امر کردن خدا به کند حرکت کردن فلک و دراز شدن سالها و رد قول زنادقه

- جنگ کردن حضرت با فرقه زیدیه ..... ۳۶۳
- برپا شدن خیمه‌هایی در مسجد کوفه برای تعلیم دادن قرآن بنحوی که نازل شده و وقوع زلزله‌ها و بادهای سخت ترساننده ..... ۳۶۴
- نازل شدن حضرت با هفت قبه نور که ندانند آن حضرت در کدام یک از آنهاست و خبر ابی لیبید مخزومی ..... ۳۶۶
- بیان مؤلف و پایان سخن او ..... ۳۶۷
- قصیده مولودیه قائمیه اثر طبع قاصر مؤلف و در آن است بعضی از اشارات و رموز ..... ۳۶۹

Sayyed Mohammad Hasan  
Tabatabai Mirjahani

**Nawaib al-Duhur**  
fi Alaim al-Zuhur

